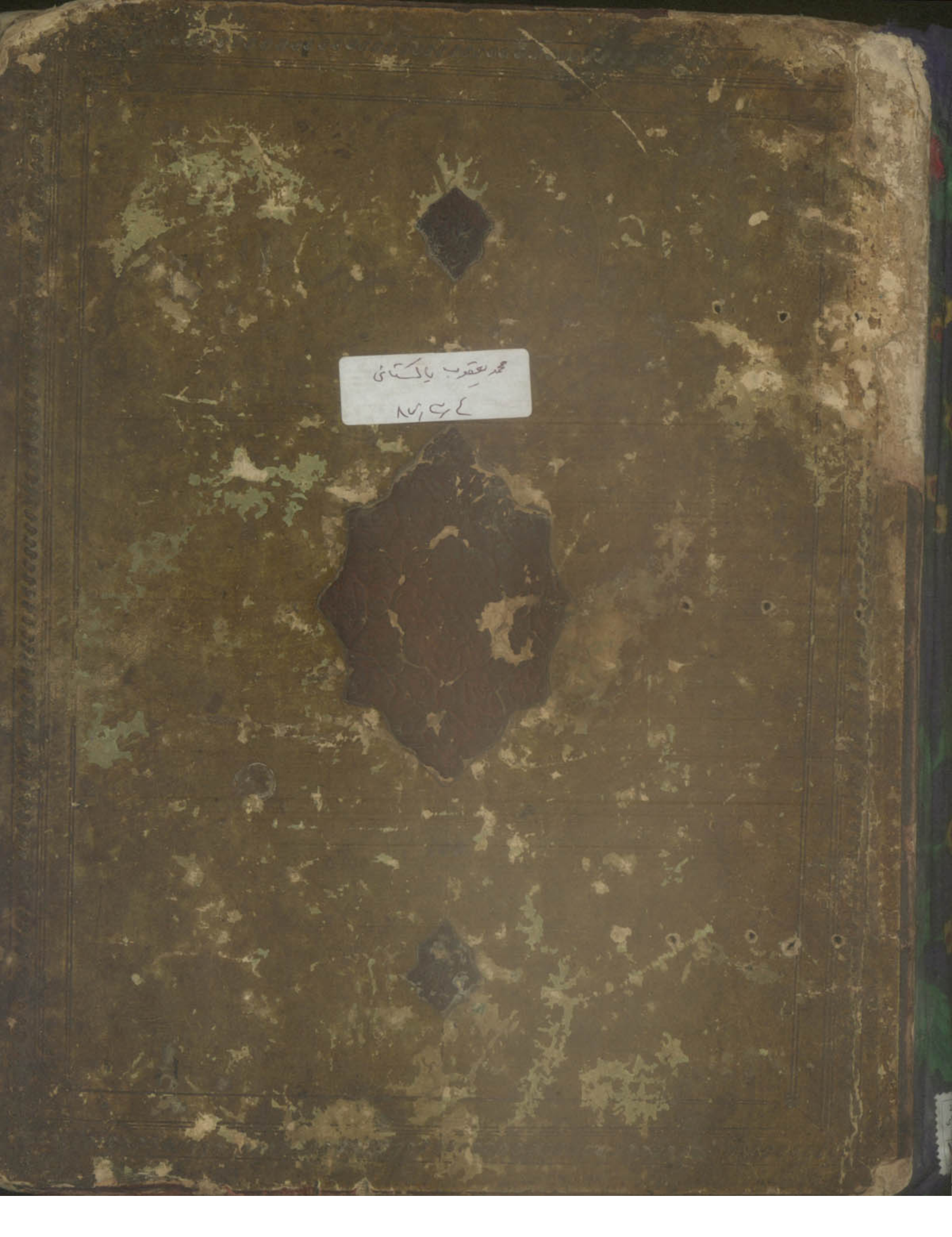
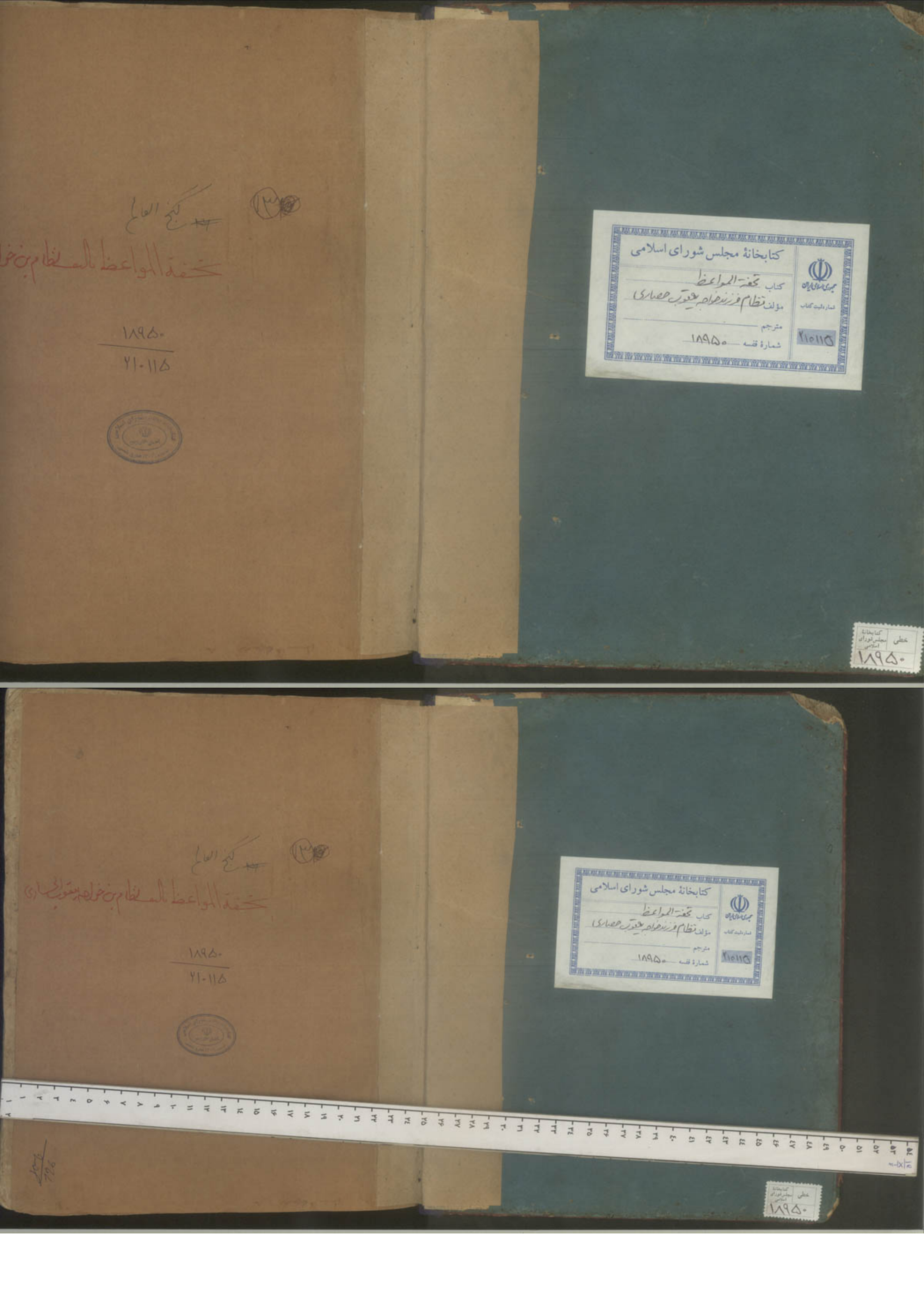
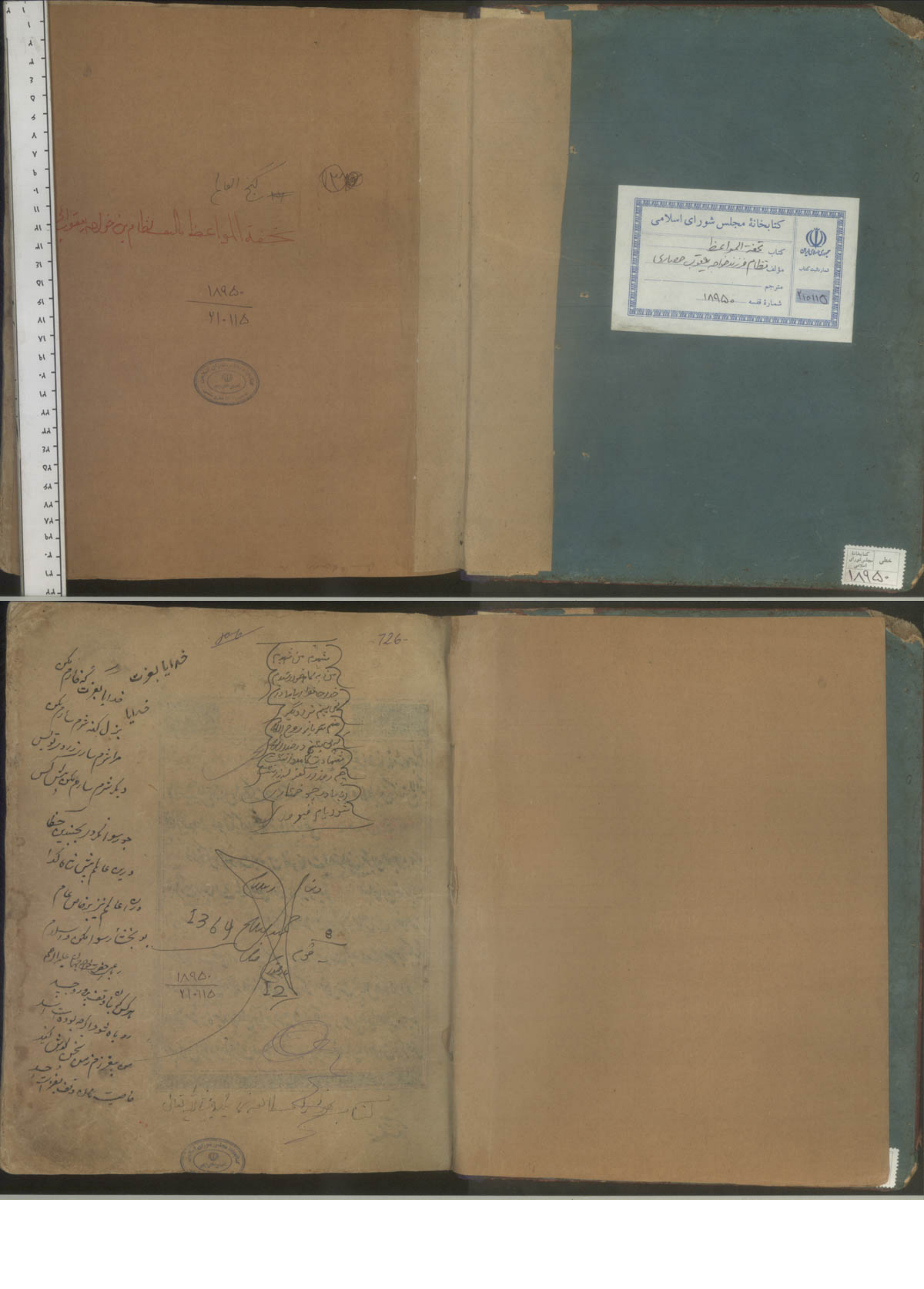
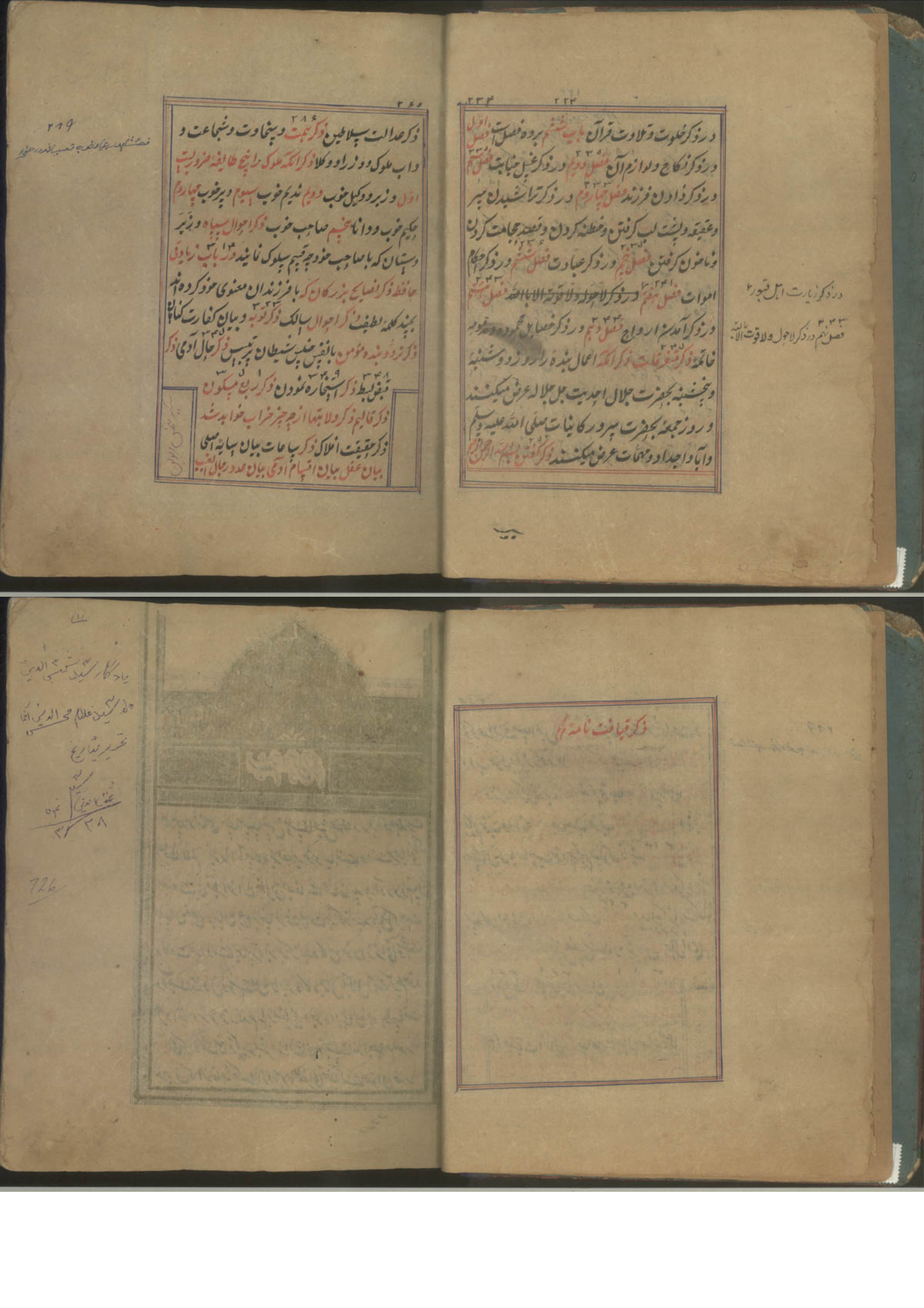

محمد یعقوب پاکستانی
۸۷/۳/۴


تحفة المواعظ للنظام بن خواجه يعقوب الحصاري
١٨٩٥٠
٢١٠١١٥
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفة المواعظ
مؤلف نظام فرزند خواجه یعقوب حصاری
مترجم
شمارهٔ قفسه ١٨٩٥٠
شمارهٔ ثبت کتاب
٢١٠١١٥
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
١٨٩٥٠



۱۸۹۵۰
۲۱۰۱۱۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة المواعظ
مؤلف نظام فرزند خواجه یعقوب حصاری
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۵۰
۲۱۰۱۱۵
خطی
۱۸۹۵۰
726
1364

هذا فهرست کتاب کنج العالم



۲۳۴ ۲۲۳

در ذکر خلوت و تلاوت قرآن باب ششم بر ده فصل است فصل اول
در ذکر نکاح و لوازم آن ۲۳۵ فصل دویم در ذکر غسل جنابت فصل سیم
در ذکر زادن فرزند ۲۳۳ فصل چهارم در ذکر تراشیدن سر
و عقیقه و پشت لب گرفتن و ختنه کردن و فصد حجامت کردن
و ناخن گرفتن ۲۳۱ فصل پنجم در ذکر عبادت ۲۳۶ فصل ششم در ذکر احکام
اموات ۲۴۱ فصل هفتم ~~در ذکر لا حول و لا قوة الا بالله~~ ۲۴۳ فصل هشتم
در ذکر آمدن ارواح ۲۴۴ فصل دهم در ذکر خصایل محموده و مذمومه
خاتمه ذکر متفرقات ۲۴۵ ذکر آنکه اعمال بنده را روز دوشنبه
و پنجشنبه بحضرت جلال احدیت جل جلاله عرض میکنند
و روز جمعه بحضرت پرور کاینات صلی الله علیه و سلم
و آبا و اجداد و مهمات عرض میکنند ذکر گفتن بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر زیارت اهل قبور
۲۴۳ فصل نهم در ذکر لا حول و لا قوة الا بالله

۲۶۵

ذکر عدالت سلاطین ۲۸۶ ذکر همت و سخاوت و شجاعت و
آداب ملوک و وزرا و وکلا ذکر آنکه ملوک را پنج طایفه ضروریست
اول وزیر و وکیل خوب دویم ندیم خوب سیوم دبیر خوب چهارم
حکیم خوب و دانا پنجم صاحب خوب ذکر احوال سپاه و زبر
دستان که با صاحب خود چه قسم سلوک نمایند ۳۰۱ در باب زیادتی
حافظه ذکر نصایح بزرگان که با فرزندان معنوی خود کرده اند
بجهت کلمه لطیف ذکر احوال سالک ۳۲۳ ذکر توبه و بیان کفارت گناهان
ذکر تردد بنده مومن با نفس خبیث شیطان پر تلبیس ۳۳۵ ذکر حال آدمی ذکر
قبض و بسط ذکر استخاره نمودن ۳۳۹ ذکر ربع مسکون ۳۴۸
ذکر اقالیم ذکر ولایتها از چه چیز خراب خواهد شد
ذکر حقیقت افلاک ذکر سیاحات بیان سایه اصلی
بیان عقل بیان اقسام آدمی بیان مدد رجال الغیب

۲۲۶

یادگار رشید شمس الدین
ولد شیخ غلام محی الدین آقا
تحریر تاریخ

۳۸

726

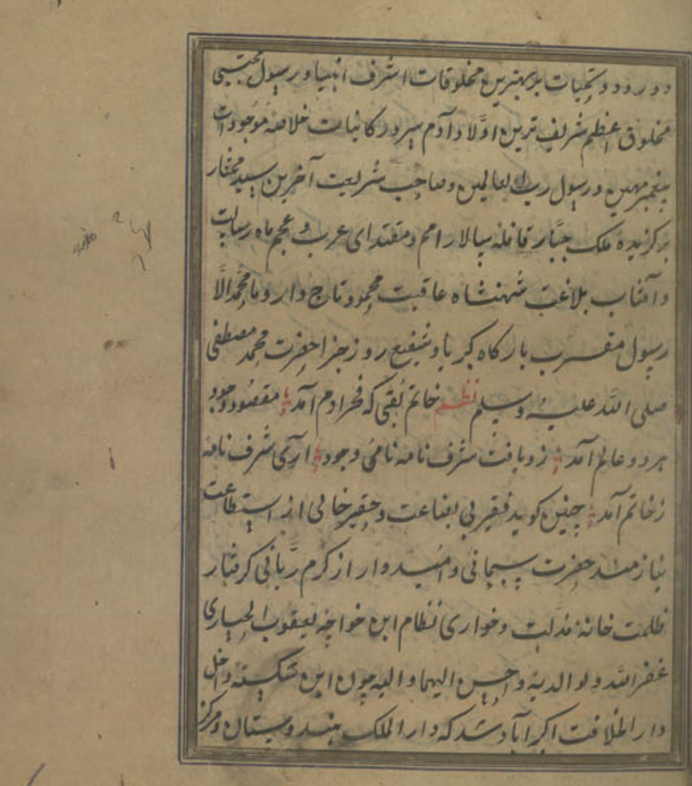
ذکر قیافت نامه ...

۴۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد سپاس و ستایش مر خدای را که بقدرت
مخیطا عالم تدبیر را آنچه که تیر تقدیر خود بساخت و منت مر صانعی را که
بصنعت بی نظیر انواع خلایق بصفات مختلفه پدید آورد و انسان را
بلسان فصیح و بیان بلیغ بر سایر مخلوقات برگزیده تاج کرامت
و خلعت عبادت بر سر و بر برگزیده کان خود ارزانی داشت
و آیینه دل دوستان را جلوه گاه جمال با کمال ذات کریم خود
گردانید و پرتو نور قدم را بر صفایح وجوه ایشان هویدا ساخت
نظم ای کرده کلک صنع ترکیب بشر * زانشای تو بسته اند احکام صور *
هر حرف که از خامه حکمت زده سر * طغرای قضا گشته عنوان قدر *

درود



درود و تحیات بر بهترین مخلوقات اشرف انبیا و رسول مجتبی
مخلوق اعظم شریف ترین اولاد آدم بیرون کائنات خلاصه موجودات
پیغمبر مهین و رسول رب العالمین و صاحب شریعت آخرین سید مختار
برگزیده ملک جبار قافله سالار امم و مقتدای عرب و عجم ماه رسالت
و آفتاب بلاغت شهنشاه عاقبت محمود تاج دار و ما محمد الا
رسول مقرب بارگاه کبریا و شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم نظم خاتم نبیی که فخر آدم آمد * مقصود وجود
هر دو عالم آمد * زو یافت شرف نامه نامی وجود * آری شرف نامه
ز خاتم آمد * چنین گوید فقیر بی بضاعت و حقیر خالی از استطاعت
نیازمند حضرت سبحانی و امیدوار از کرم ربانی گرفتار
ظلمت خانه مذلت و خواری نظام ابن خواجه یعقوب الحصاری
غفر الله و لوالدیه و احسن الیهما و الیه چون این شکسته دل
دار الخلافت اکبرآباد شد که دار الملک هندوستان و مرکز

دایره دین و قبة الاسلام است در زمان سلطنت سلطان
اعظم و شهنشاه معظم مالک آفاق و حاکم علی الاطلاق افرازنده
اعلام دین و دولت فروزنده رخسار ملک و ملت فارس مضمار
سماحت و راکب میدان شجاعت باسط عدل و احسان
و ماحی کفر و طغیان مروج و مؤید شریعت محمدی حامی و معاون ملت
احمدی پادشاه کشورکشای صاحبقران و عالی رای پادشاه نشان
خلیفه زمان شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان
پادشاه غازی خلد الله تعالی ملکه و شوکته نظم شهنشهی که همی زیبدش گر
پایه تخت * ز روی مرتبه بر فرق فرقدان آرد * و چنان شاه جوان
بخت جهان دار و سلاطین کامکار و بزم سپهر ظل الهی و گوهر
معدن شاهنشاهی و شهریار پرشکوه که تا تخت سلطنت بکر حشمت
و فر طلعت شاهان جهان زیب و زینت گرفته آفتابی بدین سعا
دت و شرف از اوج معدلت و حشمت طلوع نکرده تا بستند شاهی

باد

باد امر دیوانی خسروان زمان آرایش یافته کوکبی بدین بزرگی
و درخشندگی از برج فرو ماندنی نتافته پادشاه عاقل و عادل و عابد و
خداشناس و رعیت پرور و احسان گستر عالی رای چنانکه در
اراده قدسی نهادش این بلند پروازش دانایان زمان در
مانده و در فهمیدن سخنان دل آویزش عاقلان وقت فرو
مانده و از آثار احسان و کرمش اهل جهان مسرور و از الطاف
بی پایانش خلق خدا در سرور و حق سبحانه و تعالی از اوصاف
اولیا و اخلاق اصفیا در ذات معظم و مکرم این پادشاه عالم پناه و
دیعت نهاده و در عصر میمون و زمان همایون او فراش عدالتش
بساط امن و امان گسترده و بواب عنایتش ابواب رفعت و احسان
گشوده و از وجودش دین محمدی را رواجی و از ظهورش ملت
احمدی را معراجی نظم گذشته ز حد خوان احسان او * گرفته سراسر
جهان نام او * باران عنایتش بر هر که بارد از خاک خواری و مذلتش

و مذلتش برارد و برق سیاستش بر هر که تابد نهال وجودش
از بیخ کاود نظم ابر کرمش بهر که بارد ؛ از خاک مذلتش برارد ؛
و رنجه نهد بهر که بدخواست ؛ چون مهلهٔ رنجه اش کند پست ؛ اهل شرک
و ضلالت از شرار تیغ آتشبارش راه فرار پیش کرده در
معرض زوال افتاده اند هر که از راه اطاعت از تیغ سیاست
چندر بعش ایمن گشت و آنانکه سر از طوق عبودیتش پیچیدن
ابلیس ار طوق لعنت در گردن خود دیدن صفات عالی این شهنشاه
گیتی پناه و مفاخر این پادشاه با فر جاه و عظمت و شوکت این
شاه معدلت دستگاه در حیز رقم و قلم نگنجد نظم عرضهٔ مدح شاه چه لقو
نیست ؛ در خور جاه او ثنای تو نیست ؛ الحمد لله والمنه که حق سبحانه
و تعالی در هندستان بوجودش دین را تازه و ملت را بلند
آوازه گردانید انشاء الله تعالی که ممالک موروثی که در زمان سلطنت
آبادی این پادشاه با عز و جاه خادمان آن درگاه عالم پناه متصرف

بوده اند عنقریب در تحت تصرف گماشتهای این دولت روز
افزون در آمده و اهل ممالک محروسه شود تا از آثار کرم و احسان
عامش اهل آن دیار بار دیگر مستفیض و بهره ور گردند نظم این دعا از من
از اهل جهان آمین باد ؛ بحرمت النبی و آله الامجاد ای درویش چون
این خاکسار در لشکر ظفر آثار نصرت شعار در آمد لشکری دید که
محاسبان دیوان قضا و قدر از عهدهٔ عدد احصای آن عاجز اند
فوج فوج از سران سپاه و سرداران نصرت دستگاه از بهادران
فیل تن و از زبردستان روئین تن و از هژبران فیل افکن
شیر دل از پهلوان های زبردست اهل کابل و از امرایان ملک آرای
فلک تمکین و سرهنگان شیر خصلت اژدها کمین بسیار دید که آن
شاه تاج دار تخت نشین و آن پادشاه جهان گرد جهان بین
تربیت آن گردان دلاور و پردرش آن مبارزان چون اژدر
کرده که هر یک شیر ژیان و هژبر یلان اند در معرکه هیجا چون رستم

هر کدام بصفدری مشهور و در تدبیرات روزگار هر یک چون
افلاطون بکاردانی مقرر و این ذرهٔ بی نشان در آن میان
بسعادت خدمت و دولت ملازمت صاحب دولتی مشرف
گشت که از امرایان نامدار و از سرهنگان عالیمقداران شاه
عادل و آن سلطان باذل است که شمهٔ از اوصاف حمیده اخلاق
پسندیدهٔ آن عالی حشمت مذکور و مبین میگردد که نواب مستطاب
کامیاب معلی القاب گردون اقتدار خورشید اشتهار سپه
سالار رفیع الشان بلند مکان عالیقدر خجسته طالع بیدار
بخت والا شکوه استشمام گلدستهٔ بهارستان یکدلی و یگانگی و
داستطلاع کارنامهٔ نگارستان دوربینی و فرزانگی جابک خرام
پیشگاه سپهداری و سپه سالاران بزدگاه دلاوری معدن
جود و سخا مخزن کرم و عطا مجمع فضایل و منبع شمایل و مرجع اکابر و افاضل
نادرهٔ وقت و زمان و نوبادهٔ عصر و اوان مظهر لطف و کمال و صاحب

کشف و حال عارف کامل عالم عامل ارسطوی اسکندر منش عزت پرور احباب
گستر فضلا نواز و علما دوست کریم الاخلاق خداترس مقبول اولیا عظام و
محبوب اصفیای کرام فیاض زمان برگزیدهٔ ملک منان نواب قلیچ خان
سلمه الله تعالی و ابقاه و فزاد دولته که در عبادت ایزدی و رواج شریعت
محمدی صلی الله علیه وسلم محبت علما و مودت صلحا قیام شب و تلاوت
قرآن معدلت و مکرمت و وقار و حلم و فضل و لطف و خلق و کرم و بزم آرای
و بخشش و رای و حسن صورت و کمال سیرت و وظایف و ادرارات بر علما
و فضلا و صلحا و فقرا و عنایات تازه و انعامات بی اندازه بر اهل فضل
و سپاه بنا بقاع خیر و شفقت بر خلق الله و رعیت پروری زبر دست و بسط ید
گوی از همه ربوده و از امرایان وقت و سرهنگان زمان آن عالیجاه
نظیر ندارد سحاب کرم آن معدن لطف و احسان بکافهٔ ناس عام است
و چون همای توفیق از آشیان تحقیق سایهٔ دولت بر فرق مبارکش مکنده
و باز بلند پرواز از مواهب ربانی از فضای فیض جاودانی جلوه مساعدت

فرموده بر مساعد سعادتمندیش آرام گرفت سعادتمند دو
لتمند صحایف احوال خود را بارقام ان احسنتم احسنتم لانفسکم بیاراینده و زاد
سفر عقبی از تقدیم خیرات مبرات و ترتیب باقیات صالحات که عبارت
از خیرات و صدقه جاریه است مهیا کرده چنانچه هر روز ذکر انعم و شکر کرمش
بر اطراف و اکناف عالم چنان منتشر شده که در هر زمانی و بهر زبانی ثنایش
جاریست نظم بهر کجا که نهی گوش بشنوی وصفش ٭ گدام حاتم نوشیروان
افلاطون ٭ بر جنب همت عالیش حاتم طائی با آن همه جود و احسان و از کمترین
ذله کشان خوان کرم اوست و افلاطون با آن همه حکمت و دانش در دب
بر ستان تدبیرش چون طفل الف خوان است رستم با صولت با آن همه شجاعت
در میدان کارزارش از فروترین غاشیه داران است و عقل فضول
دایره که سیر و پایش متوان یافت و اول آخرش متوان دانست قطعه خان جم جاه
ملک رفعت دارا حشمت ٭ که بود طابع امرش همه خانان جهان ٭ وه چه
خوانی که اگر خوان کرم پهن کند ٭ ورته سفره بود مهر مهش ریزه نان ٭ ابر

جودش که احیان جو گهر فشاند ٭ بر خس و خار عجب نیست که بارد بکیان ٭ در
خدمت آن معدن جود و سخا مشایخ عظام و صلحای کرام علمای متبحر
و فضلای متفنن حکمای حاذق و ندمای لایق شاعر شیرین کلام و نکته پرور
نیکو سیر انجام بسیار اند ارباب فضل و کمال که تا غایت چون مرغان تشنه در
خشک سال و بال افتاده بودند از اطراف و اکناف آفاق کرم و احسان نواب
ذی شان را شنوده در خدمتش استاده اند که هر یک رفق خود نادره
عصر و علامه روزگار وقت اند نواب عالیجاه هر یک را بالتفات و عنایات
خاص مخصوص کرده بمقاصد و مطالب رسانیده اند از همه باب فارغ البال
داشته و همیشه شاه بازاراده بر و ارش بر انست که در رضاجوی خالق
آسوده کی خلایق بوده بنوعی سلوک نماید که خلق الله از آسیب ارباب شرا
رت و فتنه اهل عداوت در امن و امان بوده بعبادت پروردگار
و پرستش کردگار مشغول باشند بنا بر محض از برای رفاهیت کافه رعایا
و عامه برایا که بدایع و ودایع آلهی حضرت احدیت اند در مدت دولتمندی

حیدر بیگ

وار ابتدای طلوع ارجمندی در قتل کفار نابکار و تنبیه قطاع الطریقان
ستمکار سعی بلیغ نموده و در سر زمین حضرت دهلی که شاه راه چهار دانگ
هندوستان از آنجا جاریست بجانب ملک توران و ایران و حضرت
مکه معظمه و مدینه منوره و اطراف و تمام مقام و مقر مفسدان و قطاع
الطریقان و گردن کشان است و صوبه الهاباد که جا و مکان متهوران
و سرکشان و گردن کشان و گردن فرازان و فرمان روایان زبردست
و راجه و رایان بدذات و خطه ملتان که سرحد هندوستان و دهنه خرا
سان است که از افغان کوه نشین کوتاه بین و بلوچان بادیه پیمای بادیه
گزین دوران دیار بسیار اند نواب مستطاب عالیمقدار از کرم آلهی و از
امداد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و اقبال بیزوالی ابد پیوند حضرت
ظل آلهی بهمت بلند و طالع ارجمند در اندک روز بیخ و بن چندین
رایان خودرای و راجهای سپه آرای را کنده نیست و نابود کرده اند
و چندان از کافران و قطاع الطریقان و مفسدان را بضرب تیغ بیدر

عاف

عاف شمشیر آبدار گردانید که عدد آن در عالم تقریر و تحریر بر نتابد
و آن ممالک را از خار و خاشاک از شرار فتنه و فساد کفار پاک گردانیده
صف داد چنانچه بتخانهای هندوان بدکیش خانقاه دوریشان خدا
اندیش گردید بجای آواز ناقوس و مولود ان محمدی و اقامت احمدی
بلند شد و بتخانه تو تله که معبد جمیع هندوان بدبخت و مشرکان دل سیاه بخت
بود که از دیر سال بنا آن مغید و تعمیر آن مغیفه در زمین شریف ملتان که
معدن اولیای عظام است شده بود و در سال هزار چهل پنج بتخانه
مذکور با چند بتخانه دیگر در یک روز بتوجه عالی نواب مستطاب منهدم
و خراب گشت و آن زمینها از آن کیا فتها خالی و در جای آنها مساجد
عالی بنا شد و نواب عالیجاه بذات خود مکرر ترددات نمایان نموده
چنانچه زخم بندوق و نیزه و شمشیر و تیر در بدن خود بسیار وا رند و در باب
زخم که در روی مبارک ایشان واقع شده راقم این حروف را تاریخ گفته اند
قطعه خلقی حسنی که در ملیح خال دیدم ٭ نواب تمام خلق احسان دیدم ٭ شق قمر یکه بود

زانگشت نبی شور روی مبارکش نمایان دیدم ٭ وو ربجان صفات عالی
نواب حجت ویده ارباب دانا وآن یگانهٔ آفاق وبخوبی طاق همیشه شیوهٔ
خداپرستی وبکوشه نشینان وبدرویشان محبت ودوستی تمام وارد
ودر مجلس عالیه عالیش اهل فضل همیشه حاضر بوده صفحهٔ دل از حرف دنیا محو
کرده بذکر قال الله وقال رسول چنان مشغول اند که مگر مقربان عالم بالا وسبوحیان
وادی والا بچنین مشغول داشته باشند واین خاکسار چون در مبالغ
آن مجمع الفضایل در آمد تأثیر صحبت واثر حالت چنان گریبان گیر شد که
این نادان را دغدغه بر سر افتاد که کلمه چند در موعظه تحریر نمود معارف
حقایق بلند ودقایق ولطایق ارجمند که از زبان معبران صلحای
زمان استماع افتاده بود ایراد نمود واقوال علمای دین دار ومقالات
عقلای نامدار که متضمن موعظ ومشتمل نصایح بود وحکایت عجیبه واخبار
غریبه وکلمه چند در تولد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم وبیان ازواج
مطهرات واولاد ذکر با نزاکه ترتیب در خلافت نشسته اند واشارت

بدوازده

بدوازده امام که آمده گذشته شد وچهارده معصوم پاک واز وجود حضرت
امام که محمد مهدی در آخر الزمان ظهور خواهند کرد وخروج دجال ملعون
ونزول حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام ودجال لعین را بجهنم وخبری از
عبادات که لازمهٔ عباد بود از کتب معتدا ولا بتوفیق الله تعالی جمع کرده
تحفة المواعظ نام کرد چون این بندهٔ شرمنده در خود در مانده را که موجب
درجات غفران وسبب نجات از تقصیرات عصیان باشد نیست نظم
٭ بگذشت عمر وتوشه ره برنداشتیم ٭ واحسرتا که عمر بغفلت گذاشتیم ٭ بر باد رفت
حاصل عمر ای دریغ ودرد ٭ حسرت کنون چه سود که تخم [illegible] کاشتیم ٭ وامید این در
مانده حیران وبا شکسته زاویه حرمان از عنایت وکرم با لطف وشفقت
محققان بانصاف چنان است که چون از مطالعهٔ این کلمه چندان شوقی
روو بدعای خیر امداد این عاصی گمراه روسیاه نمایند که از دعای ایشان د
دعای خیر اغره امید است که بحر غفران در جنبش آید واین آلوده را حج
گردو یا گزه التماس از دانش وکار رسید وظرف گران پایهٔ بلند وعزیزان

نام تحفة المواعظ

دقیق النظر وغور رسان بحر الدرر آن است چون این کلمات نامربوط نظر کیمیا
اثر ایشان بگذرد که خطایی رفته باشد بر تقصیر این هیچمدان نه گیرند وخاطر
اشرف بر اصلاح آن گمارند والله الموفق والمستعان واین رساله مشتملست
بر مقدمه وشش باب وخاتمه ومقدمه در ذکر مواعظ قوله تعالی مفتوح مکتوبست
ای درویش تخانهٔ دل را پر از می وحدت کرده مرغ روح را پرورش ده
تا گلدستهٔ مقصود از عنایات ملک معبود ازین دیر سفلی فالعالم عقبی
بسلامت بری واین همه که بر هوا وهوس رفتی بر مراد نفس کار
کردی چه حاصل شد ودرین آیت کریمه تأمل کن قوله تعالی واما من خاف مقام
ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی وپنبهٔ غفلت از گوش هوش
بردار وسینهٔ دل را از خار وخاشاک کثافت بشری پاک ساز وتخم
محبت ایزدی در وی بریز ودیدهٔ دوربینی را بگشای ونظر در کار
عقبی کن وقدم همت در بادیهٔ محنت نهاده در طلب مولی که مقصد اقصی
ومطلب اعلاست بکوش وپای جد در دامن صبر کشیده در کنج عزلت نمان که

تحفة المواعظ

آن در

آن در شاهوار لولوی آبدار که مراد طالبان ومقصود عاشقان است
تا خود را بهدف تیر بلا نسازی وگوهر جان در طلبش نثاری میسر نگردد آری
التهم لشر طبیت که سعادت ابدی که سرمایهٔ دولت سرمدیست راه نمون
شده بخدمت صاحب دولتی برساند که شاهباز آن عالی همت در کار
پرواز نموده ترا از مرتبهٔ بعد ونقصان بمقام قرب وکمال از درگه اسفل
بدرجهٔ اعلی رسانیده پردها از پیش روی تو بردارد تا آینهٔ تو محاذی
ذات افتد که از تعلقات بشری وارسته بکار معنوی کردی بعد از آن
مکلل مرصع بدرر لآلی بر سرت نهند که قیمت آنرا حرفان دین ولقبن دانند
ای عزیز من بدانکه تا تعلقات دور نشود کوزهٔ وجود تو شایستهٔ آن نمیگردد که
او را در خم لم تصرف در آرند نظم ٭ نه هر صدف که فرو خورد قطرهٔ باران
٭ درون سینهٔ او گشت جای دردانه ٭ صدف نیامد باران بحر چندین سال
٭ هنوز نیست مقرر که می شود دانه ٭ ای برادر عزیز من نمی بینی که پیش ازین بندهای
خداپرست که در بساط قرب او لباس عشق پوشیده واز خمخانهٔ وحدت

می محبت نوشیده اند متاخران نصایح هوش افزا و مسایل مشکل کشا
فرموده بنا ه راه فرمان برداری حضرت آله و پیروی شریعت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم راه نمونی کرده رفته اند وای پیران بی سعادت و ای
کوته اندیش و گمراهان بدکیش که از جنت دا ز کون و طایع زبون
گوش حقیقت و نصیحت ننوش و دیده دوربین و عقل صلاح اندیش
نداشته باشند مقدمه دینی و موعظه یقینی را داستان افسانه انگاشته
هدف ناوک طعن و آنکار ساخته رشته هوشمندی گسسته باشند یقین که
در آخرت معامله آن کار ناشناسان کوتاه بین و وحوش ستیزه بهایم
سیرت تباه گردد و بعذاب الیم و بلای عظیم مبتلا گردند ای درویش
خلقت تو درین سرای فانی می جنباند که شیطان سلطان عقل را عنان
گرفته گمراه میسازد ای کوته اندیش تیر نظر را بکحل بینش تیز کرده صیدی
چرا نیندازی که در عالم عقبی بکار آید چنانچه حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی رحمة الله علیه فرزندان معنوی خود را در نصایح فرموده اند که

مرد را باید که نظرش بر قدم باشد تا نظر او پراکنده نشود و در دنیا او قات
ضایع نکرد د که در عقبی به بلای عظیم و عذاب الیم گرفتار خواهد شد نظم مثنوی جز
حدیث جز آیت ٭ اگر اشنوده کی ترا هوس است ٭ ای درویش سامعه لامعه
خود را چرا باستماع کلام ربانی و حدیث نبوی و نصایح بزرگان دین مشغول
نسازی که آوازه طاعت و کلبانگ عبادت تو بمسامع و مجامع ملکوت
رسید تا سبوح جان وادی والا و قید و سیان عالم بالا لطف مغفرت و
نزول رحمت بجهت تو از درگاه حضرت واهب عطایا و غافر الخطایا
استدعا نمایند تا جمیع کارهای تو برمراد برآید و ضرورت را باید که این درخت
وجود خود را از شکوفهای طاعت و گلهای عبادت پر برو بار خرم و گلزار
داری زیرا که هر درخت که بار بر ندارد لایق اره و تبر باشد و اگر ناگاه
هجوم سموم گناه بر گوشه گلزارت راه یابد و لطافت از چهره گلزارت ببرد باید
باید که ذودی در سحرگاه بدرگاه آله آه سرد از دل بر دربرداری توبه و استغفار
کنی شاید که رب العزت بکرم عمیم و لطف قدیم خود عفو نماید ای من در راحت طلب

تا کی در جستجوی شیر و شکر و شراب و کباب بوده نفس خود را بمراد رسانی
مثنوی این کباب این شراب این شکر ٭ خاک رنگین است نقشین ای پسر ٭ تنگ
دارد این گلو بر ما جهان ٭ خاک خوردی کاش ای حلق و دهان ٭ هان ای بیهوش
چشم از هر دو عالم بپوش و در کشتن نفس کافر بکوش بعد از آن شراب
وحدت بنوش تا کوی مقصد بجو کان همت برده بکعبه مراد رسی ان شاء الله
ای مسکین آدمی از مکر و کید شیطان ملعون خبردار باش و بابای مسلمانان را
از روضه رضوان بیرون کرد نظم جان بابا گو بدت ابلیس بین ٭ تا بدم بفریبی
بدت دیو لعین ٭ اینچنین ابلیس بابا باد کرد ٭ آدمی را این سیه رخ مات کرد
ای درویش هر چند آن بر عاصی نادان یعنی شیطان در قیود بطلان
مبالغه کند و خواهد که وسوسه کرده ترا در ضلالت اندازد باید که تو کلمه
لا اله گفته در پناه الله خود را داری تا در کنف و حمایت ایزدی امان
و اگر اینچنین نکردی او و تو در قید زندانی هان ای گرفتاری کوچه غفلت
وای در مانده خاک مذلت چه غافل از دو یار تا کی میبازی با اغیار که این

خارستان تو بجز حسرت ندارد بار بر حذر بر حذر که راه پر گل و عقبه مشکل و پیش است
و همه کس درین راه باید رفت و هر کس که رفت باز نگشت ای درویش
بکوش باشد که حضرت حق سبحانه و تعالی بگرداند مشام جانت بدنسایم گلشن
توفیق معطر و دیده دل را بحکمات بالغه نور و منور ای برادر بخت بینی که عاقلان خرد
بینه و کاردانایان عاقبت اندیش و جوانان پارسا پیش و پیران خدا شناس
و دیوانه گان با حضور و مجنونان با شعور که درین حسرت آباد جهان خراب میدیدند
اختیار اقامت نا کرده بجانب روضه رضوان پریدند و از ایشان باو کار
بجز اسم و رسم چیزی نماند نظم عاقلان رفتند زیشان گنجها دخانه ماند ٭ سنگ طفلان
بود سیامانی که از دیوانه ماند ای عزیز من چند ببازی اوقات شریف را در طلب
دنیا ضایع میسازی نظم ای انکه هوای حبه پاکت خورده ٭ غمهای دل سوخته پاکت خورده
هوشدار که چون قطره باران بزمین ٭ جا گرم نکرده که خاکت خورده ٭ این چاره
جاروب برگ همچون جنبش برارد و فتنه ازین حسرت آستان دنیا بجبر
اباد آخرت خواهد برد باید که پیش از آن که شوی بدست حضرت عزرائیل اسیر

وقبل از دیدن اسباب منکر و نکیر پرسیدن پیک اجل و گسستن رشتهٔ
امل و تجرع فوت و طپانچهٔ ملک الموت کو شمالی مرگ و فرو ماندن بی برگ نوشیدن
شربت ممات و نومید شدن از نعمت حیات بتوبه و استغفار رجوع نموده
بازگشت نمایی **نظم** چند باشی ز معاصی بره کش ٭ توبه هم پیمرهٔ نیست بخش **ای برادر**
نمی بینی که آنانکه از لطف یزدانی و کرم سبحانی از مکر نفس اماره و کید شیطان مکاره
نجات یافته بشرف تصدیق و سعادت توفیق مشرف گشته دنیا و ما فیهما را
بیک طرف انداخته اند و چشم از هر دو جهان پوشیده در طلب مولا کوشیده
اند و بسیار رو ویده اند تا گلهای امید از باغ مراد چیده اند **نظم** هر کرا
توفیق شد باشد امید ٭ هست در توفیق ما را صد نوید **ای فقیر خدا طلب** وظیفهٔ تو
آن است که در کنج بنشینی و مرغ نفس را در حجرهٔ تن بزنجیر نفس مقید کرده سلطان
روح را بر تخت قلب صنوبری در مشاهدات صفات الهی و اشته بذکر لا اله
الا الله که نفی غیر اثبات محبوب حقیقی است متوجه باش و کلمهٔ بستهٔ محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم را با آن ضم کن که در یچهٔ فیض و فتوح از آن گلستان پرشکوه

بر روی تو خواهند گشاد **نظم** از ذکر همی نور فزاید مه را ٭ در راه حقیقت
آورد گمره را ٭ هر صبح نماز شام ورد خود ساز ٭ خوش گفتن لا اله الا الله ٭ و
گفت رسول صلی الله علیه وسلم که هر کس هر روز هفت بار لا اله الا الله محمد رسول الله
گوید حق جل و علی هفت چیز با و عطا فرماید **اول** سکرات موت بروی آسان
شود **دویم** از دنیا با ایمان رود **سیوم** گور او گشاده شود **چهارم** منکر و نکیر
بصورت خوب نزد او آید **پنجم** روز قیامت نامهٔ اعمال او بدست راست وی دهند
ششم ترازوی نیکوی او گران آید **هفتم** از پل صراط چون برق گذرد هر کسی که
لا اله الا الله گوید جامهٔ زد حق سبحانه و تعالی او را و مادر و پدر او را و بر کند از نور
دل او را و نسوزد آتش دوزخ تن او را بنده مومن هر بار که لا اله الا الله
محمد رسول الله میگوید یک درخت در بهشت سبز میشود و اهل بهشت را بشر
بایس و ران است که وقتی در دنیا بر ایشان گذشته باشد که لا اله الا الله
نگفته باشند بایر بهترین مخلوقات صلوة نفرستاده باشند **ای برادر** ازین
سعادتها غافل مباش و این دولت را از دست مده بدانکه فرد ابستان

خواهی شد بزبان و دل هر وقت که کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید
بهو ابسط بهمان زبان بگویی که خداوندا مقصود من تویی و رضای من تو
فرود بنده را باید که در جمیع احوال و اوقات حق جل و علی را مطلع احوال
و ناظر افعال خود داند جهد کند تا این قاعده استحکام پذیرد که اساس
شریعت و طریقت بدین نهاده اند و این معنی باین شرطها متمکن میگردد
شرط اول باید که ترک اختلاط کند با خلق **شرط دویم** ترک شره و شرهت کند در
طعام **شرط سیوم** مداومت کند و نماز جماعت **شرط چهارم** زبان و گوش
خود را از سخن گفتن و شنودن مالا یعنی دور دارد **شرط پنجم** مدارا و لطف
کند با خلق **شرط ششم** تحمل و بردباری در برابر اذای خلق و مکافات ناگوار
شنیدن **شرط هفتم** حذر کردن از محبت دنیا **شرط هشتم** بدل و ایثار کردن
با فقرا و مساکین و مستحقان **شرط نهم** حسن خلق با عیال و اطفال و خادمان
و همسایگان **شرط دهم** ترک تواضع بر اهل دنیا بجهة طمع **شرط یازدهم** مداومت
اوراد و تسبیح و تهلیل در روز و شب **شرط دوازدهم** گفتن ذکر با حضور دل

شرط سیزدهم هیچ کس را در هیچ وقت دعای بد نکند **شرط چهاردهم** در شب بجهة پرستش
عبادت نه از جهة خواب خورد و درین آیت کریمه تامل کن **قوله تعالی** وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون باید که همت بران داری که همه اوقات بعبادت ایزدی و
پیروی شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم صرف شود و در ادای فرایض و سنن بکوشی
و از بدعت و معصیت به پرهیزی و جوهر دل را از ظلمات محبت دنیا دور داری که
نفوذ نش و محبت الهی جل جلاله در دریای سینهای دل شکستگان است که در ظلمت
وجود بشری مستور است هر گاه بنده از حق تعالی خواهد تا حجاب آب خاک البشریت
بشریت را از وجود آن بردارد یقین که از لباس بشری برامده بصفات ملکی
خواهند رسید **ای برادر من** نمی بینی که مردان بادیهٔ طریقت و شیران بیشهٔ
حقیقت که درین بساط پیدا رک و درین عرصهٔ پر زور رنگ قدم همت نهاده اند
و امان عصمت بلوث معصیت نیالوده دیده بینش از ما سوی الله پوشیده
از تعلقات دنیوی که مفر مطالب است وارسته از همت بلند و طالع ارجمند
توفیق ازلی با سعادت ابدی موافقت نموده از طوفان محنت و طلاطم لا ابکیا

ساحل نجات رسیده ببال همت پرواز نموده بکوی مراد رسیده اند القصه اکر
این دنیا سرای پر جفا و خانهٔ بیوفا است **مثنوی** ترک دنیا کر تا سلطان شوی
ورنه همچون چرخ سر کردان شوی * جاه دنیا را فرو کن پای راست * کر کفش را
هیچ بکذاری رواست **ای عزیز من** حضرت جل و علا آدم صفی صلوات الله علیه
را از مصر جنت باد زخت براورده در شام غربت فرستاد و در بیابان
سر کردان کرده بجانب دریای مرک روان کرد اند و در عقب ایشان لشکر
های دشمنان افتاد مثل شیطان لعین و نفس مکاره و هوا و هوس و نفاق
و حسد و بخل و کبر و منی و وسواس و عجب و وهم پس هر کرا جواهر صدق و یقین
همراهست ازین دریا بسلامت چنان بکذرد که دامن همتش از آب موت
تر نشود و کوهر ایمان در خوان احسان و کرم الهی بر سر کرفته در روضهٔ
رضوان خرامد **ای برادر عزیز من** نمی بینی که هر که لباس حیات پوشیده ناچار است
که شربت ممات نیز خواهد نوشید و سر بر تراب تیره خواهد کشید و از نعمت
حیات بی نصیب خواهد شد و چراغ اتیش بباد اجل منطفی و نابود خواهد کشت

و از محبت

و از محبت سرای دنیا با آرامکاه عقبی خواهد خرامید **نظم** درین دیر فانی و دنیای
بر * هر انکس که آمد بکفتند بمیر * هر انکس که با ما بماند در جهان * ز دنیا ببردند او را دو
ولت را بیچاره وادی مشند * که دل تنکی آرد بتنکی بند * بزرکان نماندند انجا قرار *
تو کی مانی ای ذره خاکسار * بنا شد درین خوانه کس پایدار * که دایم قرار است در
وی فراز * نظامی بسینه بروی بدبخت هست * به پیری رسید ز عصیان تر است *
امیدش از ان است که هر جا که هست * باسم رحیمش بود بسته دست **ای عزیز من**
این معنی نزد اهل خرد ظاهر است که وجود عاریت را بقائی نیست و رنک
عارضی از حد و فا نمیباشد **نظم** هر انکس که آید بدنیای دون * ز دست اجل
زود کردد زبون * هر شجره که ثمره دارد آخر الامر بخاک ندامت خواهد ریخت
و هر که طراوت و تازه کی دارد نیز مرده کی از صرصر حوادث دوران خواهد
یافت **نظم** کدام سرو سهی را زمانه آب داد * که باز خشک نکرد و بآتش نسپرد
ای بیچاره دل چه بندی باین عجوزه بیوفا که کذاشته خرد پروران و مردود
روشندلان است و چه کرفتاری و عریان در بر خفاکه نامحبوب نامدار است که

بعد از نوش نیشی رساند و در برابر قطره شهد جرعهٔ زهر چشاند **نظم**
که دنیا سر بسر اندوه و درد است * نه بند دل درو هر کس که مرد است * زیرا که
کمال خرد میشه با عاقلان ثواب اندیشه ویرانه جهان را جای اقامت نپنداشت
اند و رابعه بصری در مناجات میکفت الهی مرا هر چه از دنیا قسمت کرده
بدشمنان خود ده و هر چه در آخرت قسمت کرده بدوستان خود ده مرا
تو بسی **نظم** عاشقان را با بهشت و دوزخ ای دل کار نیست * طالبان را جز
ملقای وصال یار نیست **ای درویش** بدانکه هر کس را که بقدر ره محبت دنیا نیست
از محبت مولا بی بهره است بلکه از سایر حیوانات است چنانچه دیوانه کفت
نظم حال دنیا را به پرسیدم من از دیوانه * کفت یا بادست یا خوابست
یا افسانه * باز کفتم حال آنکس کو که دل در وی ببست * کفت یا دیوست یا غول
است یا دیوانه * میکویند که اکر امر در مطلوب کسی دنیا است بعد از مرک دنیا را
مصور کرده در نظر او میدارند و اکر مولا است بعد از مرک حجاب از میان
بردارند تا بدیدار جون پرورد کار خود مشرف شوند **نظم** هر چه در دنیا

خیالات

خیالات آن بود * تا ابد راه وصالت آن بود **ای عزیز من** کسوت یکانکی
بپوشی و در سراپرده محبت درای تا محرم اسرار محبوب کردی که غیب از
خود و حضور با حق و بقدر عشق مرتبه محبت المولا است پس الا اهل حقیقت
و پیشوای ارباب طریقت و غوث الثقلین حضرت میران محی الدین فرموده
اند که این درویش انس او با حق است باندازه و جنت لیست از غیر
او اکر طفل غفلت بکمال میرسیدی هرکز بدنیا ملتفت نشوی و راحت طلب
نبودی هر کاه بسته کهواره باوان باشد کی تحمل طاقت بار محنت دارد
بلا و لا و ستاره اند که از فلک سعادت طلوع میکنند تا بکدام دولت
مشد روی و بند محب محبت دو کلید که از یک شاخ بروان می آیند و یا
غیر محبوب حقیقت زنکار است تمام ظلمت اکبر بر آینه دل و ما منور است که
هیچ مرهم به نشود باید که بنده بهر چه نظر کند به بوجود واجب الوجود برد
نظم برک درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کر
دکار * یقین است که هر کس که شراب محبت مولا نوش کرد جز دی همه عالم

فراموش کرده و آنانکه لاف محبت میزنند باید که خود را در بوته سوز
گداز در آرند زیراکه هرکس را در دایره محبت و بساط مودت جای
دادند دری بلا و محنت بر روی وی کشادند و دست الهی در رو و پچه است
که هرکس را برسیند قرب نشانند بدرجه اعلای وصال مشاهده جمال خود
برسانند آدم صفی الله پیش روی عاشقان درگاه و سردفتر مخصوصان
بارگاه بود محنتها که ندید ای برادر نمی بینی که انبیا که رخش همت در ساخت
میدان قناعت تاخته اند و نقد حیات در تحصیل اسباب تجرد و ترک
لوازم تعلق درباخته بوجود دنیا ابواب بهجت بر دل کشایند و نه بعدمش
اظهار تأسف نمایند نظم این دو روزه حیات نرد خرد، چه خوش ناخوش
چه نیک چه بد، ازین پنج روزه راه گذر، آبروی بقای خویش مبر، وای
بر تو ای گمراه نامه تمام در مدت عمر در طلب دنیای سهو و ابی شده بعد
رسوایی قدم از سیر و غذا از خون جگر ساخته در بیابان خون آشام دنیا
توای ناشتا چون تیماه شکسته بال و سوختگان پریشان احوال در

شب و روز

شب و روز مغموم و اندوه ناک و همیشه محزون و غمناک خوار و زار
بر در خانهای دنیا بنامد بدست آخرت بر باد و اوی ای بدبخت فردا بر آستان
درخدمت دوستان از ابلهی بدست تهی با بار گناه در درگاه حضرت
آله دور مانی و از بی سامانی در صحرای قیامت بصد ندامت کنی آه و آه
فرشتها گویند ای گمراه بکدام وسیله و بچه حیله از جحیم آیی ناحلیم در چه
کمانی که خود را رهانی ترا بت سزا این است جزا بگیرند آن شیران منیدا رند
در تیر آن مگر لطف ربانی از آن چاه ظلمانی دستت گیرد و ترا بر دارد
ای عزیز من یقین است که بنده هرچه کارد همان بردارد نظم دهقان
سال خورده چه خوش گفت با پسر، کای نور چشم من بجز از کشته ندروی،
آلا ای بیخبر خوشهای عمر را بفسق و فجور گذراندی و چیزی از حیات که
باقی مانده بغفلت ضایع میسازی و سعی بلیغ نموده چنین بکوش که در آخر
وقت احوال و اوضاع و افعال تو بظاهر و باطن بصلاح ماند و آنچه از دست
رفت رفت تلافی گذشته ممکن نیست نظم هرکه از اول نگاه دست

غافل ماند ماند، در سبق حرف نخستین چونکه مشکل ماند ماند، با لهو و باد بان
منشین زیاد و سپی بزن، چون که شد کشتی روان هرکس لب جل ماند ماند،
چون حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میگفته اند که در درگاه آلهی چندین
چندان ملاحظه است که اگر فرشتها در روز قیامت ندا در دهند
که هیچ کس بدوزخ نرود مگر یک کس من ندانم که آن یک کس منم الان
ای ضعیف شکسته و ای نحیف افسرده هرگاه که مقربان را این حال باشد
وای بر گمراه روسیاه برخیز برخیز رفیق آنی رفیقی را اختیار کن و دوست
چیزی را دان که با تو همراه رود و یار گور و مونس لحد تو شود که عمل
صالح است و آنهمه رنج که بردی و محصول دنیا جمع کردی بجز از حسرت
روز قیامت دیگر چیز حاصل نیست مثنوی ای که هم بالغی هم عاقل، شو از
بود پیش ازین غافل، بعد ازان کارسازی دل کن، جهل بگذار علم
حاصل کن، جهد کن تا خداشناس شوی، ورنه زهر اسیب بهر اس شوی،
منقولست که امام جعفر صادق رضی الله عنه را پسری بود و بوسه میداد

و بر سر

و بر سر و روی وی دختر گفت بابا برادرم را دوست میداری گفت بلی دختر
نعره زد و بیهوش گشت امام جعفر صادق رضی الله عنه سر وی در کنار گرفت
تا بهوش آمد گفت ای فرزند دولت را تنگ مکن که ترا نیز دوست میدارم
و باز دختر نعره زد و هوش از وی زایل گشت امام متحیر ماند اگر نعره اول
از غیرت بود و نعره دویم را چه سبب بوده باشد و چون دختر بهوش آمد
گفت ای بابا روزی از شما شنیده بودم که میفرمودید که من خدای
تعالی را دوست میدارم کسی که خدای تعالی را دوست دارد فرزندان را
چگونه دوست دارد در یک دل دو دوستی چگونه جمع کند نظم تا ز نیرنگ
سپهر داری آتش، هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش، او را خواهی خطر
بعالم در کش، کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش، ای درویش دل سه صد و شصت
روزنه دارد که آن سه صد و شصت رگ در وجود که آنجا مشغل دل است
هرگاه معده مومن دل از خالی کرده بحضرت حقیقی و تعالی موجود میشود
روزن در دل او بجانب حضرت رب العزت میکشایند که آفتاب

فیض نامش کرد و فیض از دل باآن سیصد و شصت رگ برسد که از رگ
عضوی فیض کرند و از هر ذره وجود از ان نور رسیده در کرد و اگر
معده هوس از روی دولت از یاد مولا غافل ماند و بغیر از متوجه است
پس تمام وجود از سعادت سرافراز ان توجه محروم هست و در اندوه
و برین مغمور است **نظم** دولت بشرط نظر بر تو نظر میکند * چون تو از و غافل
از تو گذر میکند * بنده باید که همیشه ناظر الله و متوجه صنعت الله باشد
و هیچ کار کرو ند جاهای غیر نکو سشد و در محبت مولا چون می عشق بجوشند
تا شراب شوق بنوشد **نظم** دلت را اگر کنی از غیر خالی * شراب شوق را
می نوش خالی **ای برادر** دل از رغبت دنیا و اهل و عیال و فرزندان
و دلبندان برکن و بدل صاف به پرورد کار عالم متوجه شو و پای همت
در رکاب سعادت نهاده در گلستان توکل جلوه گر باش و از خار
اضطرار مجروح شده دست از دامان سلطان قناعت مکش و در
این آیت کریمه تامل کن **قوله تعالی** و من یتوکل علی الله فهو حسبه کیمیا میکنم تر التعلیم که

دو در کهپیر و در صناعت نیست روز قناعت گزین که در عالم کیمیا به
به از قناعت نیست **ای درویش** تا کی مرغ دل خود را در دام لذات
نفسانی و شهوات شیطانی مقید ساخته از شرافت طاعت و سعادت
عبادت که دولت بی نهایت است بی بهره باشی **برخیز برخیز** و این وجود خاکی
خود را به بهترین سرمایه و شیر الفرین پیرایه که عبودیت ایزدی است بیارای که
التوفیق شیء عظیم لا یعطی الا لعبد عزیز یعنی توفیق امر بزرگیست نخواهند داد
مگر به بنده مقرب **ای مؤمن** تقوی و صلاح را شعار خود کن و به ذکر
انس گیر **نظم** تو باید ش زبان چو گل کن تر * تا دهانت چو گل شود پر زر
و زبان تو بهترین اجزای وجود بشر است از لوث کذب پاک دار که اگر
صد هزار تیغ برهنه در کوکبه گیتی بزنند و جوهر صدق تیغ زبان
ندارد در نظر خلق هیچ شکوه ندارد و حالا انکه سخن از ان فراخ تر است
که گوینده را پای بیانش در سنگ لاخ خلاف آید و کلمهای صدق در
چمن تکلم بوی برخورداری میدهد نفس ناطقه را دسته خار دروغ

بستن نشاید **نظم** زبان پاک را حیفست بسیار * که تابش دو دروغ
آلوده بسازی **ای عزیزمن** اگر در دروغ گفتن خوف عقاب دور
راستی امید ثواب نبودی پس عقل از دروغ آباد کرده در راستی
میل نبودی یقین است که دروغ مرد را و بمقدار میبازد **نظم** تو در
کار خود راستی بر کمار * که هم رستنه گردی هم رستگار **ای برادر** می بینی که
چشم جزوی از وجود موجود است که همه فتنها از اثر بلا اثر اوست که
هوا و هوس را در حرکت آورده شهوت را **ای درویش** از ان
روز بترس که کوه بار گناه بر گردنت و دست چندین مظلومان
بر دامنت و در کشاکش افتاده و خویشان و اقربا همه از تو گریزان
گشته اند حال تو چه خواهد شد دوستانت که درین جهان دل دارند
در روز بازار آخرت از تو بیزارند درین آیت کریمه تامل کن
قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه و از راحت بگریز
و بحنت خو کن و پیش از ان که مسافر بسازند مسافر شو و از آنها که فردا

همو کار دنیا بد امروز تو دل از محبت ایشان برکن و اوقات شریف ضایع
مکردان و همیشه در کار آخروی باش **نظم** نشاط زندگانی با غم مردن
نمی ارزد * حیات خضر اگر یابی بجان کندن نمی ارزد * بعشرت گرنشینی سالها
در بستر راحت * بجنت زیر پهلو در لحد خفتن نمی ارزد **ای گرفتار دنیا**
و غافل از عالم عقبی بدولت یکساعت دنیا فریفته شده نعمت عقبی را
از دست مده که ابد الآباد حسرت خوردن باید که نقد نا سره خود را در بوته
محنت نهاده با آتش حسرت و ندامت گداز ده و بر سندان عبادت
بگذار و به تنگ ریاضت چندان بکوب که و از غش و آلایش
چرکنت عصیان پاک شود تا جوهر تو لایق عنایات الهی گشته با
بانواع الفاظ الطاف نامتناهی سرافراز گردی **نظم** بالفیض منز
از مناهی نشود * او لایق انوار الهی نشود **ای درویش** بکوش که دل
سلیم و ذهن مستقیم باید در ان عالم این مطاع میطلبند و سعی بران
دارد که بهر کار که مشغول شوی از یاد خدای تعالی غافل مباش که ایشان

کفته است **نظم** یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشم ٭ ترسم که نکاهی
کند اکاه نباشم ٭ مولانا ابو یزید نورانی میکفته اند که همچنان که عوام
را از معصیت اجتناب است خواص را از غفلت احتراز ضروریست
و امام ربانی و کعبه سیاحان خواجه یوسف همدانی رحمة الله علیه فرموده
اند که در همه اوقات بقطع علایق هیچ سببی از افعال ظاهری
و باطنی از کفتن **لا اله الا الله** نیست و همین که باین کلمه شریفه مداومت
کردی دنیا و ما فیها را در دل تو سبر و مبا زد **ای عزیز من** طالب را باید که
بر کشتی فنا بنشیند و منظورات و معلومات را با ذات خود در کفتن
لا نفی کرده در دریا انوار غیب سیر کند و در بحر الا الله چنان مستغرق شود
فنای کلی روی دهد تا بعالم لقا رسد **ای عزیز من** چنانچه کفته اند که **نظم**
ذکر کو ذکر تا ترا جان است ٭ پاکی دل ز ذکر یزدان است ٭ و فضل ذکر لا اله الا الله
نظم لای توحید اثر دهایست بپای ٭ که خدایان خورد و نفس خدای ٭ اندرین
لای معرفت منشه ٭ لا الف کشته پای اندیشه **ای برادر** باید که در کفتن ذکر

دل خود

دل خود را حاضر داری و هر نفس که میزنی نفس آخر عقیده کن و چشم فراز
دار و دهان استوار کن و دندان را بر هم نهاده و نفس را محبوس کرده
زبان را بکام چسبان و مستقبل قبله با ادب تمام نشسته و دستها بر روی ران
نهاده از کمال توجه بجانب حضرت عزت جل جلاله و از روی ذوق و تعظیم
و قوت تمام بحرکات ثلث بکفتن **لا اله الا الله** مشغول شود و حرکات ثلث
آنست که در کفتن لا نفس محبوس خود را از زیر ناف بالا کشیده و در کفتن اله
بجانب دست راست میل نموده هر تعلقات که داشته باشی مثل زن و فرزند
و مال و ملک و غیر هم و محبت همه را از دل خود دور کن و در کفتن **لا اله الا الله**
در خاطر آر که حق سبحانه و تعالی محبوب و مطلوب و مقصود من است و جز او وی
مرادی مرا نیست و نفس محبوس خود را در کفتن **الا الله** بنوعی بجانب
دست چپ بر قلب صنوبری که مراد از وی دل است باید زد که حرارت
بدل تو بنوعی رسد که در تمام وجود تاثیر کند اما بطریقی که حرکات ظاهر نشود که
برین سر کسی مطلع نکردد و چنانچه پیر حلقهٔ سلسلهٔ خواجکان حضرت

خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه که فرموده اند خلوت در انجمن
و این شهوه بزرکیست **نظم** از درون شو آشنا و ز برون بیکانه وش ٭
اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ **ای مسکین آدمی** این روش
را باید که از دست ندهی و اکر بر خلاف این عمل کردی و کسی برابر
تو و قیف شد همه مشقت تو ضایع است و بجای نمیرسی اما باید که وقوف
عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی را در وقت کفتن ذکر کلی نماهی و
هیچ یک را فرو کذاشت نکنی که ضروریست و بی این رعایت ذکر نتیجه
نمیدهد و وقوف عددی آنست که ذکر را طاق بکویی اول سه بار بکوی
یعنی حبس نفس کرده سه بار **لا اله الا الله** بکوید و نفس را بکذارد و مدتی
کار تو اینست با چنان شود که در سه بار کفتن **لا اله الا الله** نفس کوتاهی
نکند **بعد ازان** پنج بار بکویی و چند وقت سبق تو اینست که نفس را حبس کرده
پنج بار **لا اله الا الله** بکویی و نفس محبوس خود را بکذار تا چنان شود که
در کفتن **لا اله الا الله** پنج بار نفس کوتاهی نکند **بعد ازان** هفت بار بکوی

و نفس

و نفس بکذارد و در هر سبق دو دو بار زیاده کن **بعد ازان** تا بیست و یکبار
و هر وقت که نفس را میکذاری **محمد رسول الله** کوی و نفس بکذارد و با این سیر
حد که رسید اکر ذکر نتیجه داد فنای مطلق است روی نمود و جز از پروردکار
هیچ چیز در خاطر نماند و همه تعلقات مثل زن و فرزند و مال و ملک همه از
خاطر محو شد خوبست و ذکر نتیجه داده اکر از آنها یکی در خاطر مانده باشد
پس ذکر نتیجه نداده باز از سر کرد دیکر باره شروع بکن و نفس را حبس کرده
اول سه بار **بعد ازان** پنج بار **بعد ازان** هفت بار **بعد ازان** نه بار **بعد ازان**
یازده بار **بعد ازان** سیزده بار **بعد ازان** پانزده بار **بعد ازان** هفده بار **بعد ازان**
نوزده بار **بعد ازان** تا بیست یکبار **لا اله الا الله** بکوی چنانچه اول بار کفته و در
کفتن و خوردن و پوشیدن احتیاط بسیار بکن و چندان ذکر بکویی و
این طریق را طی بکن که ذکر نتیجه بدهد و دل از همه تعلقات سرد شود و جز از
محبت مولی دیکر محبت در دل تو هیچ چیز نماند چون ذکر بدل رسد دولت در رو
کند آن ذکر بود که مرد را فرد کند هر چند که خاصیت آتش دارد لیکن

جهان بر دل سیر دکند ای عزیز من چون نه بار لا اله الا الله بگویی دهم بار
محمد رسول الله بگویی که امیر المؤمنین و امام المتقین حضرت صدیق اکبر رضی
الله عنه هر وقت که لا اله الا الله میگفته اند بپیوسته محمد رسول الله میگفته اند
ای درویش بدانکه وقوف زمانی آن است که در برامدن النفس بین
النفسین از یاد حق تعالی غافل نباشی چنانچه حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
رحمة الله علیه فرموده اند که هوش در دم یعنی در برامدن و در امدن
نفس و بین النفسین خبردار باید بود که غفلت با آن راه نیابد و وقوف
قلبی آنست که در وقت گفتن ذکر دل خود خاطر داری و این وقتی
میسر میشود خود را از تعلقات فارغ سازی که خدا بدل از توجه
با سوی است منقول است از مرشد دینی حضرت خواجه علی رامیتنی که
ایشان فرموده اند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بزبان در
افشان و لسان معجز بیان میفرموده اند و هر کس که میگوید لا اله الا الله
بیرون می آید از دهن او مرغ سبزی و مر آن مرغ راست بالهای سفید

مکلل

مکلل بدر و یاقوت و آن مرغ طیران کرده بر آسمان اول میرود
و از آسمان دویم بزیر عرش میرسد و او از میکشد همچون زنبور عسل
فرمان می آید مر وی را که ساکن باش اما آن مرغ در ناله در اید و گوید
واهب العطایا یا غافر الخطایا چون ساکن شوم که گوینده ترا آمرزیده ام
و حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای مرغ ساکن باش که گوینده ترا آمرزیدم و
جمیع فرشتگان را حکم شود که گواه باشید که تقصیرات گوینده این مرغ
را عفو کردم و زریات او را باب غفران محو گردانیدم و حق جل و علی
مر آن مرغ را هفتاد زبان کرامت فرماید تا آمرزش خواهد گوینده
خود را تا روز قیامت چون روز قیامت شود آمنا و صدقنا آن مرغ
بیاید و دست گوینده را بگیرد و به بهشت عنبر سرشت زرینه خشت در آرد
و بفردوس اعلی رساند آورده اند که هران بنده که لا اله الا الله را
بگوید می آمرزد حضرت حق سبحانه و تعالی چهار هزار گناه کبیره او را اما
باید که مقدار دو الف مدکشد بمذهب ابن کثیر چنانچه از کتاب معتبر

نقل افتاده فی بدایع المعانی فی ام المعانی و مد المبالغة مد لا اله الا الله
علی مذهب ابن کثیر و قدره الفان للمبالغة فی نفی الالهیة من غیر الله و قد جاء
فی الحدیث من قال لا اله الا الله و مدها غفر الله اربعة الاف ذنب من الکبائر
راوی این حدیث حضرت عبد الله بن عمر اند رضی الله عنه و در رسالة
الحقایق آورده اند حذیفة ابن الیمان رضی الله عنه گفت که شنودم از آن
سرور صلی الله علیه وسلم بزبان مبارک فرمود که مردی از قوم حضرت
عیسی علیه الصلوة والسلام فوت شده چون روز قیامت شود حضرت
حق سبحانه و تعالی فرماید که ای ملایکه نظر کنید در اعمال آن بنده که
هیچ نیکویی کرده که سبب مغفرت او شود فرشتگان رفته اعمال
آن بنده را ببینند و بعرض پروردگار عالم برسانند که یا عالم السر
و الخفیات هیچ عمل ازین بنده واقع نشده که سبب نجات و باعث
درجات او باشد مگر آنکه نقش نگین او بوده که اشهد ان لا اله الا الله
خطاب مستطاب رب الارباب در رسید که ادخلوا عبدی فی الجنة

فانی

فانی قد غفرت یعنی در آرید ای فرشتها بنده مرا در بهشت که آمرزیدم او را
ای درویش کسی که نقش نگین او اشهد ان لا اله الا الله باشد موجب دخول
جنات و سبب رفعت درجات میشود پس بنده مؤمن موحد که در مدت
عمر خود این کلمه طیبه شریفه را نقش دل و جان و مهر و روح روان خود کرده
باشد اگر بشرف دولت وصال و سعادت مشاهده جمال حضرت ذو الجلال
و از کرم آلهی و عنایات پادشاهی او عجیب و غریب نخواهد بود لغت که
در شب معراج خواجه علیه الصلوة والسلام در بهشت در آمدی و دید
از یاقوت احمر سند و استبرق آراسته و رضوان خازن بهشت بر تخت
نشسته و بسیاری از ملایکه پیش او در خدمت ایستاده اند چون
بهترین مخلوقات را دیده بتعظیم برخواست و خواجه علیه صلوات و سلام
فرمودند که ای رضوان مرا از منازل امتان من خبر ده رضوان گفت
یا رسول الله جانم فدایت حضرت حق جل و علی تمام بهشت را سه قسمت کرده
دو قسمت با امت تو لیکن و یک قسمت بجمیع امت انبیای ما تقدم

وحضرت صلوات الله علیه وسلم در پیش رضوان کلیدهای بسیار
از نور دید که عدد آنرا مگر حق سبحانه وتعالی داند واز رضوان پرسید که
این کلیدهای کجاست رضوان گفت یا رسول الله این کلیدهای
منازل امت است هرگاه که هرکدام از امت تو کلمه طیبه میگوید که لا اله
الا الله یگانه که حق وجل وعلی گواهی میدهد بحضرت باری تعالی وتقدس
همان ساعت بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا میکنند وقفلی از
نور بران کوشک می نهند وکلید او را بمن می سپارد تا روز قیامت
آن کلیدها را بامتان تسلیم نمایم پس ای درویش هر نوبت که این
کلمه شریف لطیفه مبارک را بر زبان می رانی کوشکی بنام تو در بهشت بنا
میکنند پس چرا تمام عمر خود بر سر این کلمه طیبه صرف نکنی در
روایت آمده است که هر بار بنده مومن کلمه لا اله الا الله میگوید نتیجه او
آنست که یکبار لا اله الا الله گفته است یکبار لعنت ودیدار مشرف خواهد شد
واگر صد بار گفته صد بار بسعادت وصل ودیدار سرافراز خواهد گشت

ای برادر

ای برادر از این نعمت عظمی واز این دولت علیا غافل مباش بواسطه
تقصیرات رخساره امید نباخن قنوط مخراش ودر گفتن کلمه طیبه جد وجهد
بسیار کن باید که همیشه ذائقه جانرا چاشنی گفتن لا اله الا الله که در
وی حلاوت ایمان است مشرف داری که این سبب حیات ابدی
وباعث دولت سرمدی ونمی بینی که کری اگر صد سال در ضلالت کفر
آغشته از ظلمت عصیان پر شده بود وبیک گفتن لا اله الا الله
از همه جرکها پاکیزه می شود واگر بنده من موحد محمدی که سوخته باده
ذوق وگداخته آتش شوق است بگفتن لا اله الا الله اگر آن مست باده
محبت وآن آنست بپایه مودت نسبت قرب بدرگاه والات درجه
عزت در بارگاه اعلی تا بدرجه عجب است منقول است که زنی بوده در بصره
شعوانه نام بسیار نکوصورت وخوش آواز بمطربی ونوحه گری مشهور
وشهر بصره هر جا که شادی وماتم روی میداده او را حاضر میشده وبسیار
فاسق بوده ومال بسیار داشته ودنیادار بوده وهمیشه بدکاره لباس

های خوش وگران بها وزرینه بسیار می پوشیده ودر شهر بصره از وی
بدکاره تر دیگری نبوده باکو میده روزی خود را همچون طاوس بست
آراسته وچند کنیز خوش صورت لباسهای نفیس وزرینه بسیار
آنها را پوشانیده همراه خود گرفته میخواست که بخانه شخصی رود ناگاه
گذار او بدر خانقاه شیخ صالح افتاده که از علما وفضلای مطلق
دیار بوده واو در روشنی دریافت رادادکه پس شیخی منبرده
ودران روز بر منبر برامده وعظ میفرموده ومریدان او بعضی
در گریه وبعضی در ناله وبعضی در سماع بوده اند وگویا قیامت قایم
شده بود چون آن زنک فاسقه آنجا میرود آواز غوغا را می شنود گمان
میکند که مگر اینجا کسی مرده که اینهمه شور وغوغا است یک کنیز را میفرماید
باید که برو خبر بگیر که خانه کیست که اینچنین تعزیت وماتمی واقع شده
آن کنیز چون دران مجلس درامده شیخ او را امید خود کرده اند کنیز طالب
شده در خانقاه مانده که کنیز دیگر فرستاده او نیز در خانقاه مانده تا جمیع

کنیزان

مغفرت ان

کنیزان که همه همراه او بودند هر یک که در خانقاه رفتند پس نیامدند
آن فاسقه حیران ماند که چه سبب شد که دامان هر یکی رفتند آنجا ماندند
ندند وخود متوجه آن هنگامه شد چون بدر خانقاه رسید یک کنیز را
دید که ایستاده گریه میکند از وی پرسید که این تعزیت کیست کنیز
گفت ای بی بی این تعزیت وماتم گناهکاران است ایشان از بسی
نمرده از شرم گناه در درگاه حضرت آله گریه وزاری میکنند شیخ
ایشان وعظ می فرماید وآن زنک بیشتر شد چون چشمش بشیخ
افتاد بنظر اول شیخ او را صید کردند فی الحال لباس وزرینه
وهر چیزی که پوشیده بود از تن بدر کرد وبدرویشان داد ولباس
پشمین پوشیده ودر همان مجلس توبه کرد وبخانه رفت تا چهل سال
زلیت هیچ کس او را ندید واو همیشه گناهان خود را یاد کرده در
گریه ونوحه وزاری بود وگویند از اولیا گشت ای برادر پروردگار عالم
اکرم الاکرمین وارحم الراحمین است ودر باب بندهای گمراه خود

مهربان است چنانچه در ریاض الاذکار آورده است که بنده را از بنده گان
وفات رسید فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بر سر بالین
وی فرود آمدند و هر یکی در باره او دعوی میکردند که از جابت اعضا
و جوارح آن را می بوجستند اما از هیچ عضوا و بوی نجاتی و کسب و حالتی
نمیدیدند که خطاب رب الارباب جل جلاله بجبرئیل امین و ملک حضرت
رب العالمین در رسید که ای جبرئیل یک ساعت صومعه طاعت و زاویه
عبادات خود را بگذار و او را و تسبیح و تهلیل خود موقوف کن و فلان
بنده مرا دریاب حضرت جبرئیل بفرمان رب جلیل خود را نزد آن بنده
رسانیده و از جمیع اعضای او جستجوی نمود و از هیچ عضوی او اثر عبادتی
نیافت که سبب مغفرت و باعث رحمت باشد مگر زبان او بکامش
چسفیده بود حضرت جبرئیل علیه السلام در درگاه ملک علام عرض
کرد که یا عالم السر الخفیات بر تو روشن است که از هیچ عضو این بنده
طاعتی و عبادتی واقع نشده که سبب نجات و باعث درجات او باشد

مگر زبان او که بکام او چسفیده و سبب آن معلوم نیست که چون بوده باشد
و حق جل و علی فرموده که ای جبرئیل بنده من میخواست که بگوید که لا اله الا الله
محمد رسول الله و در گفتن لام لا اله الا الله زبانش بکامش آمد که جان او را
قبض کردند و نتوانست آن کلمه را تمام کوید ای جبرئیل بدانکه در حضرت ما همین
مقدار وسیله بسنده است با فرشتهای رحمت بگوی که فرشتهای عذاب
را عذر خواهی کنند و بنده مرا ببرید به بهشت عنبر سرشت زر زمینه خشت که
من اندک پذیر بسیار بخشم و اینقدر عمل بنده خود را کفایت سازم ای در
ویش حضرت احدیت با کمال صمدیت جل جلاله گفته که قولوا لا اله الا الله
تفلحون یعنی بگوئید لا اله الا الله تا فیروزی یابید ای برادر بنده می باید که
عیار باشد و از اشارات و دست بشارات حاصل کند اول عیاری با
شیطان نماید و اگر سالها بشراب و کباب و رباب مشغول بوده
و بن دل خراب کرده باشد و در خرابات خانها جواهر زواهر الفاس
اخلاص خود را بر باد داده بمتابعت و مصاحبت شیطان ملعون مردود

و بخواهش نفس کافر از جامه تقوی و لباس معنی عریان مانده باشد
و چندان که بر لب برزخ دوزخ برند شیطان گمراه شادی کردن
گرد که اینک این عاصی را از شفاعت احمدی و سعادت سرمدی
محروم کردانیدم ای عارف باید که دیگر آن بنده غفلت بخود راه ندهد
و در آن وقت عیاری نموده بنور مسلمانی و شرر شعله پشیمانی
روی بقبله خدا او ای نهد و آه درد آلود از دل غمگین بجگر براورد
کلمه لا اله الا الله بر زبان راند تا شیطان را خبر شود و از لب برزخ
دوزخ بجمین جنات النعیم برسید ای درویش اول باید که صفات مظلومه را
از باطن خویش بقدر وسع دفع کنی که چون زمین دل از خار و خاشاک
طبیعت پاک شود شایسته آن گردد که تخم ذکر در وی توان ریخت
اما باید که تیر از ترکش پادشاه باشد تا کارگر شود و این ذکر لا اله الا الله
که میگوئی اگر میخواهی که نتیجه بدهد پس دست بدامن بزرگی زن که
از اولیای عظام و از مشایخ کرام و از واصلان حق باشد و تلقین

ذکر است آن گرفته مقید بگفتن ذکر شود تا نتیجه دهد و کار تو بالا رود
و برا او خود برسی چنانچه شیخ پر معرفت و سخن شیخ حضرت شیخ
فرید شکر گنج رحمة الله علیه از پیر خود انیس السالکین و امام العابدین
حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه نقل کرده اند که ایشان می
فرموده اند که پیر را آنقدر قوت و قدرت باشد که چون مرید دست
طلب بر دامن همت پیر زند و پیر بقوت باطن زنگار از سینه مرید
بر داشته از همه آلودگیها او را صیقل دهد تا هیچ یک از کدورت
بشری از غش غل و حسد و کردمنی و بخل و عجب و وهم و وسواس و کاهلی
و سستی و الابش دنیا و معصیت در وی نماند بعد از آن دست او را گرفته
بخدای عز و جل رساند و اگر اینمقدار قوت پیر را نباشد پس تحقیق بدانند که
پیر و مرید در بادیه ضلالت اند ای درویش بدانکه بر سجاده کسی نشیند
او را اینچنین قوت باشد که دیگر برا شوانند که بر سجاده نشانند و اگر صاحب
این حالت نیست پس او شیخ نبود بلکه در میان اهل سلوک مدعی و دروغ

زان بود منقولست از سلطان بالانوار حضرت خواجه احرار رحمة الله علیه
میفرموده‌اند که شیخ باید که مرید را بتواند که خورد و شیخ که چنین نباشد
او را شیخی روا نبود و مرید خوردن آنست که شیخ چنان باشد که در باطن
مرید تعرف تواند کرد و اخلاق ذمیمه او را تواند خورد یعنی نابود تواند
گرداند و اخلاق حمیده بجای آن تواند کرد و مرید را بدرجه حضور
و آگاهی تواند رسانید و شیخ عمر بابسالی رحمة الله علیه میفرموده‌اند که
دل مریدان را از غیر خالی میکنم و ناظر تجلیات احدیت میگردانم
ای درویش مردی که صاحب این حال نباشد مرشدی را نمی‌شاید
اما بعضی از بندهای سعادتمندی در ازل همچنان نیک بخت
پرورشته شده‌اند که ایشان را احتیاج به پیر نیست چنانچه شیخ خوش
گفتار و صاحب اسرار حضرت شیخ عطار رحمة الله علیه فرموده‌اند که
قوم از اولیاء الله باشند ایشان را در ظاهر پیری حاجت نباشد
زیرا که ایشان را حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در حجره

عنایت

عنایت و خلوتخانه مرحمت خود تربیت کرده پرورش میدهند
بی واسطه غیری چنانچه سهیل یمنی حضرت سلطان اویس قرنی رحمة
الله علیه را پرورش داده‌اند و این جماعه را اویسیان گویند
ای عزیز من بدانکه کاملیت مرد از چهار چیز است اول اندک خفتن که
خواب خواهد برد دولت را از دست دوم اندک گفتن که دل زیر گفتن
بمیرد در بدن چهارم صحبت کم داشتن با خلق که رخش اگر سوی خلق خوهی راند
از خدا دور و دور خواهی ماند و درویش را باید که از این چیزها دور باشد
و غم فردا نخورد و هرچه پیش آید همان وقت ایثار کند ای برادر
نمی‌بینی که حضرت عیسی صلوات الله علیه را بخاطر یک سوزن در میانه
راه نگاه داشتند و سلطان العارفین و قدوة المحققین سلطان بایزید
بسطامی بعد از هفتاد سال در مقام قرب راه یافتن فرمان آمد که
باز گردانید که هنوز آلایش دنیا همراه خود دارد و سلطان چون
بر خود نظر کرد پوستین پاره پاره و کوزه شکسته همراه خود دیدی

فی الحال آنها را از خود دور انداخت بعد از آن راه یافت
ای عارف بنده باید که بین الخوف والرجا باشد و از لطف و قهر
الهی غافل نباشد و اعتماد بطاعت خود کرده جانب رجا را قوی ندارد
زیرا که طاعت و عبادت علامت بندگی و اطاعت است اگر طاعت
دستگیری میکردی شش هزار ساله طاعت شیطان را برد و نش
نمیزدند و نیز باید که از کثرت عصیان و فجور خود مأیوس شده
جانب خوف را غالب ندارد که صاحب عالم اندک پذیر بسیار
بخش است و اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است امام المسلمین و
مرشد السالکین حضرت خواجه قطب الدین فرموده‌اند که وقتی
من و قاضی حمید الدین بجانب دریایی مسافر بودیم سیر کرده بجایی
رسیدیم که در کنار دریا مقامی خوشی در نظر در آمد و با یکدیگر
گفتیم عجب جاییست ساعتی اینجا باید بود چون نشستیم در آن جا خوش
آمده سه روز آنجا ماندیم و از جنس طعام هیچ چیز همراه خود نداشتیم

در میان

و در آن جنگل و آبادی هم نبود و گرسنگی بر ما هر دو غالب شد متحیر
ماندیم که چه سازیم که گوسفندی دو نانی در دهن گرفته در رسید
و نانها را پیش ما انداخت و غایب شد و ما دانستیم او فرشته
بود و نانها را برداشته خوردیم و شکر خدای تعالی بجای آورده میخواستیم
که راهی شویم دیدیم که کژدمی برابر اشتری از جانب بیابان
پیدا شد و همچون برقی در دوید و با اضطراب تمام میرفت چون
بکنار دریا رسید خود را به آب زد و از دریا گذشته رفت و ما
با یکدیگر گفتیم این بی حکمت نخواهد بود پس باید از عقب او رفت
تا ببینیم که در این چه سر است و ما نیز از دریا گذشته از عقب آن
کژدم میرفتیم که درختی در نظر آمد و جوانی در زیر درخت خواب رفته
و ماری هیبتناک پس هزار من باشد که قصد هلاکت آن جوان دارد
و نزدیک رسیده که او را فرو برد که کژدم خود را بشتاب رسانید
و بر سر او رسیده چنان نیشی بر وی زد که فی الفور آن مار هلاک گشت

رسیده وکژدوم براه آمده بود رفت و ما یکدیگر کفتیم البته این است که
این جوان از بندهای خاص و از واصلان حق خواهد بود که حق جل
و علی او را از چنین بلایی نکاه داشت پس ما ساعتی آنجا صبر کنیم تا
این جوان از خواب بیدار شود و ملازمت او کرده و التماس
دعا نموده راهی شویم و بعد از ساعتی که جوان از خواب بیدار شد
از نزدیک او رفتیم می بینیم جوان مست خراباتی خمر نوشیده و مست
آنجا افتاده و قی کرده و تمام اعضای خود را آلوده و ما از دیدن آن
واقعه متحیر شدیم و بخاطر کذرانیدیم که یا الهی این چه کرم و لطف است که
با این فاسق عاصی کردی و او را از چنین بلا نکاه داشتی و آواز ی
بکوش ما رسید که اکر صالحان و پارسایان را ما نکاه داریم پس عاصیان
و کناهکاران و بدکاران را که خواهد نکاه داشت ای برادر التقصیر ما
در جنب دریای رحمت و بحر مغفرت الهی چه چیز است نظم کر ما مقصریم
در او رحمت بیست ٭ در جنب رحمتش چه نماید کناه ما میکویند که جوان

آن جوان

آن جوان از خواب بیدار شد ماری دید که همچون کوهی افتاده
و مرده است جوان متحیر شده و از مشاهده آن متفکر کشت و حضرت خواجه
قطب الدین و قاضی حمید الدین پیش او آمده حقیقت او را با جوان بیان
نمودند و آن جوان همان ساعت توبه نصوح کرده ریاضات شاق
کشیده و عبادت بسیار کرد و از واصلان حق شد کویند که آن
جوان هفتاد حج پیاده و پای برهنه بجای آورد و یقین است که چون وقت
در آید نسیم لطف وزیدن کیرد و صد هزار خراباتی در لحظه صاحب
سجاده سازد و العیاذ بالله که دریای قهاری در جوش آید هزار
صاحب سجاده را از در آن راند و هر یک را بخراباتی افکند بیان
ای برادر باید که همیشه در رو و بال خوف و رجا در پرواز بوده
زبان و دل از آن حافظ وقت خود باش که اکر جبار عالم هشت در بهشت را
علین دوزخ کند و یا هفت در دوزخ را نعمت سرای بهشت کرداند
و مکه معظمه را بتکده و بتکده را مکه معظمه کند و ملایکه ملأ اعلی و کروبیان

بالا علیهم السلام را لباس ملکی از سر و بر کشند و شیاطین را خلعت
ملکی در پوشد کافران را بر سر ایمان نشانده بوصال جاودان
برساند و مؤمنان را بدوزخ باش خذلان از ساحت قرب بساط جبروت براند
یک ذره کرد ظلم بر دامن عدلش ننشیند پس تا چنین صاحب
چه جای قرار است و جبرئیل امین در خدمت حضرت خاتم النبیین ظاهر
کردیا رسول الله از آن روز که پروردکار عالم یکی را از میان رانده
دیکر هیچ فرشته بر سر سجاده امن ننشسته زیرا که لطف و قهر او
بی علت است لطف او آلوده طلبد تا رویش بصابون عنایت
بشوید و قهر او ظالم طلب کند تا رویش بظلمت هجران سیاه کرداند اکر
قبول کند دیکر هرکز رد نکند و اکر رد کرد هرکز قبول نکند نظم از صومعه
براند و بیکانه خواندش ٭ وز میکده بیارند و کویند که آشناست ای درویش
درین راه ایمن مباش که عاقبت معلوم نیست که چه شود اکر ابلیس لعین
عاقبت کار خود میدانست حضرت آدم صلواة الله علیه را پیش از سجده

سجده

سجده میکرد ای برادر عزازیل بنی شش هزار سال همراه شش هزار
ملک عبادت و پرستش پروردکار کرد و از یک بیفرمانی رانده درکاه
شده و آن همه عبادت او را بر رویش زدند و این خطا عزازیل از آن
کرد که عابد بودند عاشق زیرا که عاشق در رضاجویی معشوق است و
خلاف حکم محبوب را هرکز بر خود روا ندارد و عشق کیمیای سعادت است
خاک سیاه را زر سرخ میکند نظم عشق نظام کار عالم ٭ بر عشق بود بنای عالم
عشق است دلیل راه اخلاص ٭ عشق است طراز خلعت خاص ٭ مستند
ز جام عشق بیکر ٭ بیشک همه رست رهبر ای عزیز من عاشق چون معامله معشوق
می آید بنظر اول بیخود میشود زیرا که شراب شاهد مرد افکن است و هر میطاقتی
و اضطراب که در وجود آن عاشق پدید می آید از شعلهای آتش
محبت و شرارهای برق موت است نمی بینی که عاشقان شیدا و دیوا
نکان بی سر و پا که از خمخانه وحدت جرعه از شراب محبت نوشیده اند
دنیی و عقبی را بحرف از آن باب و به پرتو از آن آفتاب فروخته اند

وایشان قومی اند که از سر تا ناخن پای در دریای محبت غرق اند
وهمیشه شرارهای شوق محبت وفوارهای ذوق مودت از عالم حقیقت
بر سر ایشان میریزد وموجهای عشق می بارد وهر زمان از عالم اسرار
هزار هزار حال پیدا میشود وهمیشه در عالم شکر غرق باشند وجز از معبود
از هیچ موجودی ایشان را خبر نباشد چنانچه بدر العارفین ومرشد
السالکین حضرت خواجه قطب الدین فرموده اند که در شهر سمرقند
درویشی را دیدم که جذبهٔ عشق وآتش شوق بمثابهٔ در روی غالب
بود که از دنیای مافیها خبر نداشت ودر ورطهٔ فکر وعالم تحیر افتاده
بود وچند روز در خدمتش ماندم بهیچ وجه بمن متوجه نشد واز
مردم پرسیدم که این درویش چند وقت است که درین عین حالت
گفتند بیست سال است که در مشاهدهٔ جمال ومستغرق بحر وصال است
وازین محبت انچنین بیهوشی اورا روداده است ونیز حضرت خواجه قطب
الدین فرموده اند که من روزی اورا هشیار یافتم وسوال نمودم که

شما دران حال کسی رامی شناسید درجواب گفت ای برادر
آن وقتی که عاشق متوجه محبوب است هوای دوست دیگر چیزی در نظر
در نمی آید واگر هزار پاره بکنند عاشق را خبر نمیشود وکسی را دران
وقت شناختن چه ممکن است نظم مولوی عاشق که ندارد خبر از هر دو جهان
در محبت چون بود اورا جولان ٭ صد بار اگر کشتی عمرش شکنند ٭ اورا
نبود خبر ازان سود زیان ای عزیز من عشق بحریست بیکران ودریای عجیب
بی پایان که غواص اورا سر هزار ودلاج او بر ته دراید شور سهای
شوق وشرارهای ذوق از آثار جوشش اوست جاذبهٔ گل ومستی بلبل
علامات جوشش او گلشن محبت از شمایم او گلزار است وبستان اخلاص
از شکوفهای وی پربار نظم ای در گلستان دلم صدگل بهار از عشق تو ٭
نالان بهر گل بلبلی چون هزار از عشق تو ٭ چون گل دریدم پیرهن چون لاله ام
خونین کفن ٭ بنگر درون جان من باغ بهار از عشق تو ای برادر آن روز که
بر فرش محبت بساط این بساط می فراشتند وعلم شوق ولوای عشق

می افراشتند آتش در همه مراد باز زدند وخرمن آرزوها را برباد
دادند وگفتند در زمین دل عاشق جز بیمرادی نروید وبجز آب حسرت
نخورد زیرا که رضای پروردگار در عالم چنان است که هزاران هزار محبت
صادق در زهر باد ونال باشند وصد هزار عاشق در سلسلهٔ قهر او
مبتلا واگر زهر دهد بنوشند واگر قهر کند بخرند نظم درکعبهٔ عشق
اگر نهادی تو قدم ٭ در محنت غم بود نشسته توبدم ٭ شادی کن وخوش باش که
روزت برند ٭ از غمکدهٔ وجود در ملک عدم ای عزیز من وای بران
نازک دلان کار نادیده وچه سازند رعنایان محنت ناکشیده که
ناگاه چون مرغ چشم بسته وبا لعل طفل که لب از شیر ناشسته در
قید دام عشق گرفتار ودر بند قفس محبت چون بلبل آزاد افتند
نظم عشق را خانه ایست بر سر دار ٭ نی درش بسته نی کسی را بار ٭ وهر که
این راه میرود اول باید که از جان گذرد چنانچه میگویند که وقتی که کار دو رحلق حضرت یحیی پیغمبر علیه الصلوة والسلام میراندند

خواست که فریاد بکند فرمان آمد که یا یحیی اگر دم زدی نامت را از سلک
محبان ودر خواهم کرد وچون اره بر فرق مبارک حضرت زکریا صلوة الله علیه آمد
خواست که در درگاه الهی ناله کند حکم شد که اگر نفس کشیدی نامت از جریدهٔ
پیغامبران محو خواهم کرد وچون میگویند که اره بر فرق آن نازنین نهاست
قدم نهادند کسی اورا پرسید که این ساعت چه میخواهی گفت میخواهم که
نیمهٔ مرا در مشرق ونیمهٔ مرا در مغرب آویزند که خلق جهانیان بدانند که این
راه که قدم نهاده ام راه خون ریز است از جان گذشته ور روی قدم
باید نهاد نظم کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است ٭ واین
رابعه آن شیرهٔ زن است که هر گاه شیخ حسن بصری رحمة الله علیه بر منبر می
برامد که وعظ گوید اگر رابعه را نمیدید از منبر فرود می آمد وهیچ نمیگفت ومردم
میگفتند ای خواجه چندین محتشمان وبزرگان حاضر ند اگر یره زن مقنعه
پوشی نیامد چه شد شیخ حسن می فرمودند آری شربت که برای حوصلهٔ
پیلان مشت اماده ساخته باشم در سینهٔ موران ضعیف نتوانم ریخت آری

اثر عشق نیست و ثمره محبت چنین اما آنانکه تخم محبت در مزرعه
دل نکشته اند و تازه نهال عشق را از چشم نبارد و بدکان آب نداده
باشند نه آدم اند نظم دل فارغ ز درد عشق دل نیست ☼ تن بیدرد و دل
بخواب وگل نیست ☼ جهان برفته از غوغای عشق است ☼ فلک سرگشته از سودای
عشق است ☼ اسیر عشق شو کازاد باشی ☼ غمش بر سینه نه تا شاد باشی ☼ متاب
از عشق رو گر خود مجاز است ☼ که از بهر حقیقت کارساز است ☼ حیف است که
جوهر دل را در سنگ لاخ دنیا العقید هوا و هوس گرفتار کرده از نسیم راحت
روح افزای گلستان عشق و شمیمه عطر آسای گلزار محبت بی بهره و محروم
بسازند ای عزیز من این دنیا خانه بلا و محنت است و راحت مطلبی در
آخرت است پس تا در دنیا میباشی با بلا و محنت میباید ساخت
و هرچه از قضا و قدر برسد بکردن باید گرفت که بنده را هیچ عذری
نیست و هرچه از جانب دوست میرسد نعمت باید دانست و در محنت
امید راحت است نظم غواص گر اندیشه کند کام نهنگ ☼ هرگز نکند در

گرانمایه بچنگ ☼ دنیا چون خواب است و آخرت بیداری هرکه در خواب
بگرید البته در بیداری بخندد پس ای درویش تو در دنیا خود را در گریه دار
تا در آخرت در خنده باشی و در دنیا جز یک پیراهن بجهت ستر عورت
دیگر هیچ قبول مکن سبکبار باشی نقلست که از ابوسعید خراز رحمة الله علیه را
پسری بود فوت کرد شبی او را در خواب دید گفت مرا وصیت کن گفت
ای پدر اگر گویم طاقت نیاری گفت از خدا یاری خواهم پسر گفت ای
پدر اگر بتوانی میان خود و خدای عزوجل پیش از یک پیراهن مگذار
و میگویند ابوسعید خراز بعد از آن سی سال بزیست و دیگر پیراهن
نپوشید نقلست که هرکه سه چیز را دوست دارد دوزخ بروی از رگ
گردن نزدیکتر بود اول خوش خوردن دوم لباس نیکو پوشیدن سیوم
با توانگران نشستن نقلست که بزرگی گفت سلطان العارفین سلطان
بایزید را در خواب دیدم گفتم مرا وصیتی کن گفت مردمان در دریای
بی نهایت اند دوری از ایشان کشتی است جهد کن تا در آن کشتی

نشینی و تن مسکین از آن دریا برهانی ای درویش این کشتی شکسته
خود را که غریق بحر عمیق است اگر بباد بان همت بکنار ساحل نجات
رسانی مردی و کردی از همه بردی و اگر کاهلی کردی پس مردار مردی
سگان نهم ترا قبول نخواهند کرد وای بر تو که از پستی و از خود
پرستی آخر بحسرت دیرین و محنت ابدی گرفتار هستی ای مسکین
بدان که حجاب چهار است دنیا نفس خلق شیطان دنیا حجاب
عقبی است هرکه با دنیا آرام بگرفت آخرت بگذاشت و نفس حجاب
حق است هرکه با نفس بساخت خدای را نیافت و خلق حجاب طاعت است
هرکه با خلق مشغول گشت او را حلاوت طاعت نماند شیطان
حجاب دین است هرکه موافقت شیطان کرد دین خود را برباد داد
ای درویش تا این حجابها از پیش دل برنداری عمل تو بشریعت موافق
نشود و راه طریقت نیابی و نور معرفت بر تو روی ننهد و بحقیقت
نرسی ای برادر عزیز بشنو که حق سبحانه و تعالی بسبب این بنده‌ای

عاصی پیغمبران خود را مخاطب کرده نصیحت کرد که این بنده بعمل آرند
چنانچه منقولست که کعب الاحبار رضی الله عنه نصیحت بیست و پنج نصیحت
از صحف حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام نوشته بیرون آورده
نصیحت اول یا ابن آدم ان الرزق مقسوم والحریص محروم والبخیل مذموم والحسود
مغموم والدنیا لا تدوم والرزق هو الحی القیوم نصیحت دوم ای پسر آدم
بدرستی که من خشنودم از تو بشمار خدمت روز بروز تو نیز از من
راضی باش بزرگی روز بروز نصیحت سیوم ای پسر آدم پیش فرست
آنچه در دست خود داری از برای آن روز که در پیش داری نصیحت
چهارم ای پسر آدم شکر گذاری کن کسی را که در باره تو انعام کند و انعام
کن در حق کسی که شکر گذاری نموده نصیحت پنجم ای پسر آدم در همه عمر خود
طلب دنیای فانی کردی پس طلب آخرت باقی کی خواهی کرد نصیحت ششم
ای پسر آدم بدرستی که آفریده ام از برای چشم تو پوشش که عبارت از پلک
است تا چون چیزی نادیدنی در پیش نظر تو آید فی الحال چشم خود را بآن بپوشی

وهمچنین از برای دهان تو طبقه از لبان بوپوست کرده ام تا چون سخن
ناگفتنی باشد از آن بندی **نصیحت هفتم** ای پسر آدم از اینها مباش که
طلب دنیا کنند بطول امل و آز روی عقبی کنند بتعجیل عمل سخن این
موافق عابدان بود و عمل ایشان مطابق منافقان اگر عطا یابند قناعت
بکنند و اگر مرادی از ایشان بازدارند صبر بکنند پس اگر معامله
اینها بر همین منوال ماند به بلایی گرفتار بکنم که همه عالم از آنها عبرت
بگیرند **نصیحت هشتم** ای پسر آدم هرکه ترا دوست میدارد از برای خود
میدارد و پیوکند بعزت من که من ترا برای تو دوست میدارم
زنهار که خود را از من بشامت بخل دور نه اندازی **نصیحت نهم**
ای پسر آدم در گردن تو دو چیز نوشته اند آویخته ام در یکی عیوب تو
و در دیگری عیوب مردم و تو همواره چشم از عیوب خود بر دوخته
و چشم بر عیوب خلایق انداخته این نه از انصاف است **نصیحت دهم**
ای پسر آدم نه هرکه کلمه لا اله الا الله گوید به بهشت رود مگر آنکه با آن

چند عمل دیگر جمع کند **اول** تواضع نماید در درگاه من و عمر خود را بگذارند
بیاد من و نفس خود را از محرمات بازدارد و از برای من و عزی بازرا
جای دهد و رجوار رخود یتیمان و فقیران را رحم کند از برای رضای من
نصیحت یازدهم ای پسر آدم چون در دل خود قساوتی یابی یا در بدن خود
بیماری مشاهده کنی و یا در اموال خود نقصان بینی و یا در رزق خود
نیکی بینی بدان که همه از شامت کلام مالایعنی است که از تو واقع شد
نصیحت دوازدهم ای پسر آدم اگر تو بهشت را دوست میداری پس تو عمل
کن بانچه دوست من است که طاعت تا درارم ترا در آنچه دوست
تو است که جنت است و اگر تو مکروه میداری دوزخ را خدای تو مکروه میدارد
رو معصیت را پس تو ترک کن مکروه مرا که معصیت است تا من نگاه دارم
ترا از مکروه تو که دوزخ است **نصیحت سیزدهم** ای پسر آدم از شبهات حساب
نمای تا مرا بشناسی و گرسنگی پیشه کن تا مرا ببینی و خود را بعبادت
دار تا بمن وصل شوی **نصیحت چهاردهم** ای پسر آدم اگر از برای بهشت

آنقدر عمل و توجه کند که در طلب دنیا میکند مثل که خداوندم سیجاب ورا
در بهشت وارم و اگر قناعت کند بانچه باو داده ام مستغنی کردانم
او را از کل خلایق و اگر ترک حرام کند دین خود خالص کرداند و اگر ترک
دروغ کند از جمله صدیقان گردد **نصیحت پانزدهم** ای پسر آدم هرچه داری
از جهان بازگیر تا من نیز باز ندارم از تو آنچه دارم **نصیحت شانزدهم** ای
پسر آدم مرا یاد کن چون غضب بر تو مستولی شود و از غضب بازمان
با من ترا یاد کنم برحمت خود وقتی که غضب من ظهور کند **نصیحت هفدهم**
ای پسر آدم هرکه از من راضی شود بقلیل از رزق من نیز راضی می شوم
از وی بقلیل از عمل **نصیحت هژدهم** ای پسر آدم زنهار محجوب نکردانی
دعای خود را بخوردن حرام از اجابت من **نصیحت نوزدهم** ای پسر آدم
آنقدر که دل تو میل کند بدنیا آنقدر بروان برم محبت خود را از دل
تو و آن مقدار که حرص بری در دنیا آن مقدار بیرون برم حلاوت
ایمان را از سینه تو **نصیحت بیستم** ای پسر آدم ترا از برای آن نیافریده ام

که دنیا جمع کنی بلکه برای عبادت خود آفریده ام باید که همیشه بعبادت
و پرستش من مشغول باشی دوست کریم مظلومان کنی که دعای مظلومان
را اجابت میکنم اگرچه کفر صحت در میان آنها **نصیحت بیکم**
ای پسر آدم هیچ روزی نیست که از برای تو رزق تجدید نفرستم
و در برابر فرشتگان تو عمل ناپسندیده بدرگاه من نیاز ندروزی
من مجبوری و عصیان من می ورزی با وجود این دعا می کنی اجابت
میکنم و آنچه میطلبی با تو عطا میدهم و در عالم عقبی بهشتی پر از حور
غلمان و نعمت الوان بهر تو مهیا کرده اند و تو از بدکاری و عصیان
باز نمیمانی و این نه از انصاف است که با من بیش می بری **نصیحت دوم**
ای پسر آدم بقرب جوی بمن و بگذار بدان نوافل و جوار من بدست
آر بعمارت مساجد و رضای من جوی بهمنشینی علما و دروغ گفتن را
ترک کن تا ملایکه من بمصافحه تو بقرب جویند و غیبت را بگذار تا بهشت
من بتو مشتاق باشد و مرا ابعد از نماز دیگر و نماز بام وادیاد کن

و بذکر من مشغول باش و درین دو وقت تا من ترا بمراد رسانم
نصیحت بیست و سیوم ای پسر آدم تو از دعا کردن ملول مشو که من از اجابت
کردن ملول نمیشوم و هرچند عمر خود در معاصی اسراف کرده باشی
از رحمت من نومید مشو می بینی که بی سوال و طلب ترا ایمان بفضل
خود عطا کردم پس چگونه ترا باز دارم از بهشت با وجود این همه
سوال و طلب نصیحت بیست و چهارم ای پسر آدم تو پیوند با کسی
کن که از تو ببرد و عطا ده بآن کس که ترا محروم کرده اند و عفو
کن برانکس که در حق تو ظلم کرده و نیکویی کن با آنکس که با تو بدی
کرده و نصیحت کن آنکس را که با تو خیانت کرده تا از جمله سابقان
باشی در دخول جنت و ثواب عظیم یابی نصیحت بیست و پنجم ای پسر آدم
بدان که دنیا دار اقامت نیست و سفر دراز در پیش داری
و تیغ اجل از دنبال و عقبهای سنگین در پیش پس چنان عمل
کن از عقبها بسلامت بتوانی بگذری ای عزیز من هنوز که

مهر خاموشی در دهان نهاده اند و زبان معذرت بسته نشده
راه پشیمانی باز است عذر تقصیرات بخواهید و از وقوع افعال
ناشایسته خود بکاهید ای برادر بدان که اگر محبت مولی خواهی محبت
رسول صلی الله علیه وسلم پیدا کنی تا خدای تعالی با تو دوستی خود
عطا کند و اگر آرزو میبرم جرم وصال داری باید که از هوای نفس
بگذری و ترسان و لرزان باشی که محبوب بسیار غیورست و غیرت
خالق بغیرت مخلوق نماند چنانچه در حدیث المثل آورده اند که شیخ
ابومحمد که یکی از کبار مشایخ بغداد بود سیر میکرد و تشنگی برو غالب شد
بدر سرای رفت خود را بر لب حوض آب دید از دختری آب طلبید
دختر صاحب جمال قدح پر آب سرد آورد و پیش شیخ داشت و شیخ
را نظر چون بر روی افتاد دلش در پی نظر رفت و بیهوش شد تشنگی
را فراموش کرده بر در سرای آن دختر دیوانه وار نشست و سر
حیرت بزانوی حیرت نهاده متفکر بود که شبانگاه پدر دختر از

بازار آمد و شیخ را بر در سرای خود معتکف دید گفت ای شیخ
حال چیست شیخ گفت ای خواجه مرا از سرای تو آبی دادند و لیکن
بخراجهای عالم می ارزید از من ربودند اکنون دل خود خواهم یا
دل خود خواجه گفت یا شیخ خاطر مبارک جمع دار که آنکه دل تو برده
است دختر من است و در خانه من در آی تا او را با تو عقد بندم شیخ
در خانه در آمد و خواجه دختر را با او عقد بست و شیخ را بگرمابه فرستاد
و ژنده از تن شیخ بیرون کرد و قبای زربفت و لباس شاهانه
در وی پوشانیدند و شیخ بعادت قدیم خواست که اول دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن بصحبت دختر پردازد که ندا بر سر او در دادند که
یا شیخ بیک نظر که بغیر ما افکندی خلعت فقر را بباد دادی حاضر باش که
اگر نظر دیگر کردی خلعت معرفت را بر باد خواهی داد شیخ نعره زد
و بیهوش افتاد چون بهوش آمد خلعت خواجه را بیرون کرد و ژنده
را طلبید پوشیده و بخواجه عذر گفت و دختر را طلاق داد و از

خانه بیرون رفت ای برادر اگر جامه خوب و طعام لذیذ میخواهی
از پروردگار خود دور می افتی و حکمت بالغه و قدرت کامله الهی
چنین مقدر شده که این دو روزه محنت درین دنیای فانی باید گذرانید
بعد از آن در عالم باقی در عیش و تنعم باید می بینی که چشم بیشتر آنها را که بکمال
توفیق مکمل کرده اند ایشان ترک دنیا و اهل دنیا کرده از خطرات لذات
دنیا گذشته و بجز عشق و محبت مولی دیگر هیچ چیز کاری ندارد و روز
بروز محنت و مشقت بر خود بیشتر روا میدارند چنانچه منقولست که
در دو فرسنگی حضرت مدینه سکینه نام مسجدیست که آنرا مسجد قبا میگویند
و اصحاب صفه ساکن آن مکان شریف و مقیم آن منزل لطیف بوده اند
و اکثر از ایشان را ستر عورت نبوده و خود ها را در میان ریگ
پنهان کرده می بودند و ترک دنیا کرده و از اهل دنیا بیزار شده کنج
عزلت اختیار کرده بوده اند و گاه چنان بود که چهل تن از ایشان
بیک خرما افطار میکرده اند و از یک خرما زیاده بر نفس خود قرار

نداده بوده اند و در وقت افطار آن یک خرما را هر یک از ایشان
بقدری مزیده و بدیگری میداده و غذای ایشان در تمام روز
و شب همان قدر بوده و زیاده از آن بر خود روا نداشته‌اند و چون
وقت نماز می آمده اند آنکه جامه داشته اند نماز کرده و در میان ریگ می
در آمده اند و جامه خود را به برهنگان میداده اند که پوشیده نماز
میکرده اند و تمام عمر خود را اینچنین گذرانده اند و نظر ایشان همیشه
بجانب مولی بوده و بدنیا هرگز ملتفت نشده اند و در نظر خلق اگرچه
مفلس منمود ند در درگاه الهی هر یک پادشاه وقت خود بوده اند
و آنچه بر زبان ایشان جاری میشده منشیان عالم غیب تخلف
نمودن آنرا اجمال می شمرده اند ای درویش بندها را که خدای عز و جل
در ازل پاک سرشته این دنیای دون و این عالم بوقلمون در نظر
عالی ایشان ندرا مده و هرگز اسباب عشرت و متاع حشمت
این عالم ناپایدار بمدار رفتار مطمح نظر و منظور بصر ایشان

نشده و شیوه عبودیت و روش عبدیت چنان مرعی داشته
اند که وجود خود و جمیع موجودات را در جنب وجود واجب الوجود
معدوم شمرده و در بن دیر خرابات و ویرانه کهنه رباط از آه و واه
در طلب حضرت آله خود را چون گاه کرده بوده اند یقین است که ایشان
در عالم عقبی از عنایت حق جل و علی از مقربان بارگاه و از پادشاهان
عالیجاه خواهند بود اما آن بنده که از بی توفیقی و نالایقی پیروی نفس
کافر و متابعت شیطان فاجر کرده جوهر لطیف خود را بجرم گنه
عصیان آلوده از کار عقبی غافل و از حساب روز جزا جاهل مانده اند
حق جل و علی بجهت پاکی عصیان و مخلص ایشان از نیران در روی
زمین خانه کعبه و بنای مکه معظمه برپا کرده که اگر بنده گمراه و عاصیان
نامه سیاه بزیارت آن مکان شریف و بطواف آن مقام لطیف
مشرف شود هرآینه سبب پاکی از عصیان و مهید نجات از نیران میشود
ای عزیز من دل را کعبه باطنی گفته اند پس تا بتوانی خدمت بندهای

خدا کن و بهر سنت و بهر روش سرور در دل ایشان انداز که
سبب نجات و باعث درجات است و بسیار مردم ازین شیوه
بجا رسیده اند نظم دل بدست آور که حج اکبر است * از هزاران کعبه
یکدل بهتر است * و کارگذاران کارخانه حقیقت و مقتدایان خرقه
محبت گفته اند که اگر سه کار نمیتوانی کرد سه کار دیگر هم مکن و نخواهی
کرد اول آنکه با بندهای حق سبحانه و تعالی اگر نیکی نمیتوانی کرد بدی
هم مکن دوم اگر مسلمانی را منفعت نمیتوانی رسانید مضرت هم مرسان
سیوم اگر نیکی برادر مومن را نگویی بدی او را هم مگوی و ظاهر خطا که
از دوست و دشمن گله کردن عیب تمام است چنانچه مشهور است که
وقتی شیخ شقیق بلخی را از جهتی عارض شده بود و طبیب ترسایی نزد
او آمده خواست که معالجه بکند پرسید ای خواجه درد داری شیخ
شقیق گفت ای طبیب بیگانه از پیش من دور شو که مردان هرگز شکایت
دوست پیش دشمن نکرده اند ای عزیز من این مکه معظمه کعبه ظاهر است

که همه کس میدانند و می بینند اینچنان که انبیا و اولیا و مقربان بزیارت
آن مقام شریف شتافته اند بیماران و گناهکاران نیز بمعالجه درد خود
بطلب دوا آن و التجا از اطراف و اکناف عالم ژولیده موی و گرد آلود
روی برهنه دوش و کفن پوش افتان و خیزان و مطلوب خویش جو پای
لبیک و حدک لاشریک لک گویان متوجه می شوند و مراد خود میرسند
کما قال الله تعالی و من دخل کان آمنا ای برادر بدانکه حق جل و علی کعبه باطنی
نیز بنا کرده که دل مؤمنان است و او نظرگاه حق است ای درویش
اگر کعبه ظاهری یک چاه زمزم است اما در کعبه باطنی دو دیده پر نم است
و اگر در کعبه ظاهری احجار است اما در باطنی اسرار است اگر کعبه ظاهری
قبله حق است اما کعبه باطنی خلوتگاه حق است و اگر کعبه ظاهری بنای
خلیل است اما کعبه باطنی بنای جلیل است ای برادر اگر در سحرگاه بنده
عاصی گمراه مجاور دل شده زیارت کعبه باطنی کرده از عملهای خود
بیزار گشته بزاری و تضرع و استغفار کرده طلب مغفرت کند امید

از عنایت و کرم ذو الجلال و الکمال و انق است که باجابت مقرون خواهد گشت کما قال الله تعالی ادعونی استجب لکم ای درویش اینها را که دیده بصر ایشان بکحل جواهر بینش روشن شده و در دل ایشان گشاده اند دیگر ایشان زاید دنیا و اهل دنیا کاری نمانده نظم آنرا که ره بعالم عرفان نموده اند بی انتظار برخ او در کشوده اند ای برادر درین وادی راه باریک است نشیب و فراز بسیار دارد و اگر درین راه رفتی جز دار باش که در ضلالت نه افتی و اگر کاری خواهی کرد باید که کرده خود کار ندانی و بطاعت فریفته نشوی که ابلیس از عبادت خود یافت آنچه یافت و بلعم از زهد و دید هر چه دید و بقصه شیخ برصیصا را به بین و عبرت گیر گویند که بلعم باعور مدت چهار صد سال در صومعه او زوایا و کوه با طاعت و عبادت کرد و داد ریاضت و عزلت و مجاهدت بداد و او را از علوم و معارف بهره کامل و حظ شامل داده بوده اند تا بمرتبه که گویند هر گاه وی با فاده



علوم که اشتغال نمودی چهار صد دوات زرین در مجلس وی نهاده بودای دواتهای دیگر فواید علوم وی می نوشتند و لشامت شهوت و فرمان برداری زن آخر همه علومش بجهالت مبدل گشت و سعادتش بشقاوت منتقل شد و از معاملات طاعاری گشته با صورت سگان متمثل گشت تا حق تعالی فرمود که فمثله کمثل الکلب و در اخبار آمده است که روز قیامت صورت بلعم را بسگ اصحاب کهف دهند و صورت او را در بلعم پوشانند ای درویش بلعم با وجود آن کمال بجرمیه و از نظر رحمت برد رکار عالم افتاد و بر مثال سگ از بساط قرب دور ماند و بنجاست کفر مبتلا گشت و بلعنت ابدی گرفتار شد نعوذ بالله چون تاج ایمان از سر بلعم میگرفتند در آن وقت هشتاد هزار مؤمن را از ایمان عاری گردانیدند و خلعت عرفان از بر ایشان کشیدند ای عزیز من یقین دانست که هر گاه اثری از آثار قهاری ظهور کند و صد هزار مطیع مهر ظاهر گردد همه را لطبانچه سیاست از تخت عرفان بهاویه خذلان

افکنند و همچنین چون اثر لطف الهی و انوار رحمت خداوندی جل جلاله جمال نماید صد هزار بیگانه را آشنا سازد و دار جحیم را بدار نعیم مبدل گرداند و گویند که چون خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم متوجه آتش نمرود گشت از تمامی آتشهای روی زمین حرارت مسلوب شد و همه اخگرها گلها و ریاحین گشتند هر چند خطاب یک آتش بود اما چون خطاب لطف بود همه آتشها برنگ آتش خلیل برآمدند پس بنده باید که همیشه خود را در درگاه الهی شکسته دارد و عاجز و طاعت و عبادت اعتماد نکند ای برادر نمی بینی که درخت میوه دار هر چند میوه دارتر باشد سرش پست تر و در سلک السلوک آورده اند که درویشی بود که مردم او را شیر بیشه میگفتند و ریاضت شاق بر خود قرار داده بود و او هر چه میگفت آنچنان می شد روزی شیری از بیشه خود برآمده متوجه تکیه او شد خلق نزد او آمده بتعجب گفتند که ای درویش

شیر بدیدن تو می آید در جواب گفت چه شود اگر سگی بدیدن سگی آید ای فقیر مسکین به بین که مردان راه طریقت و شیران بیشه حقیقت اینچنین نیک سگیها پیش آورده اند تا بجایی رسیده اند و تو از نادانی اما بگوئی که ببرانند و مردود از این مثنوی و گویند که روزی خلق نزد عارف عاشق حضرت امام جعفر صادق آمدند و سوال کردند یا امام مسلمانان کدام طاعت است که بنده را از خدای تعالی دور می اندازد و کدام معصیت است که بنده را بخدای تعالی نزدیک میگرداند در جواب فرمودند که طاعتی که اول او عجب باشد و آخر او پندار و معصیتی که اول او غفلت باشد و آخر او ندامت مولانا سعد الدین کاشغری فرموده اند که مؤمنی که کار نیکو کند و کسی او را تحسین نماید و او را خوش آید طلب خوش آمدن بران مؤمن را که از ان مشیت کم باوی رحم عرم زیا کند ای برادر اگر کاری میکنی امروز بکن بفردا نگذار که اگر امروز آب بکسی برازان است که فردا جوان که سودی ندارد

هیچ توانگری نباشد که در حالت نزع بگوید که کاشکی من درویش
بودمی اما چه فایده این عقل پیش از این بایستی ای عزیز بدانکه
عاشقان سرمست و محبان خدا پرست که در آرزوی دیدار و لقای
وصال دلدارند هنوز آتش شوق و دود محنت ناوک ذوق اند در
نظر عالی ایشان دنیا چه چیز است که هزار بار از جان گذشته اند
چنانچه مولوی رومی علیه الرحمه میفرمودند که مثنوی زاهدی در
غزنی از دانش وری ٭ بد محمد نام کنیت سرزری ٭ بود افطارش سر رز
هر شبی ٭ هفت سال او دایم اندر مطلبی ٭ بس عجایب دید از شاه وجود
لیک مقصودش جمال شاه بود ٭ بر سر کوه رفت آن خویش بر ٭ گفت یا
ورنه افتادم بزیر ٭ گفت نامد مهلت آن مکرمت ٭ ور فرو افتی بمیری
نکشمت ٭ از فراق مرگ بر خود توجه کرد ٭ گیرن حیات او را چو مرگی میخورد
و این شیخ محمد سرزری رحمة الله علیه پدر جد قرة العین العارفین و
مرشد السالکین حضرت مولانا یعقوب چرخی میشده اند یعقوب



بن عثمان بن یعقوب بن محمود بن محمد سرزری و راقم این حروف
در بیست و هشت واسطه شیخ مذکور میرسید نظام بن یعقوب بن نظام
بن محمود بن نظام بن عثمان بن یعقوب بن محمود بن سرزری ثم الچرخی
ثم الغزنوی و شیخ محمد از مشایخ وقت و اولیای زمان بوده اند و ترک
دنیا و اهل دنیا کرده از اطعمه و از اشربه گذشته هفت سال افطار برگ
پاک میکردند تا چنان شده بوده که بدن مبارک ایشان مثل برگ
درخت سبز گشته بوده چنانچه مولوی روم علیه الرحمه در مثنوی از زبان
مبارک ایشان نقل کرده اند مثنوی گفت امیرا بنده فرمانم خموش ٭ را ایم
آگه نه چندین مجوش ٭ هفت سال از سوز عشق جسم نزار ٭ در بیابان خورده ام
من برگ زار ٭ تا ز برگ خشک تازه خوردنم ٭ سبز گشته بود این برگ تنم ٭
ای عزیز من بدانکه آن کامل صدیق و آن عالم تحقیق و آن کعبه علم و عمل
و آن خلاصه ورع و حلم آن قدوه عارفان و آن امام مسلمانان آن
پیشوای راستین و آن مقتدای راه دین و آن قبله حاجات و آن کعبه

مرادات آن بحر وفا و آن کان سخا آن شمع سالکان و آن صبح
صادق آن آفتاب کرم و احسان و آن دریای ورع و عرفان آن
گنج عالم عزلت و آن خزانه سرای دولت آن عامل کارگاه هدایت
و آن مالک کامل بارگاه عنایت آن برهان مرتبت و تجرید و آن
سلطان معرفت و توحید آن تاج دین و دیانت آن شمع زهد
و هدایت آن رکن محترم و آن قبله محتشم آن معنی اسرار الهی و آن
مهدی نامتناهی و آن شمع دانش و بینش و آن چراغ آفرینش
و آن امت خاص احمد شیخ محمد رحمة الله علیه را روزی در عشق غالب
شده و آتش محبت تیز شد و سلطان شوق خرمن تحمل را غارت
کرده سرمایه آرام و قرار را بتاراج برد و آتش محبت زبانه زدن
گرفت و صبر از دل رفت و مرغ روح از قفس تن از شوق دیدار
محبوب در پرواز آمد چون که شراب محبت را خمار است که بجز مشاهده
جمال محبوب بدوا اندازد و شیخ محمد رحمة الله علیه بیقرار و مضطرب

شده متوجه حال خود شد و دید که طاقت طاق شده و کار از صبر گذشته
خرقه اصطبار بدست اضطرار چاک کرده روی بخاک نیاز مالیده دست
دعا بدرگاه حضرت آله عالمی الحاجات بر داشته نعمت دیدار طلب کرد
نظم ترا میخواهم ای دلبر که بینم ٭ تویی مقصود من در هر که بینم ٭ مرا چشم از برای دیدن
تو است ٭ تو رخ بنما که در خود من ببینم ٭ الهام شد که ای مقرب بارگاه احدیت
وای مقصود درگاه صمدیت سرگشتگان بادیه طلب در زاویه عدم هنوز
محبوس شد و خریداران گوهر محبت در پرده بطون هنوز متواری از کرمان
نیز دکه در مهمان خانه انعام بعضی را طعام اکرام نمایند و مشتاقان را
از دور مأیوس گذارند و چون وقت دیدار شود آثار انوار
تجلی بر در و دیوار وجود پدید آید تا تشنگان بادیه شوق سیراب
از زلال وصال کردند این دنیای دون و این عالم بوقلمون لیاقت
آن ندارد که نور لقا را در روی توان ظاهر کرد و نعمت دیدار درین
بساط راست نمی آید و مادامی که بنده را اختیاری هست از وجود

محبوب محجوب است و هر کس را آرزوی دیدار چون ما پیست منتظر
آخرت باشد که این نعمت در آن عالم میسر برایشان خواهد شد
و حکمت بالغه و قدرت کامله ما چنین اقتضای کرده و این سعادت
عظمی و این دولت علیا در میزبان خانه عشق لغیب عاشقان و عارفان
و مستان باده محبت و سوختگان بادیه مودت شود و شیخ محمد رحمة
الله علیه از استماع این خطاب از حیات خود بیزار گشته طالب عشق
شد و بناله در آمد بزاری و تضرع اظهار نمود که الهی اگر نعمت دیدار
در دنیا میسر نیست خود را هلاک خواهم کرد تا در عالم عقبی رفته بمراد
خود برسم و دیگر بار ره الهام رسید که ای نهنگ دریای معرفت
و ای شیر بیشه حقیقت تا سلطان القدر بر تار رشته حیات ترا کوتاه
نسازد کی خود را هلاک تواني کرد اما آن مست می محبت ذو الجلال
و آن طالب شربت وصال آن شمع عالم توفیق و آن رکن کعبه تحقیق
آن عارف عاشق و آن واعظ رموز حقایق و آن کشته خنجر تسلیم

رضا و آن گند شسته گلشن صدق و صفا و آن گوهر معدن تحقیق و آن
در رابطه تصدیق و آن تیر انداز معرفت و آن گلشن طراز طریقت
بقصد هلاکت خود بر سر کوه بلندی رفته خود را از سر کوه انداخت و در
زیر کوه مغاکی بود که از آب باران پر گشته بود و شیخ محمد رحمة الله علیه
در میان آن آب افتاده و هیچ آزاری بشیخ نرسیده و شیخ از غم
آنکه چرا هلاک نشد بیطاقتی میکرد و ناله و زاری در درگاه الهی مینمود
و میگفت این ساعت چرا العالم عدم نه پیوستم که بمراد خود می رسیدم
و آن حیات در نزد شیخ رحمة الله علیه برابر صد ممات می نموده چنانچه
مولوی روم علیه الرحمة و الرضوان برابن مقدمه اشارت فرموده اند که
چنانکه گذشت ای درویش می بینی که حقیقت بیچ و تعالی را بنده ها است که در
آرزوی مرگ هلاک اند و اگر دانند که برضای خود می باشند در لحظه هزار
بار در طپش کوهر جان می بازند زیرا که این مرگ راهیست بجانب حضرت
اگر در شسته وصال است و دوست را بدوست میرساند نظم چیست ازین

خوبتر در رحمه آفاق کار • دوست رسید نزد دوست یار نزدیک یار •
گر تو جانی برفشانی مردوار • صد هزاران جان کنند بر تو نثار • صد هزا
ران جان فدای دوست باد • هر که این حالت ندارد نیست باد ای برادر
اگر تو نام مرگ می شنوی از ترس هلاک می شوی و این از آن است که
ایشان دولت دیدار میخواهند و تو دغای مردار رفیق میان
آنکه وصال دلدار خواهد و لیبا فرق میان آنکه جیفه مردار پس ببین
که ایشان را کدام درجه است و ترا چه نتیجه است و برایشان هیچ
ساعت نمیگذرد که از آسمان عنایت و از سماوات کرامت
باران مغفرت و سیلاب معرفت برایشان نمی بارد ای عزیز من
در خزانه الهی و در گنج خانه نامتناهی هیچ کمی نیست و همیشه
دریای رحمت در جوش است و منادی محبت در خروش اما چشم
بسر باید و از چشم سر کار بر نمی آید دل بینا در کار است نه زبان گویا
زیرا که این چشم و زبان نه لایق محرم است دلدار را چونکه همه وقت

با آشنا و بیگانه درکار نبود اما محبوب ترا جو یان است و تو بیخبر و حیران
حکایت که پادشاه زاده بود بحسن و جمال پیراسته و بانواع فضل و کمال
آراسته درویشی را نظر بر جمال آن پادشاه زاده افتاد و دل در عقب
نظر از در رفت و آن بیچاره مبتلا و حیران ماند هر چند منصور نها می انگیخت
و بهر طرف میدوید بهیچ وجه از محبوب التفات نمیدید تا روزی پادشاه
زاده به تیر اندازی بجانب صحرا بیرون رفته بود و هدف برپا کرده
تیر می انداخت درویشی نزدیک نشانه رفته خود را هدف تیر محبوب
گردانید و چون تیران دل بر تیر باران درویش فقیر رسید پادشاه
زاده بغایت متاثر گشت و پیش درویش دوید و گفت فقیر رسید
و گفت ای بیچاره چرا بهدف نزدیک شدی که اینچنین آرزوی تبور رسید
و او را بخلوت خانه خاص برده بدست خود مرهم در زخم او می بست
گویند که روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه بر سر آن درویش رسید
دید که شاه زاده مرهم بر جراحت زخم خورده خود می نهاد شیخ نعره

زد و بیهوش بیفتاد و چون بهوش آمد بر سر من ندا کردند که محبوب ما
مجازی زخم خورده را مجروح نمیگذارد و مرهم می نهد من پادشاه علی
الاطلاق و محبوب باستحقاق ام خستگان تیر بلا و مجروحان زخم ابتلا
را کی ضایع کذارم نظم مشغول ترا خبر ز عالم نبود * مجروح ترا حاجت مرهم
نبود * در عشق اگر هزار غم پیش آید * چون در نظر توام از آن غم نبود ای
درویش دران عالم و الا و دران درگاه معلی هر چند بنده شکسته
تر بهتر و محبوب حقیقی مهربان تر ناله نیم شبی و آه سحری در کار است
نظم جز نیاز نبود ... علم ادب * کجاست آه سحرگاه ناله دل شب *
مباش تشنه لب ندر بوادی عصیان * که بحر رحمت او موج میزند بر لب *
ای برادر چون خطاب مستطاب رب الارباب آن رحمة الله
قریب من المحسنین بگوش هوش بیامعان رسید مطیعان و زهاد
و عباد گردن برافراشتند که نعیم جنت ما داریم و سرمایه بهشت
بما سپرده اند و اعدت للمتقین ما بیان مفلس سرور را دیه

حمول در کشیدن و روی تواضع بر زمین نیاز نهاده اند و گفتند
خداوندا ما و ستایا پرور دگارا ما مفلسان حضرت تو هم بر سفره
صاحب دولتان طفیلیهان را نیز راه میدهند ما مسکینان بی بضاعت
را بطفیل محسنان از خوان رحمت و سفره مرحمت خود بی نصیب
مگردان خطاب حضرت عزت جل جلاله در رسید که ما را نظر با نیاز است
نه بنماز در روز بازار ما معامله رواج وارد نه صدقه ای عزیز من
هر کس را جوشن عصمت در روز ازل پوشانیده اند تیغ تیر لوالفضولی را
بریدن او راه نداده اند یقین است که بر هر دل که مهر دوست بود بد
دشمن و اگر دو ابلیس لعین بر تلبیس چگونه تواند که مهر دوست از دل بنده
مؤمن موحد شکسته مهر دوست رباید هر گاه بنده مسکین بر حدانیت
باری تعالی و تقدس اعتراف نموده و به نبوت انبیا علیهم السلام معترف
بوده کو بس محبت ایشان در اقطار و اکناف شهرستان وجود فرو
کوفته باشد اکرم و ارحم آخر پرورد کار عالم آن بنده سر افکنده را

مردود نکرد اند از کرم او عجیب و غریب نباشد گویند که دران
هنگام که پروردگار عالم میخواست که آدمی را از کتم عدم بعالم وجود
آرد ملایکه سوال نمودند که ای پروردگار عالم این خاکیان بی مایه
و این مفلسان بی سرمایه را چه نام خواهی کرد جواب آمد که مطیعان
ایشان را مسلمان ای برادر آن دو دریا که در پیش است یکی دریای
دنیا و دوم دریای عقبی هر گاه حضرت حق جل و علی ترا در دریای دنیا
از نهنگ کفر شرک نگاه داشته باشد یقین است که در دریای
عقبی از نهنگ سلاسل و اغلال نیز نگاه خواهد داشت و چون
حضرت جلال احدیت جل جلاله نور توحیدی که بخود بینی خود در دل
بنده و ودیعت نهاده باشد شیطان لعین کی تواند که در وقت
مرگ از دل بنده ببرد و ببین که آنکه از این ظلمت خانه دنیا خسته اند
بدانکه بدریای رحمت پیوسته اند و بسیار بلبلان شوریده
حال در گلستان وصال چون طوطیان خوش مقال بحمد و ثنای ملک

ذو الجلال مشغول اند و چند ان پروانه و دیوانه بنام شمع یگانه
از پر و بال رسته و رشته حیات گسسته ای برادر من عاشقان شیدا
و مجنون بی سر و پا در این درگاه و الا بسیار رند مثل ما تو چه بود بر سر کدام
شمار اند نظم قصه شمع از دل پروانه پرس * بوی گل از بلبل دیوانه پرس *
زاهدان را از نماز و روزه پرس * عاشقان را از می و میخانه پرس * عندلیب مست
داند قدر گل * جغد را از گوشه ویرانه پرس ای درویش میگویند که
آن شیر بیشه توکل و آن تارک جبر و کل و آن چشمه روضه رضا و آن لجه
لجه رجا و آن سرور سر بر تجرید و آن خورشید توحید و تفرید شیخ محمد
رحمة الله علیه چون خود را از کوه انداخت و در مغاک پر از آب افتاد و
سلامت ماند و از فراق مرگ نوحه میکرد و بیطاقتی مینمود دیگر باره الهام
شد ای برادر باب ذوق امری شد اصحاب شوق را بر خاو جانرا به
بلای ما در ده و صحرا گردیدن و طلب دوست بیابان پیمودن را بگذار
و شهر غزنی رو که آنچه خواهی خواست آنجا خواهی یافت و آن مکین خانم

هدایت داد آن امین عالم هدایت روی بمناجات کرده بزاری
و تضرع عرض کرد که ای دستگیر درماندگان و ای کارساز بیچارگان
و یا عالم السر والخفیات بر تو روشن است که این شکسته کوی نیستی و دوری
در نهایت هستی ترک دنیا و اهل دنیا کرده به برگ تاک پیاخته کنج
عزلت گرفته بر کوه که در شهر رفته بکدام خدمت مشغول شود الهام شد که
ای غواص دریای دین و ای آشنای بحر الیقین سلطان قضا و قدر در ازل
چنان تقدیر کرده که چند وقت در لباس سایلان بوده از غنیا زر
گرفته بر فقرا میرساننده باشی که بسیار از بندهای مقرب باین خدمت
مامور شده و نفس کافر ازین عمل هزیمت خورده زود در راه العدم می نهد
و درجات عالی رو میدهد نظم دل ز جان برگیر تا جاهت دهند * ملک
عالم را بیک آهت دهند * تا نکردی پاسبان از هر دو کون * کی نشان از آن
حرم گاهت دهند بعد از آن آن برگزیده حضرت ذوالجلال و آن صاحب
کشف جمال برخاست و کمر بست کاسه دست و جلی بر گردن بسوی شهر

غزنی روان شد و مردم شهر غزنی از شادی آنچنین دولتی بانواع
روی آورده بود که گویا عیدی در همه خانها شده بود هریک با آب
روی آنکه این دولت بخانه من نزول خواهد کرد خانه خود را آب
و جاروب کرده صفایی داد و میگویند که آنروز تمام مردم شهر غزنین
باستقبال آن مقرب بارگاه حضرت اله و آن نمونه قدرت الله خلق
با خلق الله بیرون آمده بودند اما آن مخدوم اعظم و آن قبله مکرم بهیچ یک
ملتفت نشده و همین قدر اظهار نمود که ای مسلمانان من بشهر شما بیع
بشیخ فروشی و لافروشی نیامده ام فقیر گدایم و جای گدایان زیر دیوار
رباط میشناسم و شیخ رحمة الله این بگفت و بهیچ کس روا نداد و حضرت
مولوی معنوی رومی علیه الرحمة والرضوان در مثنوی خود در وقر
بخیم باین مقدمه اشارت فرموده اند که مثنوی بانگ آمد روز صحرا
سوی شهر * بانگ طرفه از برای بحر و بهر * گفت ای دانای رازم مو بمو *
چه کنم در شهر خدمت گوی تو * گفت خدمت آنکه بهر دل الفس * خویشتن سازی

تو چو آن عباس لبس * مدتی از غنیا میستان * پس بده و پیش آن مسکین
میرسان * خدمت اینست تا یک چند گاه * گفت سمعا طاعتا ای جان و جاه
پس سوال پس جواب ماجرا * بد میان زاهد و رب الوری * که زمین و آسمان پر نور
شد * در مقالات آنچه مذکور شد * لیک کوته کردم این گفتار را * تا نبود
هر حسی ابرار را * رو بشهر آورد آن فرمان پذیر * شهر غزنی گشت از رویش منیر
از فرح خلقی باستقبال رفت * او در آمد چون مه در دیده نهفت * جمله عیانش مهمان
بر خود خواستند * فقر با او زهر او را خواستند * گفت من از خود نمایی نامدم * جز
بخواری گدایی نامدم * هستم در عزم قال قیل من * در بدر گردم چو کف
زنبیل من * بنده فرمانم که امرست از خدا * که گدا باشم گدا باشم گدا * در گدایی
لفظ نادر ناورم * جز طریق خس گدایان بسپرم * تا شوم غرق مذلت من تمام
تا سقطها بشنوم از خاص و عام * امر حق جان منست و او طمع * او طمع فرمود
ذبل من طمع * چون طمع خواهد ز من سلطان دین * خاک بر فرق قناعت بعد از این
او مذلت خواهدت کی عزت تنم * او گدایی خواهدت کی میری کنم * شیخ بر مسکنت

زنبیل بدبست * شیئا لله خواجه توفیق هست * شیئا لله شیئا لله رای او *
برتر است از عرش کرسی جای او * انبیا هر یک همین فن می زنند *
خلق مفلس کو با ایشان میزنند * اقرضوا الله اقرضوا الله میزنند * بازگون
انصروا الله میزنند * در بدر این شیخ می آید بناز * بر فلک صد در برای
شیخ باز * آن گدایی کان بجد میکرد او * بهر یزدان بد نه از بهر گلو *
آن گدایی کان بجد میکرد او * بود از آثار حکمتهای او * گنجهای خاک تا هفتم
طبق عرضه کرده بود پیش شیخ حق شیخ گفتا خالقا من عاشقم گر بجویم
غیر تو من فاسقم هشت جنت گر در آرم در نظر * چون خطر دارم من از خوف
سقر * مؤمنی باشم سلامت جوی من * زانکه این هر دو بود حظ بدن ای
برادر یقین بدان هوشمندان حق شناس و خردمندان باسپاس همیشه
سر خار بر زمین خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری
نهاده بستان امید خود را بسر چشمه طاعات و نسیم عبادات سرسبز
میدارند و از کرم الهی و عنایات نامتناهی گنجینه دار خداوندی هستند

وذخیره هوشمندی کشته از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار شدند و بر دل دانش پسند و بر دیده آسمان پیوند ایشان بحر پرستش پروردگار و عبادت کردگار حضری ثبت و همیشه در رضاجویی حق و خاطر جویی خلق اند و زاد سفر آخرت و توشه روز قیامت چنان آماده و مهیا کرده اند که از کرم الهی پیشباری کار ارباب تشنگان بادیه حرمان و سرگشتگان وادی عصیان از دست گرفته بسر منزل مراد رسانیده و از می محبت و شراب عنایت سرمست و شاداب کردانیده و گلهای مراد ابشار العبد زنگ رنگ گلزار جویبار خشنودی حق جل وجلاله و علا شکوفد که از نکهت شمیم عطر آسای آن دماغ جان ایشان معطر و مشام روح ایشان محظوظ کرده و بشرف نعمت دولت دیدار دلپسند و حصول وصل و لدار مستفید و سرافراز کردند لعمری است که درین درگاه والا و درین بارگاه معلی بنده کان است و شکستگان درست کردار استبارست و در دولت حق نهادش و گوشه نشینان سلطان

تیش را برب اعظما و سراو زنگ علیان شدند و ای بر تو ای روسیاه تیره دوران و ای کم عقل اندیشه زبون که خود را در گرداب بلا و موج اندوه زده و رسوای خاص عام کرده و در خاک مذلت و کرد خجالت مانده و لوازم طاعات و مراسم عبادات بکاهل انداخته و داده بکار آخرت نپرداخته و بیک ساعت راحت دنیا فریفته شده و در محنت و در عالم عقبی که ابدالآبدین است بر روی خود کشاده و در بادیه خذلان و بله نقصان افتاده و بزرگان گفته اند که اگر رسول و کتاب نمی رسید بس حضور بود بنده ها را که بگوهر عقل که شناخت خداوندی باو وابسته و دریافت کارگاه آفرینش الهی باو پیوسته است متوجهی شدند ای برادر من هرگاه حضرت حق جل وعلی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را که رسول البشر است و فرمان مجید که بی نظیر است و عقل که آینه دل نیز نیرست با تو عنایت کرده باشد دیگر ترا حجتی نماند بالد ای بحر بغفلت مانده کار امروز را بفردا مگذار که امروز چه دانی که بر سر تو چه خواهد آمد و بزودی تلافی گذشته خود بکن و اوقات را غنیمت دان

که در زاد سفر آخرت بکوشی که راه بسیار است و خلوتخانه دل را از محبت دنیا خالی کن که تا لایق آن شود که محل و مقام ذکر مولی گردد و غبار اغیار در بارگاه دل باریافت شود حضرت عزت آقتضای تعرض کند و چون جاروب لا اله تنگاه دل را از ماسوی الله پاک بسازد و بعد از آن منظر و محل الا الله گردد ای درویش این گفتن کلمه طیبه را بهترین عبادتها و شریف ترین طاعتها گفته اند زیرا که همه حسنات بنده را ملک بنام الملک برده در زیر عرش الرحمن میرسانند اما کلمه لا اله الا الله را حاجت فرشته نیست خود بالا رفته بمنزل قبول و مقام وصول می رسد ای کلمه لا اله الا الله چه جمالی داری که صد هزار عاشق صادق در هر گوشه سرا سیمه و حیران است و چه کمالی داری که صد هزار عاشق محقق طفل ابجد خوان و دبستان است و سوز سینه شب بیدار داران و آه و ناله سحرخیزان از می شوق و باده ذوق تست ای عارف عاشق و ای زاهد خایف بدانکه لا اله الا الله دوازده حرف است محمد رسول الله

نیز دوازده حرف است عثمان بن عفان دوازده حرف است علی بن ابی طالب دوازده حرف است ای عزیز من این میزان است که سلطان قضا و قدر نسبته اشارت بران است که حکمت بالغه و قدرت کامله الهی چنین تقاضا کرده که این کلمات برابر شده یعنی باید که اعتقاد بنده درین باب برابر باشد در حقیقت و اگر در یکی از اینها برابر نکرد کمی در اعتقاد شود بدانکه دین و ملت خود برباد داده از زیان کاران است ای برادر مومن بودن آسان است اما مومن رفتن مشکل است شد باید که غفلت بخود راه ندهد و در کار دین به ترایی نکند و همیشه خود را در محبت و شفقت دارد و دین و دست بدست آرد و خلاف نفس بکند و از عمل بد خود بیزار شود **نظم** شرط راه سالکان دانی که چیست ٭ وایما با نفس خود بودن بحرب ٭ قوت خود خوردن زخون خویشتن ٭ ترک کردن لقمه شیرین چرب ٭ معده خالی و بیداری شب ٭ خامه خالی و ذکر چار ضرب ٭ هر کرا با حق چنین کاری بود ٭ گوی او گو نبد اندر شرق و غرب ای طالب بدانکه

دران روز که طفل عقل را الطاب نقل تدبیر بستان عشق فرستا
دن اول حرف که در پیر الرحمن علم القرآن است بر لوح دل نوشت الف
ایمان بود لاجرم امید ما عاصیان گمراه روسیاه از گروهای آن
روز است نه از گروهای امروز است ای درویش باید که از کید
و مکر شیطان ملعون خبردار باشی و از شر نفس شوم هراسان باشی
منقولست که روزی چشم مبارک حضرت آدم صلوات الله علیه بر عرش
افتاد کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله را در ساق عرش نوشته دید
سوال کرد که یا قاضی الحاجات این محمد چه کس است که نام او در پهلوی
نام خود ثبت کرده از حق جل و علی جواب آمد که یا آدم یکی از فرز
ندان تست که روزی از تو به فرمانی بظهور آید و او شفاعت
و باعث بر آمدن حاجت تو شود و حضرت آدم صلوات الله
علیه را بر خاطر شریفش گذشت که عجب است که فرزند سبب شفاعت
و بر آمدن حاجت پدر و مادر شود و همان ساعت حکم رب العالمین

بجبرئیل امین چنان شد که برو و آنچه در خاطر آدم گذشت زود بردا
و حضرت جبرئیل علیه السلام آن اخطورات را از دل حضرت آدم صلوات الله
برداشت حق سبحانه و تعالی از نصف آن گندم را خلق کرد و از نصف دیگر
نفس اماره را آفرید و گندم در جلوه در آمد آن نفس اماره تقاضا
کرد که گندم را باید خورد و شیطان مکاره وسوسه کرد تا حضرت آدم
بگندم میل نموده از بهشت بیرون شد ای خداطلب بدانکه همیشه خلاف نفس
کار کرده او را ابراد نرسانی تا ترا از یاد پروردگار غافل ساخته
بکارهای مالایعنی مشغول کرده خلاص نیابد چنانچه خواجه محمد پارسا
رحمة الله علیه فرموده اند که حجاب میان بنده و حق سبحانه و تعالی
همین اشغال صور کونیست که در دل خانه کرده دل را مطیع خود میسازد
و از مطالعه کتب و از گفت و شنود و مناظره و مجادله آن نقوش
می افزاید و از مشاهده صور جمیله و استماع نغمات و سازهای
طرب انگیز آن نقوش در حرکت و تموج می آید و این جمله موجبات بعد و

غفلت است و طالب را نفی آن کردن واجب و ضرورست پس
باید که هر چه خیال را می افزاید از آن اجتناب نماید و با دل صاف
بجانب حق سبحانه و تعالی متوجه شود که سنت الهی چنین جاری
شده به محنت مشقت و ترک لذات و شهوات این معنی که موقوف
قلب است روی نمیدهد ای برادر باید که درین سرای فانی این
دو سه روز را بمحنت و مشقت بگذرانی تا بعد از آن در عالم باقی که
ابد الابدین است در عیش و تنعم مباشی زیرا که راحت در آخرت است
نه در دنیا چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که حق سبحانه
و تعالی شش چیز را در شش چیز نهاده و فرزندان آدم در غیر موضعش می
طلبند و هرگز نمی یابند راحت را در جنت نهاده اند و ایشان
در دنیا می طلبند و علم را در گرسنگی نهاده اند و ایشان در تکبر
و در سیری می طلبند و عزت را در تواضع نهاده اند و ایشان
در تکبر می طلبند و رفعت را در بیداری شب نهاده اند و ایشان

در دربار سلاطین می طلبند و اجابت دعا را در لقمهٔ حلال نهاد
ه اند و ایشان در لقمهٔ حرام می طلبند و توانگری را در قناعت نهاده
اند و در کثرت مال می طلبند ای درویش در رضاجویی پروردگار
و رسول او باش و خلاف حکم الهی مکن و بر احوال عزازیل نگر که چنان
بندهٔ مقرب از یک بی فرمانی مردود دنیا و آخرت شد و لایق لعنت
گشت و القصه بابای مسلمانان نگر که آنچنان پیغمبر مرسل علیه الصلوة و
السلام که مسجود ملایکه شد و ملک بهشت یافت و بیک بی فرمانی برو
پا برهنه از بهشت بیرون شد اعوذ بالله من غضب الله و القصه حضرت
نگر که از یک بی فرمانی شکم ماهی را زندان آن پیغمبر بزرگوار کرده در
ظلمت دریا بند کرد ای عزیز من زنده دلان جمع محبت را بجز از
خوف و خشیت و عجز و زاری پیشه نه و باریافتگان انجمن مودت را
بجز بیچارگی شیوه نه نظم هر کس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند
عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو

جهان را چه کند مال ای بیخبر تاکی تو غافل بوده تعمیر خراب آباد خود کرده
بحجره ویران تن می پردازی که آخر خانه ماران و کژدمان است
دا ز کار خانه الهی غافل مشو که بیک نقطه مجرم میشود و محبت محنت
میکردد و باادب باش که هر که پس از آب بجایی رسیده خواه
در دربار سلاطین ظاهری و خواه در درگاه اکابر باطنی و بزرگان
گفته اند که بهترین پیرایه و خوشترین پیرایه مر اولاد آدم را ادب است
نظم از ادب پر نور شد این نه فلک ❊ وز ادب معصوم پاک آمد ملک
بد ز گستاخی کسوف آفتاب ❊ شد عزازیل زجرت زد باب ای طالب
مال دنیا باید بیوفا و محبوب نا پایدار است از وی چه باید گرفت
بنده باید که خود را بحلی ادب آراسته و بمکارم اخلاق پیراسته دارد که
منصب مال در معرض فنا و زوال است و ادب ایمن از تغیر و انتقال
نظم ادب بهتر از گنج قارون بود ❊ فزون تر ز ملک فریدون بود
بزرگان نکردند پروای مال ❊ که اموال را هست زودی زوال ❊ عنان از

بعلم ادب نیافتند ❊ که نام نکو از ادب یافتند ❊ و در نصایح الملوک
آورده اند که آدمی که ادب ندارد چون حیوان است که عقل ندارد لمؤلفه
ادب گر نداری تو ای آدمی ❊ ز حیوان ترا هست بیهودگی ای درویش
اگر توانی امروز دستگیری مظلومان و درماندگان کن که قدوة العارفین
زبدة و مرشد السالکین مولانا یعقوب چرخی علیه الرحمة والرضوان می فرموده اند
فرموده اند که اگر میسر شود بدر خانه پادشاهان و سلاطین ایستاده شود
کار درماندگان و مظلومان باید کرد که درین آخر الزمان عبادتی
ازین بلند تر نیست و ازین سبب بود که حضرت خواجه احرار علیه رحمة
آشنایی پادشاهان بر خود لازم دانسته بوده اند و میگویند که بفرمان
روزی بخدمت حضرت سرور کاینات و خلاصهٔ موجودات صلوة الله
علیه و سلم آمد و اظهار نمود که ابوجهل بظلم مال من گرفته و بهترین مخلوقات
با آنهمه بزرگی که اشرف انبیا و مخلوقات اعظم بودند خود بدر خانهٔ ابو
جهل رفت و متاع آن نصرانی را گرفته داده اند ای برادر عزیز

امروز باید که تو در پیروی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب
او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بکوشی و عاقل باشی نه جاهل که وای
بر آنکس که علم دهند و توفیق عمل دهند و اخلاص ندهند در صحبت
نیکانش راه دهند و قبول ندهند چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة
فرموده اند که دو کس رنج بیهوده بردند یکی آنکه مال جمع کند و نخورد
دوم آنکه علم آموزد و عمل نکند و مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از برای
جمع کردن مال نیک بخت آن است که خورد و کشت کند و بد بخت
مرد و هشت کنند محبت دنیا سر همه گناهان است چنانچه رسول علیه السلام
فرموده اند که حب الدنیا رأس کل خطیئة سر چه بنده دنیا که همیشه در تکاپو
پرست و حالا آنکه مرگ در عقب او در جستجوست و این بر احوال
مسافران بی باک درین غمخانه پر از خاک بینه غفلت در گوش و کوه
گناهان بر دوش وا ز هستی دنیا بیهوش نه فکر آتش بجا نه اندیشهٔ آتش
رهنما دایم در خیال فاسد و نفس شومش حاسد جکند این درفایده

زیانکار و بقید نفس اماره گرفتار مگر آنکه نسیم از گلزار وحدت بروی
وزد و شمیم از گلستان نبوت بادی رسد تا از محبت هر دو جهان
نجات یافته بیایاید ای عزیز من مترس از دنیا داری از محبت
دنیا نداری و حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی دوستان خود را از
نظر اغیار محجوب کرد اند ظاهر ایشان را بلباس غنا بپوشاند تا اهل
ظاهر ایشان را از اغنیان دنیا پندارند و حال ایشان از نظر نامحرمان
پوشیده ماند چنانچه حضرت خواجه احرار که از اکمل اولیا بوده اند و دنیای
ایشان هیچ نهایت ندارد و مولوی جامی علیه الرحمة در بارهٔ دنیای
ایشان گفته اند بیت نظم هزار مزرعه در زیر کشت است ❊ که زاد رفتن
راه بهشت است ❊ میگویند که آخر یکهزار و سیصد مزرعه شده بود که
هر مزرعه سه هزار جفت گاو بوده و در رشحات ملا فخر الدین علی از
زبان مبارک ایشان نقل کرده اند که به تقریبی می فرمودند که از
همین مزرعهای ثمر قند هشتاد هزار من غله بسرکار پادشاهی عشر میدهیم

و این دنیا داشته اما دل از همه برداشته و جز حق تعالی همه را گذاشته
تا از جمله اولیای عظام شده ای درویش باید که کتاب خدای عز و
جل در دست راست گیری و شریعت رسول صلی الله علیه وسلم را در دست چپ
و در میان این دو روشنایی راه رو که ان شاء الله براه بری و راحت را
در رسی جز دان ذکر سبحان و تلاوت قرآن و ملازمت اخوان و هر عهدی که
با برادر مؤمن میکنی وفا کن که وفا کار مردان صاحب کمال است و حسن عهد از
خصایل بزرگان شنوده خصال و رخساره هر عهدی که از جمال وفا
آرایش باید مرغ دل هیچ کس کردن از رشته محبت او بر نخواهد
یافت و خلاف عهد کردن دین بر باد دادن است چنانچه رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که لا دین لمن لا عهد له ای برادر دو سخن گویمت
برای صواب می بویی تا مگو آنچه میخواهی کرد یا وفا کن بانچه میگویی و آیت
الحاقة ما الحاقة و آیت القارعة ما القارعة در حق آن صاحب عهد
آن واقع شده که شکسته عهد ایشان مقبول است ای برادر سخاوت

پیشه باش که سخاوت درختی است در بهشت و بحقیقت نهال است
در کنار جویبار از خوشنودی حق سبحانه شاخ او در فراز ... ما
عبس میوه و شکوفه او نیکنامی دنیا است و میوه او کرامت و فضیلت
عقبی نظم این سخا شاخ است از باغ بهشت ؛ وای او کین شاخ
را از دست هشت ؛ و حق جل و علی مردم بلند همت را دوست میدارد
و رفعت ارجمند با همت مانند پیوندی دارد که جدایی ایشان از
یکدیگر محالست حکیم گفته کی هنری که همه عیب ها را پوشد سخاوت است
و عیبی که مجموع هنرها را ضایع میسازد بخل است و بخل بدخویی علامت
و بنی است دار زین دو صفت الحذر الحذر ای طالب هیچ کار ... بادل
تلس که سنگباری همچون بر لیست از کمان رفت رفت و تامل چون
شمشیر لیست بدست آمد هر وقت خواهی کار فرمایی هان ای بیخبر
در کار دنیا و عقبی تامل کردن از همه ضروری تر است و ببین بهر کدام
کاریکه ترا پیشتر کار است بران مقید باش تا اوقات ضایع نسازی و

و میدانی که مرگ می آید چرا از مرگ گریزانی و مرگ را مکروه
میداری و این از آن جهت است که دنیا را آبادان کرده و آخرت
خود را خراب یقین است که کسی که از آبادانی بخرابی باید رفت البته
در رنج باشد و حالا آنکه این یکساعت لذت دنیا با آنچه تا زرد که
مملکت عقبی که ابد الآبدین است از دست دهی و بدانکه را
غبان دنیا را ملاحظه از حلال و حرام نباشد و همین خواهند که
دنیا جمع کنند بلکه نمیخواهند که نزد دیگری چیزی نباشد حضرت
عیسی علیه السلام فرموده اند که ای دوستان خدا در مال دنیا منگ
منگرید که روشنایی دنیای ایشان شیرینی ایمان است که از دل
شما ببرد و شما را ضایع کرده اند و سهل تستری گفته که هرکه حرام خورد
هفت اندام او در معصیت افتند اگر خواهد و اگر نخواهد و در کتاب
قیمهای سعادت مذکور است که فرشته ایست که هر شب در بیت
المقدس آمده فریاد می کند که ای مسلمانان هر کس که حرام میخورد

حق سبحانه و تعالی از وی نه فریضه و نه سنت و آن سرور صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که هرکس که باک ندارد مال دنیا را کجا بدست آرد
حق سبحانه و تعالی باک ندارد که او را از کجا بدوزخ اندازد و عبدالله بن
عمر رضی الله عنهما گفته اند که چندان نماز گذاری که پشت خم شود
و چندان روزه داری که همچون موی ضعیف شوی سودی ندارد
و هیچ یک را نه پذیرند تا از حرام نه پرهیزی ای طالب بدانکه دنیا
منزلیست از منازل راه دین و راه گذاریست مسافران را بحضرت
حق الیقین و بازاریست در بادیه نهاده اند تا مسافران از این
بازار زاد خود برگیرند تا در آن راه دور و دراز و در آن وادی
پر نشیب فراز در نمانند ای عزیز من هرچند لذت بیشتر عاقبت
آن رسواتر او کسانیکه به نعمت دنیا فریفته شده و در ورطه غفلت
و جهالت مانده بلزوم عبادات نه پرداخته و جواهر طاعت نبرداشته
اند فردا ببینند که از خزانه الهی انواع سعادت بر اهل طاعت ریزند

که همه نعمتهای دنیا در برابر یک ذره آن نباشد در حسرت و ندامت
دور و دراز افتند اما چه فایده نه فرشته بر ایشان رحم کنند و نه انبیا
بشفاعت ایشان قیام نمایند و از جملهٔ مغضوبان باشند و بدرکهٔ
اسفل گرفتار شوند نعوذ بالله منها الهی از کرم عمیم و لطف قدیم خود
خاکساران امت و پیروان ملت آن صاحب دولت را که نام او
با نام تو در قرآن مجید و فرقان حمید نوشته شده بدولت توفیق
و سعادت تحقیق مشرف ساخته بنواز و عنایتهای بی اندازه بهره
ور و مسرور گردان و هر یک از امت عالی همت آن سرور صلی الله
علیه و سلم را در جوار رحمت و سراپردهٔ عصمت خود بار ده و بزرگ
ترین نعمت و عظیم ترین دولت که نعمت دیدار و وصل دلدار است
نصیب آن سوخته جانان آتش فراق و تشنه لبان وادی اشتیاق
کن که مطلب طالبان و مقصد عاشقان در دو جهان همین است
نظم ای مراد طالبان عاشقان ٭ پس تویی در این جهان آن جهان ٭

و دستگیر دور ماندگان و ای کار ساز بیچارگان بحرمت انوار
بواطن عاشقان ربانی و به برکت اسرار خاطر مشتاقان سبحانی و
بحرمت عابدان که سالکان جادهٔ اخلاص اند و بعزت مقربان که
بندهای خاص اند و بحرمت آن واصلان که همیشه دیدهٔ ظاهر و باطن را
بمطالعهٔ جمال بر کمال تو دوخته اند و بعزت آن موحدان که پروانه
وار پر و بال هستی را در شعلهٔ شمع وصال تو سوخته اند شبنهٔ غفلت
از گوش هوش این خاکساران گناه کار گمراه روسیاه بر داشته
و دیدهٔ بصیرتش را بجواهر بینش و قدرت آفرینش روشن کن و سرش را
از مستی غرور و تنش را از کاهلی عبادت دور داشته لوح دلش را
از کدورت بشری و از اشتغال غیر خود بنور توحید پاک کرده مرغ
روحش را در غمخانهٔ قفس تن با آب رحمت و شراب محبت پرورش
ده تا از ظلمات ظاهری و باطنی وارسته در گلستان عبادت
جلوه گر باشد و از ان سحاب کرم و بحار عظم که لب تشنگان بادیهٔ محبت

و سوختگان آتش مودت حیات جاودانی یافته اند قطرهٔ از ان
بر کام جان این افتادهٔ خاک مذلت و در ماندهٔ چاه ضلالت چکان
از بند نفس اماره و قید شیطان مکاره نجات یافته بمطالب والا
مقاصد اعلی برسد نظم خدایا نفس سرکش را زبون کن ٭ فضولش
در و دماغ ما برون کن ٭ دل ما را بخود مشغول گردان ٭ تعصب جوی را
معدول گردان مثنوی الخدایا بکی چو مرده دلان ٭ باشم از زمرهٔ
افسرده دلان ٭ هیچم عشق باشم افسرده ٭ مانده حیران نه زنده
نه مرده ٭ بر عشق خود ذوقت نمک بدلم ٭ تخم مهرت فشان بر آب گلم ٭
مهر خود دار در دماغ مرا ٭ سوز خود بخش چون چراغ مرا ٭
شمع اشان سوز گریه ام آموز ٭ در درون آتش خودم افروز ٭ بنما
خویش را ز پردهٔ گل ٭ سوزم از هجر تو چو ای بلبل ٭ بر جگر همچو لاله داغم نه
از تماشای گل فراغم ده ٭ ذره را بال جنانه ٭ راه صحرا و در روان
خمخانه ٭ ماند از خویشتن رود هوشش ٭ هر دو عالم شود فراموشش ٭

الهی بحرمت موی سفید پیران و درد کشی و بغضای وفای جوانان
جفاکش و بحرمت آنانکه از قید دو جهان رسته اند و دلهای شکسته
خود را بزنجیر محبت تو بسته اند الهی بحرمت مجنونهای مستان می
محبت و بشور سینه هشیاران صبح سعادت بعزت آنانکه جان
شریف و ظلمت باخته اند و در رضای جویی تو خود را نیست
ساخته اند الهی بحرمت واصلان بحر حقیقت و شناخت عارفان
گوهر معرفت که چون این گمراه بی بضاعت و این روسیاه خالی
از استطاعت مشت استخوان ریزهٔ معصیت آلود خود را از ین
جهت آستان فانی ظلمانی بعزت سرای عدم آباد برد در جوار
رحمت و سراپردهٔ مرحمت در آرد در کنف حمایت و سایهٔ عاطفت خود
دار نظم الهی بده مخلصم زیر خاک ٭ که گردم رالوده کی جمله پاک ٭ چو بستر
کنم خاک بالا ز خشت ٭ در آن حجره بگشا دری از بهشت ٭ چو گردد تنم
دور لحد چون غبار ٭ بهر ذره جوی زمین در گذار ٭ اگر هست جرمم

برون از شمار خود چه غم چون ترا دارم آمرزگار ای عزیز من
ذره محقر که ذکر مقدمه در بیان موعظه جمع کرد و نه حال او که بود
اما امیدوار است از دلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل صراط
مستقیم چنانچه از ابر لسان زبانش دُرها در صدف قرطاس بیان
نمود از کشت برمزرع روحش از می محبت الهی و شراب شوق نا
متناهی سرمست گشته به بستان دلش از گلهای تازه و میوه های بی
اندازه مزین و بهره ور شود و از رموز حقایق زبانی آگاه شده
باسرار حکمات بالغه سبحانی مطلع گردد تا کوی مقصود برده بکعبه
مراد رسد الهی مزین گردان ظاهر این خاکسار روسیاه گمراه را
به پرستش و خدمت و معطر گردان دماغ جانش را بعطر محبت و بخور
مودت و مشرف گردان روح دلش را بنور معرفت و اسرار حقیقت
بشرف مشاهده جمال با کمال ذات کریم خود مستسعد گردان و جمیع امت
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را در روز آخر مشرف بنور ایمان حق



دار رحمت خود نا امید مگردان و دیدار خود نصیب کن یا الله
یا الله یا الله الامان الامان من زوال الایمان ومن شرور آخر الزمان
یا دایم المعروف و یا قدیم الاحسان و یا هادی المضلین بحق ایاک
نعبد و ایاک نستعین یا حی یا قیوم یا ذوالجلال والاکرام وصلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین **باب اول**
بر ده فضیلت **فصل اول در ذکر ولادت بهترین مخلوقات و فخر آفرین**
موجودات آن سرور صلی الله علیه وسلم ای عاشق عارف
و ای زاهد خالف بدانکه ولادت حضرت سرور کاینات و خلاصه
موجودات صلی الله علیه وسلم در شب دوشنبه دوازدهم ماه ربیع
الاول در سال چهل دوم از حکومت نوشیروان عادل بوده و از زمان
بعثت حضرت عیسی علیه السلام تا بزمان ولادت حضرت صلی الله
علیه وسلم بروایت محمد ابن اسحاق و ابن عباس رضی الله عنهم ششصد و
هشت سال بوده و از زمان حضرت آدم علیه الصلوة والسلام تا

بزمان تولد سید رسید عالم حضرت محمد صلی الله علیه وسلم پنج هزار و
هفت صد و پنجاه سال تقدیم رسیده و میگویند که چون سلطان
خلوت نشین لی مع الله از عالم خلوت بعالم دعوت آمد و سایه چتر
همای آسای بر خاکساران امت آخر الزمان انداخت منادیان
عالم غیب و هادیان عرصه لاریب در آسمانها و زمینها ندا در دادندکه
آن محمدی که نوبتیان مستنبت دارادت کوس دولت او می زندکه
پیغمبر در آخر الزمان خواهد بود و شمشیر بران دارد و آن پیغمبر بحق
برسم خون ریزی و قتل کفار مبعوث میگردد و خلاف حکم الهی
را بر اندازد و بنات ملوک مخالف دین را بسان کنیزکان مملوک
گرداند اسیر و برده سازد و خلق را بصلوة و صیام و شکستن اصنام
و اجتناب از قمار و خمر و از سایر معاصی منع کند و شید و هد
داو را با قوم و اقربای خود محاربات قوی واقع شود و مار از
روزگار ایشان برارد و بامر پروردگار خود جمله دین ها را

بگردانند و لات و عزی را باطل سازد و تمام روی زمین را از
مشارق و مغارب بدین راست و آیین درست مزین و مشرف
سازد و همه سراسر دینی را بعطر محبت و بخور مودت معطر و مخمر گردانند
و بنده با باشند که دیده بصیرت شان بمیل توفیق و بکحل از کحل تحقیق
گشته بنور ایمان و ضیای ایقان روشنی ندیرفته آنحضرت صلی
الله علیه وسلم را بسمع قبول نشنوند و بهر چه دلالت فرماید بدل
و جان بگردانند و در برابر فرمان او سمعنا و اطعنا بر افرازند
نصرت و معاونت آن بزرگوار کرده جانها در راه محبتش در
بازند اینک آن محبوب الهی و آن خلیفه الهی از قبیله قریش و از
جماعه بنی هاشم و از اولاد عبد المطلب جوان سرو قدی ماه خدی
عطارد منظری زهره پیکری زهرا دختری آفتاب حکمی بهرام حشمی
مشتری دیداری کیوان مقداری آدم صفوتی شیث نسبی ادریس
رفعتی نوح دعوتی ابراهیم خلتی اسماعیل جذبتی یعقوب مجتبی یوسف

صباحتی موسی مکالمتی داود خلافتی سلیمان حشمتی لقمان حکمتی سکندر
حکومتی ذکریا خدمتی یحیی عصمتی عیسی طهارتی سید انبیا و سند اصفیا
ماه روی والضحی و سنبل موی واللیل اذا سجی شهنشاه عاقبت محمود
تاجدار و ما محمد الا رسول بلند مقامی محمد نامی صلی الله علیه و سلم از
الامنت خانه لقد برحبت تربیت خاکساران امت بر خواست
نظم آن مرکز دور هفت جدول ٭ گرداب پس موج اول ٭
قدرش بترازوی ماه اکمل ٭ نورش بفلک چراغ قندیل ٭ ادم پسر دون
در آب و گل داشت ٭ کو حکم بملک جان جد داشت ٭ زادیس نه درین نه
بیان بود ٭ کو بی خط علم غیب دان بود ٭ نه نوح بکشتی نشان داشت
تو رخت دو نور سر گران داشت ٭ نه خان خلیل در میان بود ٭ کش عالم
قدس میهمان بود ٭ یعقوب بگرد چشم خود کم ٭ کو بود فروغ بخش انجم ٭ یوسف
نه فتاده درین چاه ٭ کو داشت قدم تبارک ماه ٭ بگرفته بجوب یونس
ارام ٭ که بود او نهنگ بحر آشام ٭ بر تخت نداشت ره سلیمان ٭

کو بیت یا سرو باد سمان ٭ صالح نکشنده نافه خویش ٭ کو نخجی جرخ
ران در پیش ٭ موسی که کشیده دیده از طور ٭ میدید غبار راهش از
عیسی که از و نوید میگفت ٭ دم میزد و گرد راه میرفت ٭ و میگویند که
همان ساعت که خواجه عالم و دیباجه ابرار قدم صلی الله علیه و سلم قدم
شریف برین بساط لطیف نهاد آتش در آتشکده نمرود فرو نشست
و افسرده شد و طاق کسری افتاد و نجاک وان و هر برابر گشت و شیا
طین که بر عالم سموات عروج کرده استماع کلام ملایکه میکردند منع شد
و از آن روز دیگر نتوانستند که آن ملعونان بسموات عروج کنند
نظم آن اشرف انبیاء مرسل ٭ تاج سر اولیاء مرسل ٭ زان پیش که
پا نهد درین فرش ٭ می بود نگاه دارهٔ عرش ٭ چون طنطنه اش بعالم
افتاد ٭ عالم همه بر سر هم افتاد ٭ یک گوشهٔ ابرویش بدعوی ٭ بر طاق
فلکنده طاق کسری ٭ شیطان ز عروج سور افلاک ٭ در سایهٔ او
بماند در خاک ای برادر بدانکه اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه

و سلم محمد است و کنیت ایشان ابوالقاسم و لقب ایشان مصطفی
و ایشان را نامهای دیگر بسیار است چون احمد و محمود و غیر ذلک
و نام پدر ایشان عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم ابن عبد مناف
بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوای بن غالب بن فهر بن
مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن
نزار بن معد بن عدنان و نسب عدنان باسماعیل بن ابراهیم
علیه السلام می پیوندد و مادر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمنه بنت
وهب بن عبد مناف است و آن سرور صلی الله علیه و سلم را
تا چهار ماه ثوبیه شیر داده و او کنیزک ابولهب بوده بعد از آن
حلیمه بنت عبدالله بن حارث که از قبیلهٔ بنی سعد بوده باین
سعادت مشرف شده و او معجزات و خارق عادات از بهترین
مخلوقات صلی الله علیه و سلم بسیار دیده نظم احمد مرسل آن
خلاصه کون ٭ پرده پوش ام زبده عون ٭ انبیا پیش آن خجسته

چراغ ٭ طفل گهوارهٔ در مقام بلاغ ٭ خوانزان گنج خانه لاریب
کارپرداز خانه لاریب ٭ ختم پیغمبران پار خدای ٭ کمران را بصدق
راه نمای ای درویش بدانکه از زبدهٔ اولاد آدم و آن مخلوق
اعظم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبدالله در مدینه در گذشت
و چون سن مبارکشان به شش ساله گی رسید مادرش آمنه
وفات یافت و بعد از فوت آمنه عبدالمطلب محافظت آنحضرت
می نمود چون بهشت ساله گی رسید عبدالمطلب در گذشت و در همان
سال نوشیروان عادل و حاتم طای نیز وفات یافت و بنیاد کفر
شکست و رواج دین محمدی و ظهور ملت احمدی نیز و یک رسید بعد از آن
ابوطالب که عم آنحضرت بود کفیل او شد و اعانت و حمایت آنحضرت
قبل از ظهور نبوت و بعد از آن نیز تواجی می نموده در بیست پنج
ساله گی بجهت خدیجه به تجارت شام رفت و چون ازین سفر
مراجعت نمود خدیجه را در نکاح آورد و چون سی پنج ساله شد

قریش خانه کعبه را عمارت میکردند آنحضرت را حکم کردند حجر الا
سود را بدست مبارک خود بر رکن عراقی نشانیدند و چون پس از شرف
آنحضرت بچهل سالگی رسید جبرئیل علیه السلام در غار حرا ظاهر
شد و شش ماه خوابها میدید و بعد ازان بوحی بر خلق بنبوت مبعوث
گشت آنحضرت تا مدت سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام میفرمو
ده اند و مردم اندک اندک بدین اسلام در می آمدند بعد ازان
بفرمان الهی دعوت دین را آشکار کرد قریش در مقام آزار او
شدند و در نیمه سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و خدیجه
کبری سه روز بعد از وفات ابوطالب درگذشت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آن سال را عام الحزن خواند و بعد از ابوطالب برادرش
عباس امیر مکه شد مرد حلیم بود آزار قریش از پیغامبر صلی الله علیه
وسلم دفع نمی توانست کرد کفار دست جور جفا دراز کردن و آن
بهترین مخلوقات را آزار میرسانیدند و آن سرور صلی الله علیه وسلم

از جهت آزار آن جماعه متوجه طایف شد و بعد از یک ماه باز بمکه
مراجعت نمود قریش اتفاق کردند که آن اشرف انبیا و رسول مجتبی را
بکذارند مطعم بن عدی از اهل مکه بود مخالفت آنها نموده پیغمبر را همراه خود
گرفته بمکه درآورد و بخانه خود برد و مطعم و اولاد وی خدمت آن سرور
می نمودند و در سال یازدهم از نبوت شش نفر از مدینه در موسم حج
بمکه آمدند و آنحضرت را ملازمت کرده مسلمان شده بازگشتند و
مردم را در مدینه باسلام میخواندند و ظهور آن سرور صلی الله علیه وسلم
بنبوت در مدینه فاش شده و اکثر مردم مدینه از روی پابوسی
آن سرور صلی الله علیه وسلم میکردند و در سال دوازدهم معراج
اتفاق افتاد و در سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از اهل مدینه
در شب دوم از تشریق در خفیه آمده با آن حضرت بیعت کرده تابع
و فرمانبردار شدند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دوازده نقیب در میان
ایشان تعیین کرد و مصعب بن عمیر همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشان

را قرآن و شریعت تعلیم کند و اکثر اهل مدینه بدست او مسلمان شدند
و چون کفار قریش در قصد آزار آن سرور صلی الله علیه وسلم
اجتماع کردند آنحضرت صحابه را متعاریق بمدینه فرستاد و حضرت امیر المؤ
منین علی کرم الله وجهه را بمنزل خود گذاشت تا امانت مردم رسانند
و خود از عقیب مهاجران بفرمان الهی بمدینه رفت و در سال چهار
دهم از نبوت در ماه ربیع الاول بمدینه آمده در محله قبا نزول
فرمود و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز از مکه روان آمده در مدینه
با آنحضرت ملحق شدند و مردم مدینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
نصرت کردند و بدین سبب انصار لقب یافتند و سلمان فارسی
بخدمت آنحضرت آمده مسلمان شد میگویند که سلمان فارسی
از آن جهت میگویند که فارسی گوی بود و غلام یهودی بوده که
آمده مسلمان شد آورده اند که روزی که سلمان رضی الله عنه
آمد که مسلمان شود آن سرور صلی الله علیه وسلم را مدح کرد و قوم یهود را

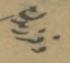
مذمت نمود و چون فارسی گوی بود هیچکس زبان او را نفهمید یهودی را
آورده اند که زبان فارسی و عبری میدانست آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پرسیدند که سلمان چه میگوید یهودی بدبخت منافق خلاف
گفت که مسلمانان را مذمت میکند و یهودی را مدح می کند خاطر شریف
آنحضرت صلی الله علیه وسلم غمگین شدند و در همان ساعت حضرت
جبرئیل علیه السلام رسیدند و گفتند یا رسول الله سلمان ترا مدح میگوید
و یهود را مذمت میکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت از گفتن
سلمان را با آن یهودی گفتند یهودی گفت یا محمد با تو که گفت که سلمان این چنین
میگوید اشرف انبیا صلی الله علیه وسلم فرمودند که جبرئیل با من گفت
یهودی سر خود در قدم آن سرور ماند و گفت تو آن محمدی که از نبوت
تو پروردگار عالم در توریت خبر داده یهودی نیز بنور اسلام مشرف شد
ایمان آورد و مدت ده سال که آن سرور صلی الله علیه وسلم در مدینه
تشریف داشت هفت بار با کفار بامر حضرت پروردگار غزا کرد

و تفصیل آن در کتبها مذکور است اما در هر غزوه که آنحضرت را بدست
مبارک با کفار مقاتله واقع شد اول غزوه بدر است که در صباح روز
جمعه هفدهم ماه رمضان سال دویم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با سیصد و سیزده نفر از مهاجران و انصار بان دیو
قریش که مقدم ایشان ابوجهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه داشت
غزا فرموده و در لشکر اسلام هفتاد شتر و سه اسب و شش زره و هفت
و یا هشت شمشیر بیش ازین نبود و درین غزوه آن سرور صلی الله علیه
و سلم فتح کرده ابوجهل عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و امیه بن خلف
تا هفتاد کس از سرهنگان قریش کشته شدن و هفتاد مرد و در نسخه
تقدیر اسیر گشته و اسیر شدند و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد
و از اهل اسلام چهارده نفر از مهاجر و انصار گشته شهید شدند
منقولست که و عکاشه رضی الله عنه بن محصن در روز بدر مقاتله
میکرد که شمشیر او بشکست آن سرور صلی الله علیه و سلم چوب بدست

او داد

او داد و گفت که باین مقاتله بکن چون عکاشه رضی الله عنه آن چوب را
بدست گرفت شمشیری شد بغایت خوب آن شمشیر چند کافر را بزخم
آلوده کرد و آن شمشیر تا آخر دم بعکاشه همراه بود دویم غزوه احد است که
روز شنبه بود پنجم ماه شوال سال سیوم از هجرت واقع شد ابوسفیان
عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابوعامر راهب را
با سه هزار کس بجنگ آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده بود و آن حضرت با هفتصد
کس در پای کوه احد با ایشان غزا کردند و درین غزوه اول ظفر آن
حضرت صلی الله علیه و سلم را بود و چهل و دو کس از کفار کشته شدند و در
آخر چشم زخمی رسید و حمزه رضی الله عنه عم آن سرور صلی الله علیه و سلم با هفتاد و
کس شهید شدند و هفتاد مرد از مسلمانان زخمی شدند و روی
مبارک آن بهترین مخلوقات بضرب سنگ مجروح گشت و حلقهای خود
بر رخساره بانوارش نشست و چون بر روی و محاسن مبارکش فرود
آمد و امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه خود را بلشکرگاه رسانید و بضرب

ذوالفقار بسیاری کفار را بجهنم فرستاد و فرستاده لشکر کفار را
منهزم گردانید و کفار گریخته بمکه رفتند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بمدینه قدم شریف ارزانی نمودند منقولست که در جنگ احد مصعب
رضی الله عنه لوای مهاجری در دست داشت ابن قمیه لعین خود را
بروی رسانیده بضرب شمشیر دست راست او برید مصعب رضی الله
عنه لوا را بدست چپ گرفته نگاه داشت و ندا کرد و ما محمد الا رسول
ابن قمیه بدبخت بضرب شمشیر دست چپ مصعب را نیز جدا کرد و آن
شیره مرد با وجودی که هر دو دست بریده شده بود لوا را انداخت
و بهر دو بازو نگاه داشت تا آن سرور صلی الله علیه و سلم بدولت رسیده
لوا را از وی گرفته با امیرالمؤمنین علی داد سیوم غزوه بنی مصطلق است
در ماه شعبان سال پنجم از هجرت واقع شده و آن سرور صلی الله
علیه و سلم فتح نمودند و ده کس از کفار که سردار و مقدم ایشان حارث
بن ضراره بود کشته شده بجهنم رفت و اموال و اسباب و زنان



و فرزندان کافران بدست مسلمانان افتاد منقولست که جویریه بنت
حارث رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه و سلم او را در قید ازدواج
آورده بودند گفته که چون رسول صلی الله علیه و سلم بغزوه بنی مصطلق
بیرون آمده بودند پدر من حارث بن ضراره مهتر القوم بود که گفت مرا
کار مشکل پیش آمده که لشکر عظیم می آید که من طاقت معاونت آن ندارم
و جویریه رضی الله عنها نیز گفته که من پیشتر خواب دیده بودم که ماه تمام از
جانب یثرب طلوع کرد و در کنار من در آمد خواب خود را پنهان داشتم
و آن سرور صلی الله علیه و سلم همراه لشکر ظفر اثر که رسیدند پدر من حارث
بن ضراره دران حرب کشته شد و من در خدمت آن سرور صلی الله علیه
و سلم رسیده بنور اسلام مشرف شدم و آن سرور مرا در قید ازدواج خود
آوردند چهارم غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر گرد مدینه
بصواب دید سلمان فارسی خندق فرموده و آنرا غزوه احزاب نیز گویند

آن سرور صلی الله علیه و سلم گفتند که هر که بعد از طعام کردن سوره انا انزلناه را یکبار بخواند خدا ایشان را ...
ثواب پنجاه ساله عبادت که هر روز روزه بشد و شبها را تمام زنده بشد و هر که سه مرتبه خواند ...

واو در ماه ذالقعده بسال پنجم از هجرت واقع شده ابوسفیان با ده
هزار کس گرد خندق فرود آمد و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز
محاربه کردند و درین غزوه عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان قریش
قریش بود بر دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بقتل رسید و بعد از
بیست روز شکست بر لشکر کفار واقع شد که گریخته بجانب مکه رفتند
منقول است که چون لشکر قریش از جنگ خندق هزیمت خورده بمکه رفتند
ابوسفیان گفت کسی باشد که بمدینه رفته کار محمد بسازد که با او القدر مال
بدهم که از حاجت برآید عربی آمد که این مهم میسکنم و خنجری دارم بغایت
تیز ابوسفیان پاره زر با او داد و آن عرب در شش روز خود را بمدینه
رسانید و از مردم پرسید که رسول خدا کجاست خلق بگفتند که همراه
جمعی بجانب بنی عبد الاشهل رفته است و آن عرب پیاده شده بجانب
بنی عبد الاشهل رفت رسول صلی الله علیه وسلم را دید که نشسته و با جماعت
در سخن و آن عرب چنان نزدیک شد با آنسرور صلی الله علیه وسلم که

ستکه

ثم با سخن پنهانی دارد و آنسرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
این مرد بی خیال فاسدی نیست یکی از اصحاب برخواست و او را بگرفت و دست
در کمر او کرد و دید که اندرون جامه خنجری دارد و آن عرب چون این
معجزه بدید که اشرف انبیا بنظر اول او را اشناختند بالفور ایمان
آورد و مسلمان شد و از آن نیت بد که کرده بود برگشت و توبه کرد
و از خاک پا ران مهت شد و ابوسفیان شوم از استماع این خبر
همچون مار بر خود پیچیده پنجم غزوه بنی قریظه است آنسرور صلی الله
علیه وسلم در همان روز که غزوه خندق فارغ شد بپای قلعه ایشان
رفت چونکه بنی قریظه نقض عهد کرده در غزوه خندق با کفار جاضر
گشته بود و آنها شتافته بودند آنسرور صلی الله علیه وسلم قلعه آنها را
محاصره کرده در پانزده روز فتح کرده بصواب دید سعد بن معاذ مردان
ایشان را که بروایتی شش صد و بروایتی نهصد کس بودند قتل فرمودند
و کودکان ایشان را بنده کردانید و اموال ایشان را بمسلمانان

قسمت کرد ششم غزوه خیبر است که در سال ششم از واقع شده آن
هفت قلعه بود و بجهد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در یک روز سه
قلعه را فتح کردند پانزده کس از مسلمانان بشهادت رسیدند و نود و
سه کس از یهود کشته شده بجهنم رفت و مردم چهار قلعه اموال و پیش
کش بسیار دادند و عاجزی و زاری بجد نمودند صلح واقع شد هفتم
فتح مکه است که در ماه رمضان بسال هشتم از هجرت واقع شده
و آن سرور صلی الله علیه وسلم با ده هزار کس بمکه رفت بعضی از
اهل مکه در موضع از حوالی مکه با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند از
صحابه دو کس شهید شدند و از اهل مکه بیست چهار کس بقتل آمدند
و شهر مکه مسخر گشت و آنسرور صلی الله علیه وسلم کعبه معظمه را از بتها
پاک گردانید و اهل مکه مسلمان شدند هشتم غزوه حنین است که در
ششم ماه شوال در سال هشتم از هجرت واقع شد آنسرور صلی الله
علیه وسلم بعد از فتح مکه با ده هزار کس بحنین رفت بحرب کفار



هوازان و ثقیف و امیر و هوازان مالک بن عفو بود و پیشوای
ثقیف کنانه بود و درین غزوه اول شکست بر مسلمانان واقع شد
و بهترین مخلوقات و امیر المؤمنین علی و عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبد
المطلب و شش کس دیگر خود را بر قلب لشکر دشمن زده آنچنان تردد نمودند که
لشکر دشمن را برهم زده شکست دادند که اسباب و اموال کافران تمام
بدست مسلمانان افتاد نهم غزوه طایف است که نیز در همان ماه شوال در سال
هشتم از هجرت واقع شده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد مالک
بن عفو و جمعی از هوازان و ثقیف از حرب حنین گریخته در قلعهای
طایف آمده بودند متوجه شدند و هفده روز آن طایفه را محاصره کردند
و دوران مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب زخم دار
شدند و دوازده کس بدرجه شهادت رسیدند و از پای حصار
فتح ناکرده لشکر اسلام برگشت و بمنزل جعرانه آمدند و غنایمی که از حرب
طایف آمده مسلمانان آمده بود دران موضع قسمت فرمودند و هم در آن

منزل است و چهار کس از هوازان از حصار طایف آمده مسلمان شدند
و آنسرور صلی الله علیه وسلم را از ایمان و اسلام و سایر قوم خبر دادند و از
عقب ایشان مالک بن عوف نیز آمده بدین اسلام مشرف شد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تمام مواشی هوازان با ایشان داد آورده اند که
اشرف انبیا بعد از نبوت سیزده سال در مکه معظمه اقامت نمود و ده
سال در مدینه منوره گذرانید و درین مدت اهل مکه و مدینه و طایف
و یمن مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل مسلمانی کرده بشرف اسلام
مشرف شدند دین احمدی و شریعت رونق یافته بکمیل یافت
و انوار دین اسلام ببلاد منتشر شد و آثار ظلمت کفر و ضلالت محو
گشت و اصحاب که بجانب هجرت کرده بودند که مقدم ایشان جعفر طیار
بود باز آمدند و آن سرور صلی الله علیه وسلم هفت رسول از مدینه
بپادشاهان عالم الاطراف فرستاد و بهر یک نامه نوشت و ایشان را با
سلام خواند عمرو ابن امیه ضمیری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد و آن

سعادت

سعادت مند دولتمند نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را اعزاز
و احترام نمود و از تخت فرود آمده بدو دست ادب نامه نامی را مطالعه
و جواب نیکو نوشت و تحفهای خوب فرستاد و مسلمان شد و آنسرور
صلی الله علیه وسلم دحیه کلبی را بهرقل قیصر روم فرستادند و نامه
نوشتن مضمون نامه آن بود که بفارسی بسم الله الرحمن الرحیم و این
کتاب است از محمد بنده خدا و رسول او است بسوی هرقل که اعظم روم
است سلام بر کسانیکه متابعت و هدایت کنند اما بعد بدرستی که
من ترا برعایت اسلام میخواهم اسلام آور تا سلامت یابی و خدای تعالی
اجری ترا مضاعف گرداند و اگر ازین دولت روگردانی گناه همه
اهل روم که محکوم و فرمان بردار تواند بر تو خواهد بود و دحیه کلبی چون نامه
بهرقل قیصر روم رسانید و او چون بمضمون نامه مطلع شد و در انجیل
خوانده بود که اینچنین پیغمبر بزرگوار از عرب از قبیله قریش ظهور خواهد
کرد و خود منجم بود که وقت ظهور بزرگوار رسیده نامه را جواب نوشت

اما در اسلام او اختلاف است و آنسرور صلی الله علیه وسلم عبدالله
بن حذافه سهمی را بخسرو پرویز بن هرمز پادشاه ایران فرستاد و آن
کافر بدبخت شوم سنگدل آن کتابت را که نامه سعادت او بود
بدرید و پاره پاره کرد و آن نادان را غروری که بر سر بود گفت
محمد نام خود را بر بالای نام من چرا نوشته است و آن جاهل از تکبر
در ضلالت کفر و حرکت شرک ماند و بشقاوت ابدی گرفتار شد و در آن
نزدیکی شیرویه پسر داشت او دشمن پدر شده بقتل رسانید و پادشاهی
از خانواده او رفت دیگر از نسل او کسی از پادشاهی تمتع نیافت
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاطب بن ابی بلتعه را بمقوقس ملک اسکندریه
فرستاد که ماریه قبطیه و دلدل که استر سفیدی بود که بحضرت امیرالمومنین
علی رضی الله عنه مرحمت کرده بودند از هدایای او است اما آن نادان
ایمان نیاورد و در شقاوت کفر ماند و در خلافت امیرالمومنین عمر
رضی الله عنه در مصر وفات کرد و آنسرور صلی الله علیه وسلم شجاع

بن

بن وهب را پیش حارث غسانی بشام فرستاد شجاع اول بحاجب
حارث ملاقات و سبب آمدن خود را و آوردن نامه با اظهار کرد
حاجب از احوال آنسرور صلی الله علیه وسلم تحقیق نمود و ایمان آورد
و گفت این پیغامبر مرسل است که عیسی علیه السلام از وجود شریفش
خبر داده و شجاع مذکور را نزد حارث برد و حارث بدبخت چون نامه را
بخواند بینداخت و گفت ملک را از من که تواند گرفت و فرمود که اسپان
اسپان را نعل بندید بسوی او لشکر کشم هر چند که در یمن باشد و شجاع را
گفت برو آنچه دیدی بصاحب بگوی حاجب و حارث خدمتگاری
بسیار با شجاع کرد و گفت که بندگی من با آنسرور عرض خواهی کرد که
از غاشیه داران و خاکساران آن درگاهم آنسرور صلی الله علیه
سلیط بن عمرو عامری را نزد پادشاه یمامه فرستاد او مسلمان نشد
اما نامه را جواب نیکو نوشت و سلیط را جامهای نیکو پوشانید
و انعام لایق داد و آنسرور صلی الله علیه وسلم علای حضرمی را نزد منذر

ملک بحرین فرستاد رحمت باد بروی که مسلمان شد و نامه را
جواب نیکو نوشت و مولانا شهاب الدین هندی رحمة الله علیه
در رساله مناقب سادات که از مصنفات اوست آورده که چون
قرآن نازل شد آنسرور صلی الله علیه و سلم را بخاطر مبارکش چنان
رسید که این کلام شریف را باطراف و اکناف عالم فرستند تا بنده
های خدای بسعادت تلاوت او مشرف گردند اول قرآن را بفارس
فرستاد فارسیان کلام ربانی را تعظیم نموده بر سینه خود نهادند
و تحفه و هدایا بخدمت آنسرور صلی الله علیه و سلم ارسال نمودند و
آنسرور صلی الله علیه و سلم فارسیان را دعا کردند و بر زبان
در افشان فرمودند که فارسیان مقبول دلها باشند بعد ازان
آنسرور صلی الله علیه و سلم قرآن را بترکستان فرستادند ترکان
صادق نیز تعظیم کلام ربانی نموده بر سر خود نهاده اند تحفه و هدایا
بخدمت آنسرور ارسال نمودند آنسرور صلی الله علیه و سلم ترکان را

نزد دعا کردند بزرگان و سروران باشند بعد ازان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم قرآن را بهندوستان فرستادن و هندیان
بی ادب کلام پروردگار عالم را در زیر پای خود ها نهادند و تعظیم
کلام شریف بر جا نیاوردند این خبر چون بسمع مبارک اشرف انبیا
رسید اهل هند را دعای بد کردند که همیشه خار و ذلیل باشند
و حضرت صلی الله علیه و سلم اراده آن کردند که لشکر همراه خود
گرفته متوجه هندوستان شوند و به تنبیه و تادیب آنقوم مشغول
نمایند حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
میفرماید که زمین هند اقدام پاک ترا لایق نیست قدوم شریف رنجه
مفرمایید و از زمان تا امروز هیچ یک از انبیاء قدم ننهاده اند ای
محمد بدانکه بسبب این دعا که آنقوم شوم بکلام شریف نموده الله تعالی
عالی همت تو انتقام از آنقوم گمراه بکشند و همیشه زبان و فرزندان
ایشان را بنده اسیر کرده باطراف و اکناف عالم برده بفروشند و آنسرور

و آنسرور صلی الله علیه و سلم دست بدعا برداشته مناجات
کردند ملکا ذو الجلالا بر سر ملک هندوان مردم را کفار و مسلط
گردان که آنقوم را قتل کنند و زن و فرزند ایشان را بنده کرده
بفروشند ندا از عالم غیب رسید که ای محمد خاطر شریف جمع دار
که دعای ترا اجابت کردم نظم محمد عربی آبروی هر دو سراست کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او ای درویش بدانکه حق سبحانه و تعالی
هیچ احدی را گرامی تر از سید ما نیافریده زیرا که خطاب
لولاک لما خلقت الافلاک در شان آن مخلوق اعظم است و میگویند که
در شب معراج جبرئیل امین بخلوتخانه سید المرسلین و خاتم النبیین در آمد
و ندانست که خواجه علیه الصلوة و السلام را چگونه از خواب بیدار
سازند ندا از حضرت رب العالمین در رسید که ای جبرئیل تو دور
باش تا مرا حبیب و محبوب خود را از خواب ناز بیدار سازم که توهم
دلال سرا من دامن ضمیر منیرش نگردد و غبار خوف و خشیت بر خاطر

اقدس مبارکش نه نشیند همان ساعت خواجه علیه الصلوة و السلام چشم
مبارک باز کرد جبرئیل علیه السلام را بر سر بالین منتظر یافت روایت دیگر آنکه
از جبرئیل علیه السلام منقولست که مرا از وحی الهی چنان معلوم شده بود که
ترتیب نهاده و ترکیب قالب من از کافور جنت بوده و حکمت آن نمیدا
نستم تا در شب معراج دانستم و او چنان بود که در حین الفاظ آنحضرت
صلی الله علیه و سلم متالم بودم که بچه کیفیت از خواب بیدار سازم که ندا
از حضرت رب العزت در رسید که ای جبرئیل روی خود بر کف پای
محمد صلی الله علیه و سلم بنه چون روی خود بر کف پای آنسرور
صلی الله علیه و سلم نهادم برودت کافور با حرارت که لازم خواب است
مقارن گشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از خواب بیدار شدن در
آنوقت دانستم که حکمت در خلق من از کافور آن بوده تا در شب
معراج سبب الفاظ حضرت صلی الله علیه و سلم باشم به تلطف نه تکلف
نظم آنسرور کاینات و ان فخر بشر جبرئیل امین ز قرب او دست بسر خاک

خفت باشی سرمه دیده چشم منقولست که از کعب الاخبار رضی الله
عنه که روزی پروردکار عالم بحضرت موسی صلوات الله علیه
ندا درداد که ای موسی میخواهی که بتو نزدیک تر باشم از سخن تو
بزبان تو و از روح تو ببدن و از سیاهی چشم تو بسفیدی
چشم تو و از جان تو بتن تو موسی علیه السلام کفت ای پروردکار
عالم بر تو معلوم است که آرزوی من بحضرت تو همین است حق
سبحانه و تعالی فرمود پس بر محمد خاتم النبیین صلوات فرست
و بر قوم بنی اسرائیل بکو که هر کس را که آرزوی دیدار من باشد
بر محمد علیه السلام صلوات فرستد و آنها که محبت محمدی ندارند
از دولت دیدار ما محروم مند هیچ ملک بر ایشان رحم نکنند
و پیغامبری شفاعت ایشان قیام ننمایند موسی صلوات الله علیه
سوال کرد که ای دارنده جهانیان بکو که محمد چه کس است ندا از حضرت
رب العزت در رسید که ای موسی محمد آن بنده مقربست که اکر وجود

او مطلع نظر قدرت نمی بود نه بهشت بودی و نه دوزخ نه افتاب بودی و نه
ماه و نه روز بودی و نه شب و نه ملک مقرب بودی و نه پیغامبر مرسل و نه
تو بودی ای موسی و اکر بر محمد صلوات نفرستی ترا با آتش جیرونی بسوزانم
هر چند که ابراهیم خلیل الله باشی موسی صلوات الله علیه بر خود بلرزید
و شروع بصلوات اکثر و صلی الله علیه و سلم کرد بعد ازان موسی علیه السلام
سوال کرد که ای پروردکار عالم محمد علیه الصلواة والسلام را در درکاه
تو چه قدر قرب است و مرا چه قدر قرب است ندا از حضرت رب
العزت در رسید که ای موسی تو کلیم منی محمد حبیب من است موسی
صلوات الله علیه دیکر باره سوال کرد که یا عالم السر والخفیات کلیم و حبیب
و حبیب چه معنی دارد ندا از حضرت رب العزت در رسید که ای موسی
کلیم کسی است که مرا دوست دارد و حبیب آن در حقیقتی است که من او را
دوست دارم یا موسی کلیم آن کس است که آنچه کند بر رضای من کند
و حبیب آن کس است که آنچه رضای اوست آن کنم یا موسی کلیم کسی است که

چهل روز روزه دارد و چهل شب متصل زنده دارد بعد ازان
بکوه طور آمده با من سخن کوید و حبیب آن مقرب بارکاه کبریا است که
بر فراش در خواب ناز باشد و من جبرئیل امین را بفرستم تا او را
بکمتر از طرفة العین بجانب قدس حاضر کردانم و ندای او را بجای رسانم
که هیچ مخلوقی را بدان مقام رسیده باشد و نخواهد رسید ای
موسی بر تو سخن کفتم و بر تو طور سینا بودی و بر محمد سخن کویم که او فوق
العرش بمن نزدیک من قاب قوسین او ادنی باشد موسی صلوات
الله علیه را از استماع این مقالات آرزو شد که کاشکی از امت
محمد بودمی انس بن مالک رضی الله عنه کوید که روزی همراه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم طواف خانه میکردم ناکاه دیدم که دستی ظاهر
شد کفتم یا رسول الله آن دست چه کس بود که ظاهر شد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کفتند عیسی بن مریم بود که بر من سلام کرد نظم
محمد پیشوای عشق بازان ٭ بمقصد رهنمای عشق بازان ٭ وجود را

محبت پیشوا شد ٭ سپهسالار خیل انبیا شد ٭ چو از اوج نبوت روی
بنمود ٭ سر دشمن بر ورانراهه دوری ببود ٭ چو نور او بنمود از روی آدم
شد از تشریف مسجودی مکرم ٭ چو عیسی روز مهر روی آدم ٭ مبارک شد
و مش بر اهل عالم ٭ تجلی کرد نور رخش بدینی ٭ شکست افتاد در ایوان کسری
چون موسی علیه السلام قدم بر وادی ایمن نهاد حکم شد که نعلین از
پای انداز موسی علیه السلام فی الحال نعلین ظاهری بینداخت
و هم نعلین باطنی بعد ازان در حریم حرم راه یافت اما خواجه ما را
صلی الله علیه و سلم در مقام قاب قوسین از انداختن نعلین نهی آمد
او کرده اند که چون آن سرور صلی الله علیه و سلم بحرم سرای وصال
و خلوتخانه قرب رسید خواست تا نعلین از پای مبارک انداز د
خطاب حضرت رب العزت در رسید که ای محمد نعلین از پای دور
مکن که تا کرد نعلین ترا سرمه دیده عرش فرش کردانم نظم ای دل
و دیده خاک نعلینت ٭ رشته جان شرارک نعلینت ای عزیز من از

تفاوت از آن شد که موسی علیه الصلواة والسلام محب بود اما
آن سرور صلی الله علیه وسلم محبوب و موسی علیه السلام طالب بود
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطلوب موسی علیه الصلواة والسلام
خود بوادی ایمن رفته بود و حضرت سرور کائنات علیه السلام را
بمعراج برده بودند مولفه زبان تا بود در دهان جای گیر ثنای محمد بود
دلپذیر حبیب خدا اشرف انبیا که عرش مجیدش بود متکا همه انبیا
گشته محتاج او ملایک گرفته بجو تاج او شرف یافته او را اهل
جهان شرف یافت روی زمین زمان نظامی که هست کمترین امتش
بجز عجز و زاری نشد خدمتش خدایا بلطف قدیمت نواز بتوفیق
طاعت بعمر دراز ای برادر بدانکه آن سرور صلی الله علیه وسلم را کیفیت
شراب شوق و تاثیر باده ذوق چنان بود که دران حال که تجلیات
جمال و جلال نازل میگشت هم آن بود که هیکل بشریت در تلاطم
امواج اسرار حقیقت مستغرق گردد و حجره وجود از سطوات آتش

شهود پاک فرو سوزد روی بعایشه صدیقه کرده رضی الله عنها می
میفرمود که کلمینی یا حمیرا ای عزیز من هرگاه آن سرور صلی الله علیه وسلم
که اشرف انبیا و مخلوق اعظم و مقرب درگاه سپهسالار آن بارگاه
آسمان رسالت و بحر معرفت محرم اسرار و واقف رموز حضرت
پروردگار بدان سان نزار در وقت کشف استار جلالی و ظهور الانوار
تجلی حیرتی دست میداده که از خود بی شعور میشده اند و نزدیک
بوده که پروانه وار گرد سرادقات شمع احدیت پر و بال بشریت را
بسوزانند و گرد هر جانب از پرتو انوار شهود در بایند نظم سطوت نور
تجلی ظاهر است بلکه خود هم مظهر هم ظاهر است هیچ کس را طاقت آن نور نیست
جز نهان گشتن در او دستور نیست حق تعالی اگر چه بر احمد نمود دیگری را طاقت
دیدن نبود گر مرا ورا طاقت آن نور بود کلمینی یا حمیرا دور بود
ای درویش در محیط مذکور است که هر پیغامبری را قوت چهل
مرد است و پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم را قوت چهل پیغامبر است که

یکهزار و ششصد مردی شود حضرت پروردگار عالم چند چیز با آن سرور
صلی الله علیه وسلم داده که بکدام انبیا آن صفتها بوده اول آنکه سایه
مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز بر زمین نیفتادی دوم هرگز
احتلام نشدند سیوم ختنه کرده از مادر آمدن چهارم هر چیز که
از پس میدیدند پنجم دل مبارک ایشان همیشه بیدار بود ششم آنکه میانه
بودن اما هر بلند قدی که در پهلوی ایشان می ایستاد کتف مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند تر مینمودند هفتم آنکه هر چیزی را که سوار
میشدند او پیر نمیشد تا مردن جوان می بود هشتم بر ایشان هرگز
مگس نمی نشست نهم آنکه هر وقت که بول میکردند بول ایشان
در زمین ظاهر نمی شد زمین فرو می برد دهم آنکه گهواره ایشان را
ماه می جنبانید و علامت در جنبانیدن ماه آن بود که هر وقت که
ماه فرو میرفت گهواره ایشان ساکن میشد نظم محمد شه دین پناه
آمده همه عالم از وی براه آمده رسول عرب شاه یثرب حرم

طفیل رهش هم عرب هم عجم بجنبانده گهواره آمد بخت مه از بهر آن
ز رسول درست پر سینه ز علم آمد آن کان حلم نبود احتیاجش بتحصیل علم
سخن افصح سال جبیل عرب ز شیرین زبانی او بسته لب بلند آسمان
طاق محراب است ما آورد در طاق کسری شکست ای برادر میگویند که
عقل را پروردگار عالم دو هزار قسم گردانیده هزار قسم بجمیع انبیا
و فرشتگان سوای آنحضرت صلی الله علیه وسلم داده نهصد و نود و نه
قسم با آن سرور صلی الله علیه وسلم داده و یک قسم که باقی مانده
آن را چهار دانگ گردانید و دو دانگ بر اولیا و علما داد و یک دانگ
بر عامه خلایق داد و سوای اهل روستا و زنان و نیم و یک بر زنان داد
نیم دانگ که ماند بر اهل روستا داد ای عزیز من هرگاه پروردگار
عالم این جهان را بسبب وجود حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
بعالم وجود آورده باشد چنانچه حدیث قدسی است که قوله تعالی
لولاک لما خلقت الافلاک پس بزرگی ایشان از آفتاب روشن تر است

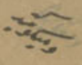
اما آن کور ظاهر و آن عمی باطن بسعادت که از سلک علامتش
و طوق بنده کیش از بی سعادتی دور مانده اند بلعنت ابدی گرفتار شدند
ای درویش باید که در همه کار بعقل دوراندیش که مصاحب وفا
کیش است مشورت کرده در انچه راه نمای کند شروع آن در کار بکن
تا ازان کار زیان نه بینی میگویند که حق سبحانه و تعالی در ابتدا
اول عقل را آفریده که جوهر نور است و موضع عقل دل است یعنی نور
عقل در دل است و مسکن عقل در دماغ است کافران بدبخت
و مشرکان دل سخت نور عقل را بظلمت غفلت مستور ساخته از
سعادت پرستش حضرت پروردگار محروم مانده اند ای برادر
بدانکه در همه کس عقل برابر نیست تفاوت است در بعضی زیاده
و در بعضی کم و بزرگان گفته اند که عقل در روز اول تقسیم شده
و به بعضی یک حبه داده اند و بعضی دو حبه داده اند و به بعضی یک
خروار و به بعضی دو خروار داده اند پس قول بزرگان است که

دانایی بعقل است نه بسال چنانچه میگویند که توانگری بدلست نه بمال
حکایت که روزی مردی پیش داود علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
میخواهم که کدخدا شوم فرما که بکدام صفت زن خواهم داود علیه السلام
گفت بخدمت سلیمان رفته عرض بکن که او جواب تو خواهد گفت
و حضرت سلیمان علیه السلام دران وقت هفت ساله بودند و در میان
کودکان برنی سوار بوده بازی میکردند که آن شخص در بندگی
ایشان آمده مدعای خود را عرض کرد در جواب فرمودند که زر
سرخ خالص اختیار بکن و یا نقره خام سفید و از اسب لکد زن احتراز
کن و آن شخص سایل این جواب را نفهمید در بندگی حضرت داود
علیه السلام آمده عرض کرد فرمودند که زر سرخ خالص زن بکر است
و نقره خام سفید زن جوان است که فرزند از شوهر پیش نداشته باشد
و اسب لکد زن زن بیری که از شوهر پیش فرزند داشته باشد فصل
دوم در ذکر ازواج مطهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ای

برادر بدانکه اول ازواج مطهرات حضرت خدیجه رضی الله عنها
بودند و آن کامله فاضله دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی
بن کلاب بوده و نسبت او در قصی به نسب حضرت صلی الله علیه وسلم
ملحق می شود و آن سعادتمند دولتمند را انواع فضیلت بوده
اول آنکه تا آن جلیله ملازم فراش سید المرسلین و خاتم النبیین بوده
آنسرور صلی الله علیه وسلم بر سر او زن دیگر نخواسته فضیلت دوم
آنکه صد در بد بکبر با او رسیدند و فضیلت سوم آنکه جبرئیل امین سلام
حضرت رب العالمین بوسیله سید المرسلین با آن ام المؤمنین میرسانیدند
و فضیلت چهارم آنکه آن شیره زن با وفا حضرت خدیجه کبری
رضی الله تعالی عنها در مدت زناشوهری خاطر شریف آن آفتاب
رسالت و آن در دریای نبوت را نیاززده چنان نگرده که غبار
ملالی از ممر مردی بخاطر نازنین اشرف انبیا صلی الله علیه وسلم
رسید و همیشه آن ام المؤمنین در خدمتکاری و خاطرجویی حبیب رب

العالمین می بود چنانچه منقولست که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم
در خانه در آمدند و بسیار غمگین و اندوه ناک بودند خدیجه رضی الله
عنها چون آنسرور صلی الله علیه وسلم را غمناک دید متاسف شد و فریاد
از دل جان بر آورد و گفت جانم فدایت یا رسول الله بگو که سبب غم و عث
المجیب و آن کدورت در خاطر شریف و این اندوه در دل
لطیف از کجا نشسته و اگر بجان من معالجه آن میشود که این ساعت
جان فدایت میکنم آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان در ربار
بگفتار آورده اظهار نمودند و گفتند ای خدیجه امروز عسرت و قحط
عجبی در این دیار افتاده چون از خانه بیرون می آیم خلق را احتیاج و در مانده
مانده می بینم و اگر محتاجان درمانده گان دستگیری نکنم در حال شما نقصان
می آید و اگر بدرویشان و گرسنگان و محتاجان چیزی نمی دهم و از
بذل ایثار دست باز میدارم متوهم می شوم که از جانب پروردگار عالم
عتاب و خطاب برسد حضرت خدیجه رضی الله عنها گفت یا رسول الله

جانم فدایت این همه جز این و دفاین که من دارم همه از پیست
با هر کس که میخواهید بدهید و بجان بیاعت حضرت خدیجه رضی الله
عنها پیروان اهل قریش را طلب کرده انچه جز این و دفاین و مال
و هرچه در ملک خود داشت همه را پروان کرد و گفت ای معشر قریش
شما باشید که این مال و جز این و هر چه هست همه از آن حضرت صلی الله
علیه و سلم است بهر کس خواهند بدهند و هرچه دارند صرف بکنند که
مرا درین مال هیچ دخل نیست و همه را با ایشان بخشیدم و حضرت
امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه فرموده اند که آن روز که حضرت
خدیجه جز این مال خود را براورده فدای حضرت صلی الله علیه و سلم
کردند من حاضر بودم و زر سرخ چندان بیرون آورده ریخته
بودند که مردم آنطرف زر ایستاده بودند من ایشان را نمیدیدم
و ایشان مرا و آن شیره زن در جهان جمیع آن مال را در رضاجوی
آنسرور صلی الله علیه و سلم و در راه رضای خدای تعالی فدا کرده



ومیگویند که آن روز از مال دنیا بجز یک بوریا نمانده بود که دیگر
همه را بدرویشان و مستحقان ایثار کرده بودند و فضیلت عظیم آنکه او
لاد حضرت صلی الله علیه و سلم غیر از ابراهیم همه از حضرت خدیجه بودند
چنانچه بعد از بیان ازواج مطهرات مجمل مبین خواهد شد ای درویش
بدانکه حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از فوت حضرت خدیجه رضی الله تعالی
عنها حضرت سوده بنت زامعه ورقید از دواج در آورده اند بعد از ان
حضرت عایشه دختر حضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه را
و این سه تزویج در مکه معظمه واقع شد باقی در حضرت مدینه بعد از ان
حضرت حفصه دختر امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه را بعد از ان حضرت
ام سلمه بنت امیه را بعد از ان حضرت جویره را و ایشان از بنی مصـ
ـطلق بودند بعد از ان حضرت صفیه دختر بن اخطب را بعد از ان
حضرت زینب بنت جحش را دبن زینب اول در عقد زید بن حارثه
بوده و ایشان بسیار سخی بودند چنانچه ایشان را ام المساکین میگفته اند

و بعد از فوت آنسرور صلی الله علیه و سلم ایشان بی واسطه و
فات کرده اند بعد از ان حضرت میمونه دختر حارث را و ایشان
خاله عبد الله بن عباس بوده اند بعد از ان حضرت زینب دختر خزیمه را
رضی الله تعالی عنه و ازین جمله ازواج مطهرات حضرت زینب دختر
خزیمه پیش آنسرور صلی الله علیه و سلم فوت کرده منقولست که حضرت
صلی الله علیه و سلم تزویج کردند فرموده اند که در شب معراج نزدیک
سدرة المنتهی آسیه و مریم را بمن تزویج کردند و این مقدمه در سیر ملا
معین بعد از واقعه فوت ابو طالب مذکورست ای درویش بدانکه
حضرت صلی الله علیه و سلم از حضرت خدیجه رضی الله عنها چهار دختر
و سه پسر بوجود آمده حضرت زینب و حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم
و حضرت فاطمه پسران حضرت حضرت قاسم و حضرت طیب و حضرت
طاهر و بعضی گفته اند که از حضرت خدیجه رضی الله عنها دو پسر بوجود
آمده حضرت قاسم حضرت عبد الله گویند حضرت عبد الله را دو

لقب

لقب بوده که یکی طیب و دیگر طاهر اول ازین فرزندان حضرت قاسم
وفات یافت و او دو ساله بوده و بقولی یکساله بوده و بعد از ان حضرت
عبد الله فوت کرده و آنسرور صلی الله علیه و سلم را یک پسر دیگر از ماریه
قبطیه بوده ابراهیم نام یکنیم ساله بوده که فوت کرده منقولست حضرت
زینب که کلان ترین دختران حضرت صلی الله علیه و سلم بوده در قید
پسر خاله حضرت صلی الله علیه و سلم بوده که ابی العاص بن ربیع است
و حضرت رقیه در عقد و نکاح حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله
تعالی عنه بود چون رقیه وفات یافت حضرت صلی الله علیه و سلم که
از جنگ بدر گشته آمده اند ام کلثوم را در عقد و نکاح حضرت امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنها در آورده اند و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را
خوردترین دختران حضرت صلی الله علیه و سلم بود در قید حضرت امیر المؤ
منین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده ای درویش بدانکه حضرت
فاطمه رضی الله عنها را از هرا گفته آن میگویند که روی مبارک

آن خاتون قیامت چون ماه شب چهارده بلکه چون آفتاب عالمتاب روشن وتابان بوده چنانچه میگویند حضرت عایشه رضی الله تعالی عنه فرموده اند که من در شبهای تاریک از روشنایی روی حضرت فاطمه رضی الله عنه رشته در سوزن می کذراندم میگویند که چون حضرت سرور کاینات وخلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم در شب معراج متوجه سراپرده الهی شده از هفت طبقات سموات کذشتند جمله نشینان حجرات سبعه علوان سد ربدر عالم صلی الله علیه وسلم را دید خاک نعلینش را طوطیای دیدهای خود کردند خطاب رب الارباب در رسید که ای بهشت عنبر سرشت زرینه خشت بهر زیب وزینتی که داری خود را بیارای ودر نظر حبیب ومحبوب من درای و میگویند که رضوان بفرمان ملک منان درجات بهشت برین را آیین بسته در نظر مبارک اشرف انبیا صلی الله علیه وسلم درآورد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم آن تماشای

بهشت

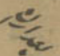
بهشت کرده میخواست که بکذرد که رضوان یک سیب بدست مبارک بهترین مخلوقات صلی الله علیه وسلم داد وحضرت صلی الله علیه وسلم آن سیب را نوش جان کردند نطفه شد در همان شب جو حضرت بی بی فاطمه زهرا شد واین همه روشنایی روی مبارک آن خاتون قیامت از اثر آن بود **فصل سیوم** در ذکر حضرت امیر المومنین وامام المتقین ابابکر صدیق رضی الله عنه **ای درویش** بدانکه حضرت صلی الله وسلم را چهار خلیفه بود **خلیفه اول** حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه وابوبکر کنیت است واسم مبارک آن بزرگوار عبد الله بوده ولقب ایشان صدیق رضی الله وایشان پسر ابی قحافه اند آهوی بیت زمین مکه نافه چین مسکین پسر ابی قحافه وابو قحافه نیز کنیت است نام آن سعادتمند دولتمند عثمان بوده ومادر آن خیر البشر بعد الانبیا را ام الخیر نام بوده دختر صخر بن عامر است ودختر عم ابو قحافه می شده ولادت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بعد از واقعه فیل بدو سال چهار ماه بوده وعمر شریف ایشان بقول صحیح

شصت وسه سال چهار ده ماه بوده چنانچه در مناقب الخلفا مذکور است ودر کنز العباد مسطور است که مدت خلافت آن بزرگوار دو سال سه ماه وده روز بوده ودر جای دیگر آمده **نظم** صدیق نقی سه مه دو سال ٭ بر مسند شرع مصطفی بود ٭ **ای برادر** بدانکه اوصاف حمیده واخلاق پسندیده زبده رمزه **السابقون السابقون اولئک هم المقربون** ومناقب وفضایل قدوه فرقه **لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** در کتابهای بسیار مسطور است چنانچه برقمه حدیث نبوی است **نظم** من صدیق هر دو شهسواران ٭ بمیدان نبوت است تازان ٭ چنان بودیم اینجا کوش بر کوش ٭ که تا که جنس شد است آغوش ٭ همان مقدار کز وی بیش بودم ٭ بگیتی سروری را من ربودم ٭ وصفات عالیه حضرت صدیق اکبر نه در بحر کنجد ونه در زیر زبان در میان احوالش لال است وبکنه صفاتش رسیدن محال در معرفت الله بحری بود بی پایان وتصدیق رسالت لزومی بوده تابان چنانچه در حدیقه مذکور است **نظم** هر کجا او شراب بیما بود ٭ پسر بوقحافه اش بر بود ٭ جان او

بادلش

بادلش للعلین ٭ تن او با تنش رفیق امین ٭ بود چندان کرامت وفضل صورت سیرتش همه جان بود ٭ زان بچشم عوام پنهان بود ٭ روز وشب سال وماه در همه حال ٭ ثانی اثنین اذ هما فی الغار ٭ بود او با رسول پیش از یک صدق صدیق را سلام علیک ودرین رساله چند کلمه تبرکا نقل کرده میشود **ای درویش** بدانکه سابق المومنین بالتوفیق وعمدة الاصحاب بالتحقیق امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه هژده ساله بودند که بشرف صحبت ودولت مصاحبت حضرت سرور کاینات وخلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم مشرف شده اند **منقولست** از حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که فرموده اند اگر وزن کرده شود ایمان حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه را زیاده می آید از ایمان اهل عالم ودر روایتی زیاده می آید از ایمان اهل ارض **منقولست** از حضرت بی بی عایشه رضی الله عنه که روزی پرسیدند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که بنده باشد که حسنات او برابر عدد ستاره کان است دیگر باره حضرت بی بی عایشه

رضی الله عنه سوال کردند که یا رسول الله جانم فدایت باد و رباب
حسنات پدر بزرگوارم ابابکر صدیق رضی الله عنه چه میفرمایند آنحضرت
مخلوقات صلی الله علیه وسلم فرمودند که جمیع حسنات عمر چون آنکه
حسنه ایست از حسنات ابابکر و لا احد حسنه که گفته اند حضرت
امیر المؤمنین ابابکر صدیق سفید رنگ بوده اند و نحیف اندام و وفات
ایشان آخر روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الثانیه خمس و عشر
و در قدم آن سرور صلی الله علیه وسلم دفن کردند و فوت آن
بزرگوار چنان بود که یکی منافق یهود ایشان را بمهمانی بخانه
خود برده بود و از هر دو طعام ساخته در پیش آن یگانه آفاق
آورد و آن بزرگوار و حارث بن کلده که با ایشان رفیق بود
هر دو ازان طعام خوردند حارث گفت یا خلیفه رسول درین طعام
زهر یکساله انداخته اند من و تو در یک روز ازین عالم سفر خواهیم
کرد و در ان روز هر دو عزیز بیمار شدند و مدت یکسال بیمار بودند



بعد ازان هر دو بزرگوار در یک روز ازین جهان فانی وازین
خاکدان ظلمانی رخت اقامت بستند و قالب عنصری را در هم شکسته
سلوک براهی که همه را ناگزیر است اختیار نموده قالوا انا لله وانا الیه
راجعون وزین واقعه جان فرسای و حادثه اندوه افزای عالم در
چشم جهانیان تیره نموده و قبای حیات در بر اهل معنی اسلام تنگ آمد
سموم آه آتشبار محبان خرمن وجود ایشان را بسوخت روز
روشن بر مسلمانان شب تاریک شد محزون و مغموم گشتند و در
عیش بر اهل مدینه فوجهای اندوه بر سر ایشان آورد ای عزیز من
یقین است که باده این خمخانه درد آلود و نبات این شکرستان
هلاهل اندود است عالم سرایست تشنه فریب و منزلیست پر فراز
نشیب مستی این می را در پی خماریست و عاقبت این سودا را
در سر نخاری نظم در روی زمین زیست برگی وین طاقچه روان
زدان وعرق است بخون شیره مردان وحضرت ابوبکر صدیق را سه

بوده و سه دختر بوده نام پسران آن محمد و عبد الله و عبد الرحمن و نام
دختران ام کلثوم و عایشه و اسما فصل چهارم در ذکر امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه خلیفه حضرت امیر المؤمنین عمر اند ابو حفص کنیت
و عمر نام و فاروق لقب آن بزرگوار بوده پدر ایشان خطاب بن
نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله و مادر ایشان خنتمه بنت
هاشم بن مغیره بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم است و این خنتمه را بعضی
گفته اند که خواهر زاده ابو جهل بوده و بعضی گفته اند که والده حنتمه
دختر عم ابو جهل میشده ولادت حضرت فاروق رضی الله عنه
بعد از واقعه فیل در سیزده سال بوده و عمر ایشان بقول اصح
شصت سه سال بوده و مدت خلافت ایشان ده سال و چند ماه
بوده چنانچه در مناقب الخلفا مذکور است و در زکر العباد مسطور
است که مدت خلافت آن بزرگوار ده سال شش ماه بست روز
بوده و در جای دیگر آمده که نظم ده سال خلیفه بود و شش ماه

فاروق

فاروق که حاکم قضا بود و حسن خصالت و بیان شرف عدالت آن
سلطان با مهابت در کتابها بسیار مذکور است تبرکا چند کلمه
درین رساله آورده می شود ای درویش بدانکه قدوت المحققین و امام
المسلمین و قبله احباب حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بیست ساله
بوده اند که بسعادت خدمت و دولت ملازمت آن سرور صلی الله
علیه وسلم مشرف شده اند گویند در زمان خلافت آن بزرگوار
هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق فتح شد و چهار هزار دیر و کنیسه
خراب کرده چهار هزار مسجد بنا شد و مجاهد گوید که شیاطین در
زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در بند بود و چون آن بزرگوار
بدرجه شهادت رسیده بودند شیاطین در روی زمین
منتشر شده است و اول کسی را که در خلافت امیر المؤمنین گفتند
ایشان بودند و اول کسی که در اسلام تاریخ فرمود ایشان بودند
و اول کسی که در جمع کردن قرآن باعث شد ایشان بودند اول

کسی که مسلمانان را فرمود که در مسجد نماز تراویح با جماعت خوانند
ایشان بودند اول کسی که حد شارب خمر را هشتاد تازیانه قرار
داد ایشان بودند و اول کسی که از خلفا که در شبها میگشت و از
احوال بنده های خدا تفحص میکرد که کسی بکسی ستم نمیکرده باشد ایشان
بودند و اول کسی که زندان ساخت و گنه کاران را حبس کرده نگاه
داشت که اگر تحقیق شود که گناه کار است بسزا رساند ایشان بودند
و اول کسی که در اسلام بیت المال جمع کرده بمستحقان و محتاجان
دادند ایشان بود و اول کسی که در نماز جنازه چهار تکبیر مقرر کردند
ایشان بودند و بیشتر تکبیر زیاده از چهار بوده و اول کسی که در شهرها
حکم مسجد جامع فرمودند ایشان بودند و ممالک که در زمان ایشان
فتح شد و خراج داد کوفه و حیره و سواد عراق و جبال آذربایجان
و بصره و اهواز شام و فارس و کرمان و جزایر و موصل و مصر و سکندریه
و بسیار جای ها از تیغ سیاست آن برگزیده اله مسخر و فرمان بردار

گرفت

گرفت و از نهیب دره احتساب ایشان زیب و زینت اسلام
مزین شد وفات ایشان روز شنبه غره ماه محرم سال بیست سوم
یا بیست چهارم از هجرت بود و فوت ایشان بزرگوار چنان بود که
روزی در بازار مدینه تکیه بر عبد الله زبر دست که غلام مجوسی و
بروایتی نصرانی که مملوک مغیره بن شعبه بود گذشت آن ملعون ابولولو
و نام آن بدبخت روسیاه فیروز بود نزد حضرت امیر المومنین
عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا خلیفه رسول الله خواجه من مغیره از من
طلبه هر روز دو درم و بروایتی چهار درم میطلبد و من از ادای آن
مبلغ عاجزم توقع من از کمال عدالت تو آن است که حکم فرمایی کم
از این مبلغ تخفیف نماید اگر مرحمت و عدالت تو شامل حال ما
می شده باشد حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه پرسیدند که چه هنر
میدانی جواب گفت نجاری و حدادی و نقاشی میدانم حضرت امیر
المومنین عمر رضی الله عنه فرمودند که با وجود این حرفت متعدده حرف

تخفیف بر زبان می آری و مقاطعه تو در جنب این صنایع و رعایت
انصاف و اعتدال است و فیروز بد ملعون را این سخن تلخ آمد
و بغض و عداوت آن بزرگوار در دل شوم خود استوار کرد و منتظر
بود که وقت را یافته بذات شریف آن بزرگوار ضرری رساند
تا گویند که روزی حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بنماز بامداد
مشغول بودند که آن حرام زاده سیاه روی لولو غلام مغیره خود
را در صف اول جا کرده ایستاده بود و حضرت امیر المومنین عمر رضی
الله عنه سوره فاتحه قرائت کرده شروع بقراءت سوره یوسف
کرده بودند که آن مفسد نابکار جهنمی از صف پیش شده کاردی در
بدن مبارک حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه زد و بروایت
صحیح سه زخم زد یکی بر شانه دیگری بر پهلوی دیگری زیر ناف و روایتی
آنکه شش ضرب رسانید و همان ضرب که زیر ناف بود سبب موت
آن بزرگوار شد و از غایت اهتمام بامر نماز عبد الرحمن عوف را

دران

دران نماز خلیفه گردانید تا امامت کند و مسلمانان نماز ادا کنند
عبد الرحمن عوف امامت کرد اما خون مبارک آن خلیفه رسول الله
بسیار میرفت بیهوشی و غشیان بران بزرگوار ظاهر گشت مسلما
نان ایشان را برداشته بخانه آوردند و آن غلام ناپاک ملعون کارد
خون آلود در دست راهی شد و هر کس که سر راه آنرا گرفته می پرسید
چیزی نگفته ضرب می انداخت تا گویند که دوازده کس و بروایتی
سیزده کس را زخمی ساخت بعد ازان مردی ازان بدبخت جهنمی
پرسید که از عراق بود طاقی بزرگ داشت و با آن طاق بر روی
آن ملعون زده بر زمین انداخت و میخواست که او را بجهنم فرستد که
آن نابکار همان کارد که در دست داشت حلق خود را بریده
باهل جهنم پیوست و در روایتی آنکه چون ازان خیره سر حرام زاده
آن عمل فاحش واقع شد بالفور خود را از مسجد برون انداخت
و بدر رفت حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از عقب آن

مفید رفته ورلقع او را بجنم فرستاد وحضرت امیر المو
منین عمر رضی الله عنه چون بهوش آمد ندا ر حضرت عبد الله
بن عباس پس گفت از لولوی غلام مغیره واقع شد میگویند که
آن روز حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بحکم قضای ربانی
و تقدیر سبحانی از دست ساقی اجل شربت کل نفس ذائقة الموت چشید
و بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون از ملک وجود
رخت بسته بمحفل دار الآخرت و رشتغال نمود و خطاب قدس بر جناب
ظاهر اختیار نمود انا لله وانا الیه راجعون نهان شد روی او از دیده
ماه هزار افسوس هزار افسوس افسوس ما گویند آن روز تمام روی زمین
تاریک شده بود چنانچه کودکان نزد مادر و پدر خود آمده می پرسیدند که
مگر قیامت قایم شده است پدر و مادر با ایشان می گفتند که عمر
رضی الله عنه شهید شده و این تاریکی از آن است و از آن واقعه
غم اندوز و حادثه جگر سوز بر مسلمانان قیامت قایم شده

براهل

بر اهل مدینه در عیش بسته در شته و اجب گشته گشت یقین
است که هر که لباس حیات پوشیده ناچار است که شربت ممات
خواهد نوشید نظم هر آنکه زاد بناچار بایدش مردن ؛ ز جام دهر می
کل من علیها فان ؛ هر شجره که ثمره دارد آخر الامر بخاک ندامت خواهد
ریخت هر برگ طراوت و تازه گی دارد پژمرده گی از صرصر حوادث
دوران خواهد یافت و از حکم سلطان قضا و قدر هیچ احدی را
گذری نیست نظم قضا دستی است پنج انگشت دارد ؛ چو میخواهد کسی را
بر کارد ؛ دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش ؛ یکی بر لب نهد گوید که خاموش ؛
و ملا احمد چند گفته اند که حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه ضخیم بوده اند
و میان هر دو دوش ایشان دور بوده و سر مبارک ایشان اصلع
و وفات ایشان روز شنبه غره ماه محرم سنه ۲۳ ثلاث و عشر حضرت
امیر المومنین عمر رضی الله عنه را پنج پسر بوده و دختر پسر آن زید اکبر و عا
صم و عبد الله و ابو عبد الرحمن زید حفصه دختران عصمت و زینب

و در قوم آنسرور صلی الله علیه وسلم و رپهلوی حضرت امیر المومنین
ابابکر صدیق رضی الله عنه دفن کردند فصل چهارم در ذکر حضرت امیر المو
منین عثمان رضی الله عنه ای درویش بدانکه خلیفه سیوم حضرت
عثمان رضی الله عنه بوده اند کنیت ایشان ابو عبد الله و نام ایشان
عثمان و لقب ایشان ذو النورین بوده زیرا که دو دختر حضرت
سرور کاینات صلی الله علیه وسلم و رقیه از ازدواج آن بزر
گوار بوده رفته و بعد از فوت ام کلثوم رضی الله عنه و این
صفت عالی است که بر هیچ یک آدمی واقع نشده که دو دختر
پیغامبر صلی الله علیه وسلم نصیب او شده باشد و این سعادت
مخصوص حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بوده پدر ایشان
عفان بن ابی العاص و والده ایشان اروی ابنت کریز بن ربیعه
بن حبیب است و مادر اروی بیضا عمه حضرت سرور کاینات صلی الله
علیه وسلم بوده و با عبد الله پدر آن حضرت صلی الله علیه وسلم توامان

بوده اند

بوده اند و مادر حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بقول صحیح
هشتاد سال بوده و مدت خلافت آن بزرگوار یازده سال یازده
ماه است و دو روز بوده و بعضی گفته اند نظم عثمان ز رک دوازده سال
بر جمله خلق مقتدا بود ای درویش بدانکه ذکر حلم و وقار و تمکین آن سلطان
زمین و زمان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در کتابها و
بسیار مذکور است و کدام فضیلت برابر آن باشد ذو النورین لقب
ایشان شد و بسبب آنکه دو دختر حضرت سرور کاینات و خلاصه
موجودات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قید از
دواج آن یگانه آفاق بوده و تبرکا کلمه چند از اوصاف حمیده
و اخلاق پسندیده آن برگزیده حضرت رب العالمین درین
رساله آورده می شود ای برادر عزیز من شهرهای بسیار و جاه
های بیشمار در زمان خلافت ایشان فتح شد که از آن جای ها
خراج باهل اسلام می رسید مثل آذربایجان و افریقه و قران

و اندرونیس و قبرس و کازرون و سرخان و مازندران
و نشابور و طوس و بادغیس و قلعه سفید و هرات و بلخ و افریقیه
و قسطنطنیه و قرابط و عمان و گویند که در زمان خلافت آن بزر
گوار بواسطه فتوحات بسیار که واقع شد که از آوردن غنایم
بسیار و از جمع شدن مال بیشمار مسلمانان آنقدر سامان
و سرانجام بهم رسانیده بودند که بهای کنیزک بوزن او از میدادند
و بهای اسب او را صد هزار دینار بهم رسانیده بود و اول کسی که مصحف
نوشته بولایتهای فرستاد ایشان بودند گویند که هفت مصحف نو
شتند اول بمکه معظمه فرستادند دوم بیمن سیم بشام شریف چهارم
بحرین پنجم بیصره ششم بکوفه هفتم در حضرت مدینه نگاه داشتند و از روی
آن مصحفها جمیع مصحفها را نوشتند و در شواهد النبوت مذکور است که
حضرت امیر المؤمنین عثمان را که بدرجه شهادت رسانیدند تا سه روز
جسد مبارک ایشان را در میان مسلمانان ماند و دفن نکردند

روز سیم هاتفی آواز داد که عثمان رضی الله تعالی عنه را دفن کنند
و نماز جنازه او را بگذارند که حق جل و علی نماز جنازه او را گذارید
منقولست که روزی حضرت صلی الله علیه و سلم نظر بر روی
مبارک امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه افتاد از چشم مبارک قطرات
اشک راهی ساخته فرمودند که ای عثمان زود باشد ترا ظالمان
مقتول سازند و حق سبحانه و تعالی ترا اجر عظیم و ثواب تمام شهید عطا
خواهد فرمود باید که آن روز در زجر و تعدی ایشان صبر کنی و
رضا بقضا خواهی داد و گویند که روز جمعه هیجدهم ماه ذی حجه بود که
اوباشان جمع شده بر در خانه امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
آمده و رسیده و آن شدند که ضرری بذات شریف آن بزرگوار
رسانند حضرت امام حسن و امام حسین از وقایع اطلاع یافته همراه
جمعی صحابه مستعد شده آمده بر در خانه حضرت امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه ایستاده شدند و حضرت امیر المؤمنین عثمان در نماز

بودند و گویند که این همه شور و غوغا مانع نماز ایشان نشده بوده
و آن برگزیده حضرت اله نماز بجمعیت خاطر ادا نموده و به تلاوت
قرآن مشغول شد اما اوباشان چون دیدند که حضرت امام حسن
و امام حسین همراه جمعی آمده پیش دروازه حویلی ایستاده اند آن
مفسدان از عقب حویلی رفته دیوار را شکافته درون حو
یلی رفتند و حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در خواندن
سوره طه مشغول بودند و زوجه ایشان نایله در خدمت ایشان بود
و حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه مردم خود را منع کرده
بودند که جنگ مکنند و پاس وصیت آن سرور صلی الله علیه و سلم
می داشتند و تن برضا داده منتظر قضا و قدر بودند که ظالمی از آن
اوباشان خود را بحضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه رسانیده
تیغ شوم خود را بر سر مبارک آن بزرگوار رسانیده مجروح گردانیده
و قطرات خون بر روی نازنین آن امام مسلمانان و بر روی مصحف

ریخت در سوره طه در این آیت که فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم
سودان بن حمران شمشیر کشید و دید که کار آن بزرگوار را تمام
کند که نایله زوجه ایشان بیکدست شمشیر برهنه آن ظالم را گرفت
و بدست دیگر گریبان او را گرفته ترددی نمود اما یکی از آن
اوباشان خشتی بر روی نایله زده او را مجروح ساخت و
سودان ملعون شمشیر از دست نایله جدا کرده بیک زخم شمشیر آن معدن
حلم و حیا و مظهر لطف و وفا را بدرجه شهادت رسانید و شهبا
ز همت بلند پرواز آن بزرگوار چون درین جهان فانی
و خاکدان ظلمانی استواری ندید طیران نموده بمعمورستان
آخرت خرامید انا لله و انا الیه راجعون بدنیا گذر کرد هر کس که بود
زبی استوار و عشرت بود ای عزیز من یقین است که این قصر و
جود و نگارخانه عمر ابنای بنیت نظم خوش است قصر وجود و نگارخانه عمر
ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد مصرع هر از فرمان قاطع لایزالی

جاره نیست **نظم** هرانکه زاد بناچار بایدت نوشید ز جام دهر مئ
کل من علیها فان **نثر** وکویند که ناپله غلامان را فریاد کرد که صاحب خود را
دریابید که او باشان بشهادت رسانیدند غلام رباح نام
شمشیر برهنه کرده در رسید و قاتل امیر المومنین عثمان را بجهنم
فرستاد وفات ایشان روز جمعه هژدهم از ماه ذالحجه در
سال سی پنجم از هجرت بود **انا لله وانا الیه راجعون** وایشان را
بگورستان بقیع دفن کردند ملا احمد جند کفته اند که امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه ضعیف اللحم وطویل المحاسن وصاحب جمال بوده اند
حضرت عثمان رضی الله عنه را ده پسر وچهار دختر بوده اند
نام پسران عبدالله وعبدالله بن اصغر وخالد وابان وعمرو ابو سعید
منفر وعبد الملک عمر اصغر خالد اصغر **فصل ششم** در ذکر امیر المومنین
علی رضی الله عنه **ای درویش** بدانکه خلیفه چهارم از خلفای
راشدین حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه وکنیت ایشان

ابو الحسن وابو تراب واسم مبارک ایشان علی وحیدر ولقبش
مرتضی بود وپدرش ابو طالب عم آنسرور صلی الله علیه وسلم و
مادر ایشان را نام فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است
ولادت ایشان در مکه معظمه بوده بعد از هفت سال از سال
فیل روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در خانه کعبه این شرافت
مخصوص ایشان است وهیچ کس در خانه کعبه تولد نکرده مگر حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه ودر زمان بعثت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بودند که بنور ایمان وشرف
اسلام مشرف شده اند وبعضی کفته اند حضرت امیر المومنین علی
سیزده ساله بوده اند که بشرف اسلام مشرف شدند بعضی نه
ساله کفته اند وبعضی هفت ساله کفته اند اما اصح آن است پانزده
ساله بوده اند که بسعادت اسلام مشرف شدند وعمر شریف
ایشان بقول شصت سه سال وبقولی شصت پنج سال ومدت

خلافت ایشان چهار سال هشت ماه هفت روز بوده ودر
جای دیگر مذکور است که **نظم** شش ماه چهار سال دیگر **دو** ایام علی مرتضی بود **دو**
ای برادر بدانکه کرامات ومقامات امام با حشمت ووقار وصاحب
دلدل وذو الفقار در کتابها بسیار مسطور است تبرکا کلمه چند
درین رساله آورده میشود **کویند که** فاطمه بنت اسد در خانه
مکه معظمه حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه را وضع حمل نموده
واز انجا برداشته در خانه آورد ودر مهد پست علی رضی الله
عنه وابو طالب را خبر کرد ابو طالب ولرانه در پیش کهواره آمد
آمده خواست که امیر المومنین علی را در بغل کرد که امیر المومنین علی
دست از بند بیرون کرده دست پدر را گرفت ونگذاشت که
در بغل کرد وبدست دیگر روی پدر را بخراشید وخونی کرد و
مادر خواست که پستان در دهن مبارک ایشان کرده شیر
دهد نگذاشت که در روی مادر را خراشید ابو طالب کفت ای

فاطمه این پسر را چند نام مانده که بچه بچه شیر را مانند فاطمه کفت
نام پدر خود اسد بروی نهاده ام ابو طالب کفت من او را زیدم
نام کردم وفاطمه دیگر بار در کهواره دست ایشان بسته کذاشت
بکار مشغول شده وبعد از ساعتی که دیگر دید بندهای کهواره را
کسسته ودستهای مبارک خود بیرون کرده فاطمه حیران شد که چه کند که
دران وقت حضرت صلی الله علیه وسلم خبر تولد حضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه شنوده بتشریف آوردند وپرسیدند که چه نام
کرده اید کفتند پدر زید نام کرده ومادر اسد حضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که نام خوشش علی نام باید نهاد وحضرت
صلی الله علیه وسلم خواستند که نزدیک کهواره حضرت امیر المو
منین علی رضی الله عنه شده رویش ببوسند فاطمه بنت اسد
کفت یا محمد صلی الله علیه وسلم دلیر مروید بسوی این فرزند که
شیر خصلت است اینک همین ساعت روی پدرش وچهره مرا

خراشیده مبادا که بذات شریف شما انچنین جراحتی کند سید عالم
و برگزیده نسل آدم صلی الله علیه وسلم گفتند ای فاطمه علی با من
هرگز این شیوه پیش نبرد آنگاه حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک
مهده شده در روی حضرت امیر المومنین علی بگریستند و امیر المو
منین در خواب بودند چون رایحه گیسوی مشک بوی حضرت
صلی الله علیه وسلم بمشام جان امیر المومنین علی رسیده دیده
باز کرده روی مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم را دیدند تبسم
شد و خوشوقتی نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را از گهواره
برون آورده در کنار مبارک خود گرفته روی بر روی وی نهاد
و زبان مبارک در دهان او کردند و حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنه زبان مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم را مکیدند
و از رشحات آب دهان مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم که
سرچشمه اسرار و ما ینطق عن الهوی و لعاب مشک دهان مبارک

حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم که آب حیات نوشید گفته
اند که او را بر دارد آن بود که اول خواست که دست مردی که بآن زبان
برسد و دست پیغامبر خدا باشد و آنکه پستان مادر نگرفت و شیر نخورد
مقصدش آن بود که خواست که اول از سرچشمه حضرت سرور کاینات
و افضل الصلواة و اکمل التحیات بنوشد آورده اند که روزی حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه در زمان خلافت خود در خانه که
بیت المال جمع کرده بودند در آمد و در انجا زر و نقره بسیار
جمع شده بودند ایشان نگاه کرد و زمانی تامل کرد و گفت ای زر زرد
زیبا روای نقره سفید عذار غیر مرا غرور دهید و فریبید که من فریفته
جلوه دلفریب و شیفته شیوه شیرین شما نمیشوم و من شما را طلاق
داده ام که رجعت دران محال است و دست تصرف بران مال نکرد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان فرموده اند که من
البعض العلی تحضمه البنی مرویست از اهل تاریخ که امیر المومنین علی رضی

الله عنه در وقت توجه بحرب خوارج بمدد لشکر اسلام از جمله
جا مردم طلبیده بود ده کس از زمین بر آمده بودند ابن ملجم بدبخت
شوم لعین در میان آن ده کس بود و او مردی بود بغایت زشت
صورت و سهمگین و با شکل مهیب و میگویند که هر یک از آن ده
کس تحفه بخدمت حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده بودند
از همه قبول کردند مگر ابن ملجم که شمشیر تحفه آورده بود که بغایت قیمتی
بود امیر المومنین علی روی از وی گردانیده تحفه او را قبول نکردند
ابن ملجم ملعون در خلوت آمده بعرض رسانیده که یا امیر المومنین
علی تحفه همه قبول کردی و مرا ضایع گذاشتی و دست رو بر پیشانی
من نهادی چون است و شاید که انچنین شمشیری قیمتی در عرب نباشد
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفتند که ای ابن ملجم چگونه شمشیر
از تو بستانم که مراد تو از من بدین شمشیر حاصل خواهد شد ابن ملجم که
این سخن بشنید در زمین افتاد جزع بسیار کرد و فزع نمود

و گفت یا امیر المومنین هیهات هیهات هرگز مبادا که این صورت
در خیال من گذرد و من بمحبت تو از وطن و اهل عیال گذشته
آمده در خدمت مسکن گرفته ام از من این کار چون خواهد شد حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمودند که این صورتیست که واقع
و در این خلاف متصور نیست و ابن ملجم گفت اگر چنین است این
زمان که در خدمت استاده ام بفرما که دستهای مرا ببرند و مرا
پاره پاره سازند حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفتند
الحال از تو امری واقع نشده که مستحق پاره پاره کردن یا دست
بریدن شده باشی تا ترا القصاص رسانیده شود اما مخبر صادق
مرا خبر داده که اینچنین امری واقع خواهد شد و قولی است که ابن ملجم
خوارجی بوده و خفا می کرده چون حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
فتح خوارج کرده متوجه کوفه شدند ابن ملجم اجازت طلبید که پیشتر بکوفه
روم و مژده جز فتح خوارج با اهل کوفه رسانم و مرخص شده پیش رایی

شد چون بکوفه رسید در بازار و محلها میگشت با آواز بلند خبر
فتح نصرت حضرت مرتضی علی خوارج را با مردم میگفت ناگاه بدر
سرای رسید و آواز دف زدن و نی نواختن شنید و بر در
آن خانه بایستاد و نعره زده اهل خانه را از سرود منع کرد و
جمعی که در خانه سرود میکردند همه بیرون آمدند و چشم ابن ملجم
علیه اللعنه چون برایشان بر افتاد زنی دید در میان آن جماعت
در کمال حسن و جمال بود و خود را بلباسهای رنگارنگ و پیرایهای
گوناگون آراسته و نام آن ناپاک قطامه بود و در عرب بحسن
جمال او کسی نبود و ابن ملجم همین که او را دید فریفته او شد و شیفته
جمال او گردید قطامه را گفت ای نازنین از کدام قبیله جواب
داد که از قبیله تیم الرباب آن قبیله خوارج بود که حضرت امیر
المؤمنین علی در نهروان جمعی را از ایشان بقتل رسانیده بودند
و پدر و برادران زنک خوارج بودند و دران حرب نهروان

بدست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بجهنم فرستاده بودند و ابن ملجم دیگر
باره پرسید که ای قطامه بیوه یا شوهر ندارم ابن ملجم گفت رغبت
میکنی بشوهری که ترا بدان ملامت نکنند و از فتنه ایمن باشی
قطامه گفت بدست که با چنین شوهر محتاجم و کی یابم ابن ملجم گفت اکنون
با من اجابت کن میگویند که چون هر دو خوارج بودند و نسبت
جنسیت با یکدیگر داشتند بالفور دلهای ایشان با یکدیگر مهربان شد
قطامه گفت همراه من بیا بخویشان خود مشورت کنم ابن ملجم ملعون
همراه قطامه بیدرنگ روان رفت تا بدر خانه او رسید و قطامه بقوم یا خویشان
تمام قوم خود مشورت کرده با ابن ملجم جواب داد که خویشان من رغبت
نمیکنند که در عقد و نکاح تو درآیم مگر بمهر گران که تو از عهده آن
بر نیائی ابن ملجم مفسد گفت ای قطامه مهر خود تعیین بکن تا تامل کنم
که از عهده آن برمی آیم یا نه قطامه گفت مهر من سه چیز است یکی کنیزک
جمیله مغنیه دوم یکهزار درم سیم باید که قتل مرتضی علی بن ابی طالب

ابن ملجم گفت کنیزک و زر قبول دارم اما کشتن مرتضی علی کار
بس بغایت صعب ای قطامه این مرتضی علی شهسوار مشرق و مغرب
و شکننده گردن کشان عرب است نظم چو او برکشد ذو الفقار از
غلاف ٭ زهیبت فتد لرزه بر کوه قاف ٭ چو در دست او نیزه گردان
شود ٭ بلای دلیران گردان شود ٭ قطامه ملعون گفت من مال کنیزک
با تو بخشم اما از سر قتل مرتضی علی بگذرم و تا کینه پدر و برادر خود را
از وی نستانم آرام و قرار ندارم ای ابن ملجم کابین من کشتن مرتضی
علی است اگر وصال من خواهی قبول کن ابن ملجم علیه اللعنه چون دل
بای داده و گرفتار آن زنک شده بود گفت ای قطامه من درین
کار عازم و جازم شدم و کمر بقتل مرتضی علی بستم اما یک ضرب بروی
خواهم زد راضی خواهی شد قطامه گفت روا باشد من جماعتی از قبیله
خود بمدد تو فرستم ابن ملجم جهنمی راضی شده و اقبال این امر
نموده شبیب بحرانی خوارج را بهمراه سپارید و قطامه ملعون در دل

جهنمی خوارجی را پیدا کرده بود از قبیله خود که با ابن ملجم ناپاک همراهی
کنند و دران کار امداد نماید و میگویند که شبی در خانه
قطامه ملعون هر سه ناپاک خوارج بیعت کرده با یکدیگر عهد
کردند که بذات شریف آن اولیای عظام و برگزیده
ملک علام ضربی رسانند و ابن ملجم حرام زاده شمشیر خود را
بزهر آب داده منتظر بود که تا شب در آید گویند که نوزدهم
ماه مبارک رمضان بود که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
در آخر شب بجهت نماز صبح وضو کرده متوجه مسجد شد که نماز صبح ادا
نماید چون بمسجد رسید بانگ نماز گفت و قدم در مسجد نهاد
و بادای سنت متوجه شد اما آن سه خوارج همه شب در خانه
قطامه مردار ناپاک شراب میخوردند و مست و خراب افتاده بودند
و قطامه چون آواز داد و بانگ نماز حضرت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه را شنید هر سه خوارج را بیدار کرد که اینک مرتضی علی در

مسجد تنها رفته بانک نماز گفت اگر این جماعت در یافتند
تنها در نماز جست کار کردند والا بعد از جماعتی مردم جمع می شوند
ابن ملجم حرام زاده مفسد شمشیر شوم خود را بزهر آب داده بود و بکر
بست و هر سه بدبخت یکی شده بدر مسجد رسیدند که امیرالمومنین علی
رضی الله عنه در نماز استاده و با دای سنت متوجه بودند و آن
مفسدان آنقدر صبر کردند که در رکعت اول بسجده رفته
سر از سجده اول بر داشته بودند که آن ناهر سه ناپاک بذات
شریف آن بزرگوار ضرب انداختند شمشیر دو کس بدیوار مسجد
رسید اما شمشیر ابن ملجم بر فرق مبارک نازنین او لیا رسید که تا
منفر کار کرد و ابن ملجم کنده جهنم از مسجد بیرون جست و بدر رفت
و اهل کوفه ازین عمل ناخوش مطلع شده روی بمسجد نهادند و امام
حسن و امام حسین نیز ازین واقعه باخبر دار شدند جامه صبر چاک
کرده و عمامه شکیبایی از سر برداشته بمسجد آمدند بدر بزرگوار

خود را دیدند که در محراب افتاده و در قدم مبارک ایشان
افتادند حضرت امیرالمومنین علی خون از سر خود گرفته بر روی و
محاسن خود مالید و میگفت که بدین حالت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را بوینم و بدین صفت فاطمه زهرا را ملاقات کنم و امام
حسن و امام حسین گریه میکردند و اهل کوفه واویلا و مصیبتا
می گفتند و فریاد می کردند **نظم** افغان که رحلت آرام جان برفت
شاه جهان قدوه خلق جهان برفت ** غم شد محیط مرکز عالم ز هر طرف
کان مرکز محیط کرم از میان برفت ** از حضرت امیرالمومنین علی
پرسیدند که این بدبختی از چه کس واقع شد و بذات شریف
اینچنین گستاخی و بی ادبی که نمودند و خلق از حضرت امیرالمومنین
علی گفتند که همین ساعت ظاهر خواهد شد که شبیب سر اسیمه از
در مسجد در آمد از وی پرسیدند که بر خلیفه تو ضرب زده خواست
که گوید نی بر زبانش آری جاری شد مردم او را آنقدر زدند

که بجهنم رفت و ابن ملجم گریخته بدر خانه عم خود رفته سلاح از تن
خود بدر میکرد که پسر عمش از در در آمد و او را مشوش دید گفت
آری پسر عمش دست گردنش بربسته کش کشان بمسجد آورد و بعضی
گفته اند که ابن ملجم که از مسجد بیرون جسته میرفت یکی از قبیله
همدان بدو رسید و دید که شمشیر کشیده میرود و آن مرد قطیفه
در دست داشت بر روی ابن ملجم افکند و او را گرفته بمسجد آورد
امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفتند تا من زنده باشم مطعومات
و مشروبات هر چیز میخورم باوی نیز دهید و در خورش از وی
باز بگیرید و اگر من زنده مانم آنچه رای من در باب او تقاضا کند
بجای آورم و اگر درگذرم او را از یک ضرب زیاده نزنید که
او مرا یک ضرب زده و آن ملعون را بندی خانه حکم فرموده
و با امام زاده ها رضی الله عنهما گفت مرا بخانه برید و چون امیرالمومنین
علی را بخانه بردند خروش از فرزندان و خویشان برآمد و فرزندان

میکفتند ای کاش والده ما بی بی فاطمه زهرا امروز زنده می بودی
تسلی ما میکرد و کاش امروز در مدینه می بودیم که بر سر تربت
حضرت سرور کاینات رفته درد دل خود بروضه مطهرش میگفتیم
و مردم در ناله و فریاد بودند که عمر بن نعمان جراح از در در آمد
و نظر در زخم کرد عمامه بر زمین زد و گریبان پاره کرد و جامه بر تن
چاک نمود و خاک بر سر میکرد و میگفت واویلا آن شمشیر را بزهر
آب داده بوده است و این جراحت مرهم پذیر نیست و از استماع
این مقدمه دیگر باره فریاد از خلق برآمد گویا قیامت قایم شد **غزل** من
رقم خلوت بر صفحه حال هیچ کس نکشیده اند و شربت حیات جا
ودانی هیچ احدی را نچشانیده اند **نظم** آری اساس خانه عمر استوار
نیست ** دار فنا محل ثبات و قرار نیست ** وفات حضرت امیرالمومنین
علی رضی الله عنه روز یکشنبه بیست یکم ماه رمضان بود روز جمعه
نوزدهم ماه مبارک رمضان بر سر مبارک ایشان زخم رسید و

روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور رسال وجودش از پای در
افتاده این خاکدان دنیی را بدرود کرده رخت حیات خود را
به نهانخانه ممات مستور و متواری گردانید انا لله وانا الیه راجعون
و ملا احمد جند فرموده اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه آدم رنگ
بوده اند یعنی گندم گون و فربه و دوشهای ایشان گشاده و
محاسن مبارک ایشان کشیده و گردن مبارک ایشان چون
ابریقی از نقره بود از لطافت وصف حضرت مرتضی علی رضی الله
عنه را هژده پسر و سه دختر از خاتون قیامت حضرت بی بی
فاطمه زهرا بود پسران امام حسن و امام حسین و محسن و دختران
ام کلثوم ام وسطی ام کلثوم صغری فصل مقدم در ذکر ائمه کرام و حضرات
دوازده امام و تعین چهارده معصوم پاک ای درویش بدانکه
امیر المومنین علی خلیفه چهارم اند از خلفای اربعه که بجای حضرت
سرور کائنات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم نشسته اند

چه

و امام اول اند از دوازده امام که اوصاف حمیده و خلاق
پسندیده ایشان مذکور شد و امام حسن رضی الله عنه امام دوم
اند کنیت ایشان ابو محمد و نام ایشان حسن و لقب ایشان کریم
پدر ایشان حضرت امیر المومنین علی و مادر ایشان حضرت فاطمه
زهرا ولادت ایشان در حضرت مدینه پانزدهم ماه مبارک رمضان
در سال سیم بعد از هجرت و عمر ایشان چهل هشت سال بوده و میگویند
بسیار شبیه بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سینه بالا تا فرق
و ریاضات و عبادات شاق بر خود قرار داده بودند چنانچه بیست
پنج حج پیاده کرده اند با آنکه جنیبت همراه بود و خلافت را بحضرت
معاویه تسلیم نموده خود فارغ البال بوده بعبادت پروردگار
مشغول بوده اند منقولست که روزی با یکی از اولاد زبیر رضی الله عنهما
در سفر بودند و در زیر نخلستان خشک رسیده فرود آمدند و اولاد
حضرت زبیر گفت اگر این نخلستان سبز می بود و خرمای تر میخوردیم

چه خوب بود همان ساعت حضرت امام حسن دعا کردند یکدرخت
از آن درختهای خشک فی الحال سبز شده گل کرد و بار آورد
و پخته شده حضرت امام حسن بخادمان فرمودند که خرمای تر از آن
درخت فرود آورده بخدمت حضرت اولاد زبیر حاضر کردند
و گویند که امام حسن رضی الله عنه را زن ایشان جعده بسخن یزید
زهر داده بدرجه شهادت رسانید چون ساغر زندگانی او
لبریز شده بود ودیعت حیات بجان آفرین سپرد انا لله وانا
الیه راجعون نظم واحسرتا که سرو روان از چمن برفت ٭ یعنی که نور
دیده زهرا حسن برفت ٭ از شوق گیسویش جگر نافه گشت خون ٭
در هجر روش آب گل یاسمن برفت ٭ یعقوب وار دیده نرگس سفید شد ٭
کز مصر نار یوسف گل پیرهن برفت ٭ وفات ایشان غره ربیع الاول
در سال پنجاه از هجرت بود حضرت امام حسین رضی الله عنه امام سیوم
و کنیت ایشان امیر المومنین علی مادر ایشان حضرت بی بی فاطمه

زهرا

زهرا ولادت ایشان در حضرت مدینه روز سه شنبه چهارم
ماه شعبان در سال چهارم از هجرت میگویند شش ماه در شکم
مانده اند بعد از ان تولد کرده اند و هیچ فرزند شش ماهه تولد
نکرده اند زنده نمانده مگر امام حسین و حضرت یحیی بن زکریا شش ماهه
تولد کرده اند و این مخصوص آن دو بزرگوار است گویند که از تولد
امام حسن رضی الله عنه پنجاه روز گذشته بود که حضرت امام حسین
رضی الله عنه از صلب پدر بر رحم مادر قرار گرفته اند و بعد از شش
ماه تولد کرده اند پس تفاوت در میان حضرت امام حسن و امام
حسین رضی الله عنه هفت ماه بیست روز شده و میگویند که
حضرت امام حسین نیز بسیار شبیه بودند بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم از سینه پایان تا قدمها اینچنان که امام
حسن از سینه تا فرق و سعید بن جبیر نقل کرد از عبد الله بن عباس
رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که آمد مرا جبرئیل

علیه السلام گفت حق جل و علی می فرماید که بجهة قتل یحیی بن ذکریا
علیه السلام هفتاد هزار کس را کشتم و بخاطر فرزند تو حسین دو
باره هفتاد هزار کس را خواهم کشت و بصحت رسیده که مردمان
بقتل حضرت امام حسین سعی نموده بودند همه دین و دنیی فضیحت
و رسوا شده و بدرد بادالمها و محنتها گرفتار شدند و همچنانکه
آخرت خود آن زیان کاران بر باد دادند در دنیا نیز خوار و
زار و رسوای عالم گشتند منقولست که آن روز که امام حسین را بدرجه
شهادت رسانیدند در بعضی جایها خون بارید و اگر در
خانهای محبان ایشان ظرفهای خون بود که گویند خلق نازنین
آن شاه زاده کونین و جگر گوشه صاحب قاب قوسین را آن
ملعون گمراه و آن سنگدل نامه تباه روی سیاه مجروح
گردانید و آن بزرگوار از سرای فانی دنیا رخت اقامت
بربسته و مسافت از خلق بر جست و سفر آخرت گزیدانا

انا لله و انا الیه راجعون بر قتل حسین ارض سما میگریدند از عرش علا
تا به ثری میگریدند ماهی در آب و مرغ در روی هوا در ماتم شاه کر
بلا میگریدند و آنروز که در حضرت بیت المقدس هر سنگی که بر میدا
شتند در زیر او خون تازه میافتند و عمر ایشان نیز پنجاه
هشت ساله بود وفات آن بزرگوار روز ماه عاشورا دهم ماه
محرم بود سنه ستین و امام زین العابدین رضی الله عنه امام
چهاردم اند کنیت ایشان ابوالحسن و ابو احمد است و ابوبکر نیز گفته
و نام ایشان علی و لقب ایشان سجاد و زین العابدین است
ولادت ایشان در حضرت مدینه بوده است سنه ثلاث
و ثلثین من الهجرت پدر ایشان امام حسین و مادر ایشان شهربانو
دختر یزدجرد است و از اولاد نوشروان بوده و گویند که
او را زین العابدین ازان نام شد که شبی در نماز مقید بود
و شیطان لعین بصورت اژدهایی که یک لب بر زمین

و یک لب بر آسمان شده آمد که خلل در نماز ایشان اندازد
و اما آن بزرگوار هیچ ملاحظه ازان اژدها نشد و نماز چنانچه
بتلاوت میگذراندند و آنچنان مشغول بودند و آن اژدها چنین
شد و انگشت پای مبارک ایشان را گزیده چنانچه درد در تمام
پای ایشان افتاد و آن بزرگوار هنوز پروای آن ملعون
نداشتند و به بندگی و عبادت پروردگار خود مشغول بودند که
از عالم غیب این خطاب ندا در دادند که ای امام زین العابدین
این اژدها که می بینی شیطان لعین است که نزد تو آمده میخواست
که در نماز تو خلل اندازد و تو امام زین العابدین چه پروا
او داری و ازین خبرها ترا ملاحظه کی است و این لقب زان
روز اسم مبارک ایشان شد نقلست که هر وقت که اراده
نماز کردندی و اوردان وضو میکرده اند گونه ایشان متغیر شده لرزه
بر اندام ایشان افتاده روزی یکی از مخلصان سبب آن



پرسید فرمودند ای دوست میدانید که ابتدا از وضو بخدمت
پروردگار باید ایستاده شد و مردم در خدمت پادشاهان
ظاهر که می روند و هشت میخورند و ملاحظه میکنند و پروردگار
عالم پادشاه همه پادشاهان است پس ملاحظه آنجا بیشتر است
و عمر ایشان شصت دو ساله بوده بعضی زیاده و کم نیز گفته اند و
در تاریخ تولد ایشان اختلاف بسیار است وفات ایشان
در هشتم ماه محرم سنه اربع و تسعین چون آن بزرگوار را
اطلاع آفتاب حیاتش بحد غروب ممات رسید ساکنان
شهرستان محبت را وداع نموده بمعموره آباد جنت عقبی
خرامیدند انا لله و انا الیه راجعون چنین آورده اند که بفرموده
ولید بن عبد الملک مسموم شده که قبر مبارک آنحضرت در موضع
بقیع است نظم زانده این ماتم جان کسل روان گشت از
دیده با خون جگر امام پنجم اند امام محمد باقر و کنیت ایشان ابوجعفر است

ولقب ایشان باقر و همین لقب اسم مبارک ایشان شده
پدر ایشان امام زین العابدین و مادر ایشان فاطمه
بنت امام حسن بن مرتضی علی رضی الله عنهم ولادت ایشان
در حضرت مدینه بود روز جمعه سیم ماه صفر سنه ثمانین من
الهجرت گویند پیش از شهادت امام حسین سه سال آن
بزرگوار تولد کرده اند آورده اند که یکی از مخلصان حضرت
امام محمد باقر گفته که روزی در خدمت آن بزرگوار براهی
میرفتم که در میان مکه معظمه و حضرت مدینه واقع بود و حضرت
امام بر استر سوار بودند و من بر دراز گوش سوار بودم که ناگاه
گرگی از بالای کوه فرود آمد نزدیک امام محمد رسید و هر دو دست
خود بر پیش نهاده کلمه چند با امام محمد گفت و ایشان نیز با او کلمه
چند بگفتند و او برفت بعد از آن من از آن معامله سوال نمودم
فرمودند که آن گرگ گفت جفت مرا درد زه گرفته است دعا بکن

که حق

که حق جل وعلی این مشکل را بروی آسان کند از نسل من هیچ یکی
بر اولاد و احباب و مخلصان تو و بر مال آنها ظفر وری نخواهند
رسانید و دعا کردم حق سبحانه و تعالی اجابت کرد و مراد او را بر
آورد گویند که عمر ایشان پنجاه هشت سال بوده وفات ایشان
در سنه اربع و عشر و مایه قبر ایشان در بقیع است و چون شاه
باز همت عالیش خرابه دنیا را جای اقامت ندید بگلستان
عقبی خرامید انا لله و انا الیه راجعون پیر گردون زین مصیبت
جامه جان چاک کرد ٭ خسرو انجم کلاه خسروی بر خاک کرد ٭ قامت گردون
دوتا و چهره مه شد سیاه ٭ برق این آتش بگرفته افلاک زد امام جعفر
صادق رضی الله عنه امام ششم اند و کنیت ایشان ابو عبد الله بوده
بعضی ابو اسماعیل گفته اند و نام ایشان جعفر و لقب ایشان صادق
و پدر ایشان امام باقر و مادر ایشان فروه بنت قاسم ابن محمد
بن ابابکر صدیق رضی الله عنه ولادت ایشان در حضرت مدینه

روز دوشنبه در آخر شب هفدهم ماه ربیع الاول و گویند که
یکی از مقربان خلیفه که از مخلصان با اخلاص است حضرت امام محمد
گفته اند که روزی در خدمت خلیفه بودم او را متفکر و اندوه
هناک دیدم گفتم ای ملک عمرت دراز و سلطنت برقرار باد
امروز بسیار متفکر و اندوه ناکی سبب این تفکر و باعث این
تحیر چیست خلیفه گفت ای مقرب درگاه و ای یار دولتخواه
میدانی که جمعی از سادات رافضی ساخته ام اما پیشوای ایشان
امام جعفر صادق مانده که خاطر من همیشه از جانب او در ملاحظه
است که مبادا جمعی با او متفق شوند و خلل در سلطنت من شود من
در جواب خلیفه گفتم ای ملک تو خاطر شریف جمع دار که امام جعفر
صادق بجز عبادت و بندگی پروردگار بدیگر چیزی کار ندارد
و تو نظر بد بروی مدار خلیفه گفت من دانسته ام که تو از مخلصان
و بندهای او هی و با امامت او اعتقاد تمام داری بدانکه من سوگند

خورده

خورده ام که امشب خانه نه دارم تا از و خاطر جمع بسازم و فارغ
بشوم جلاد را طلبید و فرمود که چون جعفر صادق آید هر گاه من
دست بر خود نهم باید که بزودی زود جعفر صادق را حاضر بکن
و آن حاجب با اضطراب تمام رفته در ساعت امام همام
را حاضر کرد و من در کار حیران که چه سازم آخر با خود قرار دادم
که اگر خلیفه اراده ضرری بذات شریف آن بزرگوار بکند من مقید
خلیفه خواهم کرد اگر کارش کردم فهو المراد و الا همراه امام بدرجه
شهادت خواهم رسید اما منتظر بودم که چه روی دهد که آن حاجب
حضرت امام را آورد چون چشم خلیفه بران یگانه آفاق افتاد
در اضطراب شد و بیطاقت گشت و پای برهنه دوید و سر در
قدمهای حضرت امام نهاد و چندان عجز و زاری میکرد که من
حیران شدم و دست امام را گرفته بر سر تخت نشاند و خود بر پای
چون غلامان در خدمت ایستاد و گفت ای امام و پیشوای

مسلمانان هر حاجتی که داشته باشی از من بخواه تا روا کردم
واگر پادشاهی میخواهی پیش کش تو بازم حضرت امام رضی الله
عنه فرموده اند که حاجت آنست که مرا نطلبی و برضای من گذاری
هر وقت که خاطر من خواهد پیش تو آیم منصور خلیفه گفت یا امام
مسلمانان رضا بدست شماست بعد ازین دیگر در خدمت شما
گستاخی نخواهم کرد هر وقت خاطر شریف شما باین طریقه بکشد
بنده نوازی خواهید کرد و حضرت امام را رخصت فرموده و با
هیچ کس سخن نکرد و خود بر سر تخت بر آمده سر خود را پیچیده در
خواب شد و مردم بجاهای خود رفتند و هر کس که در آن
مجلس بود از آن صحبت متحیر شد که قرار داد ملک آن و سلوک
انچنین و صفت را هیچ کس نمی دانست تا گوید خلیفه که بر تخت
خواب کرد تا دو پهر شب همچنانکه افتاده که نماز ها قضا بر آن
شده چون از خواب بیدار شد مرا طلبید و با من گفت عجب

واقعه بر من روی داد همان ساعت که امام را طلبیدم و
میخواستم بذات شریف ایشان ضرری رسانم در نظر اژدهایی
ظاهر شد که یک لب بر زمین و یک لب دیگر بر آسمان و بزبان
فصیح با من گفت که خدای تعالی فرستاده مرا که اگر امام جعفر صادق
رضی الله عنه را ضرری خواهی رسانید ترا و فرزندان و قوم و قبیله
تو همراه قصر و محل فرو برم و حال بر من متغیر شد چنانکه دیدی ای در
دانش بدانکه عمر وی شصت و نه سال بوده که سلطان قضا و قدر
به تند باد اجل رشته حیاتش را گسیخت ناچار مقیمان بستان وجود را
وداع نموده قافله سالار آنکه عدم گشت انا لله و انا الیه راجعون
نظم ای دریغا این جهان بیوفا ٭ هر که در وی پا نهد گوید برا ٭ و عمر شریف را
از شصت و نه بعضی زیاده و کم نیز گفته اند و در تاریخ تولد ایشان اختلافست
وفات ایشان روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب سنه ثمان
و اربعین و مائه قبر ایشان در مدینه است در بقیع و حضرت امام موسی

کاظم رضی الله عنه امام هفتم اند کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو
ابراهیم نیز گفته اند و نام ایشان موسی و لقب ایشان کاظم بود
بجهت آنکه ایشان را حلم بسیار بوده و پدر ایشان امام جعفر صادق
و مادر ایشان حمیده بربریه و ولادت ایشان روز یکشنبه هفتم
صفر سنه ثمان و عشرین و مائه در منزل ابوا واقع شده در میان
مکه و مدینه است و اول بار مهدی بن منصور ایشان را از مدینه
به بغداد برد و حبس کرد شبی حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه را
در خواب دید و ایشان فرموده اند که فرزند موسی کاظم را بگذار
و الا اولاد تو منقطع خواهد شد و همان ساعت ربیع را که از سرهنگان
او بود طلبیده گفت زود برو و موسی کاظم را بیاور و ربیع رفته
آن بزرگوار را از بند نجات داده آورد و مهدی بن منصور حضرت
امام را استقبال کرد و مهربانی بسیار نموده و خواب با ایشان گفت
و ده هزار دینار برو خرجی داده بحضرت مدینه فرستاد و امام تا حکومت

رشید در حضرت مدینه بودند و دوم بار رشید به بغداد طلبیده
حبس کرد و در بند هارون الرشید از زهر بدار البقا رحلت
نمودند انا لله و انا الیه راجعون عمر ایشان پنجاه و نه سال بوده و دست
اجل قبای او را بر پیش چاک کرده خلعت حیات از بر نازنینش
برکشید نظم مثمر ندیده درین باغ کس ٭ تماشا کند هر کسی یک نفس
و قبر مبارک آنحضرت در دار السلام بغداد در مقابر قریش است
وفات ایشان روز جمعه پنجم ماه رجب المرجب سنه ثلث و ثمانین
و مائه حضرت امام علی موسی رضا امام هشتم اند کنیت ایشان ابو
الحسن است و از امام موسی کاظم منقولست فرموده اند که عطا دادم
بفرزند خود کنیت خود را و نام آن بزرگوار علی بود و لقب ایشان
رضا پدر ایشان حضرت امام کاظم و مادر ایشان نجمه وی کنیز که حمیده
بود ولادت ایشان در حضرت مدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم
ربیع الاول در سنه ثلث و خمسین و مائه میگویند شبی حمیده والده

امام موسی کاظم رضی الله عنه اکبر و رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب
دیدند که ایشان فرموده اند که ای حمیده تحفه را به پسر خود موسی
بخش که زود باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل
زمین باشد در وقت خود و امام رضا رضی الله عنه منقولست که
گفت چون بر رضا حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنودم منقولست که یکی از
صوفیان گفته که از کوفه بعزیمت خراسان بیرون آمدم و دختر
حله بمن داد که در خراسان فروخته از برای من فیروزه بیاری
نیک بهار آن حله را آوردیم و من زر را از ایشان گرفته حله را
تسلیم ایشان نمودم اما ازین خارق عادات متعجب گشتم و یقین
من شد که ایشان از جمل اولیا اند و مشکل چند در خاطر خود داشتم که
از هیچ جا حل نشده بود و آن مسایل بی جواب مانده بود بخاطر
رسید که در بندگی آن بزرگوار رفته مسئلهای خود را بحضرت

ایشان عرض کرده جواب بطلبم و متوجه منزل حضرت امام شدم
چون بدر خانه که رسیدم دیدم غلام کاغذی در دست دارد و
منتظر استاده چون مرا دید پرسید که چه کسی چه نام داری گفتم
فلان نام دارم و بجهة مشکلهای خود آمده ام غلام کاغذ را بدست
من داد و گفت اینک حل مشکلهای تو و پیش از آمدن تو حضرت
امام حل کرده گذاشته اند چون در آن ورق نظر کردم دیدم
که همه مشکلات مرا حل کرده اند چنانچه خاطرم مجموع است ای درویش
خارق عادات ایشان را اگر نوشته شود چند کتاب می شود
و این رساله گنجایش آن ندارد و بنابران کلمه چند مختصر کرد
و فضیلت آن بزرگوار بسیار است چنانچه احادیث بسیار
در فضیلت ایشان واقع شده بود که پیشتر از ظهور ایشان
چنانچه سلطان بزرگ حضرت خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب
چند احادیث نبوی در فضیلت ایشان نقل کرده اند و اینست

بیت نیز دال است نظم یک طواف مرقد سلطان علی موسی رضا
هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است ای درویش عمر شریف
ایشان پنجاه شش ساله بودند که بساط زندگانی را در پیچیده
و سفر راه آخرت پیش گرفته ازین عالم بوفا بدار الملک بقا
خرامیدن یقین است که این صیادان خراب و این عالم سراب
نایاب و نه مسافران اقالیم وجود را دردی قرار نظم اگر صد سال
باشد و گر یکی روز بود باید رفت ازین کاخ دل افروز وفات
ایشان روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه ثمان و مائتین در
ولایت طوس بوده است در قریه سناباد و قبر ایشان در
جانب قبله هارون الرشید است و حضرت امام محمد تقی رضی
الله عنه امام نهم اند و کنیت ایشان ابوجعفر بوده و نام ایشان
محمد و لقب ایشان جواد و پدر ایشان حضرت امام علی موسی
رضا و والده ایشان ریحانی از خویشان ماریه قبطیه بوده

ولادت ایشان در مدینه روز جمعه یازدهم رجب المرجب
سنه خمس و تسعین و مائه و میگویند که از بس کمال فضل علم
و ادب که داشتند در صغر سن مامون با ایشان مشفق و مهربان
بود و دختر ام الفضل را در قید ازواج ایشان در آورده رخصت
حضرت مدینه فرموده بود و هر سال یک لک درهم بجهت خرج ایشان
می فرستاد گویند که یکی از سلف گفته که در عراق بودم و شنیدم که
شخصی در شام دعوای پیغامبری دارد و او را از شام قید نموده
در عراق آورده بخاطر رسید که او را ببینم که چه کس است که اینچنین
دعوای باطل کرده است و در بند بخانه نزد او رفتم و او را بسیار
عاقل و فرزانه یافتم و پرسش کرده با او گفتم که ای جوان عجب است
که با این عقل و دانش و فهم غلط کرده اینچنین دعوای باطل نموده و او
از آن دعوا استبعاد نمود و گفت مرا چه حد و قدرت که اینچنین دعوا
بکنم و قصه خود با من گفت که من مردی ام از اهل شام و در آن مسجد که

میگویند که سر مبارک امام حسین را آنجا نصب کرده اند بعبادت مشغول بودم و شبی مستقبل قبله نشسته بذکر حق جل و علی مشغول بودم که ناگاه شخصی از در درآمد و گفت برخیز برخواستم بگید و گام بمتابعت او انداخته خود را در مسجد کوفه دیدم و در نماز ایستاد و من نیز موافقت او در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شدم از مسجد بیرون آمدم او یک دو گام انداخت و من نیز با او موافقت کردم خود را در حضرت مدینه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم دیدم و در روضه رسول الله رفتم و سلام دادم و جواب سلام یافتم و بنماز و ایستادم و بعد از ادای نماز بیرون آمد و یک دو قدم نهاد من نیز با او موافقت کردم خود را در مکه معظمه دیدم و او طواف حضرت بیت الله کرد و من نیز از برکت قدوم آن بزرگوار بشرف زیارت آن جوار متبرک مشرف شدم بعد ازان دست من گرفته ازانجا بیرون شد و از نظر من غایب گشت و من خود را همان

مسجد شام که بعبادت مشغول بودم یافتم و درین کار متحیر شدم و ندانستم که چه کس بود و در سال دیگر و همان ایام باز حاضر شده دست مرا گرفته و در منازل متبرکه که مذکور شد گردانید در زیارت مقامات کرده میخواست که از من غایب شود که دو قدمهاش افتادم و سوال کردم که با بزرگوار اسم شریف خود بگوئید که چه نام دارند و چه کس اند جواب داد که من امام نهم امام محمد تقی پسر امام علی موسی رضا ام این بگفت و از نظر من غایب شده من خود را در همان مسجد شام که بودم دیدم شب گذشت چون روز شد با مردم که رفیق من بودند اظهار این سر کردم و از بزرگی امام آن زمان ایشان را خبر دادم و این مقدمه همان روز بوالی شام رسیدم و مردم با او گفتند که هرگاه میگویند که در یک شب این منازل و مقام طی کردند پس دعوای پیغامبری کرده والی شام باین سبب مرا در بند کرده آورده حقیقت اینست و من بیگناهم و این حرفهای

که مردم میگویند همه دروغ و بهتان است و اگر توانی ای بنده خدای در مخلص من بکوش بعد ازان از پیش او برخاستم و بر والی شام این حقیقت را نوشتم و والی شام در جواب بر من نوشت که همان شخصی که در یک شب او را درین منزل کردانیده ام نمیتوانند که از قید من او را نجات بدهد در روز دیگر در بندی خانه آمدم که او را ببینم و این مقدمه او اظهار نمایم و چون در بندی خانه رسیدم مردمی که بر سر بندی خانه موکل بودند دیدم که مضطرب حال ایستاده اند پرسیدم که چه رسیده است شما را که پریشان حال و مضطرب می بینم همه در جواب گفتند امشب آن شخصی که والی شام از شام قید کرده آورده بود از بند بخانه غایب شده در زمین فرو رفته و یقین من شد که حضرت امام تقی او را از قید نجات داده اند و آفتاب حیات آن بزرگوار چون بسر حد غروب ممات رسید شهرستان وجود را

بپدرود کرده راه عدم آباد گزید **نظم** بنا شد در بر فروزه رنگ ❊ زدست اجل هیچ کس را درنگ ❊ وفات ایشان روز سه شنبه بهفتم ذالحجه سنه عشرون و مایتین و قبر ایشان در بغداد در قفای حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه حضرت امام علی تقی رضی الله عنه **امام دهم اند** از کنیت ایشان ابو الحسن است نام ایشان علی و لقب ایشان هادی و نقی بوده بعسکری مشهور اند پدر ایشان امام محمد تقی و مادر ایشان ثمانه ولادت ایشان در مدینه بود سیزدهم رجب المرجب سنه اربع و عشر مایتین و میگویند که شخصی در خدمت ایشان آمده از قاضی شکایت کرد فرمودند که دو ماه صبر کن و بعد ازان دو ماه که می گذرد و حاکم قاضی را عزل کرد عمر ایشان چهل یکسال بوده و چون قبای حیات در برش تنگ آمد از تمتعات این جهان چشم پوشیده بمقر اصل خرامید **نظم** نماند درین دیر ویرانه کس ❊ درین ره همه

میروند پیش پس ۞ وفات ایشان در روز دوشنبه آخر
ماه جمادی الآخر حضرت امام حسن رضی الله عنه امام یازدهم
۞ و کنیت ایشان ابو محمد است و نام ایشان حسن و لقب ایشان
زکی بوده است و ایشان نیز چون پدر بعسکری مشهور شد و پدر
ایشان امام علی نقی و مادر ایشان سوسن نام داشتی ولادت
ایشان در مدینه بوده است در سنه احد و ثلثین و مایتین و گویند که
شخصی گفته که من زندان در بند بودم و از تنگی زندان و کرات
بند تنگ آمده عریضه بخدمت حضرت امام عسکری رضی الله عنه
کرده شکایتی از بند زندان نمودم و میخواستم که از تنگدستی و مفلسی
نیز بنویسم اما شرم داشتم و از آن باب هیچ ننوشتم و عریضه
چون بنظر کیمیا اثری ایشان گذشته در جواب نوشته
اند که ان شاء الله امروز نماز پیشین را در خانه خود میگذاری
و آنچنان باشد که دو پهر روز از بند مخلص یافتم و نماز پیشین

را در خانه

را در خانه خود میگذرانده‌ام و در همان روز قاصد حضرت
امام بمن رسید و صد دینار از برای من خرجی فرستاده بودند و
نوشته بودند که هر وقت که ترا احتیاجی افتد از ما خرجی طلب کن
و شرم مدار که آنچه طلب میکنی بیابی و چون نهال وجودش از
گردباد اجل خلل پذیرفت ازین جهان خاکدان بعالم افلاک
رفت **نظم** درین صندل سرای آبنوسی ۞ که ماتم بود گاهی عروسی
وفات ایشان ستین و مایتین حضرت امام محمد رضی الله عنه
امام دوازدهم اند و کنیت ایشان محمد است و لقب ایشان
مهدی پدر ایشان حضرت امام عسکری و مادر ایشان
نرجس نام داشت ولادت ایشان در بیست سیم رمضان
در سنه خمس و ستین بوده و حکیمه عمه حضرت امام حسن عسکری
در آمد فرمود که ای عمه امشب در خانه ما باش که حق جل و علی
فرزندی بمن خواهد داد که او خلف من باشد و من گفتم این

فرزند از چه کس خواهد بود و در نرجس هیچ اثر حمل ظاهر نمیشود
و گفت ای عمه نرجس مثل ام موسی بن عمران است علیه السلام
حمل او جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد و من شب در آنجا
بودم و بیشتر شب گذشت و اندکی مانده بود که بخاطرم گذشت که
آنچه امام حسن عسکری برادر زاده‌ام گفت هیچ اثر از و ظاهر
نشد در خاطر همین خطور کرده بودم که امام حسن فریاد کرد که
ای عمه تعجیل مکن و از نرجس خبر بگیر و در آن خانه که بر بود حجره
شدم و در راه با من پیش آمد که لرزه بروی افتاده و در بر آن بغل
خود گرفتم و سوره اخلاص قل هو الله احد و انا انزلنا و آیة الکرسی
خوانده بروی دمیدم و از شکم آوازی آمد گوش داشتم و دیدم
که هر چه من می خواندم فرزند او نیز میخواند **بعد ازان** دیدم که خانه
روشن شد نظر کردم فرزندی بر زمین آمده بود و در سجده
افتاده و آنرا بر گرفتم و امام حسن از حجره آواز داد که ای عمه

فرزند

فرزند مرا پیش من آر و پیش وی بردم در کنار خود گرفت
زبان خود در دهان او کرد بعد ازان فرمود سخن بگوی ای فرزند
چون بامر الله تعالی آن طفل بسخن آمد کلمه چند گفت بعد ازان بمن باز
داد و گفت ای عمه بمادرش برده بده چون در بغل گرفتم دیدم
که نافش بریده و ختنه کرده بود **لطیفه** چون متولد شده بدو
زانو نشست و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت پس عطسه
زد و گفت الحمد لله رب العالمین عمر ایشان شصت و دو سال بوده
چون مفراض اجل نامه اعمالش را برید داعی حق را اجابت نموده
ازین دیار بدار القرار رفت **نظم** نماند درین دهر بیهوده کس ۞
ز دست اجل هیچ کس یکنفس ۞ وفات ایشان در سنه بیست و عشرین
و ثلثمائه بوده است **ای درویش** بدانکه دوازده امام این دنیای
فانی را دیده و امداد شده ای خدا اتباع را کرده بعالم عقبی خرامیده
اند و بیان چهارده معصوم پاک **ای برادر** بدانکه چهارده معصوم

پاک که میگویند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و حضرت
بی بی فاطمه زهرا و دوازده امام اند چنانچه استاد نظم کرده
نظم گر همیخواهی که حله در بر کرده کفن ❊ دست اندر چهارده معصوم
بزن ❊ مصطفی با سه محمد مرتضی با سه علی ❊ جعفر و زهرا کاظم یک حسین
دو حسن ❊ و این بیت را خوانده بر کسی که بضعف تب مبتلا باشد
بدمند مهید است که صحت تمام یابد بکرم الله تعالی **فصل هشتم در ذکر
امام محمد مهدی در آخر الزمان** ظهور خواهند کرد و کلمه چند از
اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن بزرگوار درین رساله
تبرکات ایراد یافته بدانکه آن جماعه که میگویند امام محمد مهدی
آمده گذشته اند غلط کرده اند و گمراه شده براه باطل رفته اند
و آنانیکه میگویند که امام محمد مهدی آمده چند روز خود را بخلق
ظاهر کرده کنجی گرفته اند و در آخر الزمان ظهور خواهند کرد ایشان
نیز گمراه شده براه باطل رفته اند اما مذهب اهل سنت و جماعت

آنیت

آنیت که این بزرگوار هنوز از والده تولد نشده اند و در
آخر الزمان از مادر متولد شده بکمال رسیده ظهور خواهند
کرد و گویند که تولد آن مخدوم زاده عالمیان در روبست از توابع او
یمن که آنرا کراعه گویند شیخ شهاب الدین تورپشتی رحمة الله
علیه در عقاید خویش میگویند که در یمن باین دهستان نمیند
هند اما در آخر وقت پدید خواهد آمد **میگویند که** مهدی را
یعنی هفت علامت باشد و از آن علامتها شناسند مردم که
آن بزرگوار امام محمد مهدی است علامت اول آنکه امام محمد مهدی
از اهل بیت آنسرور صلی الله علیه وسلم باشند و نام آن زبده
آفاق و کنیتش ابو القاسم و نام پدرش عبد الله و در مکه معظمه
ظهور کنند و آثار معدلتش از آنجا باطراف و اکناف عالم منتشر
شود و لشکر عظیم از شام بمحاربه وی بیرون آیند آنجماعه تمام بر
زمین فرو روند و لقمه ارض شوند و قلعه قسطنطنیه که در زر و

بدست مهدی آخر الزمان فتح شود و او آنچنان باشد که حضرت
امام محمد مهدی خود با هزار و هفتاد مرد یعنی هفتاد هزار کس
مسلمان بجانب قلعه قسطنطنیه رفته باشند توجه از عنایات
الهی و امداد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم آن
قلعه را مسخر سازند و جبل و برج را نیز آن بزرگوار فتح کنند و آن
کوهی است که مقام و مقر زنادقه است **و میگویند که** بالای
سر آن بزرگوار برای سایه افکنده باشد و ملکی از آن ابر ندا
در دهد که والله هذا المهدی فاتبعوه و در پیشانی آن بزرگوار
نشانه باشد که چون ستاره درخشان و در فصل الخطاب حضرت
خواجه محمد پارسا آورده که صورت آن مخدوم زاده عالمیان
بصورت شریف آنسرور صلی الله علیه وسلم مشابه باشد چنانکه
روی مبارک ایشان روشن و بینی شریف ایشان مرتفع علی
هذا القیاس اهل کوفه امداد آن بزرگوار نمایند اسلام را الجدد

ضعف

ضعف قوت تمام حاصل آید و مذاهب باطله را تمام براندازد
و دین و اسلام را رواج تمام رسد و اهل اسلام بوجود شریف
او فرحان و مسرور باشند و در کنف امن و امان او محفوظ
مانند و او پادشاه عظیم الشان باشد که دجال شوم ملعون را
خروج کند **فصل نهم** در ذکر ولادت دجال ملعون خروج
آن بدبخت سرنگون در اخبار آمده که دجال در ایام دولت سید
عالم صلی الله علیه وسلم متولد شده و چون خواجه علیه الصلوٰة و
السلام بمدینه سکینه تشریف می فرمودند چون بیک فرسنگ
بمدینه رسیدند که آنجا قریه بود که او را مجمع السوال میگفتند عنان
مرکب کشیدند و فرمودند که ای یاران دجال درین قریه خواهد
بود و نام پدر او صابر یهودیست و بروایتی صیاد نام مادر آن
ملعون کیابه است و او را قطانه نیز خوانند **در خبر است که** حضرت
صلی الله علیه وسلم روز جمعه قدوم شریف در مدینه ارزانی فرمود

ندکه روز چهارشنبه همان هفته دجال بدبخت متولد شد و چون
بر زمین آمد آن بدبخت فی الحال بنشست و در سخن گفتن آغاز
کرد و خود را یاد میکرد و ساعت فساعت کلان میشد و چشم
چپ او ممسوخ بود و بروایتی آنکه چشم راست او ممسوخ بود و چشم
چپ او چون انگور سبز بیرون آمده بود و گویند که چون دجال ملعون
بصورت عجوبه تولد کرد مادرش او را دجال نام کرد و پدرش مسیح
نام نهاد و کنیتش ابویوسف مقرر گشت آورده اند که در آن روز که
آن لعین تولد کرد عبدالله بن مسعود و محمد بن سلمه رضی الله عنهما
بسبب مهمی بجمع السوال رفته بودند چون در آن مقام رسیدند و
دیدند که فتنه برخاسته و غوغایی در میان مردم افتاده و از
شخصی پرسیدند که سبب این غوغا چیست و باعث این جمعیت
چیست و در جواب گفت که امروز درین قریه واقعه عجبی روی
داده چیز عجبی بظهور پیوسته که پسری از مادر بزاده و همان

ساعت پشت بدیوار نهاده و با خلق سخن می گوید و خود را
بیاد بزان یاد میکند عبدالله بن مسعود و محمد بن سلمه چون این
سخن بشنیدند متوجه وثاق دجال شدند چون بخانه آن شقی
بدبخت رسیدند دیدند که آن ملعون نشسته و با مردم از هر
باب سخن میگوید و بر پیشانی او نقش یزدانی نوشته اند که
الکافر بالله عبدالله بن مسعود و محمد بن سلمه رضی الله عنهما
چون این عجایب بدیدند غمگین و اندوهناک شدند و پیش از
نماز خفتن چشم گریان و دل بریان متوجه حضرت مدینه شدند و
پیش از نماز خفتن بود که بخدمت آن سرور صلی الله علیه وسلم رسیدند
و از ولادت دجال و کیفیت اقوال و احوال آن بدافعال
اظهار نمودند روز دیگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
قدوم شریف در رکاب آورده حضرت امیرالمومنین عمر بن خطاب
و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما را همراه گرفته رو بجمع السوال

آورده اند چون بخانه دجال رسیدند که در بسته بود حضرت امیر
المومنین عمر حلقه بر در زدند مادر دجال بیرون آمد دید که حضرت
صلی الله علیه وسلم بر در ایستاده اند در زمان رفته بدجال معلوم
کرد دجال اشارت کرد که بیایند حضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت در آمدند با یاران گفتند که در دل حرف بگیرم به
بینم که این دجال لعین می آید حم الدخان در ضمیر گرفتند و نزد
او در آمدند دیدند که آن بدبخت مربع نشسته و بادبیزن
در دست دارد خود را باد میکند و با خلقی که نزد او ایستاده اند
از هر باب با ایشان سخن میگوید حضرت صلی الله علیه وسلم
با او گفتند ای دجال شهادت میدهی که من رسول خدایم
دجال گمراه روسیاه شقی کافر بدبخت آغاز کرد که یا محمد تو خود
گواهی خواهی داد که من خدایم خاک بر دهان آن ملعون که
این چنین دعوای باطل کرده لعنت باد بر وی و بر تابعان

وی گویند که آن سرور صلی الله علیه وسلم دیگر باره آن گمراه را دعوت
کردند آن ملعون روسیاه گمراه همان جواب ناصواب گفته خاطر
شریف آن بهترین مخلوقات را آزرده کرد آن سرور صلی الله علیه وسلم
از ایمان او مایوس شده استفسار خافی الضمیر کردند گفت حم الدخان
در ضمیر گرفته اید خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که این بلا بست
از بلاهای آخر الزمان بعد از آن حضرت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه
تیغ از نیام کشیده بر تارک نامبارک دجال ملعون فرو کوفتند
میگویند که آن تیغ بر دجال لعین هیچ کار نکرد برگشته بر پیشانی
مبارک امیرالمومنین عمر رضی الله عنه رسید مجروح خاطر ساخت
و حضرت صلی الله علیه وسلم از آن معنی بسیار غمگین و مجروح شدند
و آب دهان مبارک خود بر آن زخم رسانیدند و اسم اعظم خوانده
دمیدند فی الحال آن زخم فراهم آمد و آن جراحت براحت مبدل
گشت بعد از آن آن سرور صلی الله علیه وسلم متوجه حضرت مدینه

شدند و دجال بدبخت نیز متعاقب بمدینه آمد چون خلق صورت
مجوبه او را دیدند بسیار کس برگرد آن ملعون جمع شدند و
دجال برکوه رفت و خلق نیز از عقب او بکوه رفتند و آن
ملعون دید که بسیار مردم برگرد کوه جمع شدند فی الحال و
سنگها گرفته راه مردم را بست و دیواری کرد که در نظر خلق
چون سد سکندر منمود و مومنان هولناک شدند و در اضطراب
افتادند و این خبر بسمع مبارک حضرت امیر المومنین عمر رسید
و بخدمت آن سرور صلی الله علیه و سلم آمدند که گونه ایشان
متغیر شده بودند حضرت صلی الله علیه و سلم گفتند یا عمر حادثه
روی داده که تا آثار تغیر در جبین تو ظاهر میشود حضرت عمر رضی
الله عنه گفتند یا رسول الله جانم فدایت بدانکه شر دجال و فتنه
بطال ظهور کرد اینک جمع از بندهای خدای تعالی را در فلان
کوه محبوس کرده برگرد ایشان از سنگ قلعه ساخته و آن بیچاره

ها از انجا بیرون نمیتوانند آمد حضرت صلی الله علیه و سلم
همراه یاران و اصحاب از حضرت مدینه بیرون آمدند و دست
بدعا برداشتند و گفتند ملکا و ابلالا یا دشاها پروردگارا
الهی بکرم خود از شر فتنه این دجال ملعون را از امت من دفع
کن ندا از حضرت رب العزت در رسید گفت یا محمد خاطر جمع دار
که دعای ترا اجابت کردم و فی الحال از هر غدار آسمان
مرغی پیدا شده دجال شوم را بچنگال خود گرفته در هوا برد و
دجال فریاد میکرد یا محمد مرا از چنگال این مرغ نجات ده حضرت
صلی الله علیه و سلم با آن مرغ اشارت میکردند که از ملک
دور تر ببر گویند که دجال شوم بدبخت را چندان برد که از نظر خلق
ناپدید شد و از انجا در جزیره انداخت و اکنون آن ملعون در
در قید زنجیر تقدیر گرفتار است تا آن وقت که اراده الهی جل و علی
تعلق بخروج او گیرد بیرون خواهد آمد میگویند که بعد از ظهور حضرت

امام محمد مهدی و فتح قسطنطنیه در هژده سال دجال جهنمی بیرون
خواهد آمد اما پیش از خروج آن ناپاک بسه سال قحط در عالم
واقع شود بدین که در سال اول آنچه معهود باران است که از آسمان
میبارد و در آن سال ثلث کم بارد و از ثلث نباتات نیز کم
روید و در سال دوم ثلثان کم بارد و از زمین ثلثان نباتات
کم روید و در سال سیوم یک قطره از آسمان بزمین نیاید و یک
گیاه از زمین نروید و قحط در عالم پدید آید که مردم در زاویه
محنت و مشقت معتکف شود و جمیع بهایم بهلاکت رسند و آن ملعون
مقهور و آن عاصی بدبخت ظهور آید و حضرت امام محمد مهدی با و
بسیار حرب کنند و ترددات بیحد واقع شود فصل اول در
ذکر نزول حضرت عیسی صلواة الله علیه از آسمان چهارم و د
جال لعین را بجهنم فرستادند ای درویش بدانکه حضرت امام
محمد مهدی با دجال شوم بسیار محاربه و تردد بکنند اما کار زمام

زمین و مسلمانان از دست آن لعین بسیار تنگ شوند
بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان چهارم نزول
کنند و چشم دجال چون بروی مبارک آن پیغامبر بزرگوار
افتد در گریز شود حضرت عیسی علیه السلام بر زمین حکم
کنند که بگیر زمین تا کمر او را فرو برد و حضرت عیسی رسیده
او را بجهنم فرستند و عالم را از کثافت و نجاست آن ملعون
پاک سازند حضرت عیسی در روی زمین مانند و بدین آیین
و ملت و شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نمایند و در آن
وقت وسعت در عالم پیدا شود که کس را بکس احتیاج نماند و در
عیش بروی همه وا باشد لیکن از عمر دنیا کم مانده باشد همین قلیل
چنانچه خواب خیال بعد از آن قیامت قایم شود و حضرت عیسی
صلواة الله علیه السلام نیز شربت مرگ بچشند عالم دیگری پیدا
شود که بجز پروردگار عالم هیچ زنده نباشد و جمیع مخلوقات

رالبها بس حیات از بر کشیده و در سنک لاخ اموات داشته
باشند تا که نسیم عنایت ربانی وزیده مقدمان بادیه عدم را
دیکر باره بعالم وجود آرد تا که هر یک را جزای اهل و سزای
عمل در عدالت خانه آخرت رسانند الهی ببرکت دم کرم روان
صبیح سعادت و باه ناله رحم خورد کان ناوک محبت که در روز
جزا و داد ان سزای این غریبان بی نوا و این زبان کاران
بی پروا را در کنف حمایت و سرا پرده عنایت خود وار و
چاه های پر کل و عقبهای مشکل از پیش راه ایشان بر دار یا الله
یا رحمن یا رحیم یا کریم یا علی یا عظیم یا حلیم یا حی یا قیوم یا ذو الجلال
والاکرام وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین **باب دویم** نیز مشتمل ده فصل است **فصل اول** در
ذکر خواب کردن و لوازم آن بنده مومن چون در جامه خواب
در آید دهان و زبان بسته بدل سه بار بکوید الله مغفر الله ناظری

الله شاهدی باید که بکوید که زبان حرکت نکند تا چند روز
سه بار بکوید **بعد از ان** تا چند روز هفت بار بکوید **بعد از ان**
دوازده بار بکوید نفع بسیار دارد و من نفحات الانس **ای برادر**
بدانکه سر همه عبادتها وضوست باید که همیشه با وضو باشی و با
وضو خسپی که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که **لا یواظب علی
الوضوء الا المؤمن** و اکر در وقت خواب کردن وضو نداشته
باشی وضو بکن که آن سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
با وضو خسپت او را از جمله آن مردم مینویسند که صائم الدهر
قائم اللیل اند **منقولست که** مؤمنان چون خواب میکنند روح
ایشان بجانب سموات عروج میکنند و میخواهد که پروردکار
خود را سجده بکند و هر کس که با وضو خسپت روح او را فر
شتها اجازت میدهند که سجده بکنید و آنانکه از غم کاهلی
وسستی بی وضو خسپیده اند ارواح آنها از آن سعادت عظمی

محروم و ازان دولت علیا بی بهره میمانند ای بیخبر خواب را
برادر مرک کفته اند باید که در وقت خواب کردن استعداد
مرک بکنی اکر وضو نداری وضو بکن و اسماء اعظم و آیات و احادیث
در وقت خواب کردن بزرکان دین مقرر کرده اند بخوان و
ایمان مفصل و شش کلمه دینی نیز بخوان و حضرت شیخ شهاب الدین
سهروردی علیه رحمه فرموده اند که در وقت خواب کردن باید که
بخوانی کهیعص و بهر عدد یک حرف و یک انکشت دست راست کره
کن و بخوان حمعسق و بهر عدد یک حرف یک انکشت دست چپ را
کره کرده بهر دو کف دست دمیده بر روی و بر تمام بدن خود
بمال و بچهار طرف خود بدم که حق سبحانه و تعالی نکاه میدارد
ترا از جمیع آفات و بلیات با خلایق بکوی که دل در دی تو منشور
میکردد همه وقت ده بار بکوی یا متکبر که نتیجه خوب دارد و
سه بار بخوان که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم او

الیه و هفت بار سوره قدر بخوان و یکبار فاتحه و آیة الکرسی
و سه بار چهار قل بخوان که نتیجه بسیار دارد و هفت بار بخوان
اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق بسم الله الذی
لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم اکر کسی در
خواب کردن دست بر سینه مانده صد و یکبار یا باعث بکوید
حق سبحانه و تعالی دل مرده او را زنده میکرداند و اکر کسی در
وقت خواب کردن این اسم یا کریم را خوانده خواب کند
حق تعالی او را رحمت میکند حضرت امیر المومنین علی یا کریم بسیار
میکفتند بنابرین ایشان را کرم الله وجهه میکویند و اکر تنها
هزار بار یا احد بکوید و بخواب رود و بلا یکه معاینه بیند و هر کس
پیش از خواب در شب صد بار یا باقی کوید اعمال او مقبول شود
و اکر خواهی که بوبینی دیدار حضرت سرور کاینات و خلاصه
موجودات صلی الله علیه وسلم را بکذارد دو رکعت نماز نفل

از نماز خفتن بخوان در هر رکعتی فاتحه یکبار سوره اخلاص
سه بار اما باید که چون نماز خفتن بگذاری دیگر سخن مگوی لبعد
نماز خفتن بگذار و نیز دو رکعت نماز بگذار در هر رکعتی فاتحه
یکبار و سوره اخلاص هفت بار بخوان و بعد از ان سر بسجده نهاد
هفت بار کلمه استغفار و هفت بار کلمه تمجید را بخوان بعد از ان
سر از سجده بر داشته بنشین و دو دست کشاده بالا کرده موافق
سینه خود داشته این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا ذوالجلال والاکرام یا ارحم الراحمین الدنیا والا
خرة و رحیمهما یا اله الاولین والاخرین یا رب یا رب یا رب یا الله
یا الله یا الله بعد از ان خواب کن بر فراش پاک بدست راست
مستقبل قبله و بخواندن صلواة مشغول باش تا خواب آید ان شاء
الله که بدیدار مبارک بهترین مخلوقات صلی الله علیه وسلم مشرف
شوی و اگر کسی روز پنجشنبه سوره سبح اسم ربک الاعلی پانجاه

ولباس پاک پوشیده پنجاه بار بخواند دران شب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را در خواب ببیند مجربست و اگر در وقت خواب کردن
بر سر جامه خواب ده بار بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم لاحول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم بیرون آید از گناهان و اگر خواهی که
حافظه تو خوب شود که هر چه بشنوی یاد گیری پس در وقت
خواب کردن بخوان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس
وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها
من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لایات لقوم یعقلون و اگر در وقت خواب کردن ده بار لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ده بار لا اله الا الله محمد رسول الله
بخوانی نتیجه آن بسیار است و سه بار نیز بگوی که رضیت بالله ربا

و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و رسولا و با
القرآن اماما و بالکعبة قبلة و بالصلواة فریضة و بالمؤمنین
اخوانا بعد از ان رو بجانب قبله کرده و کف دست راست
زیر رخساره کرده خواب بکن و بگوی که خواب کردم بدست راست
برخواستم براه راست کور را از من سلام عذاب کور از من حرام
فرشته دست راست و فرشته دست چپ کواه حال من باشند
تا فردای روز قیامت و بخواندن صلواة متوجه باش تا در خواب
شوی و اگر خواب شوریده یعنی بیدار شوی بجانب دست چپ
ماند که سه بار تعوذ و تسمیه بخوانی و چهار قل نیز خوانده بر خود بدم و
سه بار دیگر نیز بر جانب دست چپ آب دهان انداز و خواب
بکس مگوی تا اثر او از تو دفع شود و اگر خواب نیک بینی با کسی ظاهر
مساز و در اخفاش بکوش چونکه بعضی خوابها را راست از اسرار
غیبی که حق تعالی با بنده خود می نماید آخر اثر او ظاهر می شود و اگر فاش



را از کردی ظهور اثرش در احتمال می افتد بلکه دیگر تو بخواهم
نشود و ازین سعادت محروم خواهی گشت و اگر سیری هم در خاطر
داشته باشی با هیچکس در میان میار و در وصول مقصود بکوش
و بر روز کار خود متوجه باش و از من بخواه چنانچه مولوی رومی
علیه رحمه فرموده اند نظم چونکه اسرارت نهان در دل شود ۞ آن مرادت
زودتر حاصل شود ۞ گفت پیغامبر که هر که سر نهفت ۞ زود گردد با مراد
خویش جفت ۞ دانه چون اندر زمین پنهان شود ۞ سر او سرسبزی
بستان شود ۞ زر و نقره گر نبودندی نهان ۞ پرورش کی یافتندی
زیر کان ۞ و اگر واقعه بینی پر کامل داشته باشی با او ظاهر بساز تا او
کشف الحال اشتغالت نماید از قرا اواقع ای برادر اگر در خواب می تر
سیده باشی و یا به خوابه واقع شود بخوان اعوذ بکلمات الله التامة
من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و اگر
در خواب از پهلو به پهلوی دیگر بگردی باید که لا اله الا الله محمد ر

رسول الله کوی وانشاء الله هر اینچه که بر زبان تو آید در آن
وقت بکوی و آن شیوه را بر خود لازم کیر که از مغفوران
میکردی ای درویش بدانکه خواب بر دوازده نوع است
خواب سنت و خواب بدعت و خواب دیوانکی و خواب
سبب عقوبت و خواب مغفرت و خواب غفلت و خواب سبب
فقر و درویشی و نیستی و شکستکی و تنکدستی و خواب غرامت
و خواب ندامت و خواب راحت و خواب کرامت و خواب
عبادت و خواب سنت و خواب قیلوله است که رسول صلی الله
علیه و سلم اصحاب را بخواب قیلوله رخصت فرموده اند و فایده
خواب قیلوله آنست که مقوی عقل و دماغ است چنانچه رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده اند القیلولة تزید العقل خواب
قیلوله عقل را زیاده میکند و توانکری میارد و خواب بدعت
در میان نماز شام و نماز خفتن است یعنی نماز شام کذارد

و خواب کند بعد از آن از خواب برخیزد و نماز خفتن کذارد
ای درویش چون نماز شام بخوانی باید که بذکر حق مشغول شوی
تا آن وقت که نماز خفتن در آید و زود نماز خفتن بکذار و فارغ
البال شو که رسول صلی الله علیه و سلم منع کرده اند از خواب کردن
پیش از نماز خفتن و از سخن کردن بعد از نماز خفتن چنانچه منقولست
فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و سلم انه نهی عن النوم قبل العشاء و عن التکلم
بعد العشاء و خواب سبب دیوانکی بعد از نماز دیکر خفتن است رسول
صلی الله علیه و سلم یکی را دیدند که بعد از نماز دیکر خفته بود نثر مبارک
فرمودند که اکر این شخص هشیار برخیزد عجب است و خواب سبب
عقوبت نماز ناکذاردہ خفتن است اما باید که و در خبر است که در
دوزخ دریایی است که آب او تلخ و سیاه است اماده کرده اند از
برای کسانیکه نماز خفتن ناکذارده خواب کنند و خواب مغفرت
نماز خفتن کذارده خفتن است اما باید که بطهارت باشد خواب

سا شخص

نکند که فرشته تمام شب همراه او باشد و بجهة او از حضرت حق تعالی
یا طلب مغفرت میکند و خواب غفلت در وقت صبح خفتن است
منقولست که رسول صلی الله علیه و سلم در وقت صبح در حجره در آمدن
بی بی فاطمه رضی الله عنها را دیدند که خفته بودند و کفتن که ای فرزند
عزیز برخیز که در این وقت سه خبر در درکاه الهی قسمت میکنند عافیت
و خوی نیک و برکت روزی و هر کس درین وقت در خواب است
از این سه نعمت کران قدر محروم و بی بهره میماند نظم هر سحر کاهم ندا
از سوی حضرت میرسد خانه دین را عمارت کن که رحمت میرسد
دولت جاوید خواهی هر سحر بیدار باش لاجرم بیدولتی از خواب
غفلت میرسد و خواب سبب درویشی بعد از نماز بامداد
خفتن است و اکر نماز بامداد کذارد آنقدر صبر کند که آفتاب برآید
و خوب طلوع کند بعد از آن اکر خواب کند منع نیست و اکر پیش از
طلوع آفتاب خواب کرد افلاس و فقر خواهد آورد و خواب

غرامت بی نیت اعتکاف در مسجد خواب کردن است و خواب ندامت
در مجلس علم خفتن است یعنی در جای که درس میفرموده باشند و یا
قرآن میخوانده باشند و یا وعظ می کفته باشند و یا کتاب میخوانده باشند
در چنین جاها اکر کسی خواب کند خوب نیست العیاذ بالله از چنین
غفلت ای عزیز من در جای که سخن دوست میکنند نشسته باشد باید که
عاشق در آن مجلس تمام کوش و هوش باشد و سامعه لامعه
خود را بنوعی مقید سازد که مرغ روحش بساعت بساعت از ذوق
و لذت استماع سخن دوست از قفس تن در پرواز باشد و هر
جزوی از وجود او را کیفیتی از شراب شوق و می ذوق حالتی
چنان روی دهد که همکین همت بر آن دارد که جمیع اوقات خود
بذکر و باستماع کلام دوست صرف شود که شیوه عاشقان در فنا
دل داده کان چنین است نظم هر رشته دولت ای برادر بکف آر
وین عمر کرامی بخسارت مکذار دایم همه جا با همه کس در همه حال

وعظ

میدار نهفته چشم دل جانب یار ❊ معاذ جبل میفرمایند که حسرت اهل
بهشت بران است یکساعت در دنیا بر ایشان گذشته باشد که
یاد پروردکار خود نکرده باشند یا بر اشرف انبیا ودرسول
مجتبی صلوات نفرستاده باشند و ابوسعید خراز را در وقت
مرگ پرسیدند که آرزوی در خاطرداری گفت حسرت بر غفلت
نظم جامی غم دوست را بعالم ندهی ❊ با هر که نه اوست شرح این غم ندهی
مرغ غم او بحیله شد مارا رام ❊ زنهار که مرغ رام ز ارم ندهی ❊
و خواب راحت خواب بیمار است آورده اند که یک روزه بها
بیماری کفارت یکساله گناه است و خواب عبادت خواب
عالمیان است و خواب کرامت خواب کردن در سجده گاه است
و بنده مومنین که نماز میگذارد و در سجده گاه اگر خواب کند
خداوند تعالی مباهات میکند بفرشتها و میگویند که بنگرید به
بنده مومنین تنش در خدمت و جانش در حضرت ما ای برادر

بدانکه طریق خفتن بر چهار نوع است اول خفتن انبیا تعبقا خفتن
است دوم خفتن اولیا بدست راست خفتن است سیوم خفتن
اطبا بدست چپ خفتن است چهارم خفتن کافران و منافقان
برو خفتن است فصل دوم از خواب بیدار شدن بدانکه چون
از خواب بیدار شوی بواسطه بخوان الحمد لله الذی احیانا بعد ما اما
تنی و الیه البعث و النشور الحمد لله الذی عافانی فی جسدی و رد الیّ روحی
بعد از ان ده بار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و ده بار بسم الله
الرحمن الرحیم و ده بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و این کلمات
را نیز سه بار بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله
علیه و سلم نبیا و رسولا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة و بالصلوة
فریضة و بالمومنین اخوانا و اگر دست بردارد و ده بار یا باسط
گفته بر دست دمیده بر روی بمالد هرگز بسوالی محتاج نشود و در
حدیث آمده که بنده مومن چون از خواب برخیزد دیوان در بروی

آویزند چنانچه مگس در عسل چون تعوذ و تسمیه ده بار بگوید فر
شتگان برانند دیوان را از ان بنده چنانچه دفع کنند ای عزیز من
چون از خواب بیدار شوی هفت بار فاتحه مع بسم الله الرحمن الرحیم
خوانده بر خود بدمی که در ان روز بر تو هیچ آفتی نخواهد رسید
و اگر احتیاج بغسل داشته باشی بغیر بسم الله خواهی خواند و اگر
کسی در نیمشب از خواب بیدار شود یا حکیم الغفار بگوید که در خواب
برود و حق تعالی باطن او را معدن اسرار گرداند و از خواب هر
کسیکه بیدار شود چشم را پوشیده نود و نه بار یا مقتدر بگوید
آنروز همه کار حق بود ای درویش چون از خواب برخیزی بهر طرف
و بهر کار که متوجه شوی بخوان بسم الله الرحمن الرحیم توکلت علی الله
و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و سلم حسبی الله لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم اللهم اعصمنی دینی و دنیایی و آخرت و آیة الکرسی
نیز باید خواند هر وقت که از خانه بیرون می آید آیة الکرسی و سه بار

اخلاص بخوان و در وقت که از خانه بیرون میاید آیة الکرسی
و سه بار اخلاص بخوان و در وقت سواری یازده بار اخلاص
خوانده سواری خواهد شد نتیجه بسیار دارد فصل سیوم در ذکر قضای
حاجت و نوازم آن ای برادر چون بمتوضا رسی تعوذ و تسمیه
بخوان و این دعا نیز بخوان اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث و پای
چپ پیش نهاده در متوضا برو و تعوذ و یا چیزی که در وی
اسماء الله نوشته باشند همراه خود می برو هر برهنه در متوضا نخواهی
رفت و بقدر حاجت خود را برهنه کن و در وقت نشستن پای
راست استاده شو قوت بر پای چپ کن تا زود خلاص شوی و
در متوضا بسیار منشین که بعلت گرفتار شوی چنانچه از کتاب
معتبر نقل افتاده فی بستان الفقرا لیث و لا ینبغی آن یطول القعود
فی حاجتی نمان من ذالک یتولد الباسور و در متوضی سخن مکن نه بکلام
دنیا و نه بکلام آخرت و اذا کرام الکاتبین است و از امر آخروی

علمی هیچ تصور مکن که بدبست چنانچه از کتاب معتبر نقل افتاده
فی شرح الشرعة ولا یتکلم بکلام الدنیا والآخرة لان فی ذالک
اذا الملکین وقبل من التفکر فی الخلاء شئ من امور الآخرة والعلم فمنع
لشئ عظیم منها ای درویش اگر بتوانی همیشه خاموش باش چه خصوص
متوجهی است چون که در خاموشی فایده بسیار است بی سلطنت
خاموشی زینت بی پیرایه خاموشی عبادت بی رنج خاموشی هیبت
بی سلطنت خاموشی حصار است بی دیوار خاموشی بی نیاز است از
عذر خواستن خاموشی راحت کرام الکاتبین است خاموشی
پوشنده عیبهاست و در متوضی آب دهن نه اندازد که بوی
خواهد پیدا شد و آب بینی نیز بیندازد که فراموش کار می شوی
و روی و پشت جانب قبله کرده نشینی و در راه گذر بول نخواهی
کرد که آن علامت فرزند بی نکاح است و در آب که غسل میکرده
باشی بول مکن که وسواس می آرد و در شکافهای بول نخواهی

کردن که مقام جن است احتمال ضرر وارد و در عورت خود و
آنچه بیرون می آید و از بول و غایط نخواهی دید که مکروه است و در آخر
عمر نابینا خواهی شد فصل چهاردهم در ذکر استنجا و کیفیت استبرا است
باید که بعد از بول چند بار از بن قضیب بکشد و سه بار تنحنح بکند و
تا بقیه بول بیرون آید و احتیاط بسیار بکند تا آنکه خاطرش
جمع شود که پاک شده بعد از آن با آب استنجا بکند ای عزیز من
بدانکه استنجا کردن بهفت چیز روا باشد بسنگ و کلوخ و خاک و
ریگ و نمد و پنبه و جامه کهنه و بد و دوازده چیز استنجا نمیتوان
کردن بگیاه و استخوان و سرگین خشک و نمک و سنگ انگشت و
بجامه پر ابریشم و بخشت پخته و بسفال و بچوب و برد و سنگ بزرگ و کاغذ
و طریق استنجا بکلوخ این چنین است که بگیرد سنگ یا کلوخ کلان
بدست راست و ذکر را بدست چپ گیرد پس بمالد بدست چپ ذکر را
در سه جای آن کلوخ یا سه سنگ مالد یا در سه جای دیوار بمالد

و اگر در زمین طاهر سه بار در سه جا بمالد درست است و یکبار
کف خاک هم گرفته مالد درست است اما بکلوخ غیر کلوخ و بهر چه استنجا
میکند آنقدر بمالد که رطوبت نماند چنانچه در کتاب معتبر نقل افتاده
فی الاخبار یاخذ حجرة کبیرة وعینه والقضیب بالیسار ویجر
کی بالیسار یمسح الی ان لا یری الرطوبة واین استنجای قبل بود
و استنجای دبر ابتدا از اول سفره کند و کلوخ را میکشانند تا
بآخر رسد یعنی پیش آغاز کند تا پس رساند بعد از آن سنگ
دوم بگیرد و در آخر سفره ابتدا کند همچنانکه میکشانند تا باول
مجروح رسد ای درویش بدانکه استنجای بکلوخ نیز سنت است
و باید که استنجا باب بگذارید که ادب است و در جایی که قضای
حاجت کرده باشد استنجا نکنید که روا نیست و در وقت استنجا
کردن باید که پهلوی چپ بجانب قبله کند و تسمیه یکبار پیش
کشف از عورت بگوید و یکبار بعد از استنجا ستر عورت

بگوید و بعد از استنجا نیز سه بار دست بشوید بعد از آن
پای راست پیش نهاده بیرون آید و این دعا بخواند الحمد لله
الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک فی ما ینفعنی و در محیط آورده است
که استنجا بر نه وجه است چهار فریضه پنجم واجب ششم سنت هفتم
مستحب هشتم احتیاط نهم بدعت اما آن چهاری که فریضه
است استنجای حایض و جنب و نفسا آنکس را می باید که
آلایش او زیاده از درم شرعی باشد و واجب آنکس است که آلا
یش او برابر درم شرعی باشد و اگر کم از درم شرعی باشد استنجای
آنکس سنت است و سنگ و ذکر را بعد از بول شستن مستحب است چهار
آنست که پای برآید احتمال تری داشته باشد آنچنان شخص را
باید که احتیاط استنجا بکند و شخصی که قصد حجامت کرده اگر استنجا
کند بدعت است و در استنجا اول عقب را باید شست بعد از آن
پیش را که فتوی بر قول امام اعظم است نه بر قول امامین و باب

کرم استنجا کردن در زمستان مستحب است اما با آب سرد
استنجا کردن فایده است که علت بواسیر عارض نمیشود و باید
استنجا باید که هر چه آب استنجاء را دور کند که هیچ اثری از او
نماند که واگر پر چه حاضر نباشد بدست خود آب استنجا را دور کند
منقولست که هر کس که خود را باحتیاط خوب پاک میسازد
بجهت طهارت او را دوستی خدای تعالی حاصل میشود فصل سوم
در ذکر طهارت کردن و لوازم آن ای برادر باید که پیش از
دخول وقت وضو کرده منتظر باش چون وقت نماز در آید زود
نماز را ادا کرده خود را فارغ بسازد اما باید که با آفتابه مسی و برنج
وضو نسازی که فرشتها از بوی ناخوش آنها می گریزند
و آفتابه باید که از گل باشد تا وضو تو مقبول شود و در وضو دل
باید که هر دو دست تا بند بشوئی اما چون شروع در وضو نمائی
بکنی باید که تعوذ و تسمیه باین طریق بگوئی که اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العلی العظیم والحمد لله علی دین
الاسلام والحمد لله الذی جعل الماء طهورا و نیت بکن که بخاطر کدام
وضو می کنی و مهر خود را در وقت وضو کردن حاضر دار که غفلت در
وضو سبب غفلت در نماز است و اگر وضو بحضور دل کرده یقین که
نماز هم بحضور دل خواهی کرد چنانچه از کتاب معتبر نقل افتاده فی
العوارف من اذا احضر القلب فی الوضوء یحضر فی الصلواة واذا
دخل السهو فی الوضوء دخلت الوسوسة فی الصلواة و در وقت وضو
کردن سر خود برهنه کند و سخن نخواهی کرد که مکروه است و در حین
غسل سخن کردن اشد کراهت دارد و در وقت آب در دهان کردن
اللهم ثبتنی علی الاسلام و علی شهادة ان لا اله الا الله بگوید و چون
آب در بینی کنی بگوی اللهم ارحنی رائحة الجنة و چون روی بشوئی
بگوی اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و چون
دست راست بشوئی بگوی اللهم اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا

یسیرا چون دست چپ بشوئی بگوئی اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا من وراء ظهری و چون مسح سر بکنی بگوی اللهم غشنی برحمتک یا
ارحم الراحمین و قنا عذابک یوم تبعث عبادک و چون گوشها را مسح
بکنی بگوی اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون
گردن را مسح کنی بگوی اللهم اعتق رقبتی من النار و جنبنی من السلاسل
والاغلال و چون پای راست بشوئی بگوی اللهم ثبت قدمی علی
الصراط یوم تزل فیه الاقدام و چون پای چپ بشوئی بگوئی
اللهم اجعل سعیی مشکورا و ذنبی مغفورا بفضلک و برحمتک یا عزیز
یا غفور و اگر دعا یاد نداشته باشی پس در شستن هر عضوی کلمه
شهادت بخوان که بزرگان این چنین فرموده اند که هر وقت که
بنده مومن بشوید روی خود را بجهت وضو بر وان می رود از رو
او هر خطایی که واقع شده باشد چنانچه در شستن ظاهری روی
پاک میشود و در باطن نیز روی او را پاک می سازند و هر عضوی را که

بجهت وضو می شوید حق تعالی می بخشد هر خطایی که از آن عضو او
واقع شود چنانچه حدیث نبوی درین باب واقع شده که قال
النبی علیه السلام اذا توضأ العبد المؤمن فغسل وجهه خرج من وجهه
کل خطیئة الی آخر الحدیث و در شستن هر عضو پیش از کلمه شهادت
هر کس با قادر بگوید دشمنانش بروی قادر نشوند و بعد از ادای
وضو با انگشت شهادت در پیشانی خود نویسد که یا مصور هر جا که
رود و هر کس که ملاقات کند او را دوست دارند و اگر کسی
پیش از وضو بعد از وضو یازده بار یا صمد گوید از خلق بی نیاز شود
ای برادر چون وضو تمام کنی مستقبل قبله شده یکبار سوره انا انزلنا
بخوان و ده بار صلواة فرست و پنج بار کلمه شهادت بخوان که
هشت در بهشت بر روی تو خواهند گشاده چنانچه رسول صلی الله علیه
علیه و سلم فرموده اند که و من تشهد عند الفراغ من الوضوء مستقبل
القبلة لانه فعل ذالک فتحت له ثمانیة ابواب الجنة و بعد از

وضوا این دعا را بخوان اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین و اجعلنی من
الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کشاده شود از برای وی
هشت در بهشت و از هر در که خواهد در اید و این دعا نیز بخواند
اللهم اجعلنی محبوبا ذا ایمان فی قلوب المومنین و بلغنی و بشرنی الی
مائة و عشرین سنة من غیر ضعف و عدو و فقر و فاقة فالله خیر
حافظا و هو ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین حق تعالی او را در میان خلق
عزیز و مکرم گرداند و عمر طبیعی کرامت کند و بعد از خواندن دعا
صد یکبار یا مومن بگوید جمیع خلق مطیع او خواهند شد و منافع
ظاهری و باطنی او در امان حق تعالی باشد و اگر بر گل خوشبوی
هفتاد و پنج بار یا قوی را خوانده بهر کس که بد بدبوی کند از محبت
او بیقرار شود و بعد از خواندن اسم نام او و نام خود گرفته و دمیده

کل را بدهد ای برادر بعد از ادای طهارت کردن سوره اخلاص
خواهی خواند که نتیجه بسیار دارد ای درویش سوره انا انزلنا
هم البته خواهی خواند که نتیجه آنهم بسیار است فصل ششم در ذکر مسواک
کردن ای برادر مسواک را ترک مکن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که یک نماز با مسواک بهتر است از هفتاد و پنج نماز بی مسواک
و مسواک که میکنی در نیت تو آن باشد که پاک میسازم دهن خود را
بجهت خواندن قرآن در نماز و در مسواک کردن بیست و چهار حاصل است
اول رضای پروردگار است و از هر کس که پروردگار عالم راضی
گشت کار دنیا و آخرت او ساخته شد دوم آنکه سنت است
سیم آنکه کسی که مسواک میکند می آید در خانه او وسعت و غنی
میشود و میرود از خانه او فقری و سستی پنجم دهان او خوشبوی
میشود ششم میرود درد سر از وی هشتم میرود درد دندان نهم
ملایکه با وی مصافحه میکنند دهم می درخشد دندانهای او یازدهم

ملایکه همراه او میروند از خانه تا به مسجد و از مسجد تا خانه دوازدهم
و هم حاملان عرش بجهت او طلب مغفرت میکنند سیزدهم گویا
بجمیع اولیا و انبیا اقتدا کرده و پی روی میکنند علم های این دنیا
چهاردهم گشاده میشود در آخرت بر روی او درهای بهشت و
به بهشت بیحساب داخل خواهد شد پانزدهم مینویسند حسنه در
نامه اعمال او بعدد هر مسلمان که هست در دنیا از روزیکه او
مسواک کرده تا روز قیامت شانزدهم می بینند بر روی او
هشت در و دوزخ را هفدهم انبیای مرسل بجهت او طلب مغفرت
میکنند هژدهم قبض خواهد کرد روح او را عزرائیل پاک و پاکیزه
نوزدهم نمی آید ملک الموت در وقت قبض روح او مگر بصورت که
بقبض روح انبیا آمده باشد بیستم پیش از آنکه بمیرد از دنیا تا
شراب خالص ننوشد بیست یکم حفظ زیاده می شود و حکمت روی
روی میدهد بیست دوم هر وقت که بمیرد قبر او برابر دنیا

کلان میشود بیست و سیم از هیچ جانوری و درنده و گزنده
بروی ضرر نرساند بیست و چهارم پوشانیده شود انبیا را علیهم السلام
کیفیت مسواک کردن آنست که ابتدا از جانب راست بکند
اول دو دندان پیش بالا جانب راست را مسواک کنند بعد از آن
دو دندان از جانب چپ بعده دو دندان پایان راست بعده
دو دندان پایان جانب چپ بعده باقی دندانها که بالای جانب
راست است بعده باقی دندانها که بالای جانب چپ است بعده
باقی دندانها که پایان جانب راست است و باقی دندانها که پایان
جانب چپ است مسواک بکند بعده درون و بیرون دهان خود را
و طولا مسواک بکند ای برادر مسواک کردن چنانچه در نماز سنت است
و غیر نماز نیز سنت است فصل هفتم در ذکر قیام شب و نوازم آن
ای درویش بدانکه حق سبحانه و تعالی در سحرگاه بگوش بنده ها
در میدهد که هل من تایب و هل من مستغفر و هل من داع یعنی آیا هست

بنده مومن از توبه کننده کان که توبه او را قبول کرده واز
جمیع تقصیرات او گذشته بدرجه عالی برسانم ویا آیا هست بنده
آمرزش خواهنده که او را بیامرزم و ملک بهشت او را ارزانی
دارم ویا آیا هست بنده مومن حاجت خواهنده که حاجت او را
برآرم و مراد دنیا و عقباش رسانم **نظم** هر که بخشش ازصبح او بیدار نیست
او محبت را انشا یدلایق دیدار نیست **ای برادر** سعی و همت آن دار که
هر سحرگاه بیدار باشی **نظم** دعای صبح آه شب کلید گنج مقصود است
بدین راه روش میرو که با دلدار پیوندی ❊ قیام شب را از دست
مده زیرا که آرام قرار از باب اضطرار و احجاب انتظار در شب است
و لذت مناجات ابرار و حلاوت از عبادت حضرت پروردگار
در شب است شب پرده دار اسرار است و محرم رازهای عشقبازانست
و پرده عصمت است و خزانه رحمت است باغ یقین است و چمن معرفت
تخت و تاج اولیا است تخت معراج انبیا است سجده گاه عبادت

است و خلوت گاه زهادت است **نظم** شب خلوت خاص عاشقان
است ❊ شب محرم راز خفتگان است ❊ معراج قلوب اهل ذوق است ❊
تاراج کروب اهل ذوق است **ای برادر** جود و سخا و عطای بی ریا مخفی
از نظر اغیار در شب است و معنی دیگر که چون عقد نکاح در میان
عروس و شاه منعقد می گردد و قواعد محبت بینهما استحکام می پذیرد
دور وقت استحکام وصال چندان توقف نمایند که تا شب در آید
و پاسداران پرده سرای محبت بساط روز کار را از نامحرمان
اغیار پاک کرد اینده مشاطه وصال عروس صاحب جمال زیبا را
تجلی کمال و زیور اجمال آراسته مقارن شاه بیازد و تا نقاب
از حشمت و از جمال عزت برداشته موانست در گردن معانقت
یکدیگر در آورده بوصال یکدیگر رسند و همه کس آب حیات از
اینجاه ظلمات و شراب وحدت ازان خمخانه ظلمت یافته اند
نظم در سیاهی شو اگر می طلبی آب حیات ❊ که رسد بر تو حیات دگر

از ظلمات ❊ و خواجه ما علیه الصلوة و السلام چون خواستند که بدولت
وسعادت قاب قوسین او ادنی رسانند مشاطگان قدرت الهی جعد
مجعد عروس شب را بغالیه مشک سنبل و عنبر سارا بستند که فراشان
حکمت خداوند جل و علی شامیانه عبا بی شام را بر سر حجره ابنوسی
فام گسترانیدند و آن خلوت نشین نازنین لی مع الله را در خلوتگاه
دنی فتدلی بر بساط قاب قوسین بر تخت قرب او
ادنی نشانده و رازهای سربمهر فاوحی الی عبده ما اوحی در گوش
جانش فرو خوانده اند **ای برادر عزیز من** این همه عنایات تازه
والتفات بی اندازه از جانب صاحب بیچون و خالق کن فیکون
باان درّ دریای رسالت و شاهباز قله قناعت در شب واقع گشت
ای برادر به بین که اثر حرارت عشق و محبت و تاثیر جوشش ذوق
ومودت آنچنان کارگر شد که محبوب بجهت خود را برسانید دنی
فتدلی بر سیر فلکان قاب قوسین او ادنی نشانید چنانچه حضرت

شیخ نظام قدس سره فرموده اند که **نظم** سیر برون زد زچرخ رو
جانه ❊ در خطرگاه سر سبحانه ❊ حیرتش چون خطر بدبری کرد ❊
رحمت آمد دیکام گری کرد ❊ قاب قوسین او دیدن اشا ❊ درگذشت
از دنی با دادنی **ای عزیز من** سعی چنان کن که از صبح پیش برخیزی
هر چند که اندک باشد از فیض خالی نیست و دل را بخواب بسیار مده
سحرخیز میباش **نظم** صبح برخیز تراگر غم کار خویش است ❊ باش بیدار که
خواب عجبی در پیش است **ای درویش** راحت بی محنت میسر نمیشود
تا خود را خاکسار نسازی عزیز و مکرم نگردی محنت بنده شد با دولت کم
آن مهر محبت را می جنبانند باران رحمت میبارد بنده از بحر عنایت
گوهر معرفت نامه بحقیقت برسید یقین است که تشنه لبان وادی
حرمان و تفسیده و لالان بادیه حرمان که بطلب می وصال و جست
جوی آب زلال در ظلمت خانه این دیر فانی و در بن خرابه و یرانه
سیر گردانند بجز از عنایت ربانی و کرم سبحانی که تواند که دستگیری کند

اما باید که طالب در خلوتخانهٔ شب که محل مناجات و مقام
طلب حاجات است عرض مقصود در خدمت ملک معبود نماید که
راحت جراحت بندگان فرسودهٔ روزگار و سرمایهٔ احترام حسرت
درماندگان سوکوار شب نظم خوان لطف نهاده بهر جلای نیم شب
دست کرم گسترده بهر عطای نیم شب ❊ هر نیم شب میاید از
بارگاه کبریا ❊ بکشای گوش هوش را بنگر ندای نیم شب ❊ گوید که هل من
تائب خواند که هل من مذنب ❊ گوید که هل مستغفر در انتهای نیم شب ❊
بالله ای فراهی کار کن شب نالهای زار کن ❊ دل مرده را بیدار کن
از نالهای نیم شب ❊ هر که پیش از نماز بامداد در صبح در چهار کنج
خانهٔ خود در هر کنج ده بار یا رازق بگوید و از آغاز کنج
راست کند و روی از قبله نگردانند هرگز در آن خانه تعب و تنگی
نباشد کنج راست مقابل دست چپ است و اگر یا رازق بگوید نصد و
چهل پنج بار در صبح تنگی و دشواری و سختی بروی پیش نیاید و اگر

هزار بار

هزار بار در خلوت بگوید یا رازق یا حضرت خضر علیه السلام او را
ملاقات افتد اما در وقت خواندن در هم لقمه از وجه حلال باشد و
اگر در صبح دست برداشته ده بار یا باسط گفته بر روی خود مالد
همه کار او ساخته شود و محتاج سوال نگردد فصل هشتم در ذکر نماز
وضو و نماز حاجت و نماز تهجد ای عزیز من چون به سعادت شب خیزی
مشرف شوی اول وضوی کامل کن و دو رکعت نماز شکر وضو بگذار
و بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخوان و چون
سلام دهی صد بار بگوی یا لطیف که کار دنیا و آخرت او ساخته
شود و اگر از برای هر مهمی دینی و دنیایی در جای خالی نشسته یا لطیف را
شانزده هزار و ششصد و چهل یکبار بخواند مراد برسد و شرینی قسمت
کند و بارواح حضرت میران محی الدین و بزرگان دین دو بار فاتحه
و دو بار اذا زلزلت الارض و دو بار اخلاص و ده بار صلواة بخواند
اما باید که دو هزار بار یا لطیف بگوید و شش هزار بار اللطیف بگوید

و ششصد بار لطیف به تنوین بگوید اول غسل کرده و چهل یکبار لطیف
بوقف بگوید هر چه پاک پوشیده و دو رکعت نماز شکر و صد و دو
رکعت نماز بارواح بزرگان خوانده اگر در شب جمعه واقع شود
بهر شب بعد از خواندن اسم تعوذ و تسمیه خوانده صلواة فرستاده
این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم انی اسالک لک اللطیف اللطیف
اللطیف و یا لطف و اهل السموات و اهل الارض لا احد من عبادک
لکفی قلت و قولک الحق المبین انه لطیف بعباده یرزق من یشاء
و هو القوی العزیز لطیف به اللهم بلطفک الخفی یا خفی الالطاف نجنا
مما نخاف بحق سورة الاعراف و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
و سه بار بخوان استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب
الیه نیت توبه از گناهان و در دل خود ملاحظه نمای که چند نفس از تو
بغفلت رفته و تقصیرات در جمیع عمر از تو واقع شده همه را
یک یک یاد کرده پروردگار را حاضر دیده و از عمل بد خود بیزار

شده بناله و زاری صد بار استغفر الله از روی ذوق و بحضور دل
بگوی و بعد از آن بگوی خداوندا بحضرت تو باز گشتم و توبه کردم از
هر بدی که بر من گذشته از دانسته و نادانسته اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد از آن
برابر دو دست پیش سینه برداشته دعا کن و طلب مغفرت نمای
و بگوی نظم توبه کردم توبه کردم رحم کن رحمت نمای ❊ چون به درگاه
تو خود را در پناه آورده ام ❊ پادشاها جرم ما را در گذار ❊ ما گنه
کاریم تو آمرزگار ❊ تو نکوکاری و ما بد کرده ایم ❊ جرم بی اندازه بیحد
کرده ایم ❊ سالها در فسق عصیان بوده ایم ❊ آخر از کرده پشیمان بوده ایم
یک نه نگذشته بر ما ساعتی ❊ با حضور دل نکرده طاعتی ❊ بر در آمد بنده
بگریخته ❊ آبروی خود بعصیان ریخته ❊ مغفرت دارم امید از لطف تو
زانکه خود فرموده لا تقنطوا ❊ بحر الطاف تو را پایان نبود ❊ نا امید از
رحمتت شیطان بود ❊ نفس شیطان زد کرما راه من ❊ رحمتت باشد

شفاعت خواه من ٭ چشم دارم کز کنه باکرم کنی ٭ پیش از ان کان در
لحد خاکم کنی ٭ اندر اندم کز بدن جانم بری ٭ از جهان با نور ایمانم بری
بعد ازان این دعا را بخوان یا مفتح الابواب و یا مسبب الاسباب
و یا مقلب القلوب و الابصار و یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین
اغثنی توکلت علیک یا رب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و بالله العون یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان من
زوال الایمان و من شرور اخر الزمان یا دایم المعروف و یا قدیم
الاحسان یا هادی المضلین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان
چهار رکعت نماز حاجت بگذارد و در رکعت اول فاتحه یکبار
و سوره اخلاص سی یکبار بخواند و چشم بپوشد و صد و یکبار یا الله
بگوی و چشم گشاده رکوع و سجود کرده در رکعت دوم نیز فاتحه یکبار
و سوره اخلاص سی یکبار خوانده و چشم پوشیده صد و یکبار یا رحمن

بگوی یا الله یا رحمن یا رحیم و هر حاجت که داری بخواه ان شاء الله
که حاجت تو بر آید و بمراد رسی و ترا از کذا ورد این نماز درجه
اولیا دهند و اگر بنده مومن چهل بار روز جمعه غسل کرده لباس
پاک پوشیده و این نماز بکند امید هست که جمیع حاجات او بر آید
مجرب است و اگر کسی خواهد که حاجتش زود روا گردد و باید که وضو
بکند و در صحرا رفته پنهان دو رکعت نماز حاجت بگذارد و مستقبل
قبله در جایی نشسته هزار بار یا حلیم بگوید هنوز بخانه اش نا رسیده
ان شاء الله حاجتش بر آید مجرب است و اگر کسی او را و یا غیری او را
سحر کرده باشد داند که چه کس کرده است و یا مال او بدزدی رفته
باشد داند که دزد کدام است یا برده گریخته باشد سه روز روزه
دارد و لقمه از وجه حلال کرده افطار بکند و در شب بعد از نماز خفتن
هزار بار بگوید یا علام علمنی و آن دعا را بگوید و سخن بکند خواب بکند
تا سه شب ان شاء الله تعالی بروی ظاهر شود و اگر خواهد که از هر کار پنهان

اگاهی یابد باید که در شب جمعه بعد از ادای نماز خفتن صد بار
در سجده یا علیم گفته در خواب رود حقیقت آن کار بروی آشکارا
شود و اگر کسی را سحر کرده باشند البسط را نوشته در آب کرم انداخته
غسل بکند دفع شود ای درویش بیمار را که نزد طبیب می برند اول
پرهیز میفرماید بعد ازان دارویی باوی میدهد که دفع ماده فساد
او میکند ای بیچاره تو مریض معنوی و ترا ضرور نزد یکی از طبیبان
طریقت و پیران حقیقت باید رفت و از لقمه حرام و جر کنت
معصیت پرهیز باید کرد دارو تو چند رکعت نماز است که اکابر
دین و شهسواران بیشه یقین کذا ورده اند و نماز تهجد است و اکثر
صلی الله علیه و سلم را از کذا ورد این نماز تهجد مقام علی وعده شده
که تجلی ذات باشد با شفاعت اولین و آخرین را نماز تهجد آن است که
خواب شیرین بر خود حرام کرده از ترس خدای تعالی برخیزی و وضو
کرده بنماز تهجد مشغول شوی و این نماز تهجد دوازده رکعت است

و اگر سوره یاسین یاد داشته باشی تقسیم کرده دوازده رکعت
نماز بخوان تا سه روز دل جمع که دل بنده مومن و دل قرآن که یاسین
است و هر شب که دو سه هر شب است امید هست که مراد بنده مومن بر آید
و اگر یاسین یاد نداری در رکعت اول دوازده بار سوره اخلاص
بخوان و در رکعت دوم یازده بار و در رکعت سیم ده بار و
در رکعت چهارم نه بار و در هر رکعتی یکبار کم کن تا در رکعت
آخر یکبار سوره اخلاص بخوان بعد ازان دو رکعت نماز نفل
نشسته بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار سوره اخلاص سه بار
بخوان و اگر دانی که وقت گنجایش کذا ورد این نماز تهجد
ندارد دو رکعت نماز نفل بگذارد در رکعت اول فاتحه و آیة
الکرسی یکبار و قل یا ایها الکافرون چهار بار و در رکعت دوم
فاتحه یکبار و سوره اخلاص ده بار کو یا نماز تهجد کذا ورده باشی
و تمام شب را زنده داشته باشی و اگر دانی که صبح صادق شده

دو رکعت نماز کذارد نفل را وقت نهاد است پس در دو رکعت
سنت نماز بامداد انجنین قراءت بکن دو رکعت اول فاتحه
وآیة الکرسی یکبار قل یا ایها الکافرون چهار بار و در رکعت
ثانی فاتحه یکبار و سوره اخلاص ده بار کو با نماز تهجد کذارده و تمام
شب را زنده داشته باشی ای برادر اکر توانی نماز تهجد را ترک مکن که
برکت بسیار دارد و هر کسیکه بالا رفته و از آن نام جسته نظم خوب
کاریست در شبان دراز دیده بیدار و با خدا هم راز و هر کسی که
نماز تهجد را ملتزم است باید که نماز وتر را مکرر کذارد یکبار اول
شب بعد از نماز خفتن و یکبار بعد از نماز تهجد تا لاحقه نماز او در شب
وتر باشد و اکر شخصی حاجت داشته باشد بعد از نماز تهجد دو رکعت
نماز حاجت کذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون ده
یکبار و در رکعت فاتحه و قل هو الله احد یکبار و بعد از ادای
نماز هزار بار بکوید یا مجیب و حاجت خود عرض کند ان شاء الله که

برادر خود برسد ای درویش بدانکه قیام شب بر خلق دشوار است مکر
کسی که موافق باشد و در شرطهای ظاهری چهار است اول انکه نان
بسیار نخورد که شب انخوردن بسیار میشود و هر کس که آب بسیار
خورد خواب بروی غلبه خواهد کرد و قیام شب بروی کران و دشوار
خواهد شد منقولست که یکی از مشایخ هر شب بر سر خوان ایستادی
و کفتی ای برادران نان بسیار مخورید که آب بسیار باید خورد
و هر کس نان بسیار خورد او بسیار خسبد و هر کس که بسیار خسبد
او در وقت مرگ بسیار در حسرت ماند شرط دویم آنست که در
روز نفس خود را بکارهای که خوارج از و مانده شود و اعضا ضعیف
کردد بسیار مشغول ندارد و از سعادت قیام شب محروم خواهد ماند
شرط سیم قیلوله را ترک نکند که سنت است بجهته استعانت شب
بیدار بودن و البته باین امر شریف قیام نماند شرط چهارم آنست که
روز کناه نکند که دل را سخت میسازد و میان او و اسباب رحمت

الهی برده حایل میشود و ازین سبب بنده در خواب و غفلت میماند
و از سعادت قیام شب محروم و بی بهره میکردد آورده اند که
شخصی از شیخ حسن بصری سوال کرد که من قیام شب را بسیار
میخواهم و اسباب او را مهیا میدارم نمی شود چون است شیخ
حسن بصری رحمة الله علیه فرموده اند که ای برادر کناهان که
در روز میکنی او قید تو شده و ترا از خواب غفلت بیدار
نمیدهد و شیخ سفیان ثوری فرموده اند که پنج ماه از قیام شب
محروم ماندم بشومیت کناهی که بودم مریدان پرسیدند که آن
کدام بود شیخ کفت مریدی را دیدم که میکریست در خاطر کذرانیدم
که ظاهری من ابرحی کریسته باشد و بهمین قدر پنج ماه از دولت
قیام شب بی بهره ماند ای عزیز من شرایط باطنی نیز چهار است
اول بند باید که خود را از بغض و حسد و عداوت برادران
مومن پاک دارد و از بدعت و فضول به پرهیزد و از آنچه حق

سبحانه و تعالی منع کرده کرد او نکردد و هر چه از شریعت نبوی صلی
الله علیه وسلم بیرون است بکریزد که خرابی آدمی ازینها است
و دل خود را در طلب دنیا مستغرق ندارد که قیام شب بروی
هرکز میسر نکردد و انچنین کس اکر در نماز ایستد بظاهر در نماز باشد
و در باطن بمهمات دنیا در اندیشه است و در وسواسها جولان
میکند و بماخولیا کرفتار است و انچنین کس اکر نماز میکذارد او را
هیچ قدر و قیمت نیست دویم انکه بنده را باید که ترس پروردکار
در دل او غالب باشد و همیشه از تلخی جان کندن و سوال منکر
و نکیر و عذاب قبر و حساب کران قیامت و کذشتن پل صراط و آن
چیزها را که در پیش او نهاده اند بیندیشد و یاد کند بنوعی که خواب
از وی کریزد و بذوق تمام بعبادت پروردکار خود مشغول شود
و شیخ طاوس رحمة الله علیه میفرمودند که ذکر دوزخ خواب
عابدان را می پراند سیم انکه بنده باید که قیام شب را عاشق باشد

بجهة كذا اوردان نماز وتلاوت قرآن وخواندن كتب مثنوى
وكتابهاى تصوف وكفتن تسبيح وتهليل وذكر وفكر چهارم اكر
شرايف ترين همه شرطهاست وباعث بزركيست در قيام شب
وآن محبت مولى است كه سبب عزت وعقبى است اى برادر چون دنيا ٢
نماز تهجد كردى بسبق باطنى مشغول شو تا صبح بدمد فصل نهم در ذكر
معرفت قبله في هيئة العالم خواجه امام فخر الدين زاهد رحمة الله
عليه قبله را در ولايت خود درست كرده است كه دو حصه مغرب را
بجانب دست راست كذا اورده اند ويك حصه مغرب را جانب
دست چپ تا روى او بكعبه راست آيد في خزانة الفقه اما القبلة
فاذلها العرش وهو قبلة حاملي العرش والطائفين حوله والثاني الكرسي
وهو قبلة حاملة الطائفين حوله والثالث البيت المعمور وهو قبلة اهل
السموات سبع والرابعة الكعبة وهو قبلة اهل الارض وجميعه الطائفين
جماعة طواف كننده في شرح الطحاوى الكعبة اسم المعرفة فان

الحيطان لو وضعت في موضع آخر صلى الله اليها لا يجوز في تهذيب
المعتبر استوجه الى مكان البيت دون البناء حتى لو صلى فوق الكعبة
جاز واين مذهب امام اعظم است وعبد الشافعى ره روح البناء
معتبر في فتاوى الاوحدى الكعبة اذا رفعت من كان ها بزيارت
اصحاب الكرامت ففى ملك الحالت جازت الصلواة المتوجهين الى
ارضها في الظهرية الكعبة هي العرصة والهوا الاعنان اليها عند
با والحيطان جمعه يعنى چهار ديوار الحايط يعنى ديوار وقال البعض
المشايخ الكعبة قبلة اهل المسجد الحرام والمسجد الحرام مع الكعبة قبلة
اهل بلد المكة مع المسجد الحرام ومع الكعبة قبلة اهل الارض الحرام
وارض الحرام بلد المكة ومع مسجد الحرام ومع المكة قبلة اهل الا
فاق زمين حرم از انجا كه حاجيان احرام مى بندند تمام آن زمين
اوست في فتاوى الحجة الصلواة في اما العميقة والخلال والبلال
السانحة جايزه وعلى الظهر الكعبة جايزة الان القبلة من الارض

الى السابعة الى السما السابعة حذاء الكعبة الى العرش تلان يعنى
بلند آبار يعنى چاه فصل دهم در ذكر اذان ولوازم آن است
اى درويش چون مؤذن اذان بخواند بايد كه سامع باشى و
بجواب اذان مقيد شوى واكر بى پروايى كرده استماع اذان
نكنى جواب نكويى كنه كار شوى ودر وقت جان دادن زبانت
بكلمه شهادت نخواهد كشت ودر وقت اقامت نيز جواب بكويى
واكر جواب نكويى در روز قيامت كه مؤمنان پروردكار عالم
را سجده خواهند كرد تو از آن سعادت عظمى ودولت عليا بى بهره
خواهى ماند وفرشتها ترا سجده كردن نخواهند ماند چنانچه از
كتاب معتبر نقل افتاده في كفاية الغنى في الاخبار من سمع الا
ذان ولم يقل مثل ما قال المؤذن فانه ماثقل على لسانه كلمة الشهادت
عند النزع ومن لم يقل مثل ما يقل المؤذن في الاقامة فانه يمنع
من السجود يوم القيامة اذا سجد المؤمنون لله تعالى در الغنى



محمد امين اسحاق ديده شده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
در خطبه الوداع بيان فرموده اند كه هر بنده خداى كه لازم كر
يد كه چون در اذان اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله
بشنود بجواب متوجه شود ودر زبان خود بكند مر او را ثواب چهل
هزار نبى كرامت فرمايند وثواب چهل هزار صديق دهد وثواب چهل
هزار شهيد دهند وفرداى قيامت چهل هزار كس از امت شفاعت
كند واو را در هر بهشت از اين هشت بهشت هزار شهرستان باشد
ودر هر شهرى چهل هزار قصر ودر هر قصرى چهل هزار خانه ودر
خانه چهل تخت وبهر تختى حور عين باشد وكشاده هر خانه چهل برابر دنيا
ودر هر خانه چهل هزار جان باشد ودر هر جا چهل هزار كاسه باشد
ودر هر كاسه چهل هزار الوان طعام باشد كه اكر همه جن وانس
جمع شوند يك خانه بر ايشان كفايت كند از طعام واز شراب
وانچه نعمت بهشت است در همين خانه ميسر باشد احتياج خانه

دیگر نشنود و موذن چون بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
هفتاد هزار فرشته او را آغاز کرده دعا بکنند و از برای
آمرزش خواهند و وی در سایهٔ رحمت الٰهی باشد ای برادر
در وقت اذان گفتن باید که سامع اذان باشی بجواب گفتن
متوجه باشی رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر کس که
در وقت اذان گفتن سخن میگوید خوف ایمان است قال النبی
علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
ای درویش چون موذن بگوید الله اکبر تو بگوی مرحبا مرحبا
بالقائلین عدلا و مرحبا بالصلواة اهلا رضیت بالله ربا و بالا
سلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا و بالقران اما
ما و بالکعبة قبلة و بالصلوات فریضة و بالمومنین اخوانا الله
اکبر الله اکبر الله اکبر و موذن چون بگوید اشهد ان لا
اله الا الله و تو نیز اچنان بگوی و موذن چون دوم بار بگوید

اشهد ان لا اله الا الله تو بگوی اشهد ان لا اله الا الله و موذن
چون بگوید اشهد ان محمد رسول الله و موذن چون دوم بار بگوید
اشهد ان محمد رسول الله تو بگوی انا اشهد ان محمد رسول الله و قرة
عینیک یا رسول الله و ناخن هر دو دست ابهام بر هر دو چشم خود نهاده
بطریق وضع بگوی اللهم اعطنی بالسمع والبصر و هر بنده مومن که اینچنین
جواب بگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز قیامت دست او
گرفته داخل بهشت خواهند نمود قال النبی علیه السلام من سمع اسمی فی
الاذان و وضع ابهامیه فی عینیه فانا طالبه فی الصفوف القیامة و قا
ید الی الجنة و موذن چون بگوید حی علی الصلواة تو بگوی لا حول
ولا قوة الا بالله و موذن چون بگوید حی علی الفلاح تو بگوی ما شاء
الله کان و ما لم یشا لم یکن موذن چون بگوید الصلواة خیر من النوم
تو بگوی صدقت و بررت و موذن بگوید لا اله الا الله تو بگوی حقا
یقینا خالصا و مخلصا لا اله الا الله محمد رسول الله بر آنست بگوید سامع

و موذن هر دو اینچنانکه خود بشنود فی المحیط و یختم الاذان بالتهلیل
لا اله الا الله و هو قول اهل مدینة و من الناس من قال اذا قال
لا اله الا الله یقول محمد رسول الله فی نفسی بسمع نفسه و این دعا بعد از اذان
سامع و موذن بخوانند پیوسته که اللهم رب هذه الدعوة التامة
والصلواة القائمة آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة و ابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته و اگر این دعا را نیز بخوانند که اللهم اغفر لنا
وارحمنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین نتیجه بسیار دارد
و هر طلب و مقصد که داری عرض بکن که بعد از اذان دعا مستجاب است
باب هشتم بر ده فصل است فصل اول در ذکر آداب نماز بی کفایه
التشبیه روی فی اخبار ان ثلثة اشیاء لا اثر و عند الله قدر
جناح بعوضة الصلواة بالعادة والذکر بالغفلة و صلواة علی النبی صلی الله
علیه و سلم من غیر حرمة الجناح یعنی بره بعوضه یعنی پشه ای درویش

هر وقت که شروع در نماز بکنی باید اول تعوذ و تسمیه گفته و کلمه
مجید و سوره ناس بخوانی تا از شر شیطان و فتنه خناس ایمن
باشی و هر کس که کلمه مجید میخواند شیطان از و میگریزد و سوره
ناس هر گه شود میان بود آن دشمن که در نماز تو خلل میکنند
فی قوت القلوب و یستحب له ان یقرا قل اعوذ برب الناس قبل
دخل فی الصلواة فانه جنة من العدو اعلم ان ادب الصلواة ا
القیام علی الساقین و استواء القدمین فی المصلی والتفریج بین القدمین
مقدار اربعة اصابع اخراج الکفین من الکمین عند التکبیر و طرف
الرأس فی القیام بغیر الزاق الذقن بالصدر و النظر الی موضع السجود
فی حالة القیام و النظر الی ظهر القدمین فی حالت الرکوع و النظر الی موخر
الانف فی حالت السجود و النظر الی الحجر فی حالت القعود و تقبیض الفم
عند التثاوب و دفع السعال ما استطاع و النظر عند التسلیمة الاولی
ولی الی کتفه الایمن و عند الثانیة الی کتفه الایسر و قیام الامام

حین قیل حی علی الفلاح وشروعه فی الصلواة حین قیل قد قامت
الصلواة وقال انس بن مالک رضی الله عنه الادب فی العمل
علامت قبول العمل وقال عبدالله بن مبارک من تهاون بالا
دب عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان
الفرایض ومن تهاون بن الفرایض عوقب بحرمان المعرفت
الاطراق یعنی خاموش بودن وچشم پیش داشتن واز یکدیگر
رفتن ستر وانجا سر فرود داشتن مراد نیست الغیر الزاق الذقن
یعنی سر خود هیچو بایان ندارد که منهش بسینه اش رسید موخر
الف یعنی سر معنی الحجر یعنی در یافتن وانجا پیش روی هرجاکه
در رو یافتن میرسید از حجر انجا مراد نیست والتشاوب
یعنی خمیازه التمطیه یعنی پوشیدن التسلیم یعنی سلام ظهر القدمین
یعنی پشت پای النعال یعنی الاستطاع توانایی التهاون خوار
داشتن حرمان محروم شدن المعرفت یعنی شناختن باید که

پای راست پیش نهاده بگوی السلام علی اهل بیت الله اللهم
افتح ابواب رحمتک ومغفرتک خود جواب سلام نیز بگوی السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین ای برادر ترک جماعت مکن که بسیار بدست
واگر همه روز روزه میداری وتمام شب نماز میکنی اگر ترک جماعت
کردی تمام مشقت تو ضایع است فی الکافی فی ادراک الفریضة
سئل بن عباس رضی الله عنه عن رجل یقوم باللیل ویصوم بالنهار
ولا یحضر الجماعة قال هو فی النار ای عزیز من تنها فرض خواندن
وتنها طعام خوردن این عمل ناخوش است باید که گرد این
دو عمل نگردی ودر بن دوام جمعیت طلب باش ودر مسجد پای
راست پیش از آن که سفیان ثوری گویند سفیان زاهد میگفتند
روزی بیناپه پای چپ پیش نهاده در مسجد در آمد آوازی
از عالم غیب بروی رسید که یا ثور یعنی ای گاو وچون از مسجد
برآمد هرکه او را می دید سفیان ثوری میگفت ودر مسجد هیچ

مجلس را تعظیم روا نیست زیرا که آن سرور صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که لا تعظموا فی بیت ربکم یعنی تعظیم مکنید مرا
در خانه پروردگار من ای عزیز من هرگاه حضرت سرور کاینات
وخلاصه موجودات اینچنین فرموده اند که تعظیم کردن چگونه
روا باشد ومیگویند که ائمه سلف هر وقت که در مسجد سبق
میگفتند وبشاگردان خود تاکید منع فرمودند که در مسجد سخن دنیا
نباید گفت که چهل سال عمل خیر او برطرف میشود چنانچه منقولست که
آن سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که قال النبی صلی الله علیه وسلم
من تکلم بکلام الدنیا احبط الله عمل اربعین سنة فی السراجیة
یکره الکلام فی المساجد الجنازة وفی الخلاء وفی حالت الجماع
ای برادر مکروه است که امام بگذارد نماز نفل را در جای که
نماز فرض گذارده باید که بعد از ادای نماز فریضه خوانده
نماز نفل خوانده مکروه است که اما اولی نیست که امام ومقتدی هردو

جای خود بدل کنند چنانچه در مشتق مذکورست فی المنتقی یکره الامام
ان تطوع مکان الفریضة ولا یکره للموتم والنهی افضل لهما التحرز ودور
شدن فی الکبری اذا صلی الامام المکتوبة واراد ان یصلی بعدها
تطوعا یستحب ان ینحرف الی یمین القبلة فاتجدا الیها المستقبل الیها
ای برادر مکروه است امامت در خانه شخص بی اذن صاحب
خانه چنان در خلاصه مذکورست فی الخلاصة لو ام فی بیت رجل بغیرا
ذنه یکره وصاحب خانه اولیست بامامت چنانچه در سراجیه مذکور
است فی السراجیة صاحب البیت اولی بالامامة من غیره ومکروه است
اقتدا کردن بکسی که معروف باشد بسود خوری چنانچه در خلاصه
مذکورست فی الخلاصة یکره الاقتداء بمن کان معروف باکل الربو
لانه من باهل الاهانة ای درویش شخصی نماز فرض میتین میخواند
وبسهو بر رکعت پنجم برخواست وشخصی آمده باو اقتدا کرد پیش از سجده
رکعت پنجم صحیح است اقتدای او چنانچه در خانیه مذکورست فی الخا

ثبت اذا صلی الامام الظهر وقعد علی الرابعة وقام الی الخامسة ساهیا
فجاء انسان واقتدی به یصح اقتداه لان الامام مالم یقید الخامسة
بالسجدة یکون فی تحریمة ملک الصلوٰة ای برادر در نماز باید که
هر دو پای را نزدیک یکدیگر بگذاری که چهار انگشت بین القدمین
تو فرجه باشد و در وقت نیت کردن دل خود را حاضر دار و بدانی
پس که کدام نماز میگذاری فرض است یا سنت و دو رکعت است
یا چهار رکعت است و در وقت گفتن تکبیر نیز دل خود را حاضر
داشته انگشتان گشاده دارد تکبیر تحریمه چنان گوید که در گفتن
الف الله دست بگوشش رسد رای اگر دست راست بالای چپ
بزیر ناف نه و بر سینه آمده زنان را چنانچه دو انگشت راست که
شهادت و وسطی است بر پاعد دست چپ آید و انگشت خنصر
و بنصر و ابهام فرو نهد چنانکه فرجه میان سه انگشت نباشد و قرائت
چنان بکن که کلمه کلمه و حرف حرف ظاهر شود و البشر و صلی الله

علیه وسلم در نماز چنان قراءت میکرده اند که پیامعان می
توانسته که کلمه کلمه و حرف حرف بما رند ای برادر چون قراءة
تمام کردی بدانکه هر ذکری در نماز برکنی معین چنانچه قراءة را در قیام
تمام کرده الف الله اکبر را از قیام آغاز کرده رای اکبر را در رکوع
تمام بکن و بهر دو دست زانو را بگیر اما انگشتان گشاده دارد
تسبیح از سه بار کم بگوی و سین سمع الله از رکوع آغاز کرده
لمن حمده در قومه تمام بکن اگر امامی و اگر منفردی ربنا لک الحمد
بگوی که روایت برین است از مجموع خالی و الف الله را از قومه
آغاز کرده رای اکبر را در سجده تمام بکن تسبیح و الف الله را از
سجده آغاز کرده رای اکبر را در جلسه تمام بکن باید که در نماز بی
رواتی بکنی و اگر با حتیاط تمام بکنی و نماز با این طریق ادا بکن که
هر ذکری در رکنش ادا شود امید است که نمازت در معرض قبول افتد
و اگر وضو یا نماز بی پروایانه کرده چنانکه مقلدان پس آن نمازت

را بر سرت خواهند زد ای عزیز من سلطان العارفین سلطان
بایزید بسطامی علیه الرحمة والرضوان بعد از ادای نماز دو دست
مبارک بر سر خود نهاده متحیر شده لحظه می بودند روزی مریدان
سبب آنرا پرسیدند شیخ فرموده اند که ای درویشان
بدانید که چون نماز می ایستید فرشته آمده نماز آن بنده را
می برد و آن فرشته آن نماز را زیر عرش می برد و آن نماز
طلب مغفرت میکند از برای گذارنده خود و آن فرشته نیز
هر عبادتی که میکند بعد از آن ثواب آنرا با آن بنده می بخشند
تا روز قیامت و اگر نماز آن بنده مقبول نیست در آسمان
اول دری وا نمی شود و آن فرشته محجوب شده آن نماز را
آورده بر سر آن بنده می زنند و من هر وقت که نماز می گذا
گذارم متوهم میشوم که مبادا نماز من مقبول نباشد و فرشته
آن نماز را آورده بر سر من زنند و از آن ملاحظه بعد از

هر نماز دو دست خود بر سر خود گرفته سپر میسازم و چون می بینم
که در آسمان اول دری وا می شود و بر و رد کار خود را حمد و ثنا
گفته دو دست از سر خود دور میسازم ای درویش هرگاه
سلطان العارفین را این ملاحظه باشد وای بر تو که نمازهای ترا
خوبها بر سر تو زده باشند اما باید که بعد از این خبردار باشی و در
استنجا و آب وضو و نماز احتیاط بسیار بکن تا نمازت مقبول
افتد چنانچه عبد الله بن عباس گفته اند که دو رکعت نماز با فکر
بهتر است از قیام شبی که بغفلت باشد ای عزیز من بدانکه قیام
در صف اول افضل است از صف دویم و قیام در صف دویم افضل است
از صف سیم علی هذا القیاس و اولی آنست که نزدیک امام باشد فی
القنیة قال رضی الله عنه القیام فی صف الاول افضل من الصف الثانی
والثانی افضل من الثالث لانه روی فی الخبر ان الرحمة تنزل اولی
علی الامام ثم الی الصف الاول ثم الاصف الثانی ثم الی الصف الثالث

ثم کذالک الی آخره فینبغی للمبتدی ان یکون هو المبتدا بالرحمة
بعد الامام فی التسبیحات اولی المقام فی الصف الاول ما هو اقرب الاول
امام خلفه ثم عن یمینه ثم عن یساره فان لم یجد فی الصف فرجة یقوم فی الثانی
فان لم یجد فی الثانی یقوم فی الثالث و در نماز باید که نظر مصلی در حال
قیام در جای سجده گاه باشد و در حال رکوعش در پشت پای
و در قعده نظر در بر خود داشته باشد آنجا که در دریافتن میراث
و در وقت بسجود رفتن هر عضوی که نزدیک بر زمین باشد پیش
بر زمین بگذارد چنانچه اول زانو را بعد از آن دستها را بعد از
آن پیشانی را و در وقت بر خواستن باید که هر عضوی که نزد
یک است مقدم بردارد چنانچه اول پیشانی را بعد از آن بینی را بعد
از آن دستها را بعد از آن زانوها را و باید که در وقت سجده
کردن هر دو دست را برگوش نهد که اگر گوش او چرک باشد
در پشت دست افتد و اگر شخصی سوال کند که در نماز رکوع یک و

سجود دو چون است جواب بگو که رکوع در نماز دعوای بنده
گیست از بنده و سجود برهان است بر آن دعوای چون سجود برهان
گواهست باید که دو باشد ای برادر باید که اگر بتوانی در فرض
نماز بامداد و فرض نماز پیشین طوال مفصل قرات بکنی یعنی سوای
فاتحه و چهل آیت با پنجاه آیت بخوانی و در هر دو رکعت و روش
قرات را بطریق اولا و درین پنج وقت نماز استادان چنین
مقرر کرده اند که نظم ز حجرات مفصل تا بروج بس طوال فجر و ظهر است
خوان باد چنین ز بروج بگذشتی از آن تا لم یکن خوان بعصر و عشا او
ساطش همی دان قصار است بعد از آن با تو میسر که در مغرب بگیر
ما تیسر یعنی در فرض نماز بامداد و نماز پیشین از سوره حجره اندکه
بعد از سوره انا فتحنا است تا سوره بروج یعنی سوره اذا السماء
ذات البروج خواهی خواند یعنی از آن سورها که درمیان این
دو سوره است چرا ای خواند و در نماز عصر و خفتن از سوره

اذا السماء ذات البروج تا سوره لم یکن خواهی خواند یعنی از آن
سورها که درمیان این دو سوره است خواهی خواند و در نماز
مغرب قصار است یعنی هر سوره که کوتاه تر است خواهی خواند
و در قرآن از سوره والعصر و انا اعطینا کوتاه تر سوره دیگر نیست
پس اگر در فرض نماز شام این دو سوره را و نماز را چون سلام
دهی باید که در سلام جانب دست راست نیت کنی بسلام
فرشتگان و بقوم که در جانب دست راست توانند و در
سلام دست چپ نیت کنی سلام فرشتگان و بقوم که جانب دست
چپ توانند خواه امام باشی خواه مقتدا اما مقتدا السلام امام نیز
نیت کند و هر که بعد از هر نماز صد بار یا رحمن بگوید حق تعالی
غفلت فراموشی را از دل او ببرد هر که اسم رحمن الرحیم الجبار
بر نگین آهن نقش کرده روز جمعه بعد از ادای نماز بر و شد
هیچ مکروهی بد و نرسد و جمع مهماتش ساخته شود و در میان

خلق با هیبت نماید فصل دوم در ذکر نماز بامداد ای درویش چون
وقت نماز بامداد در آید باید که در اول وقت سنت نماز بامداد
را در خانه خود ادا بکنی و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون
و در رکعت دوم فاتحه و قل هو الله احد بخوان که در ادای سنت نماز
بامداد و سنت است باید که در منزل و در اول وقت ادا بکنی
و سوره قل یا و قل هو الله احد قرات بکنی آکثر و فرموده اند که هر کی
سنت نماز بامداد در خانه میگذارد در رزق او وسیع میشود و
او را با مردم خانه اش نزاع کم واقع میشود و در وقت آخر ایمان
بسلامت خواهد برد قال النبی علیه السلام من صلی سنت الفجر بیت
توسیع رزقی و قل نماز بیت من اهله و یختم بالایمان بزرگان دین
فرموده اند که در دو رکعت سنت نماز بامداد در رکعت اول
مقدار فاتحه یکبار آیة الکرسی و چهار بار قل یا و در رکعت دوم بعد
فاتحه ده بار قل هو الله احد بخوانند شخص ثواب بسیار میباید و اگر ١٧ ال

کسی در میان سنت و فرض نماز بامداد صد و یکبار یا بصیر بگوید مخصوص منظر حق کیمیا اثر خواهد گشت ای عزیز من چون سنت نماز بامداد در خانه ادا کردی بعد از ان پیوسته هفتاد بار بگوی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و صد بار استغفر الله و سه بار کلمه استغفار بخوان بعد از ان متوجه مسجد شو و در راه مسجد این دعا را بخوان استغفر الله من جمیع ما کره الله تعالی قولا و فعلا حاضرا و ناظرا این دعا از بخوان اللهم اغفر لنا و ارحمنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خود را با جماعت رسان و در نماز فرض با جماعت ادا کن که برکت در جماعت است و به ترک جماعت راضی نخواهی شد ای برادر چون فرض نماز بامداد ادا کنی دست چپ بر سینه نهاده هفتاد بار یا فتاح بگوی که تیره کی را از جهان تو خواهند برداشت و همه کس دوست دارند همیشه با ظفر و نصرت باشی بعد از ان چهل یکبار

باعزیز بگوی که حق سبحانه و تعالی ترا در دنیا و آخرت عزیز گرداند ای عزیز من چون از نماز بامداد فارغ شوی بعد از ان دعا کردن پیوسته هفت بار بخوانی یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین و بر خود بدم در ان روز در حفظ و امان حق تعالی خواهی ماند و اگر پیوسته یا مالک نود بار بگویی توانگر و روشن ضمیر گردی ملوک مشتاق تو گردند و عزت افزاید اگر کسی بعد از نماز بامداد سی یکبار یا لطیف بگوید سر النمل گردد و اگر مداومت نماید هر که او را بیند دوست دارد و مطیع گردد و اگر خواهد که خانه او از همه آفات ماند بر کوزه آب نارسیده یا والی نوشته و کوزه را پر آب کرده آن آب را بر دیوارهای خانهای خود پاشد خانه او بسلامت ماند از جمیع آفتها و اگر بعد از هر فرض این آیت را بخوانی که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا

حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین گویند که شیخ محمد بن عمر رحمة الله علیه گفته که روزی در ملازمت احمد بن موسی بن مجاهد مقری بودم که شبلی در آمد احمد بن موسی برخواست و شبلی را در کنار گرفت و میان دو ابروی او را بوسه داد و من با او گفتم ما سیدی ابن شبلی را مردم دیوانه می اعتقاد دارند شما این معامله با او پیش می برید او گفت من معامله از ان میکنم که از رسول صلی الله علیه و سلم در واقعه دیده ام و او چنان بود که می بینم صلی الله علیه و سلم نشسته اند و شبلی از در در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعظیم برخواستند و او را در کنار گرفته بوسه در میان دو ابروی او دادند من سوال کردم که یا رسول الله جانم فدایت باد با شبلی این معامله بتقدیم میرسانی رسول صلی الله علیه و سلم گفتند آری چونکه شبلی بعد از هر نماز

فرض این آیت را میخواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لقد جاءکم رسول تا عرش العظیم و پیوسته صلوات میفرستد لاجرم با وی این معامله میکنم و اگر کسی را مشکلی پیش آید این آیت را میخوانده پیوسته صلوات فرستد و حاجت خود را از درگاه قاضی الحاجات التماس نموده نماید ان شاء الله که حاجت او روا گردد منقولست که هر کس بعد از ادای نماز فرض پیوسته و پیش از ان که زانوی خود را از جای نماز بردارد بخواند توکلت علی الحی القیوم الذی لا یموت ابدا و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد و کلمه توحید نیز بخواند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و الباطن و هو علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و افوض امری الی الله ان الله بصیر

وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و در
خبر است که پیغامبری را کار سخت پیش میاید جبرئیل علیه السلام
آمد گفته که برخوان توکلت علی الحی القیوم الذی لا یموت تکبیره تکبیرا بگوی
که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد که حق سبحانه
و تعالی آن مشکل را آسان میکرد اند و خوانند اگر مفلس باشد غنی
میشود و اصحاب تجربه کرده اند و هر کس که بعد از نماز پیوسته
آیة الکرسی بخواند ثواب بسیار و نتیجه بیشمار میبابد یعنی مانند
میان او و بهشت واسطه بکرده زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده اند من قرات آیة الکرسی و بر کل صلواة مکتوبة لم
یکن بینه و بین الجنة الا الموت و لا یواظب علیه الا صدیق او عابد و کر
از پس هر نماز سه بار هر کس این دعا را بخواند از آتش
دوزخ آزاد شود اللهم انی اسالک الجنة و اعوذ بک من النار
ای برادر باید که بعد از ادای هر یک از پنج وقت نماز ده بار

این صلواة را که اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم علیهم
خوانده بر انگشتان هر دو دست خود میدمد و بر هر دو چشم نهد بطریق
وضع اول چپ و راست چنانچه انگشتان دست راست را بر چشم
چپ و انگشتان دست چپ را بر چشم راست و بالعکس بعده از آن
راست براست یعنی انگشتان دست راست بر چشم راست و انگشتان
دست چپ را بر چشم چپ حق سبحانه و تعالی به برکت این عمل چهار
درد که بالای گریبان که درد سر و درد چشم و درد دندان و
درد گوش باشد از آن بنده دوری کند و هرگز آن بنده باین
درد مبتلا نشود ای برادر اگر کسی بعد از ادای هر یک از پنج
وقت نماز سه بار قل هو الله بخواند و سه بار صلواة فرستد
و این آیت را بخواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و من یتق
الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب الله بکل شیء قدرا و نفس خود بجانب
آسمان دمد در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی خواهد ماند و مقاصد

من حیث لا یحتسب
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد -

دنیا و آخرت خواهد رسید و اگر کسی بعد از ادای هر یک از پنج
وقت نماز سی سه بار سبحان الله و سی سه بار الحمد لله و سی سه بار
الله اکبر گوید و یکبار کلمه توحید بخواند حق سبحانه و تعالی ای عزیز و کمال
آن بنده را و تسبیح نماز بامداد نیست لا اله الا الله الملک الحق
المبین صد بار بگوید و این نماز بامداد را حضرت آدم صلواة الله علیه
اول ذکر کرده اند وقتی که ایشان را از بهشت بیرون کردند بسیار
مشوش احوال بودند چونکه از بهشت و از حضرت بی بی حوا جدا
افتاده بودند و از غضب الهی بسیار متوهم و پریشان احوال بو
دند که ناگاه شب شد و در بهشت حضرت آدم صلواة الله علیه شب را
ندیده بودند چون شب شد و از دیدن ظلمت شب بسیار تنگدل
شدند و دانستند که دیگر غضب الهی بر ایشان نازل شد و حضرت آدم
صلواة الله علیه در گریه و زاری در آمدند و چون صبح شد و روشنایی
روز ظاهر گشت خوشوقت گشته شکر الهی بجای آورده در آن وقت

نماز ادا کردند و حق سبحانه آن نماز ایشان را قبول کرده بر امت
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرض کرد انید ای عزیز من سوره
یس یاد داشته باشی بعد از نماز بامداد بخوان که نتیجه بسیار دارد
و بعد از ادای هر نماز باید که سه بار بخواند که استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و سه بار کلمه استغفار نیز بخوان
درین باب مبالغه بسیار است چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که یعنی کسی نباشد نماز های او مثل نماز من پس آن نماز
ها را رد میکنید بر صاحبش صحابگان عرض کردند که یا پیغامبر خدای
چگونه نماز گذاریم که مثل نماز های شما شود رسول علیه السلام فرموده
اند که کسی که بعد از هر نماز سه بار استغفار گوید انگیس مثل من نماز
گذارده باشد باز عرض کردند که چگونه استغفار گوییم فرمودند که
استغفر الله استغفر الله استغفر الله عن کل ذنب من لم یکن صلواة
مثل صلواة فهی مردود علی صاحبها قالوا یا رسول الله کیف مثل صل

صلواة فقال علیه السلام من استغفر الله بعد ما صلی ثلث مراة کان
صلواتک مثل صلواتی فقالوا یا رسول الله کیف ذالک الاستغفار فقال
علیه السلام استغفر الله استغفر الله استغفر الله عن کل ذنب فصل سیم
در ذکر نماز اشراق و نماز استخاره و نماز چاشت و نماز زوال
ای درویش چون نماز بامداد ادا کرده بسبق باطنی مشغول شو
تا آفتاب طلوع کند در حین طلوع آفتاب صد بار بگوی یا وارث
هیچ بلیتی آن روز با تو نخواهد رسید و اگر هفتبر گویی فوق عمران شو
بعد از ان دو رکعت نماز اشراق بخوان در رکعت اول فاتحه
دار فقیح فی الصور تا آخر سوره یس یاد نداشته باشی در رکعت
اول فاتحه و آیت الکرسی و پنج بار قل هو الله احد و در رکعت ثانی
فاتحه و سوره والشمس پنج بار قل هو الله احد و اگر آیت الکرسی و سوره
والشمس یاد نداشته باشی در هر رکعت پنج بار سوره اخلاص بخوان
بعد از نماز اشراق اگر کسی یا لطیف بار یا ظاهر بگوید منور گردد چشم او

وچشم او و اگر خوف باران و صاعقه باشد این اسم را بسیار
بگوید دفع شود و بعد ازان دو رکعت نماز استخاره بخوان
در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت
ثانی بعد از فاتحه قل هو الله احد بخوان و این نماز اشراق بر پیغامبر
پیغامبر علیهم الصلوة و السلام فریضه بود و بر ما مستحب است و پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم بر خود فرض نداشته اند که بر امت فرض نشود و اگر کسی
این نماز را بگذارد ثواب بسیار یابد ای درویش بعد از ادای
نماز اشراق و استخاره ده بار کلمه توحید بخوان که لا اله الا الله
وحده لا شریک له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد ازان این دعا را بخوان
اگر یاد داشته باشی بسم الله الرحمن الرحیم انی استخیرک بعلمک و استقدرک
و اسألک من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم انت
علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان ما افعل فی هذا الیوم خیر لی فی دینی

ودنیای و معادی و معاشی و عاقبت امری فاجعله لی و اصرفنی عنه
و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین ای برادر بدانکه هر کسیکه نماز اشراق و استخاره
میگذارد او را ثواب بسیار باشد و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده
اند که روزی ابلیس ملعون را بسیار غم زده و غمناک دیدم وازو
پرسیدم که غم و اندوه تو از چیست دا آن ملعون جواب داد که
از عمل چهار کس از امت که داخته ام اول از بانگ اذان مؤذنان
و دویم از صدای سم اسب غازیان سیم از مشقت آن مردم که از کسب
حلال نان میخورند چهارم از کسی که نماز بامداد را بخواند و در جای
نماز آنقدر بنشیند که آفتاب طلوع کند و نماز اشراق و استخاره بگذارد
یا محمد غم و اندوه من ازین چهار قوم است ای درویش فضیلت
نماز اشراق و نماز استخاره بسیار است فی الروضة فی الباب التاسع
فی خوف الخاتمة عن سراقة بن مالک بن جعشم الکنانی ان النبی صلی الله

علیه و سلم صلی صلواة الغداة یوم الاثنین فی الثامن شهر ربیع الاول
ثم استند الی المحراب قال من صلی الغداة و جلس فی مصلاه حتی ترتفع الشمس
مقدار قامة الرمح ثم قام و صلی رکعتین کتب فی دیوان المغفورین فان
جعلها اربعا کتب فی دیوان القانتین فان جعلها ستا کتب فی دیوان
الاوابین فان جعلها ثمانیة کتب فی دیوان الفائزین فان جعلها عشرا
کتب فی دیوان لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ای عزیز من نماز اشراق
و استخاره را بر خود لازم بگیر و اگر دغدغه کار و باری و معامله دنیاو
عقبی خود فهمیده پس باید که همیشه بحضور مرد ذکر بگویی لقمه و کسوت
از وجه حلال بیار تا لقمه و کسوت از وجه حلال نباشد دعا قبول
نمی افتد چنانچه در حدیث آمده قال النبی علیه السلام ان کان ثم
مؤمن سلک من حرام لم یستجب دعوته ای درویش عن علی رضی الله
عنه عن النبی قال ان یا علی بخ یقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة و آیة
الکرسی مرة و المعوذتین مرة و جعل ثوابها لو الدیه اعطاه الله تعالی

ثواب الف شهید من شهدای بدر و لا یخرج من الدنیا حتی لا
یرا مکانه فی الجنة صدق یا رسول الله ای درویش باید که بسعادت
و دولت نماز چاشت مشرف شوی که فضیلت و شرافت در وی
بسیار است چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنا عشرة رکعة بنی الله تعالی له قصرا فی
الجنة من ذهب حدیث دیگر درین باب حضرت ابو هریره نقل
کرده اند وعن ابو هریره رضی الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجنة بابا یقال له الضحی فاذا کان یوم القیامة ینادی منادی
این الذین کانوا یدیمون علی صلوة الضحی هذا بابکم فادخلوه برحمة الله ای درویش
احتیاط کن که مبادا که نماز چاشت ترک شود باید که نماز چاشت
ترک نشود باید که بعد از اشراق و نماز استخاره شش رکعت نماز چاشت
دو رکعت دو رکعت نیت کرده بگذاری و در رکعت اول والشمس
بخوان و در دو رکعت دوم والضحی والم نشرح بخوان و در دو رکعت

سیوم

سیوم در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی قل یا ایها الکافرون یکبار
و قل هو الله احد پنج بار بخوان و اگر میسر شود بهر روز نماز چاشت
بگذار چنانچه تعیین کرده میشود و نماز چاشت دوازده رکعت
چون بگهای بیش از زور گذرد این نماز گذار اول باید که دو رکعت
بگذاری در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس و در رکعت دوم بعد از
فاتحه واللیل بخوانی و بعد از ان دو رکعت دیگر بخوان و در رکعت
اول بعد از فاتحه والضحی و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم نشرح
بخوان و بعد از ان چهار رکعت دیگر بخوان در هر رکعت سورة
فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و اخلاص پنج بار بخوان بعد از ان
چهار رکعت دیگر بخوان و در هر رکعت سورة اخلاص و نماز چاشت
مر رسول الله صلی الله علیه وسلم را فرض بود و بر امت سنت است
و روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار بگوید یا سمیع اگر ماده
ما بین سخن نکند و هر دعا که خواهد مستجاب است و اگر در هر روز

بعد از نماز چاشت غیر از روز پنجشنبه صد بار یا سمیع بگوید
و دعا کند مستجاب است و در میان سخن نکند و دعا کند اما در
روز پنجشنبه پانصد بار یا سمیع بگوید و هر کس که بعد از نماز چاشت
سیصد و شصت بار یا تواب بگوید توبه او قبول گردد و هر کس
بسیار گوید کارهای او بصلاح آید و نفس مطیع او شود و اگر بعد از
نماز چاشت سر بسجده نهد هفتاد بار بگوید یا وهاب مستغنی
گردد و اگر کسی نماز چاشت میگذارد اگر فقیر است توانگر میشود و اگر
غنی است حساب در روز قیامت بروی آسان خواهد شد
و اگر عاصی است آمرزیده خواهد شد و بعد از نماز چاشت این
دعا را بخوان اللهم اغفرلی وارحمنی و در رفتی نماز کفارت بول من
صلی رکعتین بعد الضحی یکون کفارت البول یقرء فاتحة الکتاب مرة
وانا اعطیناه مرة سمیع ذکر نماز زوال بگذاری که رسول صلی الله
علیه وسلم نماز زوال گذارده اند و در هر رکعت فاتحه



و آیة الکرسی یکبار و سورة اخلاص پنج بار و اگر بتوانی ده بار بخواند
که نتیجه بسیار دارد و حق سبحانه و تعالی خواننده آن نماز را
هفتاد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او ثبت نماید و هفتاد هزار بدی
از نامهٔ اعمال او محو کند **فصل چهاردهم** در ذکر نماز پیشین و پیوسته
یا قدوس صد بار بگوید دلش پاک شود و دشمنانش مقهور گردند
و صد بار یا دافع بگوید از خلایق بی نیاز گردد و اگر شخصی حاجت
داشته باشد دو رکعت نماز گذارده هفتاد و پنج بار یا عدل
بگوید و هر سجده نهاده بگوید اللهم مرا از شر فلان نگاه دار
و ایمن گرداند **فصل پنجم** در ذکر نماز پیشین و لازم آن ای درویش
باید که اول چهار رکعت نماز پیشین ادا کنی و در رکعت اول
قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی اذا جاء نصر الله و در رکعت
سیوم تبت یدا و در رکعت چهارم قل هو الله احد و بعد از آن
چهار رکعت فرض بگذار و اگر بتوانی طوال مفصل قراءة بکن و از

الحجا اورا که بعد از فرض مقرر شده بخوان و بعد از ان بادای
سنت متوجه شود بعد از ادای سنت سه بار بگوی استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و تسبیح نماز پیشین این است
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیهم باید که چون از
پیشین فارغ شوی صد بار این صلواة بخوانی که نتیجه بسیار دارد
و نماز پیشین را حضرت ابراهیم صلواة الله علیه گذارده اند
دران وقت که نمرود ملعون آن پیغمبر مذکور را صلواة الله علیه
در منجنیق نشانیده در آتش انداخت و آتش بر ایشان گلستان
شد حضرت ابراهیم صلواة الله علیه از آن عنایت و کرم الهی
شکری بجای آورده دران وقت چهار رکعت نماز ادا کردند
و حق تعالی آن نماز را از ایشان قبول کرد و بر امت محمد صلی الله
علیه و سلم فریضه کردانید ای درویش باید که بعد از ادای نماز
پیشین دو رکعت نماز بقای ایمان گذاری در رکعت اول

بعد از

بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه
اذا جاء نصر الله بخوان و بعد از نماز این دعا را بخوان که یا الله
یا الله یا الله الامان الامان الامان من زوال الایمان و من
شر در آخر الزمان یا دایم المعروف و یا قدیم الاحسان یا هادی المضلین
ایاک نعبد و ایاک نستعین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین و بعد از ان دو رکعت نماز نفل نشسته بخوانند
بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل هو الله احد
و بعد از ادای نماز اگر سوره انا فتحنا یاد داری بخوان نتیجه بسیار
دارد فصل پنجم در ذکر نماز دیگر و لوازم آن ای درویش چون
نماز دیگر در آید اول باید که چهار رکعت سنت نماز بگذاری
در رکعت اول بعد از فاتحه القارعة و در رکعت چهارم
بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت چهارم بعد از فاتحه الهیکم
التکاثر بخوان که ثواب بسیار دارد چنانچه رسول صلی الله علیه

فرموده اند که عن رسول صلی الله علیه و سلم انه قال من صلی اربع
رکعات قبل العصر کان جنته من النار و فی روایت الاخر قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم من حافظ اربعا قبل العصر بنی الله
بیتا فی الجنته و در رکعت اول فریضه نماز دیگر اگر سوره البروج
بخوانی ثواب بسیار خواهی یافت ای عزیز من نماز دیگر
چون بگذاری باید که صد بار الحمد استغفر الله بگوی و کلمه استغفار
نیز سه بار بخوان و این کلمات را که استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم را نیز سه بار بگوی نیت توبه از گناهان و بعد از ان
بسبق باطنی مشغول شو الا قدر که آفتاب غروب شود ثواب
بسیار خواهی یافت چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که
قال النبی علیه السلام من صلی العصر و مکث الی غروب الشمس فکانما
اشتری ثمانیته من اولاد اسماعیل و اعتقهم و در کتاب فواید الفواد
آورده اند که اگر کسی برنج و بلای گرفتار شود که و باکر قضا باشد که

بهیچ

بهیچ وجه معالجه نفع شود و طبیبان ظاهری همه از علاج آن در مانده
باشند پس باید که این شخص در روز جمعه بعد از ادای نماز دیگر
بگفتن این سه اسم معظم و مکرم یا الله یا رحمن یا رحیم مشغول شود تا غروب
آفتاب و بهیچ کاری دیگر مشغول نشود و درمیان سخن نکند ان شاء الله
امید است که بالقطع از ان رنج مخلص خواهد یافت و مراد خواهد رسید
و تسبیح نماز دیگر اینست لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و این تسبیح بعد از نماز دیگر صد بار باید گفت و بهر نیت اگر این
تسبیح را هزار بار بگوید بمرادش برسد و در عمده میگوید که شخصی
بدردی مبتلا بود و هر چند کوشید معالجه آن در دنشد و حضرت
عبد الله بن مسعود این معنی را اظهار نمود و آن بزرگوار در گوش
او این دعا را خوانده اند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بالفور صحت یافت و از ان درد و محنت او را خلاص شد و اگر بعد از
نماز دیگر دوازده بار سوره اخلاص بخوانند الله ایمان او سلامت

برد چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند که قال النبی علیه السلام
من اراد ان یخرج من الدنیا مع الایمان فلیقرأ بعد صلواة الفجر
قل هو الله احد اثنی عشر مره صدق رسول صلی الله بعد از نماز عصر
سه بار سوره والعصر اذا جا یکبار الملک بخواند بجهت سلامتی
ایمان گویند که نماز دیگر را حضرت یونس صلواة الله علیه گذارده
اند و در تواریخ مذکور است که حق سبحانه و تعالی حضرت یونس علیه الصلوة
والسلام را حکم فرموده بود که در شهر دمشق رفته کافران آن دیار
را دعوت کند و چون حضرت یونس صلواة الله علیه در شهر دمشق
رفته کافران آن دیار را دعوت کند و چون حضرت یونس
صلواة الله علیه در شهر دمشق رفته آن جماعه اهل ضلالت را
بسیار دعوت کردند اما آن قوم شوم غدار سخن آن پیغامبر بزر
رگوار را قبول نکردند و بی ادبیها کردند که خاطر شریف آن
نبوی آزرده شد که عنان اختیار را از دست سلطان صبر رفت

وآن شاه رساله از افعال و اوضاع ناپسندیده آن قوم
بر ضلالت بیزار شده ترک دعوت کرده بی آنکه حکم الهی شود
روی از آن قوم طاغی باغی گردانیده راهی شدند و بکنار
دریایی رسیدند که کشتی بود و جمعی از سوداگران در آن کشتی
نشسته بودند و حضرت یونس نیز در آن کشتی نشستند و سه شبانه
روز کشتی در دریا میرفت روز چهارم بوقت چاشت
بود که تاریکی پیدا شد و ماهی عظیم از دریا سر بیرون کرده کشتی را
باز داشت و بهر طرف که کشتی را می راندند ماهی سر راه گرفته
مانع میشد و اهل کشتی در کار خود حیران شدند و ناخدا که
حاکم کشتی بود گفت که عادت این کشتی است که اگر بنده از صاحب
خود گریخته درین کشتی آید اینچنین مهلکه رو میدهد و سوداگران
در میان خود بالتفحص کردند بسیار تحقیق کردند اما اینچنین کس در
میان ایشان ظاهر نشد و حضرت یونس صلواة الله علیه در خاطر

مبارکش رسید که آن بنده که از صاحب خود گریخته و بیفرمانی کرده
تو بی چرا اظهار آن معنی کرده این سر پوشیده را آشکارا نسازی
بالفور باهل کشتی اظهار نمودند که آن بنده که از صاحب خود گریخته
تقصیر و بیفرمانی کرده منم و مرا از کشتی بیرون اندازید تا ازین مهلکه
نجات یابید اهل کشتی گفتند روشنایی که در روی تو می بینیم
تو گناه کار نخواهی بود و سوداگران در میان خود مقرر کردند که
ما همه مردم که در کشتی هستیم یک یک خود ها را در پیش ماهی می اندا
زیم تا هر کدام را قبول کند و هر یک خود ها در پیش ماهی می انداختند
و ماهی هیچ یک ملتفت نمیشد چون نوبت یونس صلواة الله علیه
رسید همین که ایشان خود را در پیش ماهی انداختند آن پیغمبر
بزرگوار را القلاب انفس کشیده از نظر اهل کشتی غایب شد و خطاب
رب العزت بآن ماهی در رسید که ای ماهی این لقمه که فرو برده
بنده برگزیده ماست و پیغامبر مرسل است باید که نیکو نگاه داری

ماهی دهن از آب وا نه بر بست و بحضرت یونس صلواة الله علیه
در سخن آمد و گفت یا رسول خدا من مامورم که ترا نیکو نگاه دارم
واکنون شکم من زندان تو شده و در شکم من جای پاکیزه تر از جا
نیست که نظرگاه حق است و من دل خود را جای و مقام تو گردانیدم
و حضرت یونس صلواة الله علیه از قضای ربانی و تقدیر سبحانی تا
چهل روز در شکم ماهی ماندند و بعضی زیاده و بعضی کم گفته اند و
والله اعلم بالصواب و حضرت یونس در شکم ماهی بگفتن این
تسبیح مشغول بودند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و بعد از چهل روز حکم الهی جل و علی بآن ماهی در رسید که آن در
شاهوار و آن گوهر آبدار که سلطان تقدیر ما بالتو امانت سپرده
بود بیرون انداز و ماهی بالفور سر خود از دریا بیرون کرده
آن رسول رب العالمین را از شکم خود بیرون و آن پیغامبر مرسل
چشم خود گشاده دید که از کرم و لطف خدای عز و جل از چهار تاریکی

نجات یافته اوّل تاریکی شکم ماهی دوم تاریکی عقوبت سیوم تاریکی
دریا چهارم تاریکی شکم ماهی و بشکرانه این عنایات تازه
والتفات بی اندازه آن پیغامبر مهین و رسول رب العالمین
چهار رکعت نماز در آنوقت ادا فرموده و حق سبحانه و تعالی
آن نماز را قبول کرد بر امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرض
گردانید در حین غروب آفتاب کلمه شهادت و سوره والشمس
و سوره واللیل و سوره والضحی و سوره الم نشرح و معوذتین
بخواند و در وقت خواندن نظرش بر آفتاب باشد در حین
فرو رفتن آفتاب چهار سوره مذکور را خوانده بر آفتاب بدم
فصل ششم در ذکر نماز شام و لوازم آن ای درویش باید که نماز
شام در اوّل وقت بگذاری و قرائت مختصر بکنی در نماز شام
شب جمعه در رکعت اوّل بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت
ثانی بعد از فاتحه قل هو الله احد بخوان که نتیجه بسیار دارد ای

برادر

برادر بعد از ادای نماز شام روز دوشنبه صد بار بگوید
یا مغفر که در میان خلق با هیبت نماید و بعد از ادای فرض باید که سنت
را تعجیل خوانی که فرشته که نماز را می برد بر عرش انتظار برد
چون فرض و سنت نماز شام را یک فرشته می برد بخلاف نمازهای
دیگر که فرض را یک فرشته می برد و سنت را فرشته دیگر و نفل را
فرشته دیگر می برد انکه فرض و سنت را یک فرشته می برد
در حضور البته نماز شام است مخدوم جهانیان فرموده اند که حدیثی
که در فضیلت نماز شام واقع شده است همینست که قال النبی علیه
السلام افضل الصلواة بعد الفرایض صلواة اللیل نه مراد تهجد است بلکه
مراد ازین نماز بین العشائین است یعنی نمازیکه در میان نماز شام
و نماز خفتن گذارده میشود زیرا که در وی فضیلت بسیار است
و بزرگان دین فرموده اند که هر کس زنده دارد بعد از نماز
تا نماز خفتن را به نماز و تسبیح و ذکر روشن میکرداند الله تعالی

دل او را و سعادت شب خضری او را عطا میکند بگذارد رکن
نماز تهجد و غیره و دور میکند از وی سختی و کاهلی را و پر می سازد
دل او را از حکمت و عرفان و هر کار ناشایسته از وی در ان
ساعت و در ان روز واقع شود و یا شده باشد عفو میکند و کر
ان شاء الله هرگز قیام شب از وی فوت نشود و چنانچه بعضی در
ولیشان که احیا بین العشائین را بر خود لازم گرفته اند که بهیچ کارها
مشغول نمیشود مگر در آنوقت که بنماز و تسبیح و ذکر و اگر روزه
دار باشند دو خرما در دستار خود نگاه میدارند و وقت
افطار همان دو خرما را خورده نماز شام را ادا کرده بنماز و
تسبیح و ذکر متوجه اند تا که نماز خفتن میخوانند بعد از ان بخوردن
طعام مشغول میشوند و اگر بعد از ادای نماز شام را ادا کرده
دو رکعت نفل بگذارد و در هر رکعت فاتحه و قل هو الله احد
و قل اعوذ برب الناس یکبار بخوانند بعد از ان سلام بگوید اللهم

اجعل

اجعل فی هذا الصلواة سراج القلوب و جمیع المومنین حق سبحانه و تعالی
قبر او پر نور گرداند از مجموعه ای درویش اگر دغدغه کاری داری
این سعادت را از دست مده بعد از ادای سنت نماز شام دو رکعت
نماز نجات از دوزخ بگذاری و در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار
سوره اخلاص بخوان و بعد ازین نماز هفت بار بگوی اللهم اجرنی
من النار یا مجیر که حق سبحانه و تعالی حکم فرماید که هشت در دوزخ را بر
روی او بسته گردانند و بعد از ان دو رکعت نماز تحفه رسول
بگذاری و در رکعت اوّل بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
و در رکعت ثانی سوره اخلاص و چون سلام دهی ده بار بحضرت
سرور کاینات صلی الله علیه وسلم صلوة بفرست و بعد از ان
دو رکعت نماز بقای ایمان بگذار در رکعت اوّل فاتحه و لایلاف
بخوان و در رکعت ثانی بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله و چون سلام
دهی سه بار بخوان که یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان

من زوال الایمان ومن شر دراخر الزمان یادایم المعروف ویاقدیم
الاحسان یا هادی المضلین بحق ایاک نعبد وایاک نستعین وصلی الله
علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین وهرکس این
دعا را هر روز بخواند ایمان بسلامت برد بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا ذوالجلال والاکرام اللهم نور قلبی بنور معرفتک
یا الله یا الله واگر بنده مومن دو رکعت نماز لبقای ایمان باین
طریقه بگذارد که در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل یا ایها
الکافرون وانا اعطینا الکوثر الله بخواند بهتر هست زیرا که در باب این
نماز مبالغه بسیار است وکسی این نماز گذارد در اخر عمر ان شاء
الله تعالی که بنور ایمان مشرف شود وبعد از ان دو رکعت نماز
حقوق الوالدین بگذارد وبخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه
سوره اخلاص سه بار سوره اخلاص وچون سلام دهد پنج بار
بخواند اللهم اغفرلی ولوالدیه ولمن توالدا وارحمها کما ربیانی

صغیرا آن سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که شخصی که حق مادر
وپدر نکند او رده باشد این دعا را در همه عمر خود اگر یکبار خوانده
ثواب انرا بمادر وپدر خود بخشد حق سبحانه وتعالی حق مادر وپدر را
بتمام از گردن او بفضل وکرم خود ساقط گرداند بسم الله الرحمن الرحیم
فلله الحمد رب العالمین وله الکبریا فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم فلله الملک رب السموات ورب العالمین وله العظمة فی سلطان
القدیم من الشیطان الرجیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه
اجمعین منقولست که هر بنده مومن که بعد از شام دو رکعت
نماز نفل نشسته بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا
ایها الکافرون ودر رکعت ثانی بعد از فاتحه سوره اخلاص
بخواند حق جل وعلی جمیع تقصیرات او را عفو کند وملک بهشت
او را ارزانی دارد وتسبیح نماز شام اینست که لا اله الا الله محمد
رسول الله باید که بعد از نماز شام صد بار این کلمه طیبه بگوید این

سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر ان بنده مومن صادق
که از کمال صدق این کلمه طیبه را میگوید پروردگار عالم میفرماید که
ای بندهای مقرب دانید که من گناهان گوینده این کلمه طیبه را گشتم
واز نامه اعمال او محو کرده ایم ای برادر باید که صبح شام الطریق
دوام بگفتن کلمه طیبه مشغول باشی منقولست که روزی مفلسان
درویشان اصحاب بخدمت حضرت سرور کاینات صلی الله
علیه وسلم امدند وگفتند یا رسول الله توانگران اصحاب اخر
رستگاری وثواب دو جهانی ونعیم جاودانی خواهند یافت
وما محروم خواهیم ماند زیرا که ما نماز میکنیم ایشان نماز میکنند
وما روزه میداریم روزه میدارند اما توانگران زکواة مال
وصدقه وخیرات وبدرویشان میدهند وثواب بسیار
میبابند وازین ثوابها محرومیم انسرور صلی الله علیه وسلم
فرمودند که شما بعد از هر نماز بیست وپنج بار لا اله الا الله

وبیست پنج بار الله اکبر بگویید که برابر ان باشد که گویا تمام مال ودنیا از
شما بوده همه را براه رضای حق سبحانه صرف کرده اید وطاعت
هیچکس بطاعت شما نرسد وانسرور صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که هر انکس که بجهت میت یکبار لا اله الا الله محمد رسول الله
بخواند ثواب انرا بر میت بخشد حق تعالی ان میت را بیامرزد
وخواننده این کلمه طیبه ثواب عظیم یابد از جامع العلوم از ملفوظات
مخدوم جهانیان نقل کرده شد که حضرت ادم علیه السلام فرموده
اند که در بهشت هیچ در وخانه ودرخت ندیدم که بروی لا اله الا الله
محمد رسول الله نوشته باشد ای برادر بدانکه نماز شام را حضرت
عیسی صلواة الله علیه گذارده اند دران وقت که ترسایان
میگفتند که سه است وحضرت عیسی صلواة الله از استماع این
کلام مالایعنی دل تنگ شدند انجا نماز میشام درناله در امدند
التماس نمودند که ای پروردگار عالم ترسایان پیغمبر ترا ازار

میر بیانند حکم شود که ما ایشانرا بسزا و جزا رسانیم ندا از عالم
غیب در رسید که ای عیسی خاطر جمع دار که ما بسزا و جزای
آن بدبختان را خواهیم داد و حضرت عیسی صلواة الله علیه
آنزمان شادمان شده سه رکعت نماز بشکرانه آن مژده
در آنوقت ادا نمودند و حق سبحانه و تعالی آن نماز را از آن
پیغامبر بزرگوار قبول کرده بر امت محمد صلی الله علیه و سلم فرض
گردانید فصل هفتم در ذکر نماز خفتن و لوازم آن ای درویش
اگر توانی پیش از نماز خفتن چهار رکعت سنت زوائد بگذاری
و در چهار رکعت چهار قل بخوان و دو رکعت سنت الحذر
فرض را و نیت کرده از چهار بخوانی بسیار مشکلات تو از این
عمل آسان شود باید که در چهار رکعت چهار قل خوانی بعد از ان
دو رکعت نماز مونس قبر خوانی در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار
سورهٔ اخلاص بخوان و چون سلام دهی ده بار بحضرت سرور

کائنات و خلاصه موجودات صلوات فرستد که خدا تعالی
همین نماز ترا بصورت محبوب ساخته در آن زمان که ترا در
قبر خواهند ماند از ین صورت را نزد تو خواهند فرستاد
تا جواب منکر و نکیر بگوید و تا قیامت رفیق باشد و در شب جمعه
بعد از ادای فرض و سنت دو رکعت نماز دفع عذاب قبر
بخوانی در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی و سه بار سورهٔ
اذا زلزلت بخوان و هر کس این نماز را خواند او را عذاب
قبر نخواهد بود چنانچه آنسرور صلی الله علیه و سلم فرموده که
فی کتاب النقی فی الاخبار عن علی کرم الله وجهه عن النبی صلی الله علیه
و سلم انه قال لجبرئیل علیه السلام یا روح الله علمنی شیء اذا علمته
امتی لا یکون لهم عذاب القبر فقال جبرئیل علیه السلام ان الله تعالی
فاتحة الکتاب مرة و اذا زلزلت ثلث مراة من صلی هذا الصلوة
لم یکن له عذاب القبر اگر کسی در شب جمعه هزار یکبار یا مجهی بعد از

بعد از نماز خفتن بگوید از عذاب و حساب قیامت امان یابد
و اگر تا چهل روز هر روز یکبار الفائض را بر لقمه نان نوشته
بخورد از عذاب گور ایمن گردد ای عزیز من عذاب قبر
بیشتر از بول است که میرسد بلباس تو و به بدن تو باید که در وقت
بول کردن احتیاط بسیار بکنی به بدنت و به لباست نرسد
قال النبی صلی الله علیه و سلم استنزهو من البول فان عامة عذاب
القبر منه ذکر نماز کفارت بول من صلی رکعتین ینوی بها کفارت
البول بعد الضحی یقرأ فاتحة الکتاب مرة و انا اعطینا سبع مراة
غفر الله له ما اصاب علی بدنه و ثیابه من البول و اگر کسی بعد از
نماز خفتن پیش از وتر دو رکعت نماز نفل بخواند در هر رکعتی
بعد از فاتحه ده بار سورهٔ اخلاص بخواند و چون سلام دهد چند
بار سر برهنه کرده بحضور دل بگوید یا وهاب هر دو دست بالا داشته
باشد دو رکعت نماز نفل نیز بهمین روش بخواند و چون سلام

دهد صد بار بگوید یا فتاح ان الله تعالی جمیع مقاصد و مطالب
دنیوی و آخروی بر آید و اگر کسی را مشکلی پیش آید چهل یکبار یا فتاح
بگوید کار او ساخته شود و اگر شخصی روز چهار شنبه غسل کرده
دو رکعت نماز خوانده هزار بار یا وهاب بگوید سر برهنه کرده
او را دنیا آنقدر جمع شود که در شمار نیاید و اگر کسی حاجتی داشته
باشد در میان شب در صحن خانه یا در مسجد سر برهنه کند و هر دو
دست بر دارد و صد بار بحضور دل یا وهاب بگوید حاجت او
بی شک بر آید و در مجلس آورده اند که هر که بعد از نماز فریضه
عشا و قبل از وتر چهار رکعت نماز اول بعد از فاتحه سه بار آیة
الکرسی و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار
و معوذتین و در رکعت سیوم بعد از فاتحه سه بار آیة الکرسی
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار معوذتین
و این چهار رکعت نماز مر او را برابر شب قدر است و بسیاری

ارسلیف را حاجات مهمات بگذارد این نماز را بر آمده است
در میان فرض و سنت صد بار گویند یا قهار حاجتش زود
بر آید و اگر مرادش مقهور دشمن باشد و اگر همیشه این اسم را
بگوید و مداومت کند محبت دنیا از جان او برود و محبت حقیقت
و الله در دل او پیدا شود و اگر در آخر ماه روز چهارشنبه یا پنجشنبه
و یا روز جمعه هر روز چهل هزار بار یا قهار گوید در خلوت
و ده بار صلواة فرستد در اول و آخر اول دو رکعت نماز بخواند
و در هر رکعت معوذتین بخواند مراد دنیا و عقبی برسد ای برادر
در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی الذی و در رکعت
دویم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم سورهٔ اخلاص
بخواند و چون سلام دهی سر بسجده نهاده چهار بگوی سبوح
قدوس رب الملائکه والروح بعد از آن سر بر داشته آیة الکرسی
خوانده و دیگر باره سر بسجده نهاده چهار بگوی سبوح قدوس

رب

رب الملائکه والروح بعد از آن دعا بکن که دعا مستجاب است
و بعد از آن نماز وتر دو رکعت نماز نفل بزرگان نشسته
گذارده اند در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت
و در رکعت ثانی سورهٔ الهکم التکاثر و این روش منقولست
از کتاب عوارف و در هدایه مسطورست که در رکعت اول
اذا زلزلت و در رکعت ثانی قل یا ایها الکافرون باید خواند
و این نماز نتیجه بسیار دارد البته باید بگذاری و تسبیح نماز خفتن
کلمهٔ تمجید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم
یکن باید که بعد از ادای نماز خفتن صد بار این کلمهٔ تمجید بخوانی
و اگر خوانده نتوانی صد بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم بخوان که فضیلت بسیار دارد و شرافت بی شمار و نماز
خفتن را حضرت موسی پیغمبر صلواة الله علیه گذارده اند در آن

وقت که از مدینه منوره بمصر می رفتند در راه و خبر حضرت
شعیب که کوچ حضرت موسی صلواة الله علیه میشد وقت وضع
حمل رسیده بود و در هوا سردی و صاعقه عجب بود آتش منجوت
بهم نمیرسید و حضرت موسی صلواة الله علیه در کار خود متحیر بود که
حق سبحانه و تعالی عنایات بسیار در بارهٔ ایشان کرد و پیغمبر
مرسل گردانید و آنچه میخواستند میسر شده مشکلهای ایشان آسان گشت
و بشکرانه آن کرمهای الهی در آن وقت چهار رکعت نماز
گذاردند حق تعالی آن نماز از ایشان قبول کرد بر امت حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم فرض گردانید ای عزیز من باید که بخوفت
نماز را بحضور دل ادا نمایی و هرگز نماز را ترک مکن که منقولست که
فردای قیامت فرشتها به پرسند از اهل دوزخ که شما بکدام
عمل بد گرفتار در دوزخ شدید جواب گویند که نبودیم ما از نماز
گذارندگان یعنی بی نماز بودیم و به نمازی سبب گرفتاری



ما بدوزخ شد گویند که پادشاهی از عالمی پرسید که تفرقه اهل ایمان
در چند چیز است عالم گفت در ده چیز است یکی در ادای نماز دویم
در توکل بر کرم کارساز حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت کرده اند که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تفرقه خدایا
میان اسلام و کفر مگر نماز هر کس که نماز را عمداً ترک میکند گویا
خود را در کفر می اندازد و از ائمه سلف مرویست که هر کس که
جفوفت نماز را انکار دارد حق تعالی در وقت نزع کلمه شهادت
بر زبانش جاری نگرداند نعوذ بالله من ذالک بزرگان
گفته اند که هشت چیز بر بنده مؤمن ناپسندیده است حسد و کبر
و نخوت و عجب و خشم و غضب و کسالت و بی نمازی که از همه
بدتر است گویند که امام جعفر صادق رضی الله عنه حضرت صلی الله
علیه و سلم را در خواب دید سوال کرد که یا رسول الله بنده
بچه عمل رستگاری یابد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز گفت

مبارک خود نموده اند و آن عزیز نفهمیده و گستاخی نتوانست
کرد که بپرسد که یا رسول الله این اشارت پنج انگشت بکدام عمل
وال خواهد بود متحیر و در مانده بود که چهار یار کبار رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین دید که ایستاده اند بحضرت امیر المؤمنین ابابکر
صدیق رضی الله عنه این حقیقت را عرض کرد ایشان فرمودند که
اشارت به پنجوقت نماز است یعنی هر کس که پنجوقت نماز را
درست میگذارد پس او از رستگاران است فصل هشتم در
ذکر نماز تسبیح ای درویش بدانکه نماز تسبیح چهار رکعت است
و اگر در روز گذارند بیک سلام است و اشارت بحضرت
امیر المؤمنین عمر کردند که از ایشان هم بپرسید نزد امیر المؤمنین
عمر رفته سوال کردم فرمودند که حضرت ابابکر صدیق خوب فرمو
ده اند که اما بخاطر میرسد که پنج انگشت که نمودند اشارت بپنج
پنج کلمه باشد که اول سبحان الله کلمه دوم الحمد لله کلمه سوم

لا اله الا

لا اله الا الله کلمه چهارم الله اکبر کلمه پنجم لا حول ولا قوة الا با
الله العلی العظیم هر که این پنج کلمه را به اخلاص تمام بخواند از ر
ستگاران است و اشارت بحضرت عثمان کردند که از ایشان
هم بپرس نزد امیر المؤمنین عثمان رفته سوال کردم فرمودند که
بخاطر میرسد که آنسرور صلی الله علیه وسلم که دست را گشاده
پنج انگشت نموده اند که یعنی هر کس که دست خود گشاده دارد
از رستگاران است و اشارت بحضرت امیر المؤمنین
علی کردند که از ایشان هم بپرسید نزد امیر المؤمنین علی رفته
سوال کردم فرمودند که پنج انگشت اشارت بر آنکه هر کس
را که دلش مملو است از محبت پنج تن که آنسرور صلی الله علیه
وسلم و چهار یار است ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین او از
رستگاران است ای درویش در ذکر نماز تسبیح بدانکه نماز
تسبیح چهار رکعت است و اگر در روز گذارند بیک سلام

است و اگر در شب گذارند بدو سلام است چونکه نماز نفل در شب
دو رکعت اولی است و هر آن بنده مؤمن که بتوفیق باید که یکبار
در روز و یکبار در شب بگذارد که ثواب بسیار دارد و در
هر رکعتی سوره اخلاص ده بار بخواند اما باید که چون تکبیر تحریمه
گفته دست بندد و سبحانک اللهم و بحمدک بخواند و بعد از آن
پانزده بار کلمه تمجید بخواند که سبحان الله و الحمد لله تا آخر و
و بعد از آن تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند و کلمه تمجید ده بار خوانده
پیوسته برکوع رود و در رکوع نیز بعد از گفتن سبحان
ربی العظیم ده بار کلمه تمجید بخواند و از رکوع چون سر کرد و در جلسه نیز ده
بار کلمه تمجید بخواند و بسجده دوم رود و در سجده نیز ده
بار کلمه تمجید بخواند و طریق خواندن نماز تسبیح این است که باید
در هر رکعتی پیش از فاتحه پانزده بار کلمه تمجید و بعد از قرائت
ده بار و در رکوع ده بار و در قیام بعد از رکوع ده بار



و در سجده دوم ده بار جمله هفتاد و پنج بار میشود در چهار رکعت
سیصد بار میشود فصل نهم و اگر در شب جمعه پیش از صبح سوره سبح اسم
ربک الاعلی الذی را ده بار بخواند حق تعالی پدر و مادر او را
بیامرزد در ذکر نماز جمعه و لوازم آن ای برادر بدانکه لازم
باید داشت در روز جمعه که بعد از زوال به هیچ کار مشغول نبا
شد بغیر از استعداد نماز جمعه و غسل روز جمعه را لازم باید دا
نست و بعد از غسل صد بار یا مهیمن بگوید بر دلها مشرف و بر مغیبات
مطلع خواهد گشت بلکه هر بار که غسل بکند این اسم را صد بار بگوید
و سعی بکند که در اول وقت داخل مسجد جامع شود و در میان
سنت و فرض نماز جمعه صد بار بگوید یا بصیر که حق تعالی مخصوص
گرداند ترا بعنایت خود و نیت نماز جمعه اینچنین بکن که نیت کردم
ساقط گردانم فریضه این وقت را باداء دو رکعت نماز جمعه
روی آوردم بقبله قبله بجهت کعبه اقتدا کردم با امام حاضر ستاده

خالصاً لله تعالی الله اکبر بگو ایستاده هفت بار فاتحه هفت بار سوره اخلاص
و هفت بار معوذتین بخواند تا در عصمت الهی مانده از آن جمعه تا جمعه
دیگر و مبتلا شد این عمل مر ترا ضرری از شیطان و بعد از آن
هم ایستاده بخواند اللهم یا غنی یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی
بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک
منقولست که هر کس در روز جمعه این دعا را هفتاد بار بخواند
ان شاء الله تعالی تا جمعه دیگر غنی و دنیادار شود و هر کس که این
دعا را بعد از نماز جمعه سه بار میخواند رزق او را از جایی می
رساند که گمان ندارد و هرگز محتاج بغیر نخواهد شد و این عمل را
باید که هرگز ترک نکنی که نتیجه بسیار دارد و اگر بعد از ادای نماز
جمعه القدوس بر نان که از وجه حلال باشد نوشته بخورد موصوف
بصفت ملکی شود و اگر بعد از ادای نماز جمعه یا جبار سیصد بار
به نیت مقهوری اعدا بخواند جمله دشمنان او هلاک شوند و

اگر بعد از ادای نماز جمعه صد بار بگوید یا غفار اغفر لی ذنوبی از مغفوران
گردد اگر در شب جمعه در بیت لقمه نان که از وجه حلال باشد القدوس
نوشته بخورد حق تعالی هر کس را مسخر او گرداند اگر کسی بعد از ادای
نماز جمعه بجهت هر مرادی صد و چهل بار یا جامع بگوید مرادش
حاصل شود ای مسلمانان نماز پیشین روز جمعه را بدین طریقه گذارید
اول چهار رکعت به نیت سنت روز جمعه بعد از آن چهار رکعت
به نیت فرض احتیاطی بعد از آن دو رکعت به نیت سنت
نماز پیشین چنانچه هر روز میگذارید ای درویش در روز جمعه
ساعتی است که در آن ساعت دعا مستجاب است باید که در روز
جمعه از آن ساعت غافل نباشی و آن ساعت بعد از عصر تا غروب
آفتاب است باید که متوجه باشی تا غروب آفتاب شود و در آن
وقت آنچه مراد و مطلب و مقصودی که داری از پروردگار عالم
بطلب و بدل و جان بصاحب خود متوجه باشی که بمراد برسی و در

روز جمعه آخر رمضان بعد از ادای نماز جمعه و نماز پیشین پنج وقت
نماز را مع نماز وتر قضا باید کرد چنانچه اول نماز بامداد را بعد از آن
نماز ظهر را و بعد از آن نماز عصر را و بعد از آن نماز مغرب را
و بعد از آن نماز عشا را بعد از آن نماز وتر را خواه بجماعت
خواند خواه تنها اگر بجماعت خواند باید که وتر را تنها خواند
نماز بامداد و نماز شام و نماز خفتن جهر است خواه بلند خواند
خواه پست و اگر بجماعت خواند بلند را بلند و پست را پست
خواند بزرگان گفته اند که در روز جمعه آخر رمضان وقتی
که خطیب در تعریف و ذکر پادشاهان مشغول شود مسلمانان
باید که این دعا را بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم و لو ان قرآنا
سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله
الامر جمیعا ااا ه اااا و در کوزه آب اندازد و هر کس که افطار
بآن آب خواهد کرد و با آن دعا را با خود دارد تا رمضان

دیگر ان شاء الله تعالی که در حفظ و امان حضرت باری تعالی ماند هیچ
آفت بروی نرسد تا یکسال ای درویش در اول روز جمعه تا
آخر روز چهار رکعت نماز بقای ایمان بخوان در هر رکعتی بعد از
فاتحه سوره اخلاص پانزده بار بخوان و بعد از ادای نماز صد بار
بگوی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ان شاء الله تعالی ایمان
بسلامت خواهی برد و اگر کسی در شب جمعه سوره نور را هفت بار
بخواند و هزار و یکبار یا نور بگوید دل او منور گردد فصل دهم در
ذکر نماز کفارت و نمازهای قضا شده در جمیع عمر و در روز
جمعه آخر ماه رمضان باید که بعد از ادای نماز جمعه و ظهر بنده
مؤمن پنج وقت نماز را قضا کند اول نماز بامداد و آنچه بلند است
بلند خواند و آنچه پست است پست خواند خواه تنها گذارد
و خواه بجماعت اما وتر را تنها بگذارد و هر نمازی که در جمیع عمر او
قضا شده کفارت آن میشود و اگر در روز جمعه پیش از نماز

جمعه چهار رکعت نماز به نیت کفارت نماز های گذشته بگذارد که در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی یکبار و انا اعطینا پانزده بار و چنان نیت کند که نیت کردم بگذارم چهار رکعت نماز نفل جهت کفارت نماز های که قضا شده بجمیع عمر من روی آوردم بقبله تا آخر و بعد از ادای نماز که سلام خواهد داد بهواسطه

این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا سابق الفوت و یا

یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اجعلنی فرجا و مخرجا انا عبدا انک تعلم و لا اعلم و انت القدر و اقدر و انت علام الغیوب یا واهب العطایا یا غافر الخطایا یا سبوح یا قدوس یا رب الملائکة و الروح رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم یا ستار العیوب یا غافر الذنب یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک

یا ارحم الراحمین و اگر در شب دوشنبه پنجاه رکعت نماز نفل

اگر در شب دوشنبه ...

بجهت کفارت نماز های گذشته بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه و سوره اخلاص یکبار و این نماز کفارت صد ساله نماز باشد

در ذکر نماز رجب و هر آن بنده مؤمن که در شب جمعه چون دو نیمه شب برابر شود خواب شیرین بر خود حرام کرده برخیزد و طهارت سازد و دو رکعت نماز چنان نیت کند که نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز از برای براندن حاجت و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون ده بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه سوره اخلاص ده بار بخواند و در رکوع و سجود تسبیح هفت بار بگوید و بعد از آن ادای نماز چون سلام دهد بهواسطه ده بار صلوات فرستد و ده بار کلمه استغفار بخواند و ده بار بگوید یا غیاث المستغیثین و ده بار بگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بعد از آن طلب حاجت بکند حضرت قاضی الحاجات هزار حاجت او را برآورده خیر گرداند حضرت

حضرت خیر صلوات الله علیه و سلم فرموده اند که هر کس این دعا را بخواند و اگر نتواند هر روز هفت بار بخواند هر حاجتی که داشته باشد حاجت آنکس روا گردد و بمراد خود برسد بسم الله الرحمن الرحیم حسبی ربی من کل مرتی مرتی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین باب چهاردهم نیز برده فصل است فصل

اول در ذکر شب قدر و نماز عید رمضان و لواز قدوة العارفین شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه فرموده که اگر غره ماه رمضان روز یکشنبه است پس شب قدر شب بیست نهم رمضان است و اگر روز دوشنبه است شب قدر بیست یکم است و اگر غره روز سه شنبه است شب قدر نوزدهم است و اگر غره شب پنجشنبه است شب قدر شب بیست پنجم است و اگر غره شب جمعه است شب قدر شب هفدهم است و اگر غره شب شنبه است شب قدر شب بیست سیوم است

ای درویش در کنز العباد مذکور است که قال بعض الناس لیلة القدر اول لیلة من رمضان قال الحسن رضی الله عنه لیلة سبع عشر و قبل لیلة تسع عشر قال رضی الله عنه لیلة اربع و عشرین قال عکرمه الله عنه لیلة خمس و عشرین و اکثر الاوقات دلیل علی انها لیلة سبع و عشرین فی الجانب الصافی ای برادر در روز عید رمضان و عید قربان غسل بکنی و بر جامه نو بپوشی و خود را معطر کنی که سنت است در روز عید رمضان صدقه فطر روزه داده متوجه عیدگاه شوی که اولاست و صدقه فطر اگرچه میدهی یک صاع باید داد که دو من گندم میدهی نیم صاع باید داد که دو من شرع است که هشتاد بهلول میشود و اگر بهلول چهار و نیم مثقال باشد و اگر بهلول از چهار و نیم مثقال زیاده باشد پس دو من از هشتاد بهلول کمتر میشود چونکه هر منی چهل سیر است و هر سیری چهار و نیم مثقال است پس صدقه فطر دو سیر شاه جهانی میشود اما باید که

بهای غله را داد تا هر چه فقیر تا هر چه ضرورت باشد صرف نماید و نیت
نماز عید قربان چنان بکند که نویت ان اصلی الله تعالی رکعتین و
صلواة العید اقتدیت بالامام متوجها الی القبلة تکبیر تحریمه بگوید
و دستها بندد و سبحانک اللهم بخواند و بعد از ان دستهاء
گشاده سه بار تکبیر بگوید بعد از ان دست بسته قراءت کرده
رکوع و سجود کرده برکعت دوم برخیزد اول قراءت کند بعد از ان
سه تکبیر گفته و تکبیر رکوع گفته رکوع و سجود کرده نماز را ادا نماید
اما باید که بعد از ادای عید رمضان و قربان چهار رکعت
نماز نفل گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک
الاعلی الذی بخواند که گویا جمیع کتاب خدای تعالی را که بانبیا علیه الصلوة
و السلام فرستاده خوانده است و در رکعت دوم بعد از فاتحه و الشمس
و الضحها بخواند که ثواب چند خواهد یافت و آنچه در آن روز
از خلق چنانچه خواهد واقع شود آنقدر ثواب در نامه اعمال

او داخل خواهد کرد و در رکعت سیم بعد از فاتحه و الضحی بخواند
که گویا سیر کرده جمیع یتیم امت را و نیز سیراب کرده و چرب کرده
بروان و در روان انبیا را و گویا لباس خوب و خوش پوشانیده تمام
امت را پوشانیده و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سوره
اخلاص بخواند که می بخشد حق سبحانه و تعالی گناه صد ساله او را
ذکر روز ششم شوال ای برادر چون روز عید رمضان بگذرد
از دوم ماه شوال شش روز متصل باید که روزه داری که
ابو ایوب انصاری گفته که گفتند رسول صلی الله علیه و سلم
کسی روزه دارد ماه رمضان را و نیز روزه دارد شش
روز از شوال بعد از روز عید رمضان پس گویا که روزه
داشته باشد تمام سال سعید خدری که گفت رسول صلی الله
علیه و سلم هر که شش روز شوال را روزه دارد حرام میکرداند
الله تعالی در نامه اعمال آن روزه دار آتش دوزخ را و گویا

تمام سال را روزه داشته ثواب جهل کس را که در جنگ
بدر تردد کرده اند و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما فرموده
اند که کسی که شش روز شوال را بغیر از روز عید متصل
روزه میدارد از جهت یافت شهر رمضان افضل است
از عبادت شش هزار ساله گویا قربان کرده ششصد هزار
شتر آزاد کرده ششصد هزار بنده آزاد کرده از حج
همه مقبول است و منقول است من کنز العباد فی ریاحین عن
ابی ایوب انصاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من صام شهر رمضان ثم اربعة بستة من شهر شوال
فکانما صیام الدهر کله و فیه ایضا عن سعید الخدری ان رسول
صلی الله علیه و سلم قال من صام رمضان و اتبعه بستة من
شوال حرم الله تعالی جسده عن النار فکانما صام الدهر کله و اعطی
الله لکل یوم صام من شوال ثواب ربعین بدرنا و رفع عنه عذاب

البقر و شدة القیامة و فیه ایضا عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام بستة ایام متوالیات
من شوال بانقضا شهر رمضان کان افضل من عبادة ستمائة
الف سنة و هدی ستمائة الف بدنة و عتق ستمائة الف رقبة
مقبوله مبروره و کل یوم من تلک الایام ستمائة الف سنة من سنی
الآخره و لا یدرک مثل ثواب لا من عمل مثل عمله او زاد علیه فصل
دوم در ذکر یوم ترویه و یوم عرفه و یوم نحر و عشر ذی الحجه و عید و ایام
و لذا زم ان و گفت ربی بن کعب که فرمودند رسول صلی الله علیه
و سلم هر که در دهه ذی الحجه هر روز یکبار سوره و الفجر بخواند می آمرزد
الله تعالی آن بنده را و اگر هر روز در تمام سال میخوانده باشد سبب
میشود در اخلاص آن بنده از آتش دوزخ و معاذ جبل رضی الله
عنه فرموده که گفتند رسول صلی الله علیه و سلم هر کس که روزه
دارد پنج شب را واجب میشود مر او را بهشت شب هشتم و نهم

دو هم و الحجه و شب عید رمضان و شب نصف شعبان و ابو در
غفاری رضی الله عنه فرموده که گفتند رسول صلی الله علیه
وسلم هر کس روزه دارد روز هشتم ذی الحجه زکو باشد که
کرده است پروردگار عالم را هست و چهار هزار سال و اگر
کسی روزه دارد روز دهم ذی الحجه را تا ادای نماز عید گو یا
بنده گی کرده است پروردگار عالم شش صد هزار سال و ابو
هریره رضی الله عنه فرموده اند که گفتند رسول صلی الله
علیه وسلم هر کس گذارد در روز هشتم ذالحجه شش رکعت
نماز بدو سلام و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والهم
و در رکعت ثانی بعد از فاتحه لایلاف قریش و در رکعت
ثالث بعد از قل یا ایها الکافرون و در رکعت چهارم بعد از
فاتحه اذا جاء نصر الله چون چهار رکعت ادا کرد و سلام بدهد
بعد از ان دو رکعت دیگر بگذارد و در رکعت اول

فاتحه

فاتحه یکبار و اخلاص سه بار بخواند و اگر خلق عالم جمع شوند تو اب
این نماز را نتوانند بیان کرد **ای برادر** بدانکه تکبیر التشریق نزد
امامین که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه عمل کرده اند از
روی احتیاط در سنت و سه نماز است ابتدا از نماز بامداد
روز نهم ذی الحجه که روز عرفه است بکنند تا عقیب نماز عصر تا آخر
روز ایام تشریق و فتوی برین قول است و ایام التشریق روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و تکبیر اینست که
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الله الحمد **منقول است** چون
حضرت ابراهیم صلوات الله علیه در خواب مامور بذبح
حضرت اسماعیل علیه السلام را در ذبح گاه آوردند که حکم الهی
را بجای آرند و اسماعیل علیه السلام را خوابانید و میخواستند کارد
در حلق اسماعیل علیه السلام رانند هم جبرئیل علیه السلام گوسفندی
از بهشت بفدای اسماعیل آوردند چون با آسمان اول رسیدند

دیدند که اسماعیل علیه السلام و ابراهیم علیه السلام خوابانیده
میخواهد که کارد بر حلقش راند از اضطراب بو حشت گفت
الله اکبر الله اکبر و حضرت ابراهیم علیه الصلوات و السلام را که
اکبر الله اکبر از جانب سموات بگوش ایشان رسید چون
نظر کردن حضرت جبرئیل را دیدند که گوسفندی همراه خود
دارند می آیند و دانستند که حق سبحانه و تعالی کرم کرده گوسفندی
فدا از برای اسماعیل فرستاده ایشان بو اسطه فرموده اند که
لا اله الا الله و الله اکبر و حضرت اسماعیل از ین واقعه مطلع
شده اند که حق سبحانه و تعالی از برای ایشان فرستاده است
ایشان فرموده اند که الله اکبر و لله الحمد و نیت نماز عید قربان
و طریق تکبیر تشریق گفتن در نماز جنازه در عید رمضان تلقین
کرده شده آنچنان است **ای درویش** چون نماز عید قربان
گذارده باید که قربانی بکنی بزد گوسفندی از یک تن

آدمی

آدمی شود گاو و شتر هفت کس آدمی شود اما باید که قربانی فربه
و بی عیب باشد چونکه رسول خدا فرموده اند که سمنوا ضحایاکم فانها
علی الصراط مطایاکم و هرگاه قربانی سواری باشد در گذشتن از
پل صراط پس فربه و کلان و بی عیب باشد بهتر است **منقولست** که
از ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند که النبی صلی الله علیه وسلم
هر آن بنده مؤمن که روزه دارد در آخر روز ذالحجه و اول
ماه محرم پس ختم کرده است سال گذشته خود را بر روزه و ابتدا
کرده است سال آینده خود را بر روزه **فصل سیوم** در ذکر روز
عاشورا و شب عاشورا و روز چهارشنبه آخر ماه صفر و اگر کسی در
روز عاشورا این دعا را بخواند انشاء الله تعالی در ان سال
نمیرد بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله ملاء المیزان و منتهی
العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش لا ملجأ و لا منجا من الله الا الیه عدد
الشفع و الوتر و عدد کلمات التامات برحمة الله و ده بار

صلواة فرستد بعد از آن بخواند که یا فارج زبت ذا النون یوم
عاشورا و یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا و یا سامع دعوی موسی
و هارون یوم عشورا و یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمها اقض حاجتی
فی الدنیا والآخرة وطول فی طاعتک و رضاءک وصلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله و اصحاب اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ای درویش
روز عاشورا بسیار روز متبرک است زیرا که خلق کرده است
حق سبحانه وتعالی در آن روز جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل
علیهم السلام را و عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و هفت
زمین و بهشت و دوزخ را و در روز عاشورا قیامت قایم
خواهد شد و خلق کرده است حق تعالی آدم علیه السلام را در روز
عاشورا و داخل بهشت کرده است و آدم علیه السلام را در روز
عاشورا و قبول کرده است توبه آدم را در روز عاشورا بالا برده
تا به بهشت حضرت نوح علیه السلام را همراه کشتی نجات طوفان در

روز عاشورا بر دل آورده است و حضرت یونس علیه السلام
را از شکم ماهی از قعر دریا و در روز عشورا دفع کرده است
بلا را از حضرت ایوب علیه السلام در روز عاشورا بیرون
آورده است حضرت یوسف علیه السلام از قعر چاه در روز عاشورا
و اسبوع که مهتر هود بان بود خدا تعالی ندای ایشان کرد و راه
گردانیده در میان دریای نیل بحضرت موسی علیه السلام و قوم
بنی اسرائیل در روز عاشورا تا بسلامت گذشته اند و غرق
گردانیده فرعون و قومش را در دریای نیل در روز عاشورا
و بالا برده عیسی علیه السلام را تا با آسمان چهارم در روز
عاشورا و نجات داده است ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرود
لعین در روز عاشورا بخشیده است بر بهترین مخلوقات حضرت
محمد علیه السلام گناه اول و آخر را در روز عاشورا و اینجا بحث
آمده که انبیاء معصوم اطلاق گناه چون توان کرد بار بار اکثر

که اشرف انبیاء اند جواب گفته اند که گناه اول تقصیرات تمام
جاتی انبیای و گناه آخر تقصیرات که از همان ایشان واقع
شده ای عزیز من هر کس که این دعا را در روز عاشورا
بر آب خوانده و بدان آب غسل کنند تا سال دیگر در حفظ
و امان حق سبحانه وتعالی میباشد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله والحمد لله لا اله الا الله والله اکبر لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم ملأ المیزان و منتهی العلم و مبلغ رضا و زنة العرش

صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
ای عزیز من بدانکه روز عاشورا اختلاف است بعضی گفته
اند که روز عاشورا روز دهم محرم است و بعضی گفته که روز
عاشورا روز نهم محرم است و روز عاشورا را روز عاشوره
ازین جهت میگویند که در روز عاشورا حق سبحانه وتعالی بده پیغمبر
کرم کرده آدم و ادریس و نوح و یونس و ایوب و یوسف و موسی

و عیسی و ابراهیم و محمد صلواة الله علیهم و منقولست که از ابو سعید
خدری رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم کسی که روز
عاشورا روزه میدارد کفارت است گناه یکساله او را اما
باید که دهم محرم روزه دارد تا دریابد روز عاشورا را و عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما نقل کرده است از آن سرور صلی الله علیه وسلم
که گفت هر کس روز عاشورا روزه دارد می نویسند در نامه اعمال
او ثواب کسی که شصت سال صایم الدهر و قایم اللیل باشد و روایت
کرده جابر بن عبد الله از النبی صلی الله علیه وسلم که گفت اگر کسی
در روز عاشورا شش رکعت نماز بیک سلام بخواند در هر رکعت
فاتحة الکتاب و الشمس و الضحی و انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و قل هو الله
و المعوذتین یکبار و چون از نماز فارغ شود بی واسطه سجده بکند
و بخواند در سجده قل یا ایها الکافرون هفت بار هنوز سر
خود را از سجده بر نداشته باشند که حق سبحانه وتعالی بیامرزد

او را عطا کند بعدد رکوع و سجود که در نماز کرده در بهشت
او را که در هر دری ازو هزار قصر باشد از زبرجد و یاقوت ای برادر
شب عاشورا نیز متبرک است باید که زنده داری و دعا کنی که دعا
مستجاب است دران شب و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده است که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که او
بگذارد چهار رکعت نماز در شب عاشورا بیک سلام و بخواند
در هر رکعتی فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و اخلاص هر یک را ده
بار عطا میکند پروردگار عالم او را در بهشت صد هزار خانه
ای عزیز من بدانکه در روز عاشورا اگر کسی در چشم سرمه
کشد چشم او هرگز درد نخواهد کرد و در اول روز چهارشنبه آخر
ماه صفر این هفت سلام بنویسد و در آب انداخته هر که از ان
آب بنوشد در ان در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی ماند و جمیع
بلیات ازو دفع شود سلام اول در سوره یس است چهار



سلام اول در سوره یس است سلام هفتم در سوره قدر است
و هفت سلام مذکور است بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
رحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم انا کذالک نجزی
المحسنین سلام علی موسی و هارون انا کذالک نجزی المحسنین سلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین سلام علی الیاسین سلام هی حتی مطلع الفجر
حضرت شیخ فرید شکر گنج فرموده اند که در اوراد حضرت خواجه
معین الدین قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که در سال تمام
سه لک بیست هزار بلا نازل میشود و هر کس در روز چهارشنبه
آخر ماه صفر چهار رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از
فاتحه انا اعطینا هفده بار و قل هو الله احد پنج بار و قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار و بعد از ان سلام این دعا
را بخواند جمله بلاها ازو دفع شود و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
یا شدید القوی یا شدید المحال یا عزیز ذللت بعزتک جمیع خلقک اکفنی من جمیع

خلقک یا محسن یا مجمل یا متفضل یا منعم یا مکرم یا لا اله الا انت
برحمتک یا ارحم الراحمین فصل چهاردهم در ذکر ماه رجب
در ثواب میگویند که هر کس در ماه رجب از غره آخر ماه هر شب
در وقت خواب سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین یکبار بخواند
و بعد از صلوة فجر سوره یس بخواند از مغفوران شود ای
درویش بدانکه گفت رسول صلی الله علیه وسلم کسی که در
ماه رجب روزه دارد واجب میشود بر خدای تعالی که سه کار
بادی بکند اول جمیع گناه گذشته او را بیامرزد دوم نگاه
دارد او را در باقی عمر از گناه یعنی دیگر گناه بروی ننویسد سوم
نگاه دارد او را در سایه رحمت خود از عطش روز قیامت
و از کرم تمام ماه رجب را نتواند روزه داشت سه روز
از اول ماه سه روز از میان و سه روز در آخر روزه دارد
همین ثواب میابد و اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است

ای برادر

ای برادر از شب جمعه اول ماه رجب غافل مباش که آن
شب لیلة الرغایب نامست و هر گاه ثلث از ان شب رفت
دیگر هیچ فرشته در آسمانها و زمینها نماند همه جمع میشود در مکه
معظمه و طلب استغفار می کنند از برای روزه داران
ماه رجب و حق تعالی حاجت ایشان را می برارد و بمقصود
شان میرساند ای درویش باید روز پنجشنبه اول ماه رجب را
روزه داری و در شب جمعه اول ماه رجب میان نماز شام
و خفتن دوازده رکعت نماز بگذاری دو دو رکعت بشش
سلام و بخوانی در هر رکعت فاتحة الکتاب یکبار و انا انزلنا
سه بار و اخلاص دوازده بار و هر گاه فارغ شوی از نماز
هفتاد بار صلوة فرست که اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد النبی الامی
و علی آله بعد از ان سجده بکن و بخوان در سجده هفتاد بار
یا سبوح یا قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بعد از ان سر خود

ای ترا خدا بخشد

رابردارد و هفتاد بار بگوی رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت العلی الاعظم بعد ازان دیگر باره سجده بکن و هفتاد
بار بگوی سبوح قدوس رب الملائکة والروح بعد ازان هر حاجتی
که داشته باشی در همان سجده گاه از خدای تعالی بطلب ان شاء
الله که حاجت تو خواهد براید وبمراد خود خواهی رسید ای برادر
عزیز من بدانکه در سیوم وچهارم و پنجم ماه رجب سلطان
اویس قرنی نماز میکذارده اند بعضی گفته اند در سیزدهم
وچهاردهم وپانزدهم میکذارده اند واین نماز نتیجه بسیار
دارد وبهر نیت وبهر مراد بنده مومن این نماز بگذارد
البته حاجت او روا گردد وبمراد خواهد رسید واین نماز
دوازده رکعت است بسه سلام وهر کس خواهد که این
نماز بگذارد باید که بوقت چاشت اول غسل کند وچهار رکعت
نماز بگذارد هر چه خواهد از قران بخواند بعد ازان سلام

دهد و هفتاد بار بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین لیس کمثله
شیء وهو السمیع البصیر بعد ازان چهار رکعت دیگر بگذارد وبخواند
در هر رکعتی فاتحه یکبار واذا جاء نصر الله سه بار وبعد از سلام
هفتاد بار بگوی اقوی معین واحدی دلیل ایاک نعبد وایاک نستعین
بعد ازان چهار رکعت دیگر بگذارد وبخواند در هر رکعتی فاتحه
یکبار واخلاص سه بار بعد از سلام هفتاد بار سوره الم نشرح بخواند
دو دست بر سینه فرود ارد وهر حاجتی که داشته باشی از خدای
تعالی بخواه ان شاء الله تعالی بمراد خواهی رسید منقول است که
در شب بیست نهم ماه رجب المرجب معراج آنسرور صلی الله علیه
وسلم بوده است اگر دوازده رکعت نماز کسی بخواند در شش
سلام در دو رکعت نماز سلام بدهد وبخواند فاتحه وهر سوره که
میخواسته باشد وبعد از ادای نماز صد بار سبحان الله وبحمده
بخواند وصد بار کلمه استغفار بخواند وصد بار صلوات فرستد وبخواند

از خدای تعالی از دنیا وآخرت وآنچه مراد اوست ان شاء الله
بمراد خود خواهد رسید وروز بیست هفتم رجب البته روزه باید
داشت که نتیجه او بسیار است ودر تفسیر مدارک مسطور است که در
سال تمام پنج روز است که هر روزی ثواب هزار سال را دارد
اگر کسی روزه دارد نتیجه بسیار دارد اول روز بیست هفتم ماه
رجب که روز معراج است دویم روز بیست پنجم ماه ذوالقعده
است که دران روز شروع در بنای خانه کعبه شده سیوم
روز دهم ماه ذوالحجه است که دران روز بنای خانه کعبه رسیده
چهارم بیست دویم ماه محرم است که دران روز مهتر جبرئیل
علیه السلام امامت کرده است آنسرور صلی الله علیه وسلم را پنجم
روز دوازدهم ماه ربیع الاول است که دران روز آنسرور
کاینات وخلاصه موجودات از دنیا سفر کرده اند واگر در شب
بیست هفتم رجب شش رکعت نماز بخوانی بسه سلام آنچه از

خدای تعالی خواهی یافت گویا بیست حج کرده وبیست بنده آزاد
کرده در انوقت میگویند که هر که در ماه رجب هر شب در وقت
خواب کند فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ
برب الناس یکبار یکبار بخواند بردارد وپروردگار عالم از وی
عذاب گور را وسختی روز قیامت بروی عطا کند روایت
میکنند از حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که در ماه رجب بعد از نماز بامداد سوره یس
یکبار بخواند خدای تعالی پنجاه ساله گناهان او را بیامرزد وعذاب
دوزخ وگور از وی بردارد آنسرور صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که در ماه رجب هر که قل هو الله احد بخواند هر روز یکبار
پنجاه ساله گناه او آمرزند فصل پنجم در ذکر ماه شعبان ای
درویش بدانکه هر کس که سه روز از ان ماه شعبان وسه روز
از میانه وسه روز از آخر روزه میدارد گویا هفتاد سال

عبادت کرده وآخر عمر بدرجهٔ شهادت خواهد رسید آن
ای برادر شب نصف ماه شعبان را شب براة میگویند بجهت آنکه
یکساله از آنچه خیر شر و رزق و روزی و راحت و محنت و بیماری
و صحت و حیات و ممات آنچه در یکسال واقع میشود و در شب
براة فرشتهای نویسنده از لوح المحفوظ نوشته می آرند
و میگویند که بر حضرت اسرافیل علیه السلام حکم است که فرشتهای
نویسنده را می فرماید که تمام معامله یکساله بنده ها را مینویسند
نسخه نسخه و نسخه ارزاق را حواله میکائیل علیه السلام مینماید و نسخه
حروب و زوال و خسف و غرق را حواله جبرئیل علیه السلام
مینماید و نسخه اعمال را حواله اسرافیل می نماید که صاحب
دنیا نیست و ملک بزرگیست و نسخه مصیبت را حواله عزرائیل
علیه السلام می نماید و میگویند که بر لوح محفوظ خبر اسرافیل دیگر
ی را اطلاع نیست و اسرافیل علیه السلام را معامله یکساله اطلاع

است و بس ای برادر بدانکه فرشتگان در شب براة و در شب
قدر بر زمین می آیند و حضرت جبرئیل همراه است و آمدن جبرئیل
علیه السلام بر زمین بجهت کارهای مطلوب و محبوب و یادگار
های کرده و منصوص است که در آن سال بخلق خواهد رسید و گویند که
فرشتگان در آن شبها در خانه هیچ مؤمنان در آیند مگر خانه که
در وی سگی باشد یا صورت یا از اسباب قمار و یا خمر باشد و در شب
قدر که فرشتگان و جبرئیل علیه السلام بخانهای مؤمنان میآیند
بجهت تقسیم کارهای مطلوب و محبوب مؤمنان مثل سلامت
و خیریت و عافیت و فرستادن باران و فراخی روزی
و حیات و نصرت لشکر اسلام و زادن پسران و امثال آن
تعلق بشب قدر دارد و هرچه از قسم مکروهات و منغوضات
از مردن و شکست لشکرها و غرق شدن کشتیها و محیط و کمی باران
و زادن دختران تعلق بشب براة دارد ای عزیز من

باید که شب براة را زنده داری و عزیز و محترم شماری و
آن شب را بنماز و دعا و استغفار بصبح باید آورد و این دعا را
بسیار خواند که نتیجه بسیار دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ان
کنت کتبت اسمی فی دیوان ربوابط السیقدا فاملک بحمد الله و لک
و ان کنت فی دیوان الشقاوة فامح بر کتب ملت فی کتابک بحقه
تعالی ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ای مسلمانان در شب
براة باید که در چشم راست سه بار سرمه بکشید و در چشم
چپ دو بار تا شما را دو فایده باشد یکی آنکه در آن سال چشم
شما درد نکند دوم آنکه در عبادت کاهلی نکنید و اگر نوشند
در شب براة بعد از نماز خفتن صد رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ اخلاص ده بار بخواند که بجز ثواب
خواهد یافت ذکر نماز در هفته و در تمام سال بزرگان دین

فرموده اند که اگر کسی روز جمعه چاشتگاه چهار رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد یازده بار بعد از سلام
صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار بگوید
یا الله یا هو ابو هریره رضی الله عنه از آنسرور صلی الله علیه و سلم
روایت کرده اند که اگر کسی روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد
در چاشتگاه بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل یا ایها الکا
فرون سه بار بعد از سلام صد بار بگوید یا رحمن یا رحیم ابو امامه
الباهلی رضی الله عنه روایت کرده اند که از آنسرور صلی الله
علیه و سلم اگر کسی روز یکشنبه چهار رکعت نماز گذارد در چاشتگاه
بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار آمن الرسول یکبار بعد از سلام
صد بار بگوید یا عزیز یا غفار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت
کرده اند که آنسرور صلی الله علیه و سلم اگر کسی چهار رکعت نماز
چاشتگاه بگذارد در روز دوشنبه بخواند در هر رکعتی فاتحه

وآیة الکرسی وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل
اعوذ برب الناس یکبار بعد از سلام ده بار کلمهٔ استغفار
وده بار صلواة وصد بار یا قهار یا ستار بخواند انس بن
مالک رضی الله عنه روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم اگر کسی روز سه شنبه چاشتگاه دوازده رکعت
نماز بگذارد بخواند در هر رکعتی فاتحه وآیة الکرسی یکبار و قل
هو الله احد سه بار بعد از سلام صد بار بگوید یا دهاب یا فتاح
امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اگر کسی روز چهارشنبه چاشتگاه دوازده رکعت
نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد
وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس هر یک سه بار
بعد از آن سلام داده صد بار بگوید یا حنان یا منان معاذ
جبل روایت کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر کسی

روز پنجشنبه چاشتگاه دو رکعت نماز بگذارد بخواند و در هر
رکعتی فاتحه یکبار و انا اعطینا و اذا جاء نصر الله پنج بار و بعد از سلام
صد بار بگوید یا علیم یا غالب ثواب این نماز را اگر نوشتن آن
نیاید از شرح و بیان بیرونست **فصل ششم** در ذکر دعا کردن
ای درویش بدانکه اگر میخواهی که دعا بکنی باید که با وضو باشی
و مستقبل قبله و بدو زانو نشین بگشای دستهای خود را برابر سینه
و باید که کف دست بجانب آسمان داشته سر خود را حاضر داری
و نظرت در میان هر دو کف دست باشد اول صلواة بفرست
و از روی زاری و تضرع و عجز تمام دعا کن **ای درویش** بدانکه
محل استجابت دعاست بعد از نماز جمعه و بعد از آن نماز عصر
روز جمعه و بعد از هر وقت نماز و چون جواب اذان بگویی
دعا کن که محل استجابت دعاست و میان نماز پیشین و نماز دیگر
روز چهارشنبه و در دو بهر هر روز و در میانه و وقت سحر

و شب جمعه و در اول ماه رجب و شب نصف شعبان و شب قدر
و شب عرفه و روز عرفه و در تمام ماه رمضان و در شب هر دو عید دعا
مستجاب است باید که درین وقتها غافل نباشی اما در استجابت
دعا شرایطهاست چنانچه منقولست که روزی سلطان ابراهیم
ادهم رحمة الله علیه میگذشتند در بازار بصره که خلق جمع شده
از ایشان سوال کردند که ای سلطان ابراهیم ادهم حق تعالی در کلام
مجید خود فرموده که ادعونی استجب لکم یعنی دعا بکنید که دعای شما
را مستجاب کرده ام و حالا آنکه ما دعا میکنیم دعای ما مستجاب نمیشود
سلطان ابراهیم فرمودند که ای مسلمانان قول خدای تعالی برحق است
و دعای شمایان که مستجاب نمیشود از آن جهت است که چهار چیز شما را
از نسبت عمل بد مرده است اول آنکه میگویند که ما پروردگار
خود را شناخته ایم و حالا آنکه هرگز ادای حق او نمیکنید دویم
آنکه کلام پروردگار را یاد او عمل نمیکنید سیوم آنکه دعوی میکنید

ای برادر مسبحه و انگشت میانه و بدو انگشت یا بچهار انگشت طعام بخورد چهارم
باید که از کنار طعام بخورد و از میانه و از بالای نخورد که برکت در میانه و بالای
طعام نازل میشود یازدهم باید که آنچه از طعام وسط و بالای سفره ریخته
باشد چیزی تبرکا گرفته بخورد که در وی خاصیت بسیار است و بهر عدد برنج
که از بالای دستارخان برداشته بخورد حق تعالی یک حور عین بنام او در بهشت
خلق میکند منقول است اگر مومنی بسم الله الرحمن الرحیم گفته بدست راست
برنج از بالای دستارخان یا از زمین گرفته بخورد و در آنوقت هر دعا که کند
دعای مستجابست و حق سبحانه و تعالی باین قدر عمل بنده نگاه دارد و از جمیع بلاها
و آفتهای آخر الزمان از جذام و برص و جنون و غیرهم او را و فرزندان و او
لاد او را و نیز نگاه دارد و از آفتها در امان او بسیج کرده اند شانزدهم باید که بعد
از تمام خوردن انگشتان خود بر و یا بکاساز دو اول انگشت ابلیس بعد از آن
اگر بر و یا بکساز د خوبست اما باید که اول انگشت میانه را بلیسد بعد از آن
انگشت سبابه را بعد از آن ابهام را و کسی که این عمل می کند فرشته از برای او

طلب استغفار می کنند بغدم باید که بعد از فراغ طعام خوردن حمد و شکر
گوید پروردگار عالم را که باو رزق داده گویند که بنده بعد از خوردن طعام
شکر میگوید حق جل و علی رزق روزی بروی فراخ می گرداند هژدهم باید که
بعد از طعام خوردن خلال کنند بچوبی که از درخت تلخ نباشد و رنگ آن چوب سیاه
نباشد یا زرد اما خلال کنند بچوب لجان و بهی و انار نوزدهم آنچه از میان دندان
بخلال بیرون کنند آن را فرو نبرد بلکه انداز دبستم باید که بعد از خوردن طعام
دستها را بشوید که حق تعالی نگاه میدارد او را از ضعف چون بیست یکم باید که بعد از
شستن دست سه بار مضمضه کند و دهن خود را از آلوده طعام پاک سازد بیست
دویم باید که طعام را تنها نخورد و اقل مرتبه چهار کس بر سر طعام حاضر باشند از اهل و عیال
و فرزندان و برادران و خویشان و مصاحبان و آشنایان و بیگانگان که هر که
باشد محبوبست اما از چهار کس کم نباشد که ثواب بسیار و زینت که چهار کس بر سر سفره حاضر باشند
صحابه رضی الله عنه گفته که گفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که طعام و دست ترنز و پرور
دگار عالم اینست که در روی دست بسیار باشند یعنی بر سر سفره جمعیت باشند و نیز در

غ خورد

جاء فی الحدیث من قال لاخیه السلام علیکم کتب له بها عشر حسنات
وان قال السلام علیکم کتب له ثلثون حسنة و فی السلام له ثلث
مراتب مرتبه عالیه و مرتبه واسطه و مرتبه ناقصه فالمرتبة العالیة ان
یقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته والمرتبة الواسطة والمرتبة الناقصة
فالمرتبة العالیة ان یقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته والمرتبة الواسطة
ان یقول السلام علیکم و رحمة الله والمرتبة الناقصة ان یقول السلام
علیکم ای درویش بدانکه چون دو مسلمان ملاقات کرده با یکدیگر
سلام دهند باید که مصافحه نیز بکنند که سنت است و سبب زیادتی
محبت مصافحه یعنی کف بر کف باید نهادن و سر انگشتان نباید
گرفت که مشابه روافض میشود و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف بر کف نهند و یکبار
صلوات فرستند از گناهان چنان پاک شوند که گویا از مادر آن ساعت
زاده اند فصل هفتم در ذکر عطسه و جواب آن ای درویش بدانکه عطسه از آن

جهت می آید که جان را بطرف روی میدهد و از این قالب ظلمانی
و وجود انسانی بیزار شده و اراده آن می کند که برآید و بهر طرف می دود
و براه دهن و براه دماغ و براه گوش و چون ابدان می بیند که جان اراده
برآمدن و بدر رفتن دارد و از راه دماغ ندا کرده منع می کند که هنوز وقت
برآمدن تو نشده و جان از استماع این ندا در جای خود قرار میگیرد
از آنست که عطسه زننده الحمد لله میگوید و او را فرح روی میدهد و هر مسلمان
که عطسه بزند باید که بگوید الحمد رب العالمین یا الحمد لله علی کل حال بگوید و شنونده
باید که در جواب بگوید یرحمک الله و شفیک و عطسه زننده بعد از آن بگوید یغفر الله
لکم و اگر شخصی عطسه زننده پیش از آن الحمد لله رب العالمین گوید سامع گفت
الحمد لله رب العالمین حق سبحانه و تعالی در حفظ و امان خود نگاه میدارد آن شخص را
از درد دندان و درد گوش و درد شکم چنانکه درین باب حدیث نبوی
واقع شده قال النبی علیه السلام من سبق العاطس بدا بالحمد لله امن من الشوص
واللوص والعلوص و در حدیث آمده است که عطسه زننده الحمد لله رب العالمین

رسالت

العالمین گوید دفع میکند الله تعالی از آن شخص هفتاد درد که ادنای آن درد ها
علت جذام است ای درویش اگر مکرر از شخص مومن سه بار عطسه متصل واقع شود
علامت آنست که ایمان او ثابت است در دل و در حدیث آمده است
عطسه از جانب رحمان است و خمیازه از علامت شیطان باید که مومن
در وقت خمیازه کردن بدست دهن خود را بپوشد و اگر بدست دهن
خود را نپوشد از راه دهن شیطان درون دهن او میرود و اگر در وقت
خمیازه کردن آه آه کرد چنانچه از عوام بسیار واقع می شود شیطان در
درون دهن او خنده ها میکند فصل هشتم در ذکر اسماء اعظم ای برادر بدانکه
بعض از بزرگان گفته اند که اسم اعظم اسم الله است بعضی گفته اند که یا حی یا
قیوم است لان آصف بن برخیا لما اراد ان یحضر عرش بلقیس من مسیرة
شهر قبل ان یرتد الیه طرفه قال یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام الهنا و
اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت یا ذا الجلال والاکرام و لما اراد عیسی علیه السلام
ان یحیی الموتی قال یا حی یا قیوم و رای علی رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم

یوم بدر ساجدا و قال یا حی یا قیوم و بعضی گفته اند که اسم اعظم در سوره مریم است
که کهیعص است این قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه است فی وسیلة
القلوب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول صلی الله علیه و سلم
گفت شد که اسم اعظم در آیت قل اللهم مالک الملک است ابن سلمه رضی الله عنه گفت
که شنودم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمودند اسم اعظم درین آیتهاست
که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و عنت الوجوه للحی القیوم کعب احبار رضی الله
عنه گفت که عیسی علیه السلام چون خواستی که مرده زنده شود دو رکعت نماز
بگذاردی و خدای را حمد و ثنا گفتی بس و ست بر کشیدی و این دعا بگفتی
یا حی یا قیوم یا الله یا رحمن یا ذو الجلال و الاکرام یا نور السموات و الارض
و ما بینهما و رب العرش العظیم بعضی گفته اند که اسم اعظم این پنج اسم است یا لطیف
یا الله یا خبیر یا الله یا حفیظ یا الله یا سمیع یا الله یا بصیر یا الله یا الله یا الله
یا الله یا الله یا الله منقول است که یکی از بندگان مقرب سال بوده که از حق

تعالی میخواسته که اسم اعظم خود را بیاموزد و گفته اند که آن شخص انس ابن مالک
بوده رضی الله عنه تا در خواب دید که او را گفتند که بگوی یا فارج الهم یا
کاشف الغم و یا صادق الوعد و یا موفیا بالعهد و یا مجیب الدعوات المضطرین
یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت بعضی گفته اند که از بزرگان اسم اعظم این
نامهاست که یا الله یا رحمن یا رحیم یا حنان یا منان یا ذا العرش الکریم
و بعضی گفته اند که اسم اعظم این اسمهاست یا واحد یا احد یا صمد یا فرد یا وتر
یا علی یا عظیم یا کبیر و از علی بن حسین رضی الله عنهما آمده است که گفت
مدتی بود که من از حق تعالی میخواستم که اسم اعظم مرا عطا کند شبی در خواب
دیدم که آینده بیامد و گفت یا علی بن حسین بگوی یا الله یا الله یا الله
یا الله یا الله لا اله الا انت و رب العرش العظیم و نیز آمده است که از ابو یعقوب
طاهی رضی الله عنهما که گفت پیوسته از حق تعالی میخواستم که مرا اسم اعظم خود کرامت
کند شبی در خواب دیدم که در ستاره نوشته که یا بدیع السموات و الارض
یا ذو الجلال و الاکرام یا نور السموات و الارض یا قریب یا مجیب فصل نهم در ذکر

صلوات بر سرور کاینات و فضیلت آن ای درویش بدانکه در ریاض الکرمین
آورده اند که آنسرور صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که هر آن مومنی که
بر من یکبار صلوات فرستد حق تعالی بر وی ده بار صلوات میفرستد و
ساکنان آسمان اول هزار بار صلوات میفرستند بر وی و ملایکه آسمان
دویم دو هزار بار بر وی صلوات میفرستند و فرشتهای آسمان سیم
سه هزار بار بر وی صلوات میفرستند و کروبیان آسمان چهارم
چهار هزار بار بر وی صلوات میفرستند و قدسیان آسمان پنجم
پنجهزار بار بر وی صلوات میفرستند و مقیمان آسمان ششم شش هزار
بار بر وی صلوات میفرستند و عابدان آسمان هفتم هفت هزار بار
بر وی صلوات میفرستند و بعد از آن حق تعالی فرماید که ثواب درود
بنده من بر منست که بیامرزم همه گناهان او را ببرکت درودی که بر حبیب
من و محبوب من فرستاده درجه عالی بر وی عطا کنم در ریاض الکرمین
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر آن مومنی که بر من

صلوات میفرستد از روی تعظیم و ادب حق تعالی از آن صلوات فرشته خلق
میکند که مر آن فرشته را دو بال است یکبالش در مشرق است و یکبالش در مغرب
و پایهاش در زمین هفتم و سرش در زیر عرش و حق تعالی فرماید مر آن فرشته را
که صلوات فرستد بر آن بنده تا روز قیامت و در اسرار الابرار آورده است
که بهترین مخلوقات فرموده اند که هر آن مومنی که یکبار بر من صلوات
فرستد حق تعالی رحمت کند او را و دیگر صلواتها فرستد ذخیره باشد او برای
روز قیامت و در روضة العلی منقول است از انس ابن مالک رضی الله عنه
که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر سر منبر بر آمد چون بپایه
اول قدم نهاد گفت آمین و در پایه دویم قدم نهاد نیز گفت آمین و بر
پایه سیوم قدم نهاد نیز گفت آمین صحابه کرام از آن سوال کردند آنسرور صلی
علیه و سلم بزبان درربار فرمودند که چون بپایه اول منبر قدم نهادم جبرئیل علیه
السلام ظاهر شد و گفت خوار باد آنکس که نام تو ای محمد بشنود و صلوات
نفرستد و من گفتم آمین چون در پایه دویم قدم نهادم جبرئیل علیه السلام گفت

خارها دامنگیر که پدر مادر یکی ازین دو را دریابد و در رضای ایشان نکوشد
که سبب دخول جنت ست او را و من گفتم آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهادم
جبرئیل علیه السلام گفت خار باد انکس که ماه مبارک رمضان دریابد و عمل خیر نکند که
مغفرت بنده ست و عمل بد کند و روزه ندارد و من گفتم آمین و در تنبیه المذکرین
آورده اند که کسی که نام آنسرور صلی الله علیه وسلم بشنود و صلوات نفرستد فردای
قیامت راه بهشت را نیابد هرچند که بوی بهشت حکم شده باشد منقول ست که
هر مومنی که بر آنسرور صلی الله علیه وسلم صلوات می فرستد فرشته بعرض میرساند
که یا رسول الله فلان بن فلان بر شما صلوات فرستاد اما صلوات که در
روز جمعه و شب جمعه مومنان می فرستند بیواسطه فرشته بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم میرسد و کسیکه در شب جمعه صلوات بسیار فرستد آنسرور
صلی الله علیه وسلم را در خواب بیند و بهر مراد و مقصود وارد و در شب جمعه
صلوات فرستد بمراد رسد و در زهرة الریاض آورده اند که آنسرور صلی الله علیه
وسلم فرموده اند که گفت جبرئیل علیه السلام که از آن طرف کوه قاف دریاییست

دوران

دوران دریا ماهیان بسیارند که مامورند بگفتن صلوات بر بهترین مخلوقات
صلی الله علیه وسلم و هرکس که از آن ماهیان بگیرد دوست او شود و آن
ماهی در دست او سنگ گردد آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمودند که هرکس
که هر روز بر من درود فرستد ضامن او منم در دخول بهشت و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که هرکس بر من درود می فرستد جبرئیل علیه السلام
نزد من می آید و میگوید یا محمد فلان بن فلان بر شما صلوات فرستاد
من او را دعای خیر میکنم و می گویم سلام من و رحمت ایزد تعالی بروی باد
فقیه سراج الدین رحمة الله علیه در ریاض المذکرین گفته که فرمودند آنسرور
صلی الله علیه وسلم هرکس دو بار بر من صلوات میفرستد حق سبحانه و تعالی آن
دو بار صلوات او را ابد و در کعت نماز قبول کند ای برادر بدانکه فضیلت صلوات
خمس بسیارست منقول ست که روزی آنسرور صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته
بودند که جوانی در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتعظیم آن جوان برخواستند
و بنشاندند او را در پهلوی خود و بلندتر از حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق

گفته
رضی الله تعالی عنه که ای ابابکر این جوان را بلندتر از آن جهت از تو نشاندم که
نیست در دنیا کسی که بیشتر از وی بر من صلوات فرستد حضرت امیر المومنین
ابابکر صدیق رضی الله عنه و جمیع اصحاب سوال کردند که یا رسول الله این
جوان کدام صلوات بر شما میفرستد آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمودند که
این جوان در پگاه و بیگاه این صلوات را ورد خود کرده و بر من می فرستد
که اللهم صل علی محمد و علی ال محمد بعدد من صلی علیه و صل علی محمد و علی
آل محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد و علی ال محمد کما تحب و ترضی
ان تصلی علیه و صل علی محمد و علی ال محمد کما امرتنا بالصلواة علیه و صل
علی محمد و علی ال محمد کما ینبغی الصلواة علیه فصل دهم در ذکر خلوت و تنهایی و ذکر آن

ای درویش بدانکه بنای سلوک راه دین و وصول مقامات یقین بر خلوت
و عزلت و انقطاع از خلق نهاده اند و جملگی انبیا علیهم السلام و اولیا قدس
الله تعالی ارواحهم در بدایت حال خلوت گزیده ترک دنیا و ما فیها کرده از مشاغل
و اختلاط خلق از دور کرده گوشه اختیار کرده کنج معتکف شده بعبادت

یافته

و ترقیات که کرده اند تا بمقاصد و مطالب رسیده اند چنانچه حضرت سرور
کاینات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم را در اوایل خلوت و عزلت
در دل لطیفش و خاطر شریفش بسیار شیرین بود که اکثر اوقات بر سر کوه
در غار حرا تنها به بندگی خدا مشغول بود پروردگار عالم خواست
که موسی علیه الصلوة والسلام را شرف و سعادت استحقاق کلام تشریف
خود بیواسطه کرامت کند بخلوت اربعین امر فرمود قوله تعالی و اذ وعدنا
موسی اربعین لیلة و این عدد اربعین خاصیت بسیارست که در اعداد
دیگر نیست بنابر آن بعدد اربعین خلوت حکم شد بحضرت موسی علیه الصلوة
والسلام و نمی بینی که هر که از انبیا علیهم السلام که تشریف آن بعد از اربعین
تکمیل نمی یافت برسالت مبعوث نمیشدند و نیز نطفه از صلب پدر برحم
مادر قرار میگیرد تا چهل روز نطفه میگویند و تا چهل روز علقه میگویند و تا چهل
روز مضغه میگویند که و این ترقیات در عدد اربعین می شود و نیز
آنسرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که قال النبی علیه السلام من اخلص لله اربعین

معنا خاطر هرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ای عزیز من شخصی که خلوت
می گزیند ده چیز مر صاحب خلوت را ضروریست تا خلوت وی صحیح
باشد اول باید که عالم باشد تا حق از باطل تواند جدا کرد دویم باید که زاهد
باشد اندر جملگی دنیا سیوم باید که شدت و محنت را اگر بیند باختیار نه بفرود
چهارم باید که از راحت و لذت خود را دور دارد پنجم باید که خلوت برای کمال
دین گزیند ششم باید که نظرش در عیب باشد و خود را کمترین خلق داند تا شر
خود را از خلق دور کند هفتم در عمل فترت نکند لان الفراغ بلاء هشتم
عجب نکند اندر انچه او را دهد از کرامات و خارق عادات و عبادات
نهم خانه دل را از فضول خالی کند و هر چه را فضولی آن بود که زیاده از یک
روزه قوت نگاه دارد و اهل معرفت را انچه زیادت از یک وقت بود که
نگاه دارد فضولیست دهم باید که هر چه او را از حق باز دارد از آن قطع
کند بزرگان گفته اند که فرق میان عزلت و خلوت آن ست که عزلت
کناره کشیدن از خلق بود و با خلق اختلاط نکند و از همنشینی خلق پرهیز دو با اهل

و با اهل و عیال و فرزندان از خواهش طبعیت و شهوت نه نشیند و اگر از برای
خدا خالصا لله و سیله رحم را بجا آورده نشیند و قطع صحبت کرده در کنج
عزلت خود رفته توبه و استغفار کند اما خلوت آن بود که مجرد بود و کار عالم
از همه مجرد شود و اهل و عیال و فرزندان و مال و ملک و دنیا و مافیها و همه را از
خاطر خود دور کند و بدل صاف و جان پاک متوجه پروردگار شود فی ترجمة الالیاجیا
ای برادر مومنی چون بسعادت عزلت و دولت خلوت مشرف شود باید که در
خلوت بر علم و عمل و ذکر و فکر مواظبت نماید تا ثمره عمل بیابد و مردمان را باز
دارد از آنکه او را بسیار حلال است کشند و وقت را او را ضایع سازند و با
اراجیف شهر و انچه مردمان بدان مشغول باشند گوش ندارد زیرا که انچه بشنود
در دل ممکن کرده تا بحدی که در اثنای نماز فکرت انگیخته شود و افتادن
چیزها در گوش چون افتادن تخم است در زمین هر کس با ما جد گفته در خلوت
روز و دل و منور کرده و بیهوشی او را روی دهد و اگر بسیار گوید در
میان خلق بزرگ گردد اگر چه خرد بود هر که اول از خلوت هراسان بود هزار

یکبار با وا جد بگوید خوف از دل او برود مقرب حق گردد ای عزیز من
خلوت را شرایط و آداب بسیارست اما ضروری هشت شرط ست که
یکی ازین شرایط فوت شود مقصود اصلی خلوت حاصل نخواهد شد زیرا که
هر شرطی ازین شرایط کلید قفل ست و اگر یک شرط ترک میشود یک قفل نابسته
میماند شرط اول باید که غسل کند به نیت غسل مردن و خود را مرده داند
و جامه و جای نماز پاک باشد از چرکنت لوث و حرام دو رکعت نماز بگذارد
و توبه کند از جمیع تقصیرات که از وی واقع شده و تنها در خانه خالی مربع
نشیند و روی بجانب قبله کند و دستها بر روی ران نهد و بذکر مشغول
شود و خلوت خانه را الحد خود داند و از انجا بجز بوضو و حاجت نماز بیرون
نیاید و پرده بر روی در اندازد که هیچ روشنی و آوازی در نیاید که حواس
از کار فرو افتد و هر گاه این روش اختیار کرد دلش از خلق متوحش گردد
بکلی روی بحق آرد شرط دویم پیوسته بر وضو بودنست زیرا که وضو سپر
می شود میان مومن و شیطان و هر جا که آب وضو میرسد منور میشود و آن

و آن وضو محفوظ اند از شیطانست از نجا فرموده اند که الوضوء سلاح المومنین
سیوم مداومت نمودن بذکر لا اله الا الله چهارم مداومت بر نفی
خاطر یعنی هر چه در خاطر باشد مثل مال و زن و فرزند بهر چه دل او را بستگی
باشد بلا الله از وی قطع کند و همیشه در خاطر گذراند که هیچ چیز نمیخواهم بجز پروردگار خود
ای درویش بدانکه تا آئینه دل از جمله نقوش خالی و صافی نگردد لایق
نقوش مشاهدات غیبی و علوم لدنی نمیشود و قابل انوار مکاشفات روحانی
و تجلیات صفات ربانی نمیگردد پنجم دوام صوم ست باید که تا در خلوت ست
روزه دار باشد زیرا که روزه را در قطع تعلقات بشری و خمود صفات
حیوانی خاصیت عظیم ست ششم دوام سکوت ست باید که تا در خلوت باشد بهیچ کس
سخن نکند مگر با شیخ بقدر ضرورت از کشف و وقایع و واقعات که روی
دهد تا پیر خود را ظاهر سازد و حل مشکل از خود بکند هفتم مراقبه دل ست باید که
دل خود را با دل شیخ مراقب دارد تا از دل شیخ فیض بر دل او برسد
و اگر آفتی و خوفی در دل او پدید آید و چیزها برو ظاهر شود باید که توجه بپیر خود بکند و صورت پیر خود در نظر آرد

وپناه بولایت شیخ آرد و از شیخ مدد طلبد که همت ولایت شیخ دفع آفت
میکند که اگر شیطان نه باشد و اگر نفس نه، هشتم ترک اعتراض ست بر خدای
و بر شیخ اعتراض بر خدای چنانکه بهر چه از غیب وی رسد از قبض و بسط و
رنج و راحت و صحت و بیماری و کشایش کار و بستگی کار باید که راضی باشد
و تسلیم نماید و روا از حق نگرداند و آزرده نشود و اعتراض بر شیخ چنانچه
قول و فعل خال و صفت خوب یا بد بیند اعتراض نکند بلکه دران حکمتی
باشد چنانچه از حضرت خضر علیه السلام در مصاحبت حضرت موسی صلوات
الله علیه واقع شد که کشتی را شکافتند و طفل را کشتند و بحکم الهی میکرد
و حضرت خضر علیه الصلواة والسلام انچه میکرد اما بظاهر در نزد حضرت موسی
عجب می نمود ای برادر در خلوت کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن ضروریست
فی العوارف اذا اراد ان یدخل الخلوت فالکمال الامر فی ذلک ان یتجرد من
الدنیا و یخرج کل ما یملکه و یغتسل غسلا کاملا بعد الاحتیاط للثوب والمصلی
بالنظافة والطهارة و یصلی رکعتین و یتوب الی الله تعالی من الذنوب بجملتها و تضرع

وتضرع

و تضرع و یتمسکنه و یخشع و یسوی بین السریه والعلانیه ولا ینطوی علی غش
و غل و حقد و حسد و خیانه و یقعد فی موضع خلوته ولا یخرج الی الصلواة
الجمعة و صلواة الجماعة و ترک المحافظة علی صلواة الجماعة غلط و خطاء فان
وجد تفرقه فی خروجه یکون له شخص یصلی معه جماعة فی خلوت ولا ینبغی ان
یرضی بالصلواة منفردا البتة فانه بترک الجماعة یخشی علیه آفات قد رأینا من
و یوسوس عقله فی خلوته واحق ذلک یشوم اصرار و علی ترک صلواة الجماعة و ینبغی
للسالک ان یکون فی کل شیء بنیة الله حتی فی اکله و شربه ولبسه ونومه وکلامه
حتی لایاکل الا لله ولا یشرب الا الی [illegible] ولا ینام الا الی الله ولا یتکلم
الا الی الله ای درویش ذکر خواندن قران ای برادر هر وقت که قرآن می
خواند در نماز یا در غیر نماز باید که دل خود حاضر داری زیرا که عبادت بغفلت
داخل عبادت نیست ای عزیز من اگر سوال کنند که جان قرآن کدام است
و حصار قرآن کدام است و مادر قرآن کدام است و دل قرآن کدام است و چراغ
قرآن کدام است و عرش قرآن کدام است و مهر قرآن کدام است و نقش قرآن کدام است

و تاج قرآن کدام است و مهر قرآن کدام است و یار قرآن کدام است و منزل
قرآن کدام است جواب بگو که جان قرآن آمین است و حصار قرآن آیة
الکرسی و مادر قرآن فاتحه است و دل قرآن یس است و چراغ قرآن تبارک
و عرش قرآن الرحمن است و نقش قرآن سورة اخلاص است و مهر قرآن بسم الله
الرحمن الرحیم است و تاج قرآن مد است و یار قرآن تشدید است و منزل قرآن
وقف است و همه علما و فضلا و حفاظ که این قدر نه دانند قرآن با ایشان خواندن روا
نبود فی مفتاح الصلواة ان یقرأ القرآن بتدبر معانیه ان کان من اهله و ان
لم یکن من اهله ینظر بانه کلام الله عز و جل و ینبغی ان یقول کل حرف علی مخرجه
کما جری علی لسانه فی حال نفخه فیعیده لان کل عمل من تلاوة و صلواة و
ذکر لا یجمع فیه بین القلب واللسان لا یعتد به و لان بعض السلف کان
اذا قرأ سورة او آیة ولم یکن قلبه حاضرا فیها اعادها ثانیة و ان یقرأ بلحون العرب
و اصواتها و هو اللحن الفصیح و یجتنب صوت اهل الفسق والغناء فانه فتنة علیه و علی من یسمع
علیه ای درویش در خواندن قرآن فضیلت بسیارست و ثواب بیحد خواه در نماز

خواه در غیر

خواه غیر نماز خواه با وضو و خواه بی وضو از تو جزا نیست اما اگر با وضو خواند
بهترست و قد قال رضی الله عنه من قرأ القرآن و هو قائم فی الصلواة کان له
بکل حرف مائة حسنة و من قرأ و هو جالس فی الصلواة کان له بکل حرف خمسون
حسنة و من قرأ فی غیر الصلواة و هو علی وضوء خمسة وعشرون حسنة و من قرأ
علی غیر وضوء فعشر حسنات ولا یضع فوق المصحف شیئا من الکتب وغیره حتی یکون
ابدا عالیا فی قلبه المرجان سوال بسم الله الرحمن الرحیم از قرآن هست یا نه جواب
باتفاق جملهٔ ائمه در سورهٔ نمل در آن آیت که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم سوال سورهٔ فاتحه از قرآن هست یا نه جواب در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله
نیست و نزد امام شافعی هست اما آنکه در سر هر سوره می نویسند برای یمن و
برکت ست فی فتاوی الحجة حفظ القرآن بقدر ما یجوز به الصلواة فرض عین علی المسلمین
لان الله تعالی قال فاقرؤا ما تیسر من القرآن و حفظ جمیع القرآن علی سبیل الکفایة
علی الامة فی النصاب لو قرأ علی السطح باللیل جهرا یأثم فی الخانیة تکلموا فی قراءة القرآن
فی الفراش مضطجعا والاولی ان یقرأ علی وجه یکون اقرب الی التعظیم فی النصاب

قراءة القرآن مضطجعا لا باس به ويضم رجليه عند القراءة في كفاية الشعبي قال بعض
المتقدمين من لم يقرا في كل يوم وليلة مائتي آية من القرآن لم يؤدحقه في
الثانية لا باس بالخلوة والمجامعة في بيت فيه مصحف لان بيوت المسلمين
لا تخلو عن ذلك في مجمع الجواهر القرآن اولا انزل من اللوح المحفوظ الى
البيت المعمور ثم انزل من البيت المعمور على النبي صلى الله عليه وسلم نجما نجما سورة
سورة ودر لوح محفوظ مكتوبست بدين ترتيب كه در مصحف نوشته اند ومیخوانیم
قال النبي عليه السلام من قرا ثلث آية من اول سورة الانعام وكل الله به اربعين
ملكا يكتبون له من عبادتهم الى يوم القيامة وينزل ملك من السماء السابعة ومعه
مرزبة من حديد فاذا اراد الشيطان ان يوسوس في قلبه ضربه بها ضربة كان بينه
وبينه سبعون حجابا فاذا كان يوم القيامة يقول الرب تبارك وتعالى امش في ظل
عرشي وكل من ثمار جنتي واشرب من ماء الكوثر واغتسل من ماء السلسبيل
وانت عبدي وانا ربك المرزبة التي يكسر بها المدر والسلسبيل اسم ينبوع في الجنة قال النبي
عليه السلام من قرا قل يا ايها الكافرون اعطي من الاجر كانما قرا ربع القرآن وتباعدت

وتباعدت مردة وهي الشيطان وبرئ من الشرك ويعافى من الفزع
الاكبر وقال عليه السلام من قرا اذا جاء نصر الله تعالى شهادة الغيامة وله بكل
حرف قراها ثواب المستغفرين بالاسحار يعني الجماعه كه در سحرها طلب
مغفرت میکنند قال النبي عليه السلام من قرا قل هو الله احد فكانما قرا
ثلث القرآن وكان له من الاجر عشر حسنات بعدد من امن بالله وامن
به واليوم الاخر وقال النبي عليه السلام يا علي اقرا قل هو الله احد على وضوء تنادى
يا عابد الله فادخل الجنة وقال النبي عليه السلام من قرا قل هو الله احد حين
يدخل منزله نفى الله الفقر عنه اهل ذلك المنزل والجيران بعض همسايها **اي عزيز من**
بدانكه در تمام قرآن سجده تلاوت در چهارده جاست في الاعراف
والرعد والنحل والم تنزيل وحم السجدة والنجم واذا السماء انشقت واقرا كذا
كتب في مصحف عثمان رضي الله عنه وهو المعتمد والسجدة الثانية في الحج للصلوة
عندنا وعند الشافعي فعنده للتلاوة ايضا وموضع السجدة في حم السجدة عند قوله وهم
لا يسامون وهو مذهب ابن عباس رضي الله عنهما وقال الشافعي عنده

قوله ان كنتم اياه تعبدون وهو مذهب علي رضي الله عنه لان الامر بالسجدة
بالسجود وفيه ما في بيان الاحكام چون آيتي كه دران سجده هست تمام بخواند
در نماز يا در غير نماز سجده واجب آيد بر خواننده وشنونده خواه قصد
شنيدن داشته باشد ويا نداشته باشد ومستحبست كه بمجرد خواندن
وشنيدن سجده آرد واگر بمجرد خواندن وشنيدن سجده نه آرد ودور كردن
او باشد تا بجاي نيارد وساقط نشود وفي ترغيب الصلوة ونيت سجده تلاوت
چنين كند كه نويت ان اسجد لله تعالى سجدة التلاوة متوجهة الى الكعبة
الله اكبر پس در سجده رود ودست بالا نكند في السراجية اذا اراد ان يسجد
للتلاوة كبر لها قاعدا ولا يرفع يديه ويسجد ويقول في سجوده سبحان ربي
الاعلى ثلثا ويكبر اذا رفع رأسه وبعض گفته اند كه در سجده بگويد سجدت لك رحماً
امنت بالقرآن فاغفر لي ذنوبي يا رحمن برحمتك يا ارحم الراحمين بعض
گفته اند كه چنين گويد كه ربنا اني ظلمت نفسي فاغفر لي في الينابيع اذا كرر
التلاوة لا يلزمه الا سجدة واحدة وهو مخير ان شاء سجد بها عند التلاوة والا

الا وان شاء سجد بها عند التلاوة الاخيرة في بيان الاحكام كيفيت سجده
تلاوه در نماز آنست كه چون آيت سجده تمام بخواند تكبير بگويد ويك
سجده بيارد ودر سجده سه بار تسبيح بگويد بعد ازان تكبير گفته سر از سجده
بردارد وبايستد وآنقدر كه قراءة خواهد بكند بعد ازان ركوع وسجود
نماز بجا آورد واگر سجده در آخر سوره باشد چون آيت سجده بخواند بي واسطه بايد كه
سجده بكند بعد از سجده بايستد واز سوره ديگر مقداري كه خواهد بخواند بعد ازان
ركوع وسجود نماز بجا آرد واگر نخواهد كه از سوره ديگر بخواند پس بمجردي كه
از سجده تلاوت گشت همين كه بقيام آيد بشتاب تكبير گفته ركوع وسجود نماز
بجا آرد في التهذيب اذا قرا في الصلوة آية السجدة ان شاء سجد بها وان شاء
ركعها اي اقام الركوع مقامها **باب ششم نيز برده فصلست فصل اول**
در ذكر نكاح ولوازم آن اي برادر زنان سه قسم مي باشند يك زنيست كه
تمام از مرد ست وآن زن بكرست ويك زنيست كه نصف او از مرد ست
وآن زن جوان وبيوه كه از شوهر پيش فرزند نداشته باشد ويك

زنیست که هیچ از مرد نیست و آن زن بی میوه که از شوهر خویش فرزند نداشته
باشد منقول است که مردی سیاح بود و تمام عالم را گشته بود و او گفته که
چون گذر من بشهر چین افتاد طاقی در آن شهر دیدم که بس بلند کشیده
و بن در زمین استوار کرده بود و چهار صورت بران طاق تعبیه
کرده بودند چون نظر بران صورتها کردم دیدم که اول صورت سر خود
زیر انداخته متفکر است و صورت دوم بدست ریش خود را می کند و صورت
سیوم سنگ بر دست دارد و بر سینه خود میزند و صورت چهارم
خوشوقت و خوشحال بوده برقص میرفت و از دیدن این صورتها
تعجب شده متحیر گشتم و چون نیک نظر کردم دیدم که در زیر هر صورتها سطری
نوشته اند چون خواندم در زیر صورت اول که سر زیر انداخته متفکر بود
نوشته بودند که این شخص است که میخواهد که خدا شود و متفکر است که که خدا شوم
یا نه و در زیر صورت دوم که ریش خود را میکند نوشته بودند که این
شخص است که نو که خدا گشته و پشیمان شده ریش خود را می کند و فایده ندارد

وفایده

و فایده ندارد و در صورت سیوم که سنگ بر سینه میزد نوشته بودند که
این شخص است که کهنه که خدا است ریش را کنده برباد داده والحال سنگ
بر سینه میزند اما هیچ فایده ندارد و در زیر صورت چهارم که از کمال
خوشوقتی در رقص بود نوشته بودند که این شخصی است که زن را طلاق
داده بخاطر جمع رقص می رود ای درویش بدانکه که خدایی از آن
سبب که از یاد خدا او در می اندازد و غافل میسازد و دوستان خدای تعالی
نمیخواهند که لمحه از یاد او غافل باشند مصرع آنها که می ز جام محبت چشیده اند
رخت حیات بهر فدایش کشیده اند قطب الاقطاب شیخ محمد سماک رحمة الله
علیه که در جمیع عمر که خدا نشده بودند شخصی باو گفت از بهر چه که خدا نمیشوی
گفت از آن جهت که یک شیطان همراه من است و من بروی در مانده ام
و من طاقت آن ندارم و دو شیطان همراه من باشد میگویند که چون محمد
سماک رحمة الله علیه وفات کرد یکی از مریدان او را در خواب دیدند پرسیدند
که پروردگار عالم با تو چه کرد گفت عنایت بسیار و التفات بیشمار اما درجه عالی

در کشیدن بار عیال بوده حیف که این نعمت از دست دادم ای
برادر هر شجره که خدای که ثمره او فرزند صالح باشد هیچ عبادت برابر
آن نیست زیرا که در آخرت چیزی که دستگیری میکند فرزند صالح است
و صدقه جاریه چنانچه سرا و مسجد و پل این چیز با صدقه جاریه میگویند
ای عزیز من باید که با پنج قوم صحبت نداری که از ایشان ضرر کلی با تو خواهد
رسید اول با کفار دوم با مبتدع سیوم با فاسق چهارم با کودک پنجم با احمق
ای برادر صحبت با کفار شرک آرد و صحبت با مبتدع خرابی آرد و صحبت
با فاسق معصیت آرد و صحبت با کودک غفلت آرد و صحبت با احمق عقل را
کم میکند و در کیمیای سعادت مسطور است که یک گناه عظیم است که از بنده واقع
می شود که هیچ کفارت ندارد دیگر کشیدن بار عیال منقول است که میر علی
شیر که وزیر سلطان حسین میرزای بایقره بود هیچ فرزند نداشت اما یک هزار
سرای و رباط و آبادی و خرابه خالصاً لله بنا کرده و میگویند که هر روز تا ده
گرسنه را سیر میکرد و برهنه را میپوشانید خود طعام نمیخورد و لباس نمی پوشید

[margin:] و هزار مسجد جامع و مسجد ها و هزار حوض و سرداب خالصاً لله بنا کرده

پوشیده

پوشیده و می گفت مرا فرزندی نیست که بعد از مردن من این مال را بر
میراث ماند پس چنان بکشم که این زرها را در راه و رضای حق تعالی
صرف نمایم در این دنیای فانی تا در عالم باقی دستگیر من باشد آورده اند
که چون میر علی شیر وفات یافت درویشی او را بخواب دید و از وی سوال
کرد که این همه سرا و رباط و مسجد و حوض و سرداب چیزها که براه و رضای
خدای تعالی کردی چه نتیجها دیدی جبار عالم جل جلاله در بدل آن با تو
چه عنایتها کرد و شرف مغفرت کرد و آمرزید و بدرجات عالی رسانید گفت
آری حضرت جلال احدیت و کمال صمدیت مرا نواخت و آمرزید
و از دریای رحمت و بحر مغفرت خود مرا سیراب کرده اند اما بسبب آن
چیزها بود بلکه آنچه چیزها بر سر من نو شدند گدای نادانی بر زر مردم عمارات
و خیرات کردی الحال طمع نتیجه میکنی بدانکه در درگاه ما یکی قبول نه افتاده
و اگر مشقت و کد یمین و عرق جبین چیزی هم بهم رسانیده اندک اندک چیزی
هم میکردی امروز نتیجه بسیار می یافتی بعد از آن میر علی شیر را آن مرد صالح

گفت که ای درویش ظاهر شد که اگر مادر دنیا یک فرزند فاسق مرا می‌بود که گاهی
کلمهٔ طیبه را بر زبان می‌راند که لا اله الا الله محمد رسول الله ثواب زیاده
زیاده از این عمارات و خیرات بود و آن درویش دیگر باره سوال کرد که پس
بکدام عمل حضرت حق تعالی ترا آمرزید گفت مسجدی فرموده بودم در شهر هری
بنامی کرده بودند روزی بدیدن آن عمارت رفتم و خشت از زمین برداشته
باستاد معمار دادم تا در آن عمارت بکار برد و همان قدر عمل من دستگیری
کرد حق تعالی بهمین قدر عمل مرا آمرزید که این بنده در مسجد بکار کرده ای برادر
تربیت فرزند بر پدر و مادر واجب زیرا که فرزند امانتست در دست
مادر و پدر که او در اول پاک است چون جوهر لطیف که نقش و نقش پذیر است چون موم
اما از همه نقشها خالیست و چون زمین و الشی پاک است و هر نقش که تخم افکنده آید
بماند و هر تخم که در وی افکنند بجنس همان روید و اگر تخم خیر بکارند چنانچه
علم عمل و ادب و صلاح و زهد و تقوی پس آن فرزند بسعادت دارین رسد
پدر و مادر و معلم در آن شریک شوند و اگر پدر و مادر بر خلاف این عمل کردند در حق

فرزند بی پروا شدند و گذاشتند که بکارهای ناخوش مشغول شد و بهمان عملهای ناخوش
خوی گرفت پس آن طفل بدبخت شد و پدر و مادر نیز در آن عمل بد باد
شریکند ای درویش فرزند بندهٔ خدای تعالیست که به پدر و مادر سپرده که این
بندهٔ مرا تربیت کنید تا در بدل آن من شما را ثواب عظیم دهم وای بر آنکس که درین
باب بدل جان متوجه نشود و غفلات بر خود روا دارد و پدر و مادر را فرض است
که اول نام خوب بفرزند مانند که اسم مرتبه مناسبست همیشه در کار خیر او را ترغیب
کنند و از کار بد مانع آید زیرا که کودک را از آتش دوزخ نگاه داشتن اهم ترست از آنکه
آتش دنیا نگاه دارد و باید که پدر و مادر فرزند را با ادب دارند و اخلاق نیکو
آموزند و از مصاحبت دیاری و همراهی مردم بد منع کنند که شر فساد از همراهی مردم بد خیزد
مصراع هر که با دیک نشیند شودش جامه سیاه بزرگی فرزند داشت او بمکه
رفت و از آنجا به پدر خود نوشت که مرا آرزو بود و اول میخواستم که در بهترین
بقعه باشم الحمد لله که از کرم الهی بدین سعادت مشرف شدم که الحال مدتیست
که مجاور حرم شریفم و دوم میخواستم که مرا خادمه باشد خدمت کند تا بخاطر جمع عبادت پروردگار

خود مشغول باشم آنهم میسر شد و خادمه حق تعالی داد که خدمت میکند سیوم
آرزوی دیدار مبارک شما دارم پدر در جواب نوشت که ای نور دیده
من آنکه نوشته بودی آرزو داشتم که در بهترین بقعه باشم میسر شد
مبارکست اما باید که تو بهترین خلق باشی و هر جا خواهی باش و آنکه نوشته
بودی که خادمه آرزو داشتم میسر شد خدا زیاده کند اما باید که تو خادم باشی
و خدمت بندهای خدای تعالی بکنی تا نتیجه یابد و مخدومی صفت حق است
و بنده را دعوی مخدومی شرکیست اگر ترا جوانمردی و قدر طلبی میبود
بندهٔ خدای تعالی را بندهٔ خود نساختی و آنکه نوشته بودی که مرا آرزوی
ملازمت تست ای غافل اگر ترا طلب حق بودی هرگز من ترا یاد نمی
آمدی و شخصی که با پروردگار عالم صحبت دارد و را چه حاجت باهل این عالم
و آشنایان حق را چه کار است با خلق ای عزیز من پدر در حق فرزند
اینچنین باید که مشفق باشد تا آن فرزند در دنیا و آخرت شرمنده و شرمسار
نباشد ای درویش هر یکمرد چهار زن نکاحی روا است و خدمتگار چقدر

چقدر تواند نگاه دارد و گویند که اگر شخصی چهار زن نکاحی دارد و هزار کنیزک دیگر
هم خرید و شخص او را ملامت کرد و آن ملامت کننده عاصی می‌شود
بلکه تو هم کوشت بروی ای برادر هرگاه فرد عروس را بخانه بیاید که مرد بشوید آردم
پاهای نو عروس خود را و آن آب را اندازد در چهار کنج خانه خود تا داخل شود در خانه وی
بر خانه برکت و هرگاه از عروس کام دل حاصل کرد باید که ولیمه بسازد یعنی
همسایگان و خویشان و دوستان خود را طلبیده که گوسفندی کشته
طعام بسازد و اگر گوسفند نباشد بزی کشد و این ولیمه تا سه روز سنت است کرد
از اول روز عروس که بخانه آورده از سه روز که گذشت اگر طعام کرد از جمله
ضیافت است نه ولیمه ای عزیز من جماع باید که در آخر شب واقع شود چونکه
در اول شب معده پرست و در آن وقت جماع خوب نیست و هر که خواهد
که با عیال خود صحبت دارد اول باید مطایبه و ملاعبه بکند که عروس را هم طلب
بهم رسد بعد از آن صحبت دارد که لذتست و در سه شب صحبت ندارد که
مکروهست در شب اول ماه و در شب پانزدهم ماه و در شب آخر ماه و گویند که در بین

ده شب شیطان همراه بیا شرکت میکند و در وقت صحبت و شستن تکلم نکنند
و اکر در ان وقت فرزند شود لنک خواهد شد و در فرج یکدیکر نکاه نکنند که
اکر فرزند شود کور خواهد شد و اکر شخص احتلام شده باشد تا غسل نکند جماع نخواهد
کرد که بزرکان منع کرده اند از ین عمل و در شب اول ماه فرزند شود دیوانه
خواهد شد و در شب یکشنبه و چهارشنبه نیز صحبت ندارد و اکر فرزند شود
قتال و بیرحم خواهد شد و در شب عید رمضان صحبت ندارد که اکر فرزند شود
عاق و عاق خواهد شد عاق آن ست که پدر مادر از وی راضی نباشند و عاق
آن ست که از وی فرزند نشود و در شب عید قربان نیز صحبت ندارد که
اکر فرزند شود شش انکشت و چهار انکشت خواهد شد و در آفتاب رو به صحبت
ندارد که اکر فرزند شود نحس و بیغله و با همت خواهد شد و ایستاده صحبت
ندارد که اکر فرزند شود در جامه خواب و در دهن آب خواهد کرد و بیک پارچه
هر دو خود را پاک نسازند که محبت در میان ایشان نخواهد ماند و جدایی
خواهد افتاد و در وقت صحبت و شستن بجمال خود خوابهر و بخود بخاطر کذرانیده

لذرانیده

کذرانیده خواهش صحبت او کنند که اکر فرزند شود مخنث خواهد شد یعنی نامرد
و در زیر درخت میوه دار صحبت ندارد که اکر فرزند شود بسعادت و نجیب
خواهد شد و میان اذان و اقامت صحبت ندارد که اکر فرزند شود از وی
ریا بسیار واقع شود و اکر جنب شد صحبت ندارد که اکر فرزند شود بخیل خواهد شد
و در جایی که آفتاب و ماهتاب و ستاره کلان روبرو باشند و یا در زندگانی
صورت دار اکر کسی صحبت دارد که فرزند شود منافق خواهد شد و در شبی که
اراده سفر رفتن داشته باشد نیز صحبت ندارد که اکر صحبت دارد وبال
او بمصیبت خرج خواهد شد ای عزیز من با حلال خود در شب دوشنبه
صحبت باید داشت که اکر فرزند شود قاری خواهد شد و در شب سه شنبه
صحبت باید داشت اکر فرزند شود شیخ و رحم دل و مهربان بر خویشان
و بیکانکان خواهد و در شب پنجشنبه صحبت باید داشت که اکر فرزند شود
عالم و حکیم خواهد شد و شیطان از وی بکریزد و در شب جمعه صحبت باید داشت
که اکر فرزند شود صادق القول با خلاص و با وفا خواهد شد و در زیر درخت میوه

دار از نماز جمعه پیش صحبت باید داشت که فرزند شود سعادتمند و نجیب
و سعید خواهد شد و در آخر عمر شهید خواهد شد ای عزیز من شخصی که خدا
میشود اول بر که با حلال خود صحبت میدارد و فرض ست بعد از ان هر صحبتی
که می دارد سنت ست و اکر زن یا کنیزک بد افعال داشته باشد هر وقت
که با او صحبت میدارد در دل خود بسیار کذراند که باولی حق او را باز دار
از ان افعال و اکر بسیار این اسم را بسیار کوید بر ضمایر خلق واقف شود و
فصل دویم در ذکر غسل جنابت ای عزیز من بدانکه غسل بضم غین شستن
تمام بدن ست و غسل بفتح غین شستن بعض عضو را کویند ای عزیز من
باب در آفتاب کرم شده و غسل نباید کرد که بدن سفید می شود چنانکه در حدیث
نبوی واقع شده قال النبی علیه السلام فی بستان فقیه ابو لیث سمرقندی رحمه الله
علیه فی الباب الخامس و الخمسین روی عن جابر بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما
انه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص و آب چهار مرتبه عالم نباشد
که صاعیست و مقدار من شرع در همین رساله و فصل عید رمضان در باب

صدقه

صدقه فطر تحقیق شده فصل سیوم در ذکر زادن فرزند ای عزیز من هر کاه
زادن بر عورت دشوار شود باید در کاغذ نویسند بسم الله الرحمن الرحیم
والقت ما فیها و تخلت و اذنت لربها و حقت آهیا و شراهیا و در ان
جیب عورت چنان بندد که او بران شود ان شاء الله در ساعت آن عورت
خلاص خواهد شد و در وقت زادن عورت این شکل را ببرد و بر چه سفال
ابش رسیده ونویسند تا عورت در زیر هر دو دست کرفته از قوت بشکند ان
شاء الله تعالی وضع حمل شود و حکما کفته که این شکل را ببرد و بر چه لی غذ نویسد
بکودران عورت آویزان بندد که در حرکت باشد دیکر نظر کنند ان شاء الله
وضع حمل شود و اکر این شکل را از برای خلاصی محبوس در سر در زیر خاک نویسد
و محو کند خلاص شود مجرب ست و اکر این شکل را بر لوح مس کنده بر کردن
کودک بندند در خواب و بیداری نترسد و اکر شخص بر کاغذ نوشته با خود
دارد از مجلس نترسد و هر که او را بیند بروی مهربان شود و اکر کنیز که یا غلام
کریخته باشد این شکل را بر کاغذ نوشته و بر پشت کاغذ نام کریخته را نویسد

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

و بر چرخ بندد و چرخ بگردانند گر نخته آید و آن شکلی که در حاشیه نوشته
شده است و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته که اگر بر عورت زادن
دشوار باشد باید در جام نویسد که بسم الله الرحمن الرحیم الله الذی لا اله الا
هو الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم
یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا
الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و جام را بشویند
آب بخورانند ان شاء الله در ساعت وضع حمل شود و در وسیلة القلوب مذکور است
که اگر اسامی مبارک اصحاب کهف را در جام نوشته بشسته بخورانند بر عورتی که
زادن بروی سخت شده باشد بدهند تا بخورد ان شاء الله در ساعت
خلاص شود و اسامی اصحاب کهف این است تملیخا مکسلمینا مرنوش کشفوطط
یونس آی و فطیونس کیت فطیونس یوانس یونس قطمیر نام سگ ایشان است
در جامی که اسامی اصحاب کهف نویسند نام سگ ایشان را نیز باید نوشت
و هر عورتی که حمل داشته باشد و از سقوط می ترسد یا آنکه حمل برنماند باید که

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

شوهر او

شوهر او هر صبحگاه نود و بار یا مهدی بگوید و انگشت شهادت گرد بر گرد ناف گردانند
و در کتاب لطافت القدر مذکور است که طفل چون تولد می کند تا مدتی که گریه میکند
آب از چشم او بیرون نمی آید این از آن جهت که آن گریه نیست بلکه تسبیح است
زیرا که آنسرور صلی الله علیه و سلم فرموده اند که چون فرزند تولد می شود تا چهار ماه
لا اله الا الله میگوید بعد از آنکه دیگر گریه میکند گریه است که آب از چشم او می برآید
و نیز در این کتاب مذکور است که فرزند را نسبت به پدر میکنند از آن است که
او مخلوق شده از آب پدر و مادر و از مادر حسن و جمال و لاغری و فربهی فرزند
میشود و این چیزها عارضی است گاه کم میشود و گاهی زیاده می شود و گاهی برطرف
می شود اما از آب پدر استخوان و رگ و پی آفریده می شود و این چیزها همیشه
هست از آن است که فرزند را نسبت به پدر میکنند و نه با مادر ای برادر من
بتولد پسر خوشوقت و بتولد دختر غمگین نباید شد زیرا که در خانه که دختر تولد
می شود رحمت می آید در آن خانه و در شرعة الاسلام میگوید که چون فرزند
تولد کند باید او را در پارچه سفید پاک بپیچند و در پارچه رنگه نپیچند که خوب نیست

در گوش راست او اذان بخوانند و در گوش چپ او اقامت تا دفع شود از آن
طفل ضعف ام الصبیان و بعد از اذان بر گوش راست او خواندن بخوانند
که انک لعلی خلق عظیم و بر گوش چپ او بعد از اقامت بخوانند انک علی صراط
مستقیم و حنک کرده باشند یعنی کام طفل را اول با خرما بر دارند هر چون طفل
تولد کند دهن او را با خرما بکشایند و شیر عورت احمق و نادان و بد عقل و بد خلق را
نباید داد طفل را که تاثیر شیر بسیار است و دایه نکو تا از چیزهای خلط خوب پرهیز
کند اگر دایه بد باشد سبب رنج طفل است چنانچه سبب رنج طفل است و دایه داد
مرگ رنجور بود دوا را طبیب و عقیقه او بکنند که آنسرور صلی الله علیه و سلم
بعد از بعثت عقیقه خود کرده اند و عقیقه این است که روز هفتم از روز تولد اگر
پسر باشد دو گوسفند باید کشت و اگر دختر باشد یک گوسفند بکشند و اگر نباشد
طعام بکنند و بر مسلمانان بخورانند و در حین ذبح کردن گوسفند موی سر آن طفل را
باید انداخت و تصدق بوزنه در قا یعنی تصدق کنند بوزن موی سر آن طفل
نقره و درم ای بعضه بعض بسیم ای عزیز من بدانکه از فرزند شیرین تر نعمتی

نیست

نعمتی نمیباشد چنانچه منقول است که شخصی از حکیمی پرسید که شیرین ترین چیزها در
دنیا کدام است و تلخ ترین چیزها کدام است حکیم گفت شیرین ترین چیز در دنیا
فرزند است و تلخ ترین چیز قرض است بیت نطفه فرزند در پشت مرد قرض دار
یا عرق کرد و بر یزد یا ز غم دختر شود • حکمای حاذق و ندمای لایق و طبیبان
دانا چنان مقرر کرده اند که در آنکه فرزند گاه دختر می شود و گاه پسر از آن
جهت است که اگر نطفه پدر پیش می افتد بعد از آن نطفه مادر در رحم پسر میشود
و اگر در رحم اول آب مادر می افتد بعد از آن آب مرد دختر میشود و در آنکه فرزند
بعضی شبیه به پدر و بعضی شبیه به مادر از آن است که اگر آب پدر غالب است شبیه به
پدر می شود و اگر آب مادر غالب است شبیه به مادر می شود و آنسرور صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که خلق میکند خدای تعالی آدمی را از سیزده چیز چهار از پدر است
و چهار از مادر و چهار از قدرت حق سبحانه و تعالی و یکی از خزانه الهی چهار یکه از
پدر است استخوان و رگ و پی و پوست و آن چهار یکه از مادر است گوشت و خون و رنگ
و فربهی و آن چهار یکه از قدرت حق تعالی گفتن و شنیدن و دیدن و بوی کردن

وآن یکی که از خزانهٔ قدرت ست روح ست و طفل بسیار بی تابی کند باید که
از هفت دانه برنج با دو سه قطره ترنجبین حل کرده یک سر انگشت بر تارک سر طفل
مالد و بر جنبهای سر انگشت اندک اندک رساند و این دعای معظم را نوشته
بر گردن طفل بندد و اگر خواهد که شیر زیاده شود نمک سیاه و زیره سفید باد[یان]
همه را برابر پیسه کرده با دوغ گاو بخورد شیر زیاده شود و نوع دیگر بیار[د] زیره سفید
وآرد برنج با شیر گاو همراه کرده بخورد شیر بسیار شود و مجرب ست و اگر طفل
شیر خواره خاک بخورده باشد تخم مرغ پخته و پوست او را دور کند و این
دعای معظم بران تخم نوشته بخورد و دیگر او را هرگز میل بخاک نماند و علامت
بسم الله الرحمن الرحیم قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک
رب ان یحضرون باسم فلان ابن فلان و اگر عورت باشد فلان بنت
نویسد و در وقت ذبح کردن عقیقه بخواند اللهم هذا عقیقة ابن فلان
دمها بدمه و لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و جلدها بجلده و شعرها بشعره اللهم اجعلها
فداء الاشیء من النار و نشکنند استخوانها را و او را و پوست او را بفقرا دهند

دکوشت

وگوشت او را طعام سازند که مسلمانان نوش جان کرده و آن طفل را دعا کنند
و اگر برای پسر یک گوسفند نیز ذبح کنند درست ست زیرا که حضرت امام حسن یک
گوسفند عقیقه کرده بودند و عقیقه پیش سنت ست نه عقیقه و ختنه اما بطور امام شافعی
بر مطلق طفل عقیقه سنت ست و طفل را همیشه باید که کلمهٔ لا اله الا الله محمد
رسول الله تلقین کنند که هر گاه طفل بسخن در آید باید که اول کلام او لا اله
الا الله باشد و طفل را بعد از سی ماه که دو نیم سال می شود از شیر جدا بکنند
اگر جدا نتواند کرد باید که اسم المتین را نوشته با آب طفل شسته بخوراند حق تعالی
او را صبر دهد و اگر عورت شیر کم داشته باشد اسم المتین را نوشته شسته بخوراند
او را شیر بسیار شود و مجرب ست ای عزیز من بدانکه نهایت طول قامت مرد تا
بیست یکسال ست و غایت کمال عقل تا بیست و هشت سال ست بعد از ان زیادتی
عقل بتجربه حاصل می شود فصل چهارم در ذکر تراشیدن سر و کرفتن بروت
لب و ختنه کردن و فصد حجامت کردن و گرفتن ناخن ای عزیز من بدانکه
بالای سر تراشیدن و پایان کذاشتن و پایان تراشیدن و بالا گذاشتن

مکروه ست ای عزیز من امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه معاذ جبل را
بغزوه فرستاد و بالا گفت چون بقلان دیار رسی با ایشان حرب کنی که
ایشان را فحیا نشد معاذ جبل گفت یا خلیفهٔ رسول الله من ایشان را بچه
علامت شناسم امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه گفت تارک سر را
تراشیده و گرد و کرد موی مانده باشند یا گرد و کرد تراشیده و تارک
موی مانده باشند ای عزیز من در وقت سر تراشیدن باید که مستقبل
قبله نشست و موی سر و ناخن را دفن باید کرد نقلست از حضرت امام
اعظم رحمة الله علیه فرموده اند که در سفر مکه مرا حجامی سه جا اعتراض کرد که
بجا آوردم اول چون بموی دور کردن نشستم گفت روی بسوی قبله کن دوم
جانب چپ پیش داشتم گفت اول جانب راست پیش دار سیوم چون
سر تراشیده خواستم که بر خواسته روم گفت موی سر خود دفن کن چنین
این سه اعتراض او بجا آورده قبول نمودم بدانکه موی بروت لب خود بلند
شدن نخواهی داد و هر کس که موی بروت لب او بلند شود و اگر بمیرد بجهار عقوبت

گرفتار

گرفتار خواهد شد اول آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را شفاعت نکنند دوم
از حوض کوثر او را آب ندهند سیوم مسلط کرداند الله تعالی بر وی منکر
نکیر را بغضب چهارم در روز قیامت که مسلمانان بروی کار خود سجده کنند
آن شخص که بروت لب و بلند باشد موی لب او مثل سیخ آهن می شود که
بروی کار خود راست نتواند سجده کرد و از ین سعادت محروم و بی بهره میماند
ای عزیز من اصلاح سر و ریش روز جمعه یا روز پنجشنبه باید کرد و موی
زیر ناف را زیاده از چهل روز نباید ماند که مکروه ست ای عزیز من ختنه کردن
سنت ست بمذهب اصح و مستحب در ختنه آن ست که از هفت سالگی
تا دوازده سالگی واقع شود ای عزیز من ناخن را کلان شدن نباید
داد که طریق گرفتن ناخن چنان ست که ابتدا از انگشت شهادت دست
راست کنند و متصل ناخن بگیرد تا ابهام دست چپ بعد از ان ناخن ابهام
دست راست گیرد تا ابتدا و انتها از دست راست شود و ناخن گرفتن هیچ
مانع نیست هر وقت در نظر آید میتوان گرفت خواه در روز خواه در شب

وانسه و صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اگر کسی بر خود قرار دهد که همیشه روز
شنبه ناخن گیرد دهر او را دیگر بیماریها و المی که در وجود او باشد دفع خواهد شد
و صحت تمام خواهد یافت و اگر روز یکشنبه ناخن خواهد گرفت تنگدستی
و سستی از وی خواهد رفت و غنی و مالدار خواهد شد و اگر روز دوشنبه ناخن
خواهد گرفت جنون از وی دفع خواهد شد و هشیار خواهد گشت و اگر روز سه
شنبه ناخن خواهد گرفت علت برص که پیسی میگویند از وی دفع خواهد
شد شیخ الاسلام شیخ رکن الدین بجهت دفع مرض فرموده اند که صاحب
این مرض اگر چهل روز بعد از نماز بامداد چهل یکبار سوره فاتحه با تسمیه بسم
رحیم متصل لام الحمد لله باشد بخواند انشاء الله تعالی این بلا دفع خواهد و اگر سوره
لم یکن صاحب این مرض بر خود دارد نیز این بلا دفع شود و او تا چهل
روز گوشت مرغ نخورد و از روغن و چه ماهی او پران سفید بهای ناخن بالد
روز سه شنبه ناخن بگیرد ای عزیز من چون ناخن بگیری در خاک دفن کن
در وقت دفن کردن بگوی سه بار غم بر و شادی بیا و اگر روز چهارشنبه

ناخن

ناخن خود خواهد گرفت علت وسواس از وی دفع خواهد شد و اگر روز
پنجشنبه ناخن خواهد گرفت جمیع گناهان او را حق تعالی خواهد بخشید
و از مغفوران خواهد شد و ناخن را بدندان نباید شکست که منع است
و موی را در جنابت دور نکند که بسیار بد است اول غسل کند و خود را
پاک ساخته موی و ناخن دور کند ای عزیز من فصد و حجامت کردن
بسیار نفع است و واقع بسیار در دهاست و در وقت که هوا بسیار
گرم و یا بسیار سرد نباشد نباید حجامت کرد و اگر حجامت در روز یکشنبه
دوشنبه و سه شنبه واقع شود مبارک است و اگر روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه و شنبه خون گرفته خواهد کرد خوب نیست اگر فصد حجامت در فصل بهار
واقع شود بهتر است و چون نصف ماه بگذرد و بعد از آن فصد حجامت کند چونکه
بزرگان گفته اند که اگر روز اول ماه فصد حجامت کنند ناداند آورد و عقل
کم شود دوم ماه رنج خیزد که لا علاج باشد سیم ماه او را هیچ نفع نشود
بلکه زیان چند چهارم محنت چند پنجم زرد و ضعیف گردد ششم بلغم زیاده

شود هفتم سستی آرد و سردی غالب شود هشتم قوت کم شود و بیماری بیند
نهم خارش پیدا شود دهم ضرر بسیار بیند یازدهم از جماع ماند دوازدهم بدی
دهن پیدا شود سیزدهم مغز سر و چشم کم شود چهاردهم لاغر و ضعیف شود پانزدهم
در وجود او باد بسیار پیدا شود شانزدهم دمل و خارش پیدا شود هفدهم تمام
سال بحجامت حاجت نشود و از بسیار منفعت هژدهم صحت و قوت
تمام بهم رسد نوزدهم مغز سر بیفزاید باد قولنج و بادهای مخالف نباشد بستم هفتاد
علت از وی دفع شود بست یکم علتهای کهنه دفع شود بست دوم چشم
روشن شود بست سوم کم از فروده و کم نیاز خلق سازد بست چهارم
تب لرزه نباشد بست پنجم دهان خوشبوی گردد بست ششم قوی دل
گردد بست هفتم هوش تند رستی آرد و حفظ بیفزاید بست هشتم اعضا را
قوی گرداند بست نهم جادو و کار نکند سیم رحمت و درد هر دو دا اما در
وقت حجامت آیة الکرسی بخواند و اگر در نهار فصد حجامت شود که چیزی
نخورده باشد بسیار مفید است اما در شکم سیری حجامت در سه واقع شود که هفت

هفت

هفت علتست که دفع میشود جنون و جذام و برص و نعاس و درد دندان و
تاریکی چشم و درد سر و حجامت کردن در میان هر دو کتف نافع است
اما در مهره گردن نباید حجامت کرد که نسیان می آرد و بعد از آن حجامت
بواسطه شهد باید خورد و سرکه و بعد از خون کم کردن بواسطه طعام نمک دار
نخورد که در بدن او خارش و جراحتها پیدا خواهد شد و بعد از خون کم کردن
طعام غلیظ نخورد که سبب آن خوردن باد بسیار شود و در آن روز که خون
کم کرده باشد شیر جغرات نخورد فصل پنجم در ذکر عیادت ای عزیز من بدانکه
بیمار را که عیادت بکنی باید دست خود شفقانه بر پشت یا نه بیمار کند نشسته
یا دست بیمار را گرفته باید پرسید و مهربانی بسیار کرد و بعد از آن التماس
دعا باید کرد که دعای بیمار مثل دعای فرشته است و در روی بیمار باید نشست
در پهلوی که بر مریض باشد و بالای سر بیمار نباید نشست و جانب دست راست
و جانب دست چپ نباید دید و صد بار یا شانزده و صد زیاده بار یا سلام را
بر بیمار باید که انشاء الله صحت خواهد یافت و از طول عمر و تعجیل صحت دعا میتی

بیمار را بشارت باید داد تا خوشدل شود و در پیش بیمار کم باید نشست زیرا که
بهترین عیادت آنست که در نزد بیمار سبک نشیند و برخیزد بدانکه در عیادت
ثواب بسیار است بیت نفس عیادت اگرچه بصورت عیادتست ولیکن بنقطه
ز عیادت زیادتست پرسید ز شکسته دلان این نفس را نقصان عنفص
نیست کمال سعادتست ای برادر بیمار را عزیز باید نگاه داشت که بنده خاص
حق است و بسبب درد بیمار از گناه پاک شده و آنسرور صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که مریض مهمان خدای تعالی است و تا بیمار است هر روز ثواب شهید
می یابد و آنروز که حق تعالی او را صحت می بخشد چنان است که گویا از مادر تولد
شده که بیگناه و پاکیزه است و اگر اجلش رسیده که بنده مکرم خدای تعالی را بجای آرد
در حق بهشت می شود و قال النبی علیه السلام المریض ضیف الله ما دام فی مرضه
و یرفع له فی کل یوم عمل سبعین شهیدا فان عفاه الله من مرضه فهو کیوم
ولدته امه و ان قبض علیه الموت ادخل الجنة بغیر حساب اگر کسی را هر روز بیست
بار مرگ را یاد کند زنده میگرداند الله تعالی دل او را و آسان می گردانند بروی

بروی موت را فصل ششم در ذکر احکام اموات ای عزیز من بدانکه
چون شخص قریب بمردن شود باید که نزد او کلمه شهادت را بلند باید خواند
که او بشنود و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و
نگویند که بخوان بخوان چونکه در انوقت در زبان بعضی کرانی می آید چنانچه
از تکلم و از خواندن می مانند پس در انوقت گویند که بخوان بخوان خوب
نیست و سوره یس نیز بخوانند که سنت است ای عزیز من بر سر بیماری
که قریب موت شده باشد سوره یس بخوانند که رنج جان کندن بروی
آسان خواهد شد و دیگر فضیلتهای بسیار است چنانچه درین باب حدیث نبوی
واقع شده فی تفسیر الزاهدی عن ابی بن کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه قال من قرا سورة یس یرید وجه الله غفر له فکانما قرا القرآن اثنتی عشرة
مرة و ایما مسلم قرات عنده سورة یس حین نزل ملک الموت نزل الیه بکل حرف منها
عشرة املاک یقومون بین یدیه صفوفا و یستغفرون له و یشهدون قبضه و یشیعون
جنازته و یصلون علیه و یشهدون دفنه و ایما مریض قرا سورة یس و هو فی سکرات

الموت لم یقبض ملک الموت روحه حتی یجیئه رضوان خازن الجنة بشربة من
شراب الجنة فیشربها و هو علی فراشه فیقبض ملک الموت روحه و هو ریان و یمکث
فی قبره و هو ریان و یحاسب و هو ریان و لا یحتاج الی حوض من حیاض الانبیاء
علیهم السلام حتی یدخل الجنة و هو ریان ای عزیز من بدانکه چون بنده مومن
بمیرد بر سرش سه آواز از عالم غیب دهند که گوینده او را ندا دهند که ای پسر
آدم تو ترک کردی دنیا را یا دنیا ترا ترک کرد دوم ندا دهند که ای پسر آدم کجاست
دوستان تو که بی تو ایشان را قرار نبود و چرا ترا تنها گذاشتند و چرا ترا
ضعیف کردانید سیوم ندا دهند که ای پسر آدم آن زبان فصیح و چه که ترا با ایشان
انس و محبت بود و چرا ترا گنگ کردانید و از تکلم ماندی ای عزیز من چون مرده را
در کفن پیچند بر سرش او ندا اول آواز دهند که ای پسر آدم روی بسفر دور
و دراز داری که هرگز اینچنین سفر ندیده دوم ندا دهند که ای پسر آدم دوستان
ترا تنها گذاشت و خواهند رفت سیوم ندا دهند که ای پسر آدم خوشی مر ترا
که اگر بتوبه وصلاح بودی وای بر تو که اگر بفسق و فجور بودی و چون مرده را در گور

از عالم غیب ۲

بنهند بر سرش از عالم غیب او را ندا رسد که ای پسر آدم خوش باد مر ترا اگر بهشت جای
تست وای بر تو اگر دوزخ جای تست دیگر بر سرش آواز دهند که ای
پسر آدم دوستان و عزیزان تسلیم کردند ترا تنها بعذاب من و لا انکه من
رحیم و مهربان ترم بتو از پدر و مادر و خویشان و دوستان تو زیرا که آنها ریختند
خاک بر تو و من میریزم باران رحمت ای عزیز من بیمار را در حالت نزع
سه چیز نزول علامت رحمت است از جانب حق سبحانه و تعالی اول انکه در پیشانی
او عرق آید دوم از چشم او قطرات اشک ظاهر شود سیوم لبهای او خوشک
شود و سه چیز در انوقت علامت غضب الهی است اول انکه آواز کند چون
آواز کسی که او را خفه کرده باشند دوم رنگش سرخ شود سیوم لبهایش خاکستر
رنگ شود ای درویش بنده مومن چون بنده کار را بجای آورد و این جهان
خراب بدرود کرده بعالم عقبی خرامد برخیزند منه او را و بپوشانند چشم او را
اگر کشاده مانده در نظر خلق قبیح مینماید و بپوشانند روی او را و برابر کنند
جمیع اعضای او را ایشان انکه خشک شود و اگر مرد است مرد بشوید و اگر زن است زنان

بشوید و در وقت شستن خواباند بر بالای تخته چنانکه بیمار نماز میکند
یعنی پاهایش را بجانب قبله کنند و بپوشند بالای عورتش را از ناف تا زانو
خواه مرد باشد خواه زن بعد از ان لباسهای که بر تن او ست کشیده او را
بشوید چنانچه معروف شده است بعد از ان خوشبوی بسوزد که و بکرداند در
خوشبوی را سه بار بکرداند و یا پنج بار یا هفت بار بعد از ان بپوشند او را
خشک کنند تا کفن تر نشود ای عزیز من چون مرده را کفن کنند بعد از ان
کافور مالند بر مساجد او یعنی بر هر جای که در نماز بر زمین رسیده است که پیشانی
و بینی و بر کف هر دو دست و بر هر دو زانو و بر هر دو قدم و کفن را از چیزهای
بپوشند که در حیاتش در روز عید ها و در نماز جمعه لباس می پوشیده باشد
و کفن مقدم است بر قرض و بر انچه وصیت کرده و بر میراث و کفن را چنان
کند که بر مرد و زن مقرر کرده اند ایمه کرام و در پیشانی و سینه مرده بنویسد
با انگشت بسم الله الرحمن الرحیم و از بزرگان نقلست که یکی در حالت نزع با پسر
گفت ای فرزند من چون من بمیرم و مرا غسل دهند بر پیشانی و سینه من خواهی

نوشتن

نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم و من چنان کردم بعد از ان پدر را در خواب دیدم و
از چگونگی احوالش پرسیدم گفت ای فرزند در انوقت که مرا در قبر گذاشتن
آمدند بر من عاملان که عذاب کنند چون در پیشانی و سینه من بسم الله الرحمن الرحیم را
نوشته دیدند گفتند این بخشیده است و امان داد و ند مرا از عذاب ها ای عزیز
من باید که مردم مرده را بنیکی و صلاح و بسلامت و دیانت و امانت یاد کنند
که حق تعالی او را بهمین قدر عمل می آمرزد و بر وی رحمت میکند ای عزیز من گریه
کردن بر سر مرده بد است و اگر صبر کنند بهتر است اما نوحه کردن بسیار بد است
و اگر مرده را اسقاط کنند فدیه یکساله نماز روزه یکصد و سی و پنج من نیم گندم
می شود و سی و پنج سیر شاهی میشود سیر شاهی بهلول ایکو نیم من شرعی چهل
بهلول سیر است اول تا باید که سال میت را حساب کند و پانزده سال ایام
طفولیت را دور کند باقی سال عمر میت را چنانچه در سال مقرر کرده اند فدیه بدهند
بدرویشان و مستحقان تا الله تعالی از میت نماز و روزه بخشیده کرده و ساقط
شود آنسرور صلی الله علیه و سلم فرموده اند که عورات نوحه میکنند و مردمان می شنوند

حق سبحانه و تعالی و فرشتگان بر همه ایشان لعنت می کند و اگر از شفقت و مهربانی
و رحم گریه کنند بد نیست چونکه شفقتهای بسیار بر مرده پیش می آید پیش سوال
منکر نکیر و عذاب قبر ای عزیز من گریبان پاره کردن و زدن بر روی و خراشیدن
رخساره و تراشیدن موی از برای مرده عمل جاهلان است و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده اند که کسی که دست بر ان زند از برای مرده تا چیزی می شود ثواب
او از عمل خیر خود اجر نخواهد یافت ای عزیز من آدمی چه با این دنیای دون
و این عالم بوقلمون را وداع کند از دنیا و ما فیها میگذرد و با وجودی که نجاست
تمام هوش میشود چنانکه هر کس آواز بلند میکنند مرده میداند که کیست و ابو
سعید خدری گفته که فرمودند آنسرور صلی الله علیه و سلم بر زبان در بار که
مرده میشناسد آن کسانرا او را می شویند و تابوت او را می برداند
و او را در قبر میگذارند الجنازة بکسر الجیم سریر المیت و بفتحها المیت و جواب
الفقه و یقوم الامام بحذاء الصدر الرجل و المراة هو المختار فی الشرعة و یستحب
ان یکون عدد المصلین علیه بعین رجل فی الحدیث ما من مسلم یموت فیقوم علی جنازته

علی جنازته اربعون رجلا لا یشرکون بالله شیئا الا شفعهم الله تعالی فیه فی العنایة
و لو کان القوم سبعة قاموا ثلثة صفوف یتقدم واحدا و ثلثة بعده و اثنان
بعدهم و واحد بعدهما لان فی الحدیث من صلی علیه ثلثة صفوف من المسلمین
غفر له فی عمدة الابرار قال ابو الفضل الکرمانی و علی بن احمد رحمهم الله الافضل
فی حق الرجال فی صلواة الجنازة من الصفوف آخرها و فی سایر الصلواة
اولها فی الطحاوی و یکبرون الافتتاح مع رفع الیدین ثم یقرءون ثناء الافتتاح ثم یکبرون
و یصلون علی النبی علیه السلام ثم یکبرون و یستغفرون للمیت و للمومنین ثم
یکبرون و یسلمون و لا یرفعون ایدیهم فی التکبیرات الثلث و لا قراءة فیها
فی الایضاح و اذا اجتمعت الجنایز فالامام بالخیار ان شاء صلی علیهم دفعة
واحدة و ان شاء صلی علی کل جنازة صلواة علیحدة فی السراجیة لو دفن المیت
قبل الصلواة و قبل الغسل فانه یصلی علی قبره الی ثلاثة ایام فی المنافع یوضع
الجنازة جانب القبلة من القبر فی بیان الاحکام قرابتان محرم در گور زن در اید
برای دفن کردن زن و اگر قرابتان محرم نباشند دیگران با صلاح از بیگانگان

فرو دوانید و اگر پیران نباشند جوانان پارسای با صلاح از پلی الکان فرو
آیند فی جامع الصغیر الخاذ واو رضعوه فی القبر قالوا بسم الله و علی ملة
رسول الله بکذارد روی رسول الله صلی الله علیه وسلم و یضجع علی جنبه الایمن
مستقبل القبلة و یوضع تحت راسه لبنة فی صلوة المسعودی چون مرده را
در خاک نهند هر کس مشت خاک بر گیرد و بران خاک سوره اخلاص خوانده در پیش
روی مرده بگذارد که بعد دفن در وا ازان خاک خدای تعالی نیکا ورد بوالی خوانده
ثبت می کنند و مرده را ازان آسایش و راحت باشد فی فتاوی الحجة روی عن
النبی علیه السلام انه قال لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و شهد ان
محمدا عبده و رسوله فی ملتقی عند الموت و عند الدفن و در وقت در قبر گذاشتن
این دعا را بلند باید خواند و تلقین کرده که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک
الملکان المقربان من حضرت الرحمن بسالانک من ربک و ما دینک و من نبیک
فقل بلسان فصیح و کلام ملیح الله ربی و الاسلام دینی و محمد علیه الصلوة و السلام
نبیی و القران امامی و المومنون اخوانی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی و نیز الحیلات بگویند که الهی فلان بن
فلان را با تو و دیعت داد و بر او را از آتش دوزخ و از شر جمیع کزندکان
نگاه دار و ثابت قدم دار او را در وقت سوال و جواب منکر و نکیر و قال ابو شجاع
ان للصبیان سوال و کذا للانبیاء عند البعض فی اسه اجمیه سوال منکر و نکیر
حق و سوال الانبیاء علیهم السلام قبل هذه العبارة علی ما ذا ترکتم امتکم فی بو قیت
المواقیت روی عن عایشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله انک
تحدثنی لصوت منکر و نکیر و ضغطة القبر لا ینفعنی الطعام و شراب فقال یا عایشة
ان صوت منکر و نکیر فی استماع المومن کالاثمد فی العین و ان ضغطة
علی المومن کالام الشفیقة التی یشکوا الیها ولدها الصداع فیقوم الیه فیغمز راسه غمزا
رفیقا فی المصابیح قال النبی علیه السلام لا یاتی علی المیت لیلة اشد من اول لیلة
فارحموا موتاکم بشیء من الصدقة فی الشرعة یستحب ان یتصدق علی المیت
بعد دالی سبعة ایام فی التوشیح فصل الخامس کتاب الصلوة لو صلی او صام
او تصدق او فعل من القربات لیصل ثوابها الی المیت یجوز و یصل الیه و تجیئه النیة

و یصل فی الایصال فی الکبری فی الفصل الثامن من کتاب الجنایة لو تصدق
عن المیت او دعا له یبعث الله تعالی الی المیت ملک بطبق من نور فی کفایة
الشعبی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تصدق
الرجل بنیة المیت امر الله تعالی جبرئیل علیه السلام ان یحمل قبره مع سبعین
الف ملک فی ایدی کل ملک نور فیحملون الی قبره فیقولون السلام علیک
یا ولی الله هذه هدیة فلان بن فلان الیک فیقبل الاوا عطاء الله الف مدینة
فی الجنة و زوجه الف حور او البسه الف حلة و قضی له الف حاجة فی نوادر الفتاوی
اجابت کردن از بهر طعام که از برای مرده ساخته باشند مکروه است فی جواهر الفقه
قال المشایخ بخارا رحمهم الله تعزیة الحاضر ثلثة ایام و تعزیة الغایب یوم واحد
و در حدیث آمده است لا یحل لامراة لا تحد علی میت فوق ثلثة ایام الا علی زوجها
فانها تحد علیه اربعة اشهر و عشرة ایام معنی حدیث چنان باشد که حلال نیست زنرا
تعزیت دارد و بر هر مرده خود بیش از سه روز الا بر شوهر واجب است که تا چهار ماه
ده روز تعزیه داشتن و یستحب ان یقال لصاحب التعزیة غفر الله لمیتک

المیت کمک ای عزیز من از مرگ غافل مباش زیرا که از همه چیز مرگ بر آدم
نزدیکتر است فصل هفتم در ذکر زیارت اهل قبور و لوازم آن
ای عزیز من بدانکه افضل روزهای قبور روز پنجشنبه و روز جمعه
روز و شنبه است اما روز شنبه باید پیش از طلوع آفتاب زیارت
کند و در روز جمعه بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه در اول روز و بعضی
گفته اند که در روز پنجشنبه در آخر روز باید زیارت اهل قبور کرد و در شب
برات و شب عاشورا و شب عیدین و در ایام متبرکه اگر زیارت قبور کرده شود
خوبست و هر وقت که بنده مومن خواهد که زیارت قبور کند اول باید که
وضو کند و بگذارد و در خانه اش دو رکعت نماز بخواند در هر رکعتی فاتحه
و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار و ببخشد ثواب آن نماز را
بران میت که بزیارت قبر او میرود و بعد ازان بزیارت قبر راهی شود
و در راه کلام مالا یعنی از وی واقع نشود و بگفتن ذکر مشغول شود و چون
بگورستان رسد کفش از پای دور کند و پا برهنه در میان لشکر اموات

قدم نهد و پشت بجانب قبله کرده روبروی مرده ایستاده اولا به تخمین
سلام کند که السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بعد از ان بخواند
فاتحه و آیة الکرسی و اذا زلزلت و الهکم التکاثر یکبار و سورة اخلاص ده
بار و ثواب آن را بمرده بخشد گویند که اگر مرده در عذاب باشد بخشیده
خواهد شد و اگر مرده آمرزیده شده باشد حق تعالی قاری را خواهد آمرزید
و اگر سوره تبارک نیز خواند بهتر است بلکه اگر تواند سوره یس بخواند که ثواب
بسیار است و قبر مرده پر نور خواهد شد فی مفاتیح الفضایل فی مهاز از قبر
مومن فقال اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت
رفع الله تعالی العذاب عنه الی یوم ینفخ فی الصور فی روضة الصدر فی الباب
التاسع عشر من قرا علی قبر بسم الله و علی ملت رسول الله یرفع العذاب
والظلمة والضیق عن صاحب القبر اربعین سنة فی مفاتیح الفضائل جا فی
الخبر من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة کتب له بر و غفر له فی کفایة
الشعبی ان رجلا جا الی النبی علیه السلام فقال یا رسول الله انی حلفت ان اقبل

رتبل

اقبل عتبة باب الجنة و حور العین فامره النبی علیه السلام ان تقبل رجل الام و جبهت الاب
و یروی انه قال یا رسول الله ان لم یکن له ابوان فقال قبل قبرهما قال فان
لم اعرف قبرهما قال خط خطین و انو بان احدهما قبر الام و الاخر قبر الاب فقبلهما
فلا تحنث فی یمینک و فیه ایضا وضع الورد و الریاحین علی القبر حسن لانه مادام
رطبا یسبح و یکون للمیت تسبیحه انس و انسرور صلی الله علیه و سلم در قبری می
دیدند که شاخ سبز نشانده اند خوشوقت می شدند و می فرمودند که تا این
شاخ سبز است می براد و الله تعالی از صاحب این قبر عذاب را فی فتاوی
الکبری و ان کان غصن علی القبر و انه رطبا یکره قلعه و ان کان فرعا یابسا
لا رطبا یسبح یکون للمیت انس تسبیحه و ان تصدق بقیمة الورد و اولی و فیه
ایضا و لا یقبل القبور فانه من عادت النصاری و لا بفع الید علیها لان شیخ
ملکة رحمهم الله یکرهون ذلک فی التجنیس یکره النوم عند القبور و فی الخانیة یکره
القعود علی القبر لا یجوز ذبح الغنم و البقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی الاسلام
ای لا یجوز ذبح الغنم و البقر عند القبور و کذا لا یجوز الذبح علی البناء الجدید و عند

نزول الدار فی الدرر الغرر زیارت القبور حسنة للرجال و حرام علی النساء الصلوة
عند القبر یکره فی الحاوی ان کانت القبور وراء المصلی یکره و ان کان
جنبه و بین القبور مقدار ما لو کان انسان بین یدیه لا یکره **فصل هشتم** در ذکر
در آمدن ارواح **ای برادر بدانکه** ارواح مومنان می آیند در روزهای
عید و در روز عاشورا و در شب برات و در شب جمعه و در روز جمعه ایستاده
می شوند بیرون جر در خانه بعد از ان فریاد میکنند هر یک با آواز زار یک
که ای اهل و عیال ما و ای فرزندان ما و ای خویشان ما مهربانی کنید بر ما
بصدقه بعضی از ما خیر کنید تا ثواب او بما رسد و یاد کنید ما را و فراموش
مکنید ما را و رحم کنید بر ما و بر غریبی ما و بر قبر تنگ و بر پیری
خانه است و ما را محکم و بر غم و دردستی تنگ بود پیش از این ایام
مالی که در دست شما است در دست ما بود و اگر ما آن مال را براه خدا
حق تعالی خرج میکردیم نمی پرسیدند حساب آن مرا ازما و الحال شما میخورید
و در حساب عذاب آن گرفتاریم و در خانهای ما نشسته بعیش و ذوق میکنید اگر

ما را هم یاد کنید

ما را هم یاد کنید و بنام خیر کنید و ما را دعا کنید که از برای ما از حضرت پروردگار
طلب مغفرت کنید و در انوقت که ارواح مرده اگر طعمی بنام ایشان کرده اند و یا
فاتحه از برای ایشان میخوانند خوشوقت می شوند و دعای خیر میکنند و اگر در انوقت
غافل شده رود و یاد نکرده بکارهای خود مشغول شده دعای بد کرده میگویند
ای پروردگار عالم نومید کن این جماعه را از رحمت خود انچنانکه او نومید کرد ما را از
دعا و صدقه گویند که ارواح اول بزمینی که او را غسل داده اند میرسد بعد از ان بسر
تربت میرود و دور و بر قبر میدید را بدر میرسد که استخوانهای او پوسیده بعد از ان بهر جا که
امیدی دارد خواه در مشرق و خواه در مغرب در طرفة العین خود را میرساند اما مرده
ها را در شبهای متبرکه ارواح ایشان میآیند للطعام و دعا از برای ایشان باید کرد
تا خوشوقت گردند که در رسیدن الا دعای بد خواهند کرد و دعای ایشان مستجاب است
فصل نهم در ذکر لا حول ولا قوة الا بالله و سئل ابو بکر الصدیق عن النبی علیه السلام کنز من
کنوز الجنة من قالها نظر الله الیه و من نظر الله الیه اعطاه خیر الدنیا و الاخرة روی
عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اخرج من عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقیل له هل کان خیر قال اخبرنا

النبی علیه السلام عن جبرئیل علیه السلام انه قال ان الله تبارک و تعالی یقول قل لامتک ان یقولوا
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عشرا عند الصباح یدفع بلوی العقبی و عشرا عند المسا یدفع
کید الشیطان و عشرا عند النوم یدفع عنه بلوی الدنیا و معنی کلمه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم این است که نیست هیچ کس را حیلت و رو بودن از معصیت خدا و نیست قوت
شدن بطاعت خدای تعالی مگر بیاری خدا عز و جل ای عزیز من هر کس که این کلمه تحمید میخواند میگریزد
از وی شیطان ملعون و از گناهان پاک میشود رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ غصنا فحرکه
حتی سقط ورقه ثم قال ان سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر لتحط
تساقطت عنه خطایاه کما تساقط هذا قال النبی علیه السلام لاصحابه خذوا جنتکم قالوا افی الموت قال
لا بل قال قال سبحان الله و الحمد لله الخ یعنی شاخ درخت تساقط خیر میبرد چنانچه
پیر و حضرت عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند که اگر بنده مومن هر روز
دویست بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گوید در فقر و در شر را بر روی او ببندند و در
توانگری و فقها بر روی او گشایند فصل در بیان خصایل محموده و مذمومه خصایل
محموده هی العلم و الحلم و الحیا و الرضا و العفو و الرافة و النصیحة و التواضع و المروة و المدارا

والجبنة والسخاوة

والجبنة و السخاوة و الشجاعة و العدل و التقوی و الزهد و الورع و التوکل و الاخلاص
و الصدق و خصایل مذمومه حب الدنیا و حب الثنا و حب الجاه و الحقد و الحسد و الکبر و البخل
و الغضب و العجب و الکذب و الغیبة و النمیمة و الحرص و الظلم و الریا و اللوم و الطیش و النظر
فی عیب الخلق و قلة الرحمة و ترک النصیحة و الطعن فی المخلوقین و العداوة و الطمع و الرعونة
و کثرة الاکل و الشهوة و الحرص یعنی آرزو کردن و قتل الحسد اراده کردن زوال
نعمت شخص و قال النبی علیه السلام ان الحسد یاکل الحسنات کما یاکل النار الحطب
و قال النبی علیه السلام الکبر دا و دواه معرفت العاقب و الحقد دا و دواه معرفت
الفهم و الطیش یعنی خفت العقل و سبکی و خطا کردن تیر از نشانه و سبکساری
کردن و سبکسار شدن الغیبة بدی یاد کردن برادر مومن او در غیر حضور وی و این
فعل گناه عظیم است قال النبی علیه السلام الغیبة اشد من الزنا قال النبی علیه السلام من اغتاب
المسلم جعل الله قبله الی دبره یوم القیامة و روی انه اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام من مات
تائبا من الغیبة فهو آخر من یدخل الجنة و من مات مصرا علی الغیبة فهو اول من یدخل النار البخل یعنی کرم
ناکردن با غیر یعنی امساک مال از بخیل و ممسک بیه تر است زیرا که بخیل آنست که کرم ندارد با غیر خود از مال

بالرفق

خود بهره دارد و میخورد و ممسک آنست که خود نخورد و بکس هم ندهد و نخواهد که با کس
احسان کنند فصل و هم در ذکر متفرقات انکه اعمال بنده را در هر هفته بعرض حضرت
پروردگار عالم و رسول او میرسانند ای عزیز من بدانکه اعمال بنده را از خیر
و شر آنچه درین هفت روز واقع شود فرشتها در روز دوشنبه و پنجشنبه
بحضرت جل الاحدیت عرض میکنند و در روز جمعه بآنسرور صلی الله علیه و سلم
و بانبیا علیهم السلام و به آبا و امهات عرض میکنند چنانچه از کتاب معتبر نقل
کرده اند که فی العوارف قد ورد فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و سلم تعرض الاعمال
یوم الاثنین و الخمیس علی الله تعالی و تعرض علی الانبیا و الآبا و الامهات یوم الجمعة
فیفرحون بحسناتهم و یزداد وجوههم بیاضا و نورا فاتقوا الله و لا تؤذوا
امواتکم و فی الخبر ان اعمالکم تعرض علی عشائرکم و اقاربکم من الموتی فان کان
حسنا استبشروا و ان کان دون ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم کما هدیتنا فی اغانیه الشعبی
روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال حیاتکم رحمة و مماتکم رحمة قالوا یا رسول الله عرفنا
من حیاتنا رحمة من حیث انه ینزل الوحی و الاحکام و الشرایع لکن کیف یکون موتکم لنا رحمة

فقال النبی علیه السلام

علیه السلام انه تعرض اعمالکم علی یوم الاثنین و لیلة الجمعة
فان رایت حسنة شکرت الله عز و جل و ان رایت
سیئة استغفرت لکم ای درویش هر گاه اعمال ترا هفته هفته
بعرض پروردگار عالم میرسانیده باشند یا آنکه بروی معلوم
معلوم هست و هفته دو دفعه بآن سرور صلی الله علیه و سلم و با اقوام
و اقربا باظهار اعمال حسنه و افعال سیئه مینموده باشند
پس بکوش که همیشه در خدمت بزرگان ذکر خیر تو
گذرد و از شر خود را دور داری تا جبار عالم
جل جلاله و رسول او صلی الله علیه و سلم از تو راضی باشند
و پیغمبران و آبا و اجداد و اقربا و اقوام خوشنود و
خوشوقت گردند اما باید که در روز دوشنبه و پنجشنبه
روزه دار باشی چون که درین دو روز اعمال ترا
بحضرت پروردگار عرض میکنند و اگر درین روزها روزه

دار باشی بهتر است زنهار این سعادت را از دست مگذار
و او که خواهد رفت ذخیرهٔ آخرت بر باد و تاج دولت
از تارک میار مپسند از و اوقات شریف در طلب دنیای
کثیف ضایع مساز و از کار عقبی غافل مباش و تخم سعادت
در زمین امید پاش گویند که حکیمی را پرسید که تو دنیا را چه
طریق مطلبی گفت بجد جهد بسیار میخواهم اما نمییابم حکیم گفت
هرگاه دنیای فانی را باین جد جهد مطلبی و نمییابی و عالم
عقبی که باقیست در طلب او هرگز جد جهد نکرده باشی چگونه
خواهی یافت ای برادر نخستین دل مبند در دنیا ؛ طرفه مرغی
دل بگل بند و ؛ نیست دنیا مگر خاکی بس ؛ پس کجا کر چگونه
دل نهد و ای درویش مباد که از تلبیس ابلیس و از تزویر
نفس خبیث خسیس از سعادت طاعت و دولت عبادت
محروم شده بحرکت عصیان خود را آلوده سازی

و گویم

و گوهر مقصود از دست دهی جایزی و اگر اینچنین کنی از ما دادهٔ
آخر در حسرت و در زار ماند ای عزیز من از کرم و عنایت که جبار
عالم جل جلاله و عم نواله در روز ازل با تو کرده چرا غافل ماندهٔ
و بتقاضای نفس و کوشش شیطان از آن لطف ربانی
و عنایت بی دانی محروم و آن سلسله ازین و گلدستهٔ
رنگین را از جهت این دنیای دنی و بشومت تکبر و منی از پیش
چشم و با آید و دیده بینای محو کرده و بمیدان کرده و از آن
مشت خاک که خلعت حضرت آدم ترتیب نهاد و بنی آدم از آن
شد که همه را از روی اراده تمام سبق اول او را امانت محبت
و شراب محبت آغشته و سرشته اند و چندان می عشق و کلالهٔ ذوق
شوق در وی ریخته اند که جان چون پروانه و روح همچون
بلبل دیوانهٔ شمع تن و گلشن گرفتار شد و شور جگر و طپش دل چون
اخگر از اثر آن شعله و از پرتو آن لمعه است نظم خاک دل

اندوزد که می بخشید ؛ شمه از عشق و درد بخشید ؛ دل که
از آن رشحه غم اندوز شد ؛ بو و کلبا و که نمک سود شد
ای برادر چه سلطانی و بخت آن نادان با نسیان بسبب همان
گنج پنهان و سرمایهٔ پیش ماند بود زیرا که آن را اندوه و از گناه
و آن ملعون گمراه باده از گلستان محبت و نشا از خمخانهٔ
مودت نداشت و ذایقه جانش از آن نعمت علیها و مذاق
کامش از آن شربت و الا محروم بود منقولست که پیش از
خلقت آدم اول درین عالم جن بود و دو یوسف نام پیغمبری
داشتند که هدایت ایشان میکرد و جمیع از جن عاصی شده
پیغمبر خود را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و در آن وقت شیطان
از بندهای مقرب بود عزازیل نام داشت برای حکم شد که
بر زمین رفته جن های عاصی را بقتل رسانند و او بحکم جبار
عالم جل جلاله همراه شش هزار ملک مقرب که رفیق او بودند

بر زمین

بر زمین آمده قتل آن عاصیان نموده و در روی زمین
مانده بهر طرف سیر میکرد و در هر قدم عبادت تازه در بیا
نی اندازه میکشید تا گویند روزی گذر او بر سر قالب شریف
و کالبد لطیف حضرت آدم صلوات الله علیه افتاد و صورت
خاکی دید افتاده اما به تمام شراب شوق و مر ذوق آغشته
و سرشته اند و برشته مودت و بسلاسل محبت بسته اند از رشک
آن ملعون را حول چند در موج آمد و نکته بخل چنین گرفت و
بخاطر شوم خود آن نام گم گذرانید که اگر سرور و کار عالم این
شخص را تابع بسازد او را خراب کرد و اگر مرا با او
مطیع بسازد اطاعت او نکند و آن نابکار پیش از آن که
بروی حکم شد که حضرت آدم علیه الصلوات والسلام را سجده
کن کافر شد و گمراه گشت نظم بلیم گفت کسی را که با فقد
سیاه ؛ بسمت همت مردان چه شد ثواب کرد ؛ او آورده

اند که عزرائیل چون بیرون قالب آدم صلوات الله علیه را
باین زیب و زینت دید از حسد چون مار بر خود پیچید و خواست که
از درون قالب نیز خبر گیرد و از راه دماغ در وی داخل شد
گلستانی دید که به هر طرف گلهای اسرار الهی و شکوفهای انوار
نامتناهی شکفته و گنجهای معانی در وی نهفته و بحری یافت
مملو از حکمت و عرفان بلاقات شد و آتش کینه تیز کرده
بیشتر شد چون بناف رسید آتش در وی افتاد و نزدیک بود که
بسوزد برگشت و بیرون آمد نفس عداوتش زیاده شد و آب
دهان مردار بر آن قالب گلزار انداخت و از آن بداد و
آن ملعون از آن روز از نظر عنایت و مهر دور افتاد
گویند که حضرت جبرئیل امین بحکم حضرت رب العالمین آن آب
کثیف را از آن قالب لطیف برداشت و پروردگار
عالم از آن آب سگ را آفرید ای عزیز من هر گاه حضرت

جلال احدیت

جلال احدیت و کمال صمدیت نهال وجود ترا از ازل
بگلاب محبت و شراب مودت پرورش داده باشد حیف است که
او را بچرک گنه عصیان آلوده بیازاری و این گوهر عالم
را از دوست بیازاری ای درویش از این شیطان مکاره
و فتنه نفس اماره خود حذر باش که این دشمنان نابکار و
منافقان زیانکار اگرچه با تو آشنااند اما در کمین تو اند مبادا که
آن لعل رنگین و آن گوهر ثمین که نقد ایمان و سرمایه مسلمانان
است از تو ربایند و ترا ضایع گذارند هان ای فقیر
شکسته و ای نحیف افسرده بدنیا دل مبند و بحیات اعتماد
مکن که اول اینها سرابیست و آخر اینها خراب و همیشه خدا
را حاضر بین و از مرگ بیندیش ضربت ملک الموت دیده
و شربت ممات چشیده نیست صلابت منکر و نکیر در پیش است
و دل از خوف ایشان همیشه ریش است ای غافل بی باک

چه گرفتاری باین توده خاک که هیچکس از وی برزیست او
بر یک نفس مقیم عدم خواهد بودست نظم تو گرفتار ماتم گشته
پیچیده ∴ کلوخی دو بالا بهم چیده ∴ نهم چند بر گردان دل
پیوار ∴ تو باشی نهی خانه و در روزگار ∴ ای شیفته دنیای
دون وای گرفتار این عالم بوقلمون بدان که تمام حیات
یک نفس است اگر یک ساعت زنده ماند و اگر صد سال عمر گذرانیم
نظم اگر صد سال مانی ور یکی روز ∴ بباید رفت زین کاخ
دل افروز ∴ ای مسکین وای مفلس مغموم بگذار طول امل که شطرات
بیا فراجل و در این بهانه خانه آشنا ماند و نه بیگانه و از برای
مجنونان بیوفا چرا میکشی جفا و از بهر چه میکنی دل خود صد پاره هر باز
بهر طرف آواره و در این محنت سرای فانی و خاکدان
ظلمانی آخر نماند پس چرا اینقدر میکوشی و جامه عصیان می پوشی
و نمیدانی که زود است که شربت مرگ می نوشی و اگر خواهی که

بکوزنده

بکو زندگانی بس خوش بخور و خوش پوش زیست اگر تواند نظم
برگ عیشی بگور خویش فرست ∴ کس نیارد ز پس تو پیش فرست ∴
ای عزیز من این دنیا گذران است و حضرت عزرائیل گران
نمی بینی که هیئت وجود بشری را از خزانه غیب بکبوره هلاک
بدر آن وضع نموده اند و از انجا تا آشیانه از جسام ماوران
انتقال کرده قومی شده بدانه دنیا و دیده ناچار بدام مرگ
گرفتار گشته اسیر صیاد اجل و گرفتار عمل بوده در قفس قبر
مقید بوده تا فردای لحد محبوس می شود مگر لطف ربانی
و عنایت یزدانی شمع هدایت و مشعل بشارت شده
سبب نجات و باعث درجات او شود نظم بار
خدایا تو من مهجور را ∴ می کشم از مستی خمار ∴ جانب خود
کش من درویش را ∴ رهبر من کن کرم خویش را ∴ جذب
کن از عالم ظاهر مرا ∴ بدرقه شو در دم آخر مرا ∴

ورسیکراتم ومر توفیق بخش ❁ چاشنی شربت بخشش بخش
صاف کن از ورد روی آب کلم ❁ سیا زید دریای لقا
و حلم ای درویش آنان که دوستی آنان که دعوی دوستی
حضرت باری تعالی و تقدس کنند و دست ارادت
حلقه در محبت زنند و سلسله مودت جنبانند یقین که
جنبانند علم و پروردگار نبی آدم آن مشتاقان صادق
و آن بندهای لایق را خلعت محبتی پوشانیده و جرعه مقبول
نوشانیده که معدن سرچشمه محبت شده اند اگر طوفان
بلا و بیاران محنت از ابتدا امتحان بر سر آن صادق
و فاکیش و خدا ترسان حق اندیش بارانند و سیوحیان
و اوی و الاقد و سیان عالم بالا نماید که نقد خاص
درویشان خاکسار و از خصائص خاکیان وفادار
از بوته ابتلا چگونه پاک و بی غش بر آید و عیار ایشان

برمحک

بر محک امتحان ظاهر و هویدا گردد نظم جام محنت
خوش دم نزنند ❁ جز براه وفا قدم نزنند ❁ خویش بسوزند
در جهان چون عود ❁ که از ایشان برون نیاید دود ❁ از ای
از سر هر کجا بنای محبت نهاده اند و در از محنت بروی گشاده
اند و هر جا لوای مودت افراشته اند تخم بلا آنجا کاشته اند
یقین است که محنت بلا محک نقد عالمیان و سبب تجربه
احوال آدمیان است هر کس که کوس محبت زند نقد
حال او را در بوته بلا و کوره عنا آتش آزمایش کند اگر
و اگر از غش هوای نفسانی و از آلایش تقاضای شیطانی
خالص بیرون آمد ضراب عنایت بجهاره زر عزا اند او را
در دار القرب هدایت بسکه قبول بیاراید و لاله حمرا که دام
ای برادر نمی بینی که آن سرور صلی الله علیه و سلم که اشرف
انبیا و رسول مجتبی مخلوق اعظم اکرم اولاد بنی آدم

و پیش روی پیغمبران و سبب وجود عالم و عالمیان بودند
و درین دیر فانی و خاکدان ظلمانی از دست قوم بیوفا و کا
کافران بد حیا چه محنتها و چه مشقتها کشیدند و در راه هیچ نبی آن
مقدار خار نریخته اند که در راه سید بشر و بر فرق هیچ پیغمبر آن
قدر گرد محنت نه بیخته اند که بر سر آن سرور و اصحاب کبار و یا
یاران وفادار و اولاد بزرگوار ایشان چه تعدیها دیدند
و چه ستمها کشیدند و تن بجفا و دل برضا داده اند اما و ما زده اند شیخ
حسن بصری نقل کرده اند در واقعه کربلا شانزده تن از اهل
بیت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین همراه حضرت امام
حسین رضی الله عنه شربت شهادت چشیده اند که در آن
روز تمام روی زمین ایشان را شبیه و نظیر نبوده نظم در جهان
زین صعبتر هرگز بلای کس ندید ❁ دل شکسته تر زین غذا هرگز
غذای کس ندید ❁ در سرای دهر تا شد رسم ماتم آشکار ❁

یامحموداست

همچو دشت کربلا ماتم سرای کس ندید ای درویش مرگ در کمین است
و کار بحضرت رب العالمین است ای خفتگان زمانه و ای مدهو
هوشان فرزانه از خواب غفلت بیدار و از کیفیت شوق
دنیا داری هوشیار شوید که هیچ ایوانی نباشد که از روی دود
مرگ بر نیاید و هیچ آشیانه که صرصر اجل او را بر باید ای
عزیز من نفس انسانی را چاشنی از عالم بقا بر نهاده اند که تا بعد از
مفارقت جان باقی ماند که اگر در بهشت باشد لذت نعیم را دریابد
و اگر در دوزخ باشد الم عذاب را دریابد ای فقیر بی بضاعت
وای مفلس خالی از استطاعت شب تاریک راه باریک در
پیش است و اگر شمع هدایت همراه نداری بدانکه درین
راه خاری ای برادر درین راه بی غم مباش همیشه قفل
اندوه بر در عیش زده ترسان و لرزان بوده از کار
عقبی خبردار باش و گناهان گذشته خود را یاد کرده

طوفان اشک از دیده خونبار بباش شاید که باران
رحمت از ابر مرحمت بر سرت بارد منقولست که امام ربانی
حضرت ابو سلیمان دارانی شیخی جوری را بخواب دید که در
غایت حسن و جمال بود ازو پرسید که این حسن و جمال از
کجا یافتی در جواب گفت ای شیخ شبی از خوف گناه در درگاه حضرت
الله گریه میکردم و چند قطره اشک از دیده ام بارید فرشتها
آن را گرفته در روی من مالیدند و این همه نور که در روی من
می بینی از انست ای درویش آب دیده را اوران درگاه
قدر بسیارست هر عمل را اجر سنجیدند و در میزان حشر * غرت
چشم برابر چشمه کوثر نداشت اما این سعادت تا کدام دولتمند
را روی دهد زیرا که چشم گریان و دل بریان بیدار لنگ لوند
میسر نیست چشم سخت و دل بدبخت را آید و تا دیده نباشد
لموند گریه را قدر قیمت نیست بسی * کو هر این چنین نه دیده کسی *

درودریا

در رو دریای رحمت او باشد * نوش دارو ی رحمت او باشد
دل عاصی از و شود شسته * بحل امید رز دلو در رسته *
هرکرا گریه در شب روز ست * کار او هر دو عالم از دوست
هر کرا نام اولیا باشد * آب دیده با و روا باشد * نیاز
دیده تو ای جنان * دل بریان دیده گریان * دکان
در همه جا بسم الله الرحمن الرحیم باید گفت ای عزیز من
اگر کسی بسم الله الرحمن الرحیم نگوید شیطان در جمیع امور با و
شریک می شود چون بدر خانه میرسد اگر بسم الله الرحمن الرحیم
گفت شیطان نا امید شده میکرود و با خود میگوید که درین
خانه مرا جای نیست و اگر بسم الله الرحمن الرحیم نگفت شیطان بر
بر گردن آن شخص سوار شده در خانه می در اید و هر
مومنی که بر سر سفره می نشیند بطعام خوردن باید که بسم الله
الرحمن الرحیم گفته دست بطعام بکند که شیطان می رود

از انجا و با خود میگوید که انجا مرا طعام نیست و اگر بسم الله
الرحمن الرحیم نگفت اول شیطان دست بطعام میکند و با او
همراه طعام میخورد و طعام را مردار میسازد و اگر مومنی
آب میخورد باید که اول بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان میرود
از انجا و با خود میگوید که انجا مرا آید نیست و اگر بسم الله
الرحمن الرحیم نگفته دست با آب کند اول شیطان دهان
خود بطرف آب نهاده آب را مردار میسازد و اگر مومنی
با حلال خود صحبت میدارد باید که بسم الله الرحمن الرحیم
اول بگوید و بعد از ان صحبت دارد شیطان میرود از
انجا و با خود میگوید که انجا مرا جای خوابیدن نیست و اگر بسم الله الرحمن الرحیم
نگفت شیطان همراه صحبت میدارد و فرزندی که کم عقل و معیوب
میشود از تاثیر شیطان ست که همراه صحبت داشته و آب او
آب مردار و با آب مرد نطفه شده ای عزیز من

شیطان

شیطان با آدمی در همه جا شریکست چنانچه در قرآن مجید
واقع شده که قوله تعالی وشارکهم فی الاموال والاولاد در
اموال چنانچه در طعام و آب که همراه میخورد و در اولاد چنانچه
همراه جماع میکند پس مومن باید که همیشه بسم الله الرحمن الرحیم
میگفته باشد تا از شر شیطان در امان باشد منقولست که
شیطانی با شیطانی ملاقات کرد که یکی فربه بود و دیگری لاغر
شیطان فربه از شیطان لاغر پرسید که ای برادر خیر باشد عجب حیران
و پریشان احوال می نمائی شیطان لاغر گفت چرا خراب
احوال و پریشان نباشم مسلطم بر یک شخصی که می نشیند بسم الله
الرحمن الرحیم میگوید و می برخیزد بسم الله الرحمن الرحیم و اگر
طعام میخورد بسم الله الرحمن الرحیم میگوید و اگر خواب میرود
بسم الله الرحمن الرحیم میگوید و اگر آب خورد بسم الله الرحمن
الرحیم میگوید و اگر با حلال خود صحبت میدارد بسم الله الرحمن

الرحمن الرحیم می‌گوید و من همیشه از روی رشید هستیم و مرا از
صحبت او هیچ لا و نعم نیست بعد از از الاغر از قریه پرسید که تو
از احوال خود بگوی که بسیار ترا خوشوقت و خوش حال
و فربه می‌بینم در جواب گفت من مسلطم بر یک شخصی که از غافلان
و کم اهل ان است و هرگز بسم الله الرحمن الرحیم نمی‌گوید در طعام و آب
و صحبت با وی شریک غالبم و هر وقت که از خانه بیرون می‌آید
بر گردن او سوار می‌شوم و بر هر طرف که می‌رود من بر گردن
او سوار همراهم ای بیچاره این شیطان ملعون دشمن
دین و دنیا ی تست باید که در اینجا او نقصان کند بگریزی
از آن که فایده تو در اینست ذکر عقل ای درویش پروردگار
عالم عقل را که آینه دل پذیر است با بنیان داده تا حسن
عمل خود در ان به بیند و در پرستیش و بنده کاهی راغب
شود و عقل این است که اول اندیشه کند بعد از ان

سخن بگوید بعد از ان کم گو باشد **نظم** چو کامل شود عقل
مردم یقین ⁂ نشانش بود کم سخن شرمگین ⁂ چو بیهوده بسیار
گوید سخن ⁂ یقین دان که احمق بود لاف زن **ای عزیز من**
عاقل را سه علامت باشد علامت اول آن که چون از وی
گناه واقع شود بترسد اگرچه اندک بود علامت دویم آنکه طاعت
بسیار کند اندک داند علامت سیم آنکه دل او همیشه با خدای
تعالی مشغول باشد **نقلست که بی بی رابعه بصری را** پرسیدند که
ابلیس را دشمن میداری گفت نه گفتند چه کس آن ملعون
را دشمن میدارد و تو دشمن نمیداری عجب است گفت با دوست
چندان مشغول دارم که از دشمن هرگز یاد نمی‌آید و امام المسلمین
شمس الهدایه قبله اکرم حضرت امام اعظم رحمته الله علیه
فرموده اند که عاقل را شش خصلت است اول آنکه اهل زمانه
را بشناسد دویم آنکه دنیال کار خود باشد سیم آنکه طاعت

پادشاه خود کند چهارم آن که با همسایگان شفقت و مهربانی
کند پنجم با برادر مومن و خویشان نیکویی کند و صله رحم را
نگاه دارد و در انیس الواعظین مذکور است که آدم عاقل باید که
از چهار چیز غافل نباشد اول از ذکر پدر و مادر دویم از شکر
نعمت پروردگار عالم سیم از خدمت خلق چهارم از خوف خاتمه
و شیخ احمد محمد خطیب گفته که عاقل باید که هر روز دو بار هفت
چیز را بمیزان علم و معیار حلم در خود بسنجد و به بیند که کدام
در وی غالب است اول باید که دنیا را با عقبی بسنجد و اگر دنیا
در وی غالب آید نقد زهد و متاع تقوی ذخیره کند دویم رضای
خالق با رضای مخلوق بسنجد و اگر رضای مخلوق در وی غالب آید
جواهر صلوات که گوهر عبادت است بدست آرد سیم اخلاص
را با ریا بسنجد و اگر جانب ریا را در خود غالب باید گوشه
عزلت بگزیند چهارم باید که خویشتن شناسی را با خودپسندی

بسنجد و اگر جانب خودپسندی را در خود غالب باید
ترس حق بر خود غالب دارد و پنجم کبر را با تواضع بسنجد و اگر
جانب کبر غالب آید خدمت فقیر و پیران کند تا از چرکنت کبر
پاک گردد ششم طاعت را با معصیت بسنجد اگر جانب معصیت غالب
آید توبه رجوع آرد هفتم نیاز دل را با نار نفس بسنجد اگر
نار نفس را غالب یابد خود را با تش ریاضت بسوزد تا نفس
بمیرد ای عاقل باید که با این چند خصلت دیگر مواظبت نماید که
ضروریست خصلت اول آن است که هرگز بیکبار عالم سوگند
بخوری نه براست و نه بدروغ نه بسهو و نه بقصد
نظم با حضرت حق مخور تو سوگند ⁂ گر راست و دروغ ای
خردمند ⁂ هر چیز که غیر حق تو بپرهیز ⁂ قطع از همه کن بحق تو پیوند
دویم از دروغ گفتن و شنیدن پرهیز چون گفتن دروغ
و شنودن که ناروا است پس فعل این دو کار بیرا است از

اثر تو خطاست نظم بگریز ازین عمل که گناه عظیم است زیرا که
الدروغ اشد الزنا است سیوم با کسی وعده مکن و اگر
وعده کردی وفا کن بوعده خود آنچه گفته بفعل آر اما اگر
نتوانی با هیچ کس وعده مده که ثواب در وی نیست نظم
مکن وعده با کس تو ای ذوالکرم * چو کردی تو وعده با وکن
کرم * وفا کن بعهد خود ای شیره مرد * چنانچه مصاف مبارز
کند در نبرد * چهارم بر هیچکس لعن مکن که هر چند ظلم کرده باشد
و هیچکس را دعای بد مکن نه بگفتار و نه بکردار و از هیچ کس
مکافات و انتقام مجوی هر چند که بسیار تعدی کرده باشد
بر تو و از برای خدای تعالی تحمل کن نظم کم مباش از درخت
میوه مکن * که بسنگش زنند ثمر بخشد * شیوه حلم از صدف آموز
که برندش سرش گهر بخشد * پنجم بر هیچ کس گواهی مده
و بهتان مکن هر چند که بد باشد و تو با او چه داری هر کس بجای

عمل او گرفتار خواهد شد ششم باید که هیچ مسلمانی را بکفر
و بشرک و بنفاق نسبت ندهی هفتم قصد هیچ معصیتی مکن
و با هیچ گناهی نزدیک مشو نه بظاهر و نه بباطن هشتم بار
خود بر هیچکس منه بلکه اگر بتوانی بقدر توانایی بار مردم بر
بردار نهم باید که طمع از خلق بریده داری و از همه نا امید
شوی و آنچه خواهی باید که از پروردگار خود طلبی و امید ازو
گاه آلا نکنی و با غیر او التجا نیاری و آنچه با تو رسید از پر
پروردگار عالم بدان ای درویش اگر دولت دارین خواهی باید که
جمیع افراد انسان را از خود بهتر دانی و خود را از هیچ یک از اولاد
آدم علیه السلام افضل نه دانی دهم باید که آنچه پروردگار عالم با تو
داد راضی باشی و شکر آن بجای آری و کفران نعمت نکنی *
ای برادر نمی بینی که پیوسته غازان پیر فرو می برند به بحر
رضا و غواصی می کنند در لجه صفا و بیرون می آرند جواهر

وفا تا مستفید گردند عاقلان ازین سپس فایده را دیده وقت
اند نصیحت فرموده اند که ای درویش حق تعالی اگر بنده خیر با تو
بدهد از آن جدا مشو و آن را غنیمت دان و آن و ما لیبار
چیز نیافتیم اول مصاحب حبیب با حیا دوم یار صاحب خشیت
با وفا سیوم صاحب مشفق بی ریا ای درویش حق تعالی هر آن
بنده سعادتمند را که از خزانه عنایت خود گوهر عقل مرحمت
کرده بمقام بلند و مراتب ارجمند رسانیده است او لایق
رفعت و صاحب دولت است یقین است که هر کس را که مایه عقل
بود پایه قدر او بلند باشد از حکیم پرسیدند که علم بهتر است یا عقل
گفت عالم را که عقل نباشد از علم خود منتفع نشود اما شخص
را که عنایت ازلی شامل او شده باشد که شبستان
وجودش بمشعل عقل روشن است یقین که درک
حضوری و حضور ایزدی بسیار سال باشد مقرب درگاه

حضرت باری حضرت خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه
در مناجات گاهی التماس می نموده اند که الهی هر کرا
عقل دادی چه ندادی و هر کرا عقل ندادی چه دادی
و حضرت لقمان حکیم میگفته اند که شخص عاقل بدوزخ نمیرود
زیرا که او کاری نمیکند که مستحق عقوبت دوزخ گردد و عاقل
هرگز غمگین نشود زیرا که امری که سبب آن غم و باعث الم
باشد از وی صدور نیابد زیرا که اگر لحظه تامل کند که چگونه
و با این کار را باید کرد یا نه از پشیمانی خوردن بسیار که
چرا گفتم و چرا این کار کردم ای عزیز من همه مردم کوته
اندیش و نادان خطا میکنند اما عاقلان که رای صواب
و عقل برگزیده داشته باشند چرا خطا کنند چنانچه جناب
بهترین مخلوقات صلی الله علیه و سلم را دنیا و ما فیها
در نظر عالی ایشان برابر پشه هم نبود و هرگز توجه عالی

بحضرت جلال احدیت داشت تا بشرف لولاک لما
خلقت الافلاک و سماوات قاب قوسین او ادنی مشر
مشرف شد اما شیطان ملعون که نادان بود بخاطر یک
سجده که رضای محبوب حقیقی دران بود سیاه رو و مردود
خود سیاه کرد و مردود و رانده درگشت شخصی گفته که عاقل
مفلس نخواهد شد زیرا که وی تدبیر مصالح خویش بر وجهی
نماید که از خطر احتیاج مصون باشد نظم هر که ترا از غم
رهاند عقل است • یا که ز تو کس نتاند عقل است • هر عقل طلب
مکن که اندرین ره • هر که ترا الحق رساند عقل است بوذرجمهر
حکیم گفته که عاقل هرگز کاری نکند که تدبیر طلب باشد و در
قصص مذکور است که اول چیز که پروردگار عالم آفرید
نور محمدی صلی الله علیه وسلم و آن نور را چهار قسم
گردانید از یکی عرش را آفرید و از دوم قلم را آفرید و از

سیوم شرم را آفرید و از چهارم معرفت حق تعالی
را آفریده شد ای درویش هرگاه عقل را از نور
محمدی صلی الله علیه وسلم آفریده باشند پس نهایت سعادت
مندی آن بنده که صاحب عقل باشد منقول است که
حق سبحانه و تعالی چون حضرت آدم علیه السلام را خلق کرد
عقل و علم و حیا را نزد آدم علیه السلام فرستاد که
یکی از ایشان را اختیار بکند حضرت آدم علیه السلام عقل را
گرفت و عقل علم را گفت که یار من است ما هر دو از
یک دیگر جدا نداریم و علم حیا را گفت که او
یار من است ما نیز از یک دیگر جدا نداریم پس هر
هر جا که عقل است علم حیا نیز آنجاست بوذرجمهر
حکیم گفته که عقل کامل دل را زنده میدارد و حضرت
امام اعظم عقل بر کمال داشته اند میگویند که پنج ساله

پنج ساله بوده اند که روزی پدر همراه بر سر زراعت
برده کنار زراعت آب روان بوده حضرت
امام اعظم را بر کنار آب نشانده و خدمتکاران را
بخدمتها التعین کرده خود بوضو کردن متوجه شده اسب را
پدر بسته بوده اند که دران وقت اسب از بسته وا
رهای شد و پدر حضرت امام اعظم دامن خود را بار دو
دست بالا گرفته به گفته اسب را می طلبند حضرت امام
اعظم دران وقت پنج ساله بوده اند بخاطر شریف ایشان
رسیده که پدر را که دامن خود را بالا گرفته اسب را
هر طلبند آیا در دامن پدر چیز هست یا نه خود در جواب
آمده دامن پدر را می بینند که هیچ چیز نیست و پدر را
میگویند که اگر کاهی در دامن می کردید هم خوب بودی که
دروغ نمی شد و کسی که این چنین دروغ بگوید وی نزد

زبانی را اندازی و هدیس یقین که بر مال او اعتماد نیست
البته بدو واگذرده باشد در رعایت حلال و حرام گویند که
چون پدر ایشان وفات کرده است از مال پدر میراث
نگرفته اند با آنکه چیزها مانده بود و این امام اعظم آن بزرگ کسانند که
روزی کسانی از عقب ایشان مانده سیلی بر قفای ایشان
زد که دستار از سر مبارک ایشان بر زمین افتاد و حضرت
امام همام با آن همه شان و عظمت و بزرگی مشوش و متغیر
نشده اند و دستار از زمین برداشته بر سر مبارک نهاده
بران بی ادب گفتند ای فلان این گستاخی که در خدمت ما
کردی میتوانم که بغلامان و خدمتکاران فرمایم که ترا
تنبیه بکنند اما نخواهم کرد و میتوانم که بحاکم بگویم که ترا انچنان
تادیب و تنبیه بلیغ بکند که عبرت جمیع بنی آدم شود
اما نیز نخواهم کرد و میتوانم که در سحرگاه بدرگاه حضرت

حضرت الله و ناله و زاری کرده ترا دعای بد کنم تا حق
تعالی ترا بشیر او جزا رساند نیز نخواهم کرد اما یک را تو خواهم
کرد که اکرم الله دستگیری کرده مرا به بهشت رساند بی تو نروم و آن
شخص بی ادب از دیدن حلم و وقار و بردباشت حضرت امام
اعظم نزدیک آمد که هلاک شود فی الحال در قدم حضرت امام سر نهاد
و از آن افعال فاحش ناخوش خود توبه النصوح کرد و از صالحان گشت
ذکر عدالت سلاطین بدان که اساس بنای معدلت بر وفق عدالت
نهاده اند قاعده اول عدل است و در اخبار آمده که در روز
قیامت همه کس را از افعال و اعمال نیک و بد پرسند اما پادشا
هان را اول از عدل پرسند ای عزیز من چون سلاطین
روزکار سایهٔ خدا اند باید که عدالت شعار ایشان باشد
نظم حق ز شاهان بغیر عدل نخواست ؛ آسمان زمین بعدل
بپاست ؛ و آن سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند که

فردای قیامت نزدیک ترین مردمان بحق سبحانه و تعالی بغیر از
انبیا پادشاهان عادل باشند و بزرگان گفته اند که عدالت یک ساعت
بهتر است از عبادت هفتاد ساله شیخ فضیل رحمة الله علیه گفته که
اگر مرا گویند که یک دعای کن که از تو مستجاب میکردانیم و آنچه در خاطر
داشته باشی بخواه من دعا در حق پادشاهان کنم تا حق تعالی ایشان را
توفیق عدالت کرامت کند که رفاهیت خلق الله در آن است
ای برادر هرگاه مالک مملکه بخشش تعالی و تقدس یکی را
از عباد افسری شاهی و تاج پادشاهی بر سرش نهاده بخدمت
پاسبانی بطریق شبانی بر سر بنده های خود گماشته باشد چون
پای همت از گلستان عدالت کشیده خار ظلم در راه مسلمانان
ریزد و دست تعدی بر خلق الله دراز کرده ستم و ظلم بر بنده
های خدای تعالی روا دارد یا آنکه آیات و احادیث
واقع شده که عادلان از مقبولان باشند ؛

منقولست که درویش صالح چهل حج پیاده کرده بود
روزی در صحبت خلیفه بغداد حاضر شد و شخصی با خلیفه حقیقت
احوال او را اظهار کرد و خلیفه چند بدره زر بر سبیل هدیت
آن درویش فرستاد که این را بگیر و از این چهل حج که کرده
ثواب یک حج بمن بخش گویند که آن درویش زر را گرفت
و بدست خادم داد و بخلیفه گفته فرستاد که سود باید ازین بهتر
در میان نیست که ثواب این چهل حج را من با تو می بخشم اگر تو
ثواب یک عدل را که کرده باشی بمن بخشی ؛ عدل انصاف
و آنکه روز شمار ؛ شاه را بهترین اعمال است ؛ یکزمان
عدل پادشاه را ؛ بهتر از طاعتی که چهل سال است نقلست که
در خزانه کسری کیسهٔ گندم یافتند که هر یک برابر دانهٔ
خرما بود و بر آن کیسه نوشته بودند که وقتی که عدالت
پادشاهان بحد کمال رسید برکت زراعت بدین مرتبه رسیده

در تاریخ حق مذکور است که ابراهیم بن اسکندر لودی که بابر
پادشاه هندوستان از وی گرفتند از برکت عدالت
او غله و پارچه و سایر آن اجناس چنان ارزان شده بود که
در عهد هیچ پادشاهی نشده و اگر شده باشد هم بزجر و زور
و قهر شده باشد اما برکت عدالت او ارزانی اینها بود
و بیک بهلولی ده من غله و پنج سیر روغن زرد و ده گز پارچه
نفیس خریده میشد و سایر اجناس این چنین ارزان بود
گویند که در عهد او باران بهنگام میشد و زراعتها خوب بکمال
رسید و محصول یکی بده آمد و ابراهیم لودی حکم کرده بود که
بسیار کار پادشاهی و وزرا و امرا و سایر سپاهیان جز غله از
رعیت دیگر چیزی طلب ننمایند و آنچه از زمین بروید ده یک
بگیرند و از بابت نقد چیزی از رعیت بهم رسید اما جهت
جوع روزگار بود بحکم ضرورت غله ها را بدین نرخ که [illegible]

بهر نرخ که کسی میخرید می فروختند اگر یکی چهار من به بهلوا میداد
دیگری پنج من میداد و دو دیگر ارزان می افزود تا حکمت بالغه
الهی چنان اقتضا کرد که ملک بهلوا ده من غله میدادند این همه
از برکت عدالت بود نظم شه چون عادل شود ز قحط منال ❊
بعدل سلطان به از فراخی سال ❊ میگویند که در زمان حضرت سلیمان
علیه السلام پادشاهی بود که در ملک او یک درخت را غلافی گرفته
بودند و میوه آن از زیر غلاف همچو گوهر شب چراغ میدرخشید و آن
پادشاه را چهل وزیر بود روزی پادشاه در زیر آن درخت
آمده با وزرای خود گفت که مدتیست که من از حقیقت این
درخت و از میوه او از شما پیاپی می پرسیم با من مسامحه میکنند
مملکتی می ارزد و حقیقت او را بعرض نمیرسانند که تا دست
بر میوه این درخت بریم که گوهر میوه بخراج مملکتی می ارزد و
وضایع افتاده من از ترس انکه ظلم نباشد که اگر با وی رد یک

شوم ضرر جان رسید و خجل کردن نمیتوانم و وزیران همه زمین
عبودیت بوسیده اظهار عجز نموده بعرض رسانیدند که ای
ملک پاینده ارواح پادشاه کامکار پدران ما در خدمت پدران
تو بوده اند و هیچ وقت پدر تو از حقیقت این درخت نپرسیده
الحال تو باین وادی آمده بدانکه چنانچه ترا از کیفیت این درخت
اطلاع نیست ما را نیز اطلاع نیست و اگر بسیار درین باب متوجهی
چند کس را از ما رخصت کن تا برویم در ملکها بگردیم و تحقیق این
معامله نمائیم عالم خالی نیست و مردان در عالم بسیارند که حق سبحانه و تعالی
مفتاح بعضی خزانه قدرت و کلید حری از کنج حکمت را بدست ایشان داده
تا حل مشکلات بندهای آدم کنند شاید که این معامله بسیار گشاید و این
واقعه مبهم بیان یابد تا این کدورت از خاطر شریف رود و زیادتی
عزت ما در خدمت شود پادشاه را این مقدمه وزرا پسند خوش آمد
و حکم فرمود که تا زاد و زاده از بهر ایشان بساخته و خلعت خاص نوخته رخصت

کردند آن بیچاره وزیران بجهت آن حل آن اشکال شهر بشهر
و قریه بقریه میگشتند و از هر کس از حقیقت آن درخت می پرسیدند
اما حل مشکل از هیچ جا نمیشد و از آن قصه سربسته هیچکس خبر نمیداد
تا در کنار رود نیل با پیری ملاقات کردند که عمرش بدویست سال رسیده
بود با او حقیقت آن درخت را گفتند او گفت من از پدر خود چنین
شنوده ام که در آن ملک پادشاهی بود عادل و بسیار عاقل و با انصاف
و خدا ترس و رعیت پرور و جهان گیر در عهد او شخصی از شخصی زمین
بطریق اجاره خواست که زراعت بکند که در ضمن کار فتن زمین
گنجی ظاهر شد در آنجا و آن مزارع بصاحب زمین آمده عرض کرد که
در زمین تو گنج ظاهر شده یقین که از پدران تو مانده باشد گرد
و برادران را تا در آن زمین زراعت بکنم صاحب زمین قبول
نکرده و گفت این گنج از مشقت تو پیدا شده و سالها شده که ما با
پدران در آنجا زراعت میکردیم هرگز این چنین خبر ظاهر نشده بود

و حالا آن زمین را تو متصرف شده مشقت کردی و این گنج که ظاهر
شده نیست از پشت ما را در آن هیچ حق نیست و آن مرد مزارع قبول
نکرد که زمین ملک تو و آنچه از آن زمین بیرون آید از پشت هر دو منازعه
میکردند و هیچکدام آن گنج را قبول نمیکردند تا چنان شد که هر دو حقیقت
را به پادشاه عرض کردند و گفتند که گنج برآمده حکم شود داخل سرکار شود
پادشاه نیز قبول نکرده گفت این گنج از صاحب زمین نیست یا از مرد مزارع
که زر کافتن او برآمده و مرا هیچ در آن دخلی نیست و پادشاه بسیار سعی
کرد که یکی از آن از این دو کس آن گنج را قبول کنند میسر نشد هیچکدام
قبول نکردند و بعد از آن از این دو کس پادشاه پرسید که شما یان فرزند
دارید صاحب زمین گفت پسری دارم و مرد مزارع گفت دختری دارم پادشاه
حکم کرد که تا هر دو را با یکدیگر نسبت کرده عقد بندند و آن زمین و آن
گنج را بطریق ملکیت بایشان دهند اورده اند که چون در آن زمین
ایشان زراعت یکی هزار شد و هر درخت که نشاندند خوب بار آورد

اما یک درخت گوهر شجرانع بار آورد و این گنج از اثر عدالت و انصاف
پادشاه بود گویند که صاحب زمین آمده بعرض رسانید که در زمین
من یک درخت گوهر شجرانع بار آورده است حکم شود که داخل سرکار
سرکار نمایند پادشاه گفت که خدا از طریقه بنیاد که مال شخصی را داخل
سرکار من شود و آن گوهر حق صاحب زمین است و اطلاع او شده صاحب
زمین قبول نمیکرد که خود را دور می انداخت و میگفت این گوهرها
بسرکار پادشاه تعلق دارد پادشاه نیز قبول نمیکرد که این از عدالت
دور است که پادشاهان طمع در مال رعیت کنند و گوهرها از انه پادشاه
قبول میکرد و نه صاحب زمین آخر الامر پادشاه حکم کرد که چون هیچ
هیچکس این گوهرها را نمیگرفته باشد از هفت پرچه جامه از بار
این درخت بسازند چنانکه درخت همراه گوهرها در غلاف هاشی آن
بود که از هفت پرچه هفت غلاف ساختند و بر آن درخت پوشانیدند
نشانه علامت و عدالت پادشاه آن زمان است تا امروز مانده

آورده اند که

آورده اند که بقراط حکیم گفت که سلاطین هند را کتاب بسیار بوده که
فیلان از برداشتن آن عاجز بودند روزی والی هند بحکما و
علما گفت که تمام حاصل این کتب را در چهار کلمه مندرج ساخته
بعرض رسانید حکما و علما جمع شده بسیار غور کردند تا حاصل آن
کتابها را در چهار کلمه جمع کرده باب زر نوشته در خزانه والی
هند گذاشتند پادشاهان را عدالت رعایا را اطاعت نفس را
قناعت حیوان را عفت و یکی از فضیلت عدالت اینست که خاک در
اجزای پادشاه عادل تصرف نمیکند چنانچه مامون در عصر پادشاهی
خود قبر نوشیروان عادل را کشاد او را دید که تازه در خاک
افتاده چنانچه کسی خفته باشد از برکت عدالت بود ای درویش هر گاه
بعد از وفات ضرر خاک از کافر عادل باز میدارید وای سلطان
عادل که بسعادت اسلام مشرف شده باشد اگر ضرر آتش را نیز
از و باز دارید چه عجب باشد وای بر آن آخر تا اندیشان که ظلم کر

باب عدالت بسته و ظلم گشاده و دست تعصب و تسلط دراز کرده
شیشه دل بیچارگان را شکسته و رشته امید جامه جمشیدان را گسسته
باشند یقین که آخر آن ظالمان به محنت برزخ و عذاب دوزخ
گرفتار خواهند شد چنانکه نقلیست که آنسرور صلی الله علیه و سلم فرموده
اند که شش گروه بهشتی نازند حاکم ظالم و شخص عالمی که تعصب با علما
داشته باشد و توانگر متکبر و سوداگر دروغ گوی و صحرانشین جاهل که
در غرور طلب علم نکوشد و عالمی که حسد داشته باشد و پیشه کنند که فروانز
مقر باشند سلطان عادل و جوان عابد و سوداگر راست گوی و حکایت
طاهر روزی از رشید پسر خود پرسید که آیا دولت درین خاندان
باند یا نه پسر در جواب گفت مادام که بساط عدل و فرش احسان بین
ایوان گسترده بود نظم تا پای پادشاه بود بر بساط عدل + بر فرق او
نهاده بود تاج خسروی + چون دست از آستین ظلم برون کند +
باشد نصیب کردن او تاج مدبری + اهل انصاف گفته اند که

ظلم

ظلم بر هیچکس روا نیست مگر بر نفس خویش که هر چند در حق او جفا کنند روا است
گویند که یکی از خانه بر آمد از آن عالم خانه که در خرابه نشسته بود و دعا
میکرد که الهی خانه ظالمان را خراب کن شخصی از وی پرسید که تو چه کس
ظلم کرده که خانه تو خراب شده در جواب گفت من بر نفس خود ظلم کردم
زیرا که نفس همیشه از من رنج دیده و من هرگز او را بمرادی نرسانیدم و دیده
های ریاضت پدرش را چندان کوفتم که چون مار مرده از حمله ماند بنام
از حیات اینبودم نظم نفس نتوان کشت الا بسه چیز + چون بگویم با تو بشنو
ای عزیز + خنجر خاموشی شمشیر جوع + نیزه تنهایی ترک جموع ای برادر
نفس را همواره ناهمواری بسر است جز بهمت بلند پست نگردد هر که از تن
پرستی بر است حق پرست شد و این نفس و غش بچون نعلی است که گوی
اگر یکی در رو آید و اگر یکدر آرد بوی بد آید نظم بپذیر که من روانش باد خشنود
مرا از لطف خود این پند فرمود + که محکوم یکی بودن درین راه + به از
حکم کردن اند نفس بدخواه + گرت مار سیه در آستین است + به از نفسی که با تو

همنشین بد است ای عزیز من این نقش و تمثیل بدست الصورت دوست روی
و بیگانه ایست بظاهر آشنا خوی که عدادش تمام دغا است و از او بگریزی
یار بیوفا است نظم نفیست بسیک خانه همرا ندراست ۞ جز بانگ میان تهی ازو
هیچ نخواست ۞ روبه صفت خواب خرگوش دهد ۞ آشوب پلنگ و اژدها دارد
دغا است ای برادر نتیجه نوش وارو ی عدالت بسیار است و ثمره شجره ظلم
بی شمار مقالا منقول است که یکی از ملوک را مرض صعب عارض شد که حکما
در معالجه آن در ماندند و بعد از توجه بسیار حکما چنان مقرر کردند که علاج
این درد زهره آدمی که بدین صفات باشد میسر خواهد شد فرمود که تفحص
کنید در طلبش جستجو کردند دهقان پسر بدان صورت که حکما فرموده بودند
یافته آوردند پدر و مادر او را از بسیاری مال داده راضی و خشنود کردند
و قاضی فتوی داد که خون یکی از رعیت که ریختن حیات پادشاه روا
باشد و جلاد خواست که تا او را بکشد که آن دهقان پسر در خنده آمد پادشاه
از خنده او متحیر گشت و ازو پرسید که این کدام وقت خنده است عالم برای

او میگرید

او میگریند و تو خنده میکنی در جواب گفت ای پادشاه دل و ای پادشاه عادل تو بر سر
خلق الله بسلامت باشی و خون هزار مثل من بر زمین می پاشی خنده من از آن
جهت است که تا فرزندان بر پدران و مادران است شکوه غیر نزد پدر و مادر
کنند و الحال پدر و مادر مرا بسبب اندک جیفه دنیا دل از محبت من برکنده
بر ریختن خون من راضی شدند و قاضی که قطع خصومت و رعایت آدمی شود
بروایت قتل من بیگناه و داد پادشاه که ظل الهی است و همه کس داد خود از ایشان می یابند
و ظالم کش شیوه ایشان است الحال بجهت سلامتی خود حکم فرمود که عندلیب
جانم از گلشن تن و گلستان بدن بر دارند پس من پیش که جا روی آرم و داد
خود از که خواهم ای ملک خنده بر ذر کار خود داشتم می گویند که ملک را
از شنیدن این مقدمه دلش بدرد آمد و درد بیماری را فراموش کرد
و اشک از دیده کانش ریخت و بخاطر گذرانید که دیگر چند زنده خواهم
ماند آخر مرگ حق است و اگر تیغ آفتاب از نیام برکشم و سپر ماه بروی
در کشم تیر اجل را حجاب نشود و ملک الموت را مانع نه آید هر گاه قتیلی

حیات را بمعرض فنا طلع نموده باشند بنده را حیات و مهلت از
ممات خیال خام است و مدعای ناتمام پس خون این بیچاره را بنا حق
ریختن عبث باشد و ملک لوح دل از امید حیات خود بشست و خود را
بر مرگ آماده کرد و آن دهقان پسر را نواخت و خلعت و زر داده رخصت
نمود و می گویند که چون ملک آنچنان عدالت کرد حق تعالی بجمال عنایت او را
صحت تمام عطا نمود و آن بلا از روی زایل گشت ای درویش بنای پادشاه
باندازه همت عالی است و هر کدام از اهل سلطنت که عالی همت و قوی
رای باشند حکم ایشان متین باشد و رونق شاهی و طراوت پادشاهی روز
بروز تازه تر و بیشتر و هر گاه صمصام برق ستیز ایشان بتابد باید که نهال
وجود اهل ظلم را از بیخ قطع نمود و اگر باران لطف از ابر عنایت ببارد
و خوش وقتی بر روی خلق گشاید و گل فتنه کرش چاشنی بخش جان باشد و رسم
تهدیش المایس جگر ستمکاران شود تا ملک ظاهرش از خلل خاید و ملک
باطنش بدرجه عالی باشد گویند که نوشیروان عادل انگشتری در دست داشت

و بر نگین

و بر نگین هر یک پندی نوشته بودند بر اول نوشته بودند رعایت رعیت
مگذار و بر دویم نوشته بودند که با دوست و دشمن مدارا کن و بر سیوم نوشته
بودند که بی مشورت خردمندان در هیچ کار شروع نمای ای برادر ملوک را
ظل الهی می گویند از آن جهت است که انتقام مظلوم از ظالم می ستانند پادشاهی که
او ظالم باشد از سلک پادشاهان ظل الهی بر آمده قاعده دویم آنست که هر قضیه که
واقع شود باید که والی خود را آن شخص فرض کند و آنچه بر خود نه پسندد و بر آن
شخص روا ندارد و چنانچه منقول است که آن سرور صلی الله علیه و سلم را در روز
جنگ بدر جمال جهان آرایش از تاب آفتاب متغیر شد و رخسار منور
دل افروزش از غایت حرارت حمره گرفت بیاختی بقصد استراحت بسایه
درخت خود را کشیده و همان ساعت حضرت جبرئیل امین از نزد حضرت
رب العالمین بخدمت آن خاتم النبیین آمد و گفت ای پیغمبر معظم و مکرم وای
زبده اولاد آدم و مخلوق اعظم روا میداری که تو در سایه نشسته باشی
و یاران و اصحاب تو در آفتاب ایستاده باشند آن سرور صلی الله

علیه وسلم با وجود بزرگی که اشرف انبیا و مخلوق اعظم بود از کمال شفقت با بنده
های خود داشت بر خواست و با یاران و اصحاب خود می نشست و میبود و بزبان
و زر بار گوهر نثار که هر کس که بر مسلمانان شفقت ندارد و از ایشان نیست و مرگویند
ملوک عجم را روش چنین بوده و رسم این که سال دو بار یکی در غرهٔ حمل که روز
نوروز است دویم در غرهٔ میزان بار عام داده‌اند که جمیع خلق و رعایای قلمرو
و سپاهی و شهری در و شتای همه جمع می شده اند و پادشاه بنفس الحکم می نشسته
تفحص احوال رعیت و دادرسی آن بیچارگان و پرداخت بر احوال غریبان
و ضعیفان میکرده اند و داد مظلوم از ظالم می ستانیده اند بعد از آن پادشاه تاج
شاهانه از سر انداخته و قبای زربفت و کمر خسروی از میان دور کرده منبر
موده که با نقیبان در میان خلایق فریاد میکرده اند که هر کس را که بپادشاه
دعوی و شکایتی بوده باشد اظهار نماید و بیرون باید از آفت بکند او دیگر
خواسته در پهلوی پادشاه نشسته مرافعه نماید و هر کس را که آزرده و شکایتی
از پادشاه بوده فی الحال آمده در پهلوی پادشاه می نشسته و در نزد پادشاه مرافعه

میکرده اند

میکرده اند و پادشاه بقاضی میگفته که مرا یکی از این جماعه که در خدمت ایستاده اند
تصور کن و شرایط انصاف پیش آر و چنان تفحص کن که فردا در آخرت شرمنده
و شرمسار نباشم و هر کس را که حق بجانب او بودی قاضی همان ساعت حق او از
پادشاه گرفته با او دادی و آنانکه دعوی ایشان باطل بوده و دروغ گوی میشدند
آنها را تنبیه و تادیب میکردند تا دیگری بدروغ بر پادشاهان اینچنین جراتی دادخواهی
نکنند و بعد از آن پادشاه تاج مرصع بر سر و قبای زربفت در بر کرده بر تخت
سلطنت نشست میگفته اند که این انصاف بجهت آنست که هیچکس از اهل
دخل و وزرا و مقربان دندان ظلم تیز کرده بر بیچاره جور جفا روا ندارد و
و گویند که این روش پادشاهان عجم و رسم فصیح تا سلطنت یزدجرد بود چون نوبت باو
رسید و بارگاه عدل را بربست و در ظلم را گشاده و بسیار خونریز بود
و خلق از آزار او بجان رسیده بودند و کار بجایی رسیده بود که جمیع
مردم سر برهنه کرده روی بر خاک مذلت میمالیدند و از حق تعالی زوال دولت
او میخواستند تا روزی بشکار رفته بود اسپ بلند هیکل و قوی شکل

و بیکر در شکارگاه ظاهر شد و یزدجرد چون دید عاشق آن اسپ شد
و فرمود که امروز شکار ما همین اسپ است که بدست آریم و جمیع لشکر را بگرفتن
اسپ حکم فرمود و همه خلق توجه کردند آن اسپ را بدست آوردند و یزدجرد
خود او را در زیر زین و لجام مرصع کشید خواست که سوار شود که اسپ بلگد دست
خود چنان لکدی بر سینهٔ او زد که جان بمالک الملک داد و تخت سپرد و شر او از خلق الله
دفع گشت نظم چنین گفت پیرو را آصف جسم * که ای یادگار ملوک عجم * زمن گوش کن
پند آموزگار * بکن پند که بد نبینی از روزگار * و پسر او بهرام گور بجای پدر نشست
قاعدهٔ سیوم آنست که تا کمال اقبال و چمن دولت شگفته بود باید که انتظار
ارباب حاجات را روا ندارد و در برآوردن حاجت حاجتمندان بکوشد که
غنیمت بزرگ و دولت عظیم است ارسطاطالیس با سکندر گفت اگر اعانت
حق تعالی میخواسته باشی در اعانت و فریادرسی دادخواهان بسیار بکوش
و اگر مسلمانی را با تو کاری باشد زود کار او پرداز و بعبادت مشغول
در آن وقت زیرا که کار بیچاره پرداختن بهتر از عبادت است و گویند که

دخول

و دخول طاغی و باغی لعین با آن همه کفر ضلالت در حمایت خصلت نیکو
بود یکی آنکه ارباب حاجت زود با پیش او میرسیدند و در بروی اهل حاجت
بسته نداشت و دیگر بجود و کرم مشهور بود چنانچه از خاص و عام هر روزه از
خوان او طعام خوردندی چون زوال دولت آن ملعون نزدیک رسید
الحنان شد که داد خواه حاجتمند تا یکسال باو نمیتوانست رسید هیچکس بر طعام
او اطلاع نداشتی که چه میخورد و هیچکس بر سفرهٔ او چیز دیگر نخشتی تا آن زمان که
باهل جهنم پیوست آورده اند که روزی آن ملعون در دریای نیل غرق
شد یک گوسفند لاغر در مطبخ او که طعام ساخته بودند چیز از آن طعام خورده
بود و یکی باقی او را انگاه داشته بود که همراه فرعون خواهم خورد و زر بخیر تقدیر
کرده‌اند که ملک فرعون او را کنده جهنم ساخت قاعدهٔ چهارم آنکه والی اوقات
شریف خود را بشهوات لذات جسمانی و حظ نفسانی ضایع نسازد که اوقات مور
بخدمت ملکداری است و پرداخت ملک و رعیت و فریادرسی دادخواهان
و حاجتمندان است و هر گاه که والی بعیش نشست و فراغت شعار شد بسیار مردم

در مملکت او وی تعدی روا دارند و مظلومان شکایت او به پروردگار
عالم نمایند باید که والی به دولت مغرور نشود و بدو اعتماد نکند زیرا که دولت
عمر چون آفتاب است بامداد بر دیواری و شبانگاه به دیوار دیگری می‌باشد
پس این اندک را غنیمت باید داشت و تخم امید در جمیع زمین‌ها باید کاشت
و دل حاجتمندان را شکسته نباید گذاشت و افتادگان خاک مذلت را با عزت تمام
باید نگه داشت و والی باید که همیشه از ملک خود خبردار باشد که ظالم بر مظلوم ستم
نکند و مسکینی در ملک او گرسنه نباشد و حاجتمندان را روز و شب باید در پی دادخواهان
نماید منقول است که زید بن اسلم گفت که شبی همراه امیرالمؤمنین عمر از مدینه
بیرون رفتیم و در باغ آتشی ظاهر شد و چون نزدیک آتش رفتیم دیدیم عورتی
همراه چند طفل نشسته و دیگی بر سر آتش نهاده آن عورت گریه می‌کرد و می‌گفت الهی
انصاف من از عمر بستان و حضرت امیرالمؤمنین چون این کلام از آن عورت
شنودند پیش آمده پرسیدند که ای عورت عمر با تو چه کرده گفت من امروز
مسافتی قطع کرده اینجا رسیده‌ام غریب و بیمارم و آنقدر ندارم که با فرزندان

خود قوت لایموت سازم و از برای این طفلها دیگی پر آب و زیر آن گذاشته
آتش می‌کنم طفلها دانند که مادر از برای ما طعام می‌سازد و ما صبر کنیم عمر
امیر و حاکم مسلمانان است باید که از حال مسافران و غریبان و درماندگان خبردار باشد
و هر که غفلت بر خود روا ندارد حضرت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه را از سخن عورت
رقت شده با خاطر اندوهگین تمام بجانب مدینه رفته پاره آرد و روغن و آنچه لازم طعام بود همه
خریده در خریطه کرده بر دوش گرفته راهی شدند من هر چند التماس نمودم که یا امیرالمؤمنین
آن خریطه را به من دهید که برداشته بآنجا رسانم قبول نکردند و گفتند که حضرت باری
خدای من ضرور است که خود کنم و می‌دویدند تا نزد عورت رسیدند مصالح طعام که
آورده بود در دیگ انداخت و خود آتش می‌کرد تا طعام پخته شد و بعد از آن
طعام را در پیش عورت گذاشت و گفت ای عورت عمر را معذور دار و عمر را نفرین
مکن که او از حال تو خبر نداشت نظم خلق روی زمین ز خرد و بزرگ + جمله در حفظ
پادشه باشند + گر چه باشند هزار مرحله دور + همه روز حساب از او پرسند + فائده حکم
آنکه هر که والی باشد باید که همه وقت و همه کار حلم و وقار را شعار خود بسازد و بزرگ

طبیعت خود را به تند خویی و غضب مبتلا نسازد و در همه کار با اهتمام عقل نگه کند
و پند بزرگان بخاطر آورده کار کند تا در آخرت شرمنده و شرمسار نشود و همیشه
خود را خادم داند که حضرت جلال احدیت جل جلاله او را در خدمت بندهای
خود گذاشته در خلق الله چنان مهربانی کند که بر فرزندان خود می‌کند و از
ناوک آه مظلومان چشم دیده و ناله زار غریبان الم کشیده بود پرهیز و رفق و نرم
خویی و ملایمت را شعار خود بسازد تا خلق الله از او راضی شوند که رضای خالق
در آن است و غضب نوعی از جنون است والی را نشاید که در حال غضب عقوبت
مجرمان بکند زیرا که اگر سیاست کند از وی غضب زیاده از آنچه مجرم مستحق است
واقع شود و الا داند که گناه کار خواهد شد باید که در وقت تادیب مجرمان تنبیه
و پیشتر او دادن گناه کاران علما را طلبیده تحقیق نموده الایق کدام تادیب مستحق
کدام تنبیه است موافق آن عمل نماید تا در آخرت گرفتار نباشد والی باید که در
دیوان با هیبت و دهشت ننشیند زیرا که مظلومان و حاجتمندان و لشکریان
دهشت خورده عرض احوال نتوانند کرد و بمقاصد نتوانند رسید پس والی

باید که چنان نشیند که همه کس توانند که عرض احوال خود کنند و از خوف حکومت خود نرسید
گویند که روزی عورتی بخدمت حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم
آمد خواست که مدعای خود عرض نماید و از مشاهده انوار رسالت و از عظمت و بزرگی آن سلطان
با مهابت دهشت خورده مدعای خود نتوانست عرض نمود بهترین مخلوقات صلی الله
علیه وسلم بر احوال آن عورت مطلع شده فرمودند که محمد غریب است هر مدعا که داری
بگوی والی را باید که چین غضب از جبین مبارک دور دارد و لقمه سخت قهر را فرو برد تا در
دهشت آباد قیامت که دست چندین مظلومان بدامان ظالمان پیوسته باشد او در سایه
رحمت الهی و مرحمت نامتناهی بوده مسرور و شادمان باشد گویند که روزی از حضرت عیسی
علیه السلام پرسیدند که سخت‌ترین چیزها کدام است جواب داد که غضب پروردگار عالم
الا از این چه توان شد فرمود که ترک غضب خویش نظم گفت عیسی را یکی هوشیار سیر
چیست در هستی ز جمله صعب‌تر + گفت ای جان صعب‌تر خشم خدا + که از او دوزخ همی ترسد
چو ما + گفت از خشم خدا چه بود امان + ترک خشم خویش کن اندر زمان + ترک خشم شهوت
حرص آوری + هست مردی رگ پیغمبری + گویند که سلاطین هرات اراده شیبانیان

قدس الله تعالی سره التماس نمود که مرا وصیتی فرما گفت اگر نجات دنیا
و درجات عقبی خواهید شبها در درگاه الله زاری کنید و در روز با کار
داد کار ایمان و جا جمیع آن برابر بروید و لها بیت آرید نظم زان پیش که دوست
پیمانهٔ دهر ÷ در شربت دولت آورد زهر ÷ از چه نهی این کلاه سلطانی ور ÷ چیدن کمین دلی
بدست آر ÷ کین سر همه سالها کله نیست ÷ وین روی همیشه همچو نیست ای درویش
آخر شربت مرگ چشیدنی و خلعت کفن پوشیدنی است و همه کس ملک الموت را دیدنی
و آخر در صحبت منکر نکیر نشستنی قاعدهٔ ششم آنکه والی را باید که رضای حق را
در رضای خلق داند و همیشه در تکاپوی خاطر جویی و جستجوی خوشنودی دلها مردم دل
خلق الله را در بستان امید بدانهٔ احسان و مروت تربیه کند تا همه کس به تخم
محبت او کوشند نظم احسان همه خلق را نواز زد ÷ از داد ان را غلام سازد ÷
و از حکیمی پرسیدند که پیرایهٔ سلطنت چیست گفت در عزت زیستن گفت عزت در کدام کار
حاصل آید گفت در خوار داشتن زر و زر در نظر علما هر کس خار است او را عزیز و مکرم
دارند و آنانکه زر را دوست دارند مردم مایهٔ او را خار و بی مقدار شمارند وزنی

و مدارا توان و خوشخوئی از سلطان حید نکو بیت نظم مهمی که بسیار مشکل بود ÷
برفق مدارا توان ساختن ÷ توان ساخت کاری بنرمی چنان ÷ که نتوان به تیغ
سنان ساختن ÷ و آن سید و سرور صلی الله علیه و سلم فرموده اند مردم خوش خلق
درجهٔ کسانی یابند که قایم اللیل و صایم الدهر بودی یابند و در روز قیامت اول
چیزی که می سنجند بمیزان عدل اخلاق حسنه است و هر گلشنی که از شکوفهٔ تواضع آراسته
باشد یقین که بار و ثمر کلهای رنگارنگ پر ثمره خواهد بود گویند که اسمعیل سامانی
شاه خراسان بسیار عالیجاه بود روزی دانشمندی نزد وی آمد و او آن دانشمند
را بسیار اکرام نمود و مراد او را حاصل کرد و چون مرخص شد هفت قدم بمتابعت
از عقب او رفت همان شب آنسرور صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که بر زبان
دربار رقم نمود که ای اسمعیل تو چون یکی علمای امت مرا عزیز داشتی و اکرام
نمودی من از حق تعالی درخواست کردم تا او در این جهان معزز و مکرم دارد و بهفت
قدم متابعت از عقب او رفتی دعا کردم که هفتاد تن از اولاد تو پادشاهی
کنند و هر دو دعا در حق مستجاب شد قاعدهٔ هفتم آنکه والی باید که همیشه در برابر

سوران جهان

نعمتهای باری تعالی و تقدیس که با او مرحمت کرده شکر بجای آرد و حق تعالی از
دوست میدارد و اما شکر هر نعمت علاحده است چنانچه گویند پادشاه غازی
سلطان سنجر ماضی در گذر بوده خرقه پوشی با وی ملاقات کرده گفت ای
سلطان نامدار و ای پادشاه کامکار نعمتهایی که داری باید که شکر هر یک
بجای آری سلطان التماس نمود که ای پادشاه کشور صبر و ای نهنگ دریای
فقر از این چه ترا اشارت درویش گفت شکر سلطنت عدالت بر جمیع
عالمیان و احسان با همه و بهما و میان و شکر منصب مملکت شفقت با اهل
ولایت و طمع نا کردن در املاک رعیت و شکر فرمان بردار بودن خلق حق
خدمت فرمان برداران شناختن و تلافی خدمت ایشان با احسان نمودن است
و شکر عید و بخت و بسیار اقبال آنست که بر افتاده کان خاک مذلت
بگرفتاران کنج عزلت رحم کند و بر احوال ایشان بپردازد و شکر خزاین
و دفاین آنست که صدقات و خیرات بمستحقان مقرر سازد و زکوة مال
بدهد و همیشه در خیر بروی مستحقان گشاده دارد و شکر قدرت آنکه بر عاجزان

و ضعیفان مهربانی کرده است و بر ستم زده کان وقت از قانون عدل
ترحم نمودن و جرم گناه کاران عفو کردن شکر صحت بدن آنست که از معالجه
بیماران خسته جهت محرومان و دل شکسته داران و اشفا بنا نموده اطبای حاذق
و حکیمای لایق با قامت آنجا امر فرمایند که از هر نوع دارو که از بهر شفا از هر باب ادویه
باعث بقا باشد مهیا نموده حوالهٔ اطبا نمایند و در بهشت در روی خود گشایند شکر
بسیاری لشکر و سپاه آنست که بسبب ایشان از مؤمنان دور داشتن است شکر
عمارتهای عالی آنست که مساکین و منازل رعایا و غربا از نزول حشم و خدم معاف
داشتن است ای برادر ای درویش شکر آنست در همه حال جانب حق نگاه داری
و سپاس خلق را بعد از فراغت خود مقدم داری نظم نماند دیگر در دیار تو کس ÷
چو سپاس خویش خواهی بس ÷ قاعدهٔ هشتم آنست که علما و مشایخ را دوست
دارد و طالب صحبت ایشان باشد و همیشه با علمای عامل و مشایخ کامل صحبت
دارد و نصیحت ایشان گوش کند و گفتهٔ ایشان عمل نماید نظم نفتانید اهل علم کمال ÷
که همه ره نمود شان باشند ÷ همه گمراه شوند خلق جهان ÷ گر نه ایشان چو چراغ اند ÷

ای عزیز من هر کدام از سلاطین بعلمای نامدار بیشتر اعتقاد و بصلحای عابد معتقد تر
و صحبت خاص با ایشان دارند علامتست بر آنکه آفتاب دولت او در اوج کمال است
و در سلطنت او بدرجهٔ اقبال زیرا که مصاحبت نیکان و مجالست دانایان
کیمیای سعادت ابدی و داروی همای دولت سرمدیست نظم نظر کردن بدرویشان
بزرگی را بیفزاید * سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش * گویند که
روزی مردی بخدمت شیخ شقیق بلخی رحمة الله علیه رسید و التماس کرد که مرا
نصیحت کن شیخ فرمود که حق تعالی ترا بجای حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه
نشانده از تو صدق ارادت خواهد و بجای عمر بن الخطاب رضی الله عنه کرده
از تو انصاف و عدالت جوید و در مقام عثمان رضی الله عنه نشانده از تو
حلم و حیا طلبید و بجای علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آورده از تو سخاوت
و شجاعت خواهد مرد آن گفت یا شیخ زیاده کن نصیحت شیخ گفت حق تعالی
خانه آفریده در آن عالم که آنرا دوزخ گویند و پادشاهان این جهان را دربان
خانه ساخته و سه چیز بایشان داده تازیانه و شمشیر و خزانه تا خلایق را

منع کنند

منع کنند از در آمدن در آن خانه یعنی هر کس مخالفت بر شریعت محمدی
صلی الله علیه و سلم کار کند او را بتازیانه تادیب کنند که دیگر آن کار نکند و مستحق
دخول دوزخ نشود و آنانکه از دین اسلام بیگانه اند اتلاف اموال هر حرم را بشمشیر سیاست
نمایند تا بدین درست و آیین راست آیند تا کنندهٔ دوزخ نگردند و محتاجان
را بزر امداد نمایند تا از جهت احتیاج و اضطرار کارها نکنند که مستحق دوزخ شوند
و اگر ملوک بر خلاف این عمل کنند مقدم و پیش رو اهل دوزخ ایشان باشند قاعدهٔ
نهم آنست که تا خار و خاشاک اهل فسق و ضلالت از بساط عرصهٔ ملک دور نکنند آسوده
بر خود روا ندارد و نقلست که شاه چین از اسکندر پرسید که لذت سلطنت در چه
چیزست که یافتی گفت در سه چیز اول دشمنان را منکوب و مغلوب و مقهور کردن
دوم دوستان و دولتخواهان و هواداران را نواختن و خوش وقت کردن سوم
محتاجان را بمروت و احسان کرم اندیشه حاجت ایشان بر آوردن نظم همچنین
بین شاهی فرماندهی * که از دشمنان ملک پاک از تاز * دوم دوستان را نوازد و
رعایای خود خوش و کار ساز * سیوم حاجت مرد امیدوار * بر آرد و نگرداند ش

زر بستان شد بسیار * بسی پادشاهان گردن فراز * که گشتند ازین کارگاه مجاز *
بگیتی گوی دولت ربوده * که در دیده پیش خلق بود ای عزیز من والی را باید که
چشم کنند کار اندیشه نماید و ظلم ظالم را از سر مظلوم دور سازد و ظالمان را
بسزا سر بریدن شان دهد و بیخ بن ایشان را بشمشیر سیاست کنده بر باد فنا دهد تا خلق از شر
ایشان و فتنه در امان باشند چنانچه میگویند که شخصی حکومت بصره را یافت و یکی گفت که
در بصره دزدان و اوباشان بسیار بهم رسیده اند که خلق الله را آزار رسانیدندی
و حاکمان سابق در دفع ایشان بسیار کوشیدند مفید نشد و او را چون آنجا رسید گفت
انشاءالله اول دفع دزدان و اوباشان کرده نام و نشان ایشان را از زمین بر
دور سازم بعد از آن بکار ملک پردازم و همان ساعت که داخل بصره شد حکم کرد
بکوچه گذر بگذر کو بکو خانه بخانه و در تمام شهر خبر کنید که ای مردمان
آن کس که بعد از نماز عشا از خانه خود بیرون آید خونش ریختنی و کشته
عمرش گشتنی است و مردم تعین کردند که گذر بگذر در تمام شهر بگردند و هر کس که
بعد از نماز عشا از خانه خود بیرون برآید او را بگیرند آرند و او نیز جاسوس

چند بلا

چند سوار شده تمام شب در شهر میگشتند و آن شب هزار یا پانصد کس را کشت چون
با خر رسید از شهر بیرون رفت و در بیرون شهر سیاهی در نظر آمد چون نزدیک رفت
دید که چند گاو در آنجا شخص عربی نشسته والی با او گفت که من حکم کرده ام که بعد از
نماز عشا هیچکس از خانه خود بیرون نه آید و تو چون خلاف حکم کرده شب از خانه
بیرون آمده او گفت ای ملک من مرد غریبم و از راه کرم دور می آیم اینجا از عشا
رسیده ام و چون دروازه شهر بسته بود اینجا فرود آمدم که چون روز شود بدرون
شهر رفته کار خود ساخته راه خانه خود پیش گیرم و از حکم تو مرا اطلاع نیست والی
گفت اگر چه ترا از حکم من اطلاع نیست اما بر من ضرورست که اجرای حکم خود کنم
و فرمود که از جهت سیاست آن بیچاره کان بیگناه را بکشتند و خود متوجه منزل
شد و بخاطر میگذرانید که امشب اهتمام خوب شده و محل سیاست هم ظاهر شده که آتش فتنه
و فساد نشیند و مقهوران دست از دو بهی و دزدی دور دارند چون شب دیگر شد
باز مردم بهمچنان گذر بگذر و کوچه بکوچه تعین شدند از برای اهتمام و تمام شب میگشتند
و والی خود نیز همراه چندی از قصان میگشت آن شب پانصد کس را کشت

چون روز شد خبر آوردند که در فلان محله در خانهٔ فلان شیوه و اگر را شکافتند
و چند کس را کشته شما و خشک نمودند و همه متاع او را از جنس و نقد هرچه بوده همه را
برداشته بردند والی حکم کرد که جمیع مردم را از اکابر و اشراف و اهل حرفت و سپاهیان
و رعایا همه را جمع کردند بعد از آن فرمودند که همه را بکشند زیرا که آن حرام
زادهها در میان خواهند بود و همه را بکشند تا آنها نیز کشته خواهند شد و خلق ازین
ملک برطرف خواهند شد و از جاهای دیگر مردم آورده این شهر را آباد و خواهیم ساخت
و آن قوم را حکم قتل فرمود چون دو سه کس را کشته بودند همه خلایق یکبار آواز
در آواز یکدیگر انداخته زیاد کرده و تضرع و زاری در آمدند و گفتند ای ملک
باین غریبان مستمند و خون این جماعه بیگناه را ناحق مریز هم دیدیم ظاهر و باهر و قطاع
قطاع الطریق و اوباشان و دزدان را اهر حلال بیشتر و خبر از سپاهیان و ما مردم
غریب را ایجان مرنجان والی گفت ازین سخنان کاری که نمیگویند کاری بر خیر آید
باید که خود را به مرگ آماده دارید که یک کس از شما بسلامت نگذارم مگر آنکه
شما هم در میان یکدیگر تفحص کرده آن جماعه مفسد انکه چنین عمل کرده اند

یا فته بدهید

یافته بدهید که آن ملعون را بپیش او حاضر آورده بسیاست رسانیده شود و اما نجات خواهید یافت
و الا یکی از شما جان بسلامت نخواهید برد و همه خلعت شمشیر آبدار سیاست
خواهید پوشید دیگر باره همه خلایق فریاد کردند که ای ملک امروز ما را مهلت
ده تا در میان یکدیگر تفحص نمائیم شاید که آن جماعه بدبخت بدست آیند باعث مخلصی ما
ممکن هان شود تا ایشان فرصت داد ایشان در جستجو شدند و چندان تفحص کرده و تلاش
نمودند که آن جماعه بدست آوردند و آن بدبخت گرفتار گان چهل تن بودند و آن
بدکاری از ایشان در وقوع شده بود همه را دستگیر کرده با مال پیش والی که از ایشان بخشش
بخدمت والی آوردند همان ساعت والی حکم کرد که در همانجا که خلایق
جمع شده بودند چهل دار بر پا کردند و آن چهل مقهور کوته اندیش را بر آن
دارها کشیده تیرباران کردند و مال را بصاحبش دادند بعد از آن چهل کله
در شهر بصره بر در کوچها افتاده بدیدند هیچکس بجانب آن نظر میکردند
و دیگر دروازهها و حویلیها را و درهای خانهها را و درهای دکانها را
نمی بستند و نام دزدان و عیار برطرف شد **نقلست که** روزی خبر بوالی

عراق رسید که دزدی اوباشان و دزدان بسیار سر بر داشته اند و روی آن ولایت و شهر را
ره الطریق و دزدی و شاهراهها را انقطاع الطریق خراب گردانیده اند و کار اهل
آن ولایت بسیار تنگ شده و حاکم آنجا از دفع آن جماعه عاجز است بلکه در ملاحظه است که
مبادا و همه متفق شده او را ضرر جانی رسانیده والی چون این مقدمه را شنید
متوحش شده آن حاکم را بحضور طلبیده مردی با تدبیر را بجای او خدمت نامزد کرده و آن
مرد چون داخل آن شهر شد تدبیر پیش گرفت و با همه از راه احسان و مروت پیش
در آمد و از رفق خوشخوئی و شیرین زبانی و خوش کلامی در کار داشت بفضلا و اکابر
مجلسهای عالی میکرد و بذل و انعامات وافر می نمود اما همیشه در خفا و در تفحص
و تجسس آن جماعه بدکار و در جستجوی آن حرام زادههای نابکار می بود و چندی
را بدست آورده بسزا و جزا رسانید **و گویند که** آن اوباشان شبی آمده بر
بر دروازه مسجد جامع نوشته شد که ای حاکم بدانکه آن دو کس را که
گرفته کشتی خادمان بوده اند و از تعمیم هیچکار سر بر نیاید و ما بر عم تو و اول
حریص تر شدیم و ما حکم سیزده داریم هر چند که بیشتر می برند بیشتر میشویم و قوی تر

میکردیم

میکردیم و اگر تو از دانایان داناتر باشی آبروی خود درین دیار مریز و بهر حیله
که توانی بهر خبر و ازین ملک رو بگردان تا نامت بجا عزت و آبرویت بجا ماند **گویند که**
چون روز جمعه حاکم بنماز آمد بر دروازه مسجد سطر نوشته دید چون خواند این
مضمون دریافت حاکم دیوان سواد را طلبیده فرمود که بالای این سطر بنویس که اگر
شما چون سیزده اید ما چون دروگریم و هر چند شما بیشتر سبز خواهید شد ما بیشتر شما
را خواهیم درو کرد و درو کردن شما چندان سعی نمائیم که هیچ کاو کرده تا تمام نسل
شمایان را ازین سرزمین دور نسازیم بخاطر جمع نشینیم و حاکم را انجام رسید که این
کار بتدبیر پیش نمیشود و اگر همه را بدست آورده بکشیم دیگران میمانند باز فساد
با قرب بس همچون تدبیر کرد که همه بدست آیند بجزا رسانیده شود تا شر این
ظالمان از سر مظلومان و مسلمانان دفع شود **گویند که** شخصی بود که از آن
جماعه بدکار احتشام کشیده و دردها دیده بود پیش حاکم آمد و ظاهر کرد که بسیت
در این شهر که عمرش از صد گذشته اما کمانش را از داده و نوجوان روز و شب حیله
نمیتواند کرد و در شب تار مثل خنجر الماس آبدار پیش چشم مور را میدید و در

وور روز بانش بنفس عالمی را میپوره و عیاری و طراری و فراری کشنده محله و بازار
و بیاوجود پیری رخنه در بنیاد بیکندری انداز دو همیشه در طلب دنیا که هر جان
می بازد و او را هفت پسر است که هر یک چون شیر ژیان و ببر بیابانند و جمیع اوباش
و دزدان و قطاع الطریقان فرمان بردار ایشانند و هر فتنه و فساد که درین
ملک میشود همه از شرارت شوم ایشان است و آن پیر را با قاضی شهر یاریست
و این همه فتنه و فساد و کشته حضرت قاضی است **نظم** چون دهد قاضی بدل رشوت قرار
کی شناسید ظالم از مظلوم زار و حاکم چون ازین ورقه اطلاع یافت و درویش از خوش
حالی چون ماه شب چهارده بر تافت اما افشای راز با هیچکس نمیکرد و در تفحص
در کوشید و این معامله را سر مهر مهیداشت و سر پوشش از روی حکمت بر نمیداشت اما حل
عقده در ضمیر منیرش از اهم مهمات بوده همواره در طلب تفحصش اهتمام مینمود
تا گویند که از فکر بعید و تصور بعید روزی وقتی که مکشف شد و تدبیری بخاطرش رسید
قاضی گفت ای شریعت پناه و ای عدالت دستگاه درین شهر دیگر از فضلا و صلحا
مردم کار دیده و پیران کابل خورده کسی مانده که بصحبت ما بیایند تا قاضی گفت آری

پیریست

پیریست درین شهر که گل خوانند برفی پیری رسیده و لوس عمرش در کدورت
عقیده صد کوشیده و اگرچه در شکوفه بهاری پیر خورده بوی دوخته اما از استاد
ملک تجربه آموخته پیر روشن ضمیر و مرد با تجربه و با تدبیر است آن پیر چون با قاضی در راز
او تقصیر نکرده حاکم خود طالب او بوده در آمدن او بهانه می طلبید با قاضی گفت
شما میدانید که من این چنین مردم را دوست میدارم عجب است که هیچ مرد معتبر را در مجلس
من تا حال نیاورده اید فردا که مرا آید او را همراه خود آرید بصحبت او مشرف
شویم و آنکه بزرگان گفته اند **نظم** مرد حر و مشهد هنر پیشه را ؛ عمر دو باید درین روزگار ؛
تا بیکی تجربه آموختی ؛ تا بیکی تجربه بری بکار ؛ یقین است که اگر کسی بران سن کار دیده
رسد تجربه و تدبیرها که بایشان معلوم شده از آن شخص شنود و در وقت کار بعمل آرد گو
گویا که آن شخص دو بار عمر یافته ای قاضی باید که فردا آن پیر کار دیده و آن
سن روز گار کشیده را همراه خود بصحبت ما آورده باشید قاضی تسلیم نموده
رخصت شده بخانه خود رفت روز دیگر که بخدمت حاکم آمد آن پیر دو در و دو شیر و
دزد آن قطاع الطریق را طلبیده گفت که ای برادر حاکم ولایت دو چند روز دو سه

بخدمت حاکم ذکر خیر تو بسیار کذشت و چنان مدح تو نمودم که آن مرد بیاده و آن
پهلوان کار دیده و آن پیر چون کرم و شفقت و مهربانی حاکم را از خلق شنیده
بود خواهش داشت که یکبار ملازمت کند و خود قاضی یار غار و دوست وفادار او
بود چون باین سوادی آمد بالضرور آن پیر طیار شده همراه قاضی آمد و ملازمت
حاکم کرد و حاکم از آمده دیدن او همچون گل شکفت و بمهربانی تمام با او گفت که
ای پیر روشن ضمیر و ای کاردان با تدبیر خوش آمدی و قدم صفا آوردی میخواهم که
همیشه درین درگاه بیائی و در امور ملکی ما را راه نمائی آن پیر بد بر پیر تدبیر آن
بدبخت پر تدبیر تواضع نموده گفت ای سپهر زمان و ای میر عالم نشان
از اسباب تفرقه و پریشانی همیشه محفوظ باند من بنده هم تا بجان در مقر دارم که
محبت در مزرعه خدمت میکارم **نظم** گفت من این کشت در کاهم ؛ چند خوا
هوا خواهم ؛ مکن تا بجم که انیهمه تحسین ؛ میکنی در حق من مسکین ؛ نخورد او بر سر بساط تو
احتیاج بخیل خانه تو ؛ و آن پیر این خبرها میگفت اما در خاطر میکند در خفیه که
بحاکم خوب آشنا شدم و کسی که بحاکم آشنا است او را چه پروا است و از نزدیک زمانه

بدکار

بدکار و از گردش فلک کج رفتار جاهل بود بمنید است که در عقب هر نوش نیشی
بود و در زیر هر مرهم ریشی است **نظم** چنین رفت از ازل تقدیر انیکار ؛ که گل با خار باشد
گنج با مار ؛ عسل با نیش زنبوریت پیوست ؛ شکر را نیز غوغای مگس هست ؛ نبود یک نوش
رسیده نیش سر پوش ؛ ندارم مرهم زخم در آغوش ؛ نباید مرد عاقل اندرین کاخ ؛
بسر انجیس رفت بود گستاخ **ای درویش** باید که بنده همیشه از گردش فلک با خبر و از
خطرات زمانه بر حذر باشد که گردانیده فلک قوی و کذارنده زمانه حضرت رب است
و این خبرها دانسته بقدرت آلهی بیت **نظم** ز قدرت ملک العرش یک زمستان هست
که کار با بخلاف مراد می آید ؛ و اگر تقدیر مخالف تدبیر و مقتضای قضا منافی
ما فی الضمیر بود هر آینه مشتاقان شیدا و مجنونان بیسر و پا درین بوقلمون گاه
بد بیرا معشوق یکتا و بجمال محبوب بیهمتا مشرف میشدند و درین محبت گل وصل از گلشن
عشق طلبکاران شوق می چیدند **نظم** بنده را اختیار نیست بگوی ؛ آنکه با اختیار
نیست بگوی ؛ آورده اند که آن روز که حاکم با آن پیر و قاضی اتفاق بسیار و عنایات
بیشمار کرده و با هر یک بیشتر رو بعمارت نزد دیسر و پا های علوکانه داده و حکم فرموده که

هر وقت که حاجی آید آن پیر را همراه خود بیارد و همیشه آن پیر می آمد و حاکم
هر روز زر و زیور رعایت او میکرد اما و پیش هرگز از آن اندیشه خالی نبود و خاطرش
همیشه نگران بود که مبادا که این شهیدان را بدست آورده خون ایشان را
بریزیم و خاک وجود این معمور را از غربال بیخته بیزیم لیکن منتظر وقت بود و با پیر مهربانی
بسیار میکرد و او را امتحان میکرد و در فکر بود که چه چیز آن جماعه را بدست آرد که چون
بخاطرش رسید و در حضور آن پیر ارکان دولت و نمود که پرچهای قیمتی بسیار بحضور
آوردند و سپر و پاهای علوکانه بریدند و با وزیر حاکم کرد که هزار سپر و پای علوکانه
و همچنین هزار اسپ با یراق سپاهیگری مستعد بسازد و پیر از دیدن این وقعه
متفکر شد و از بریدن سپر و پاها متحیر گشت چون نسبتش بحاکم قوی شده بود
زمین ادب بلب عبودیت بوسیده سوال کرد که ای شهسوار ملک تمکین و ای
سپه‌سالار لشکر تحسین با من بگو که اینهمه جال بساز از بهر چیست و اینهمه سپر و پاها از بهر
حاکم فرخ‌فال رموز خود که گفته که خوب بر زخ برای مدعا دیر راست کرده بود بیان
میان آورد و گفت ای پیر باخرد هوشیار پیر دانای مهربان دلسوز باخبر مدال کم

وا عراق اراده سواری دارد و با من گفت پنج هزار سوار آماده کم
مرد کاری باشند بیسر کار خواهی نگاه داشت و هر وقت که هنگام سواری نوبت
رسید ترا خواهم طلبید آن جماعه را اسپ سپر و پا داده همراه خود خواهی آورد
و این معامله آنست که راست میشود و پیر از شنیدن این مقدمه بسیار خوشوقت شد
و بعرض رسانید که هزار جوان کاری چنانکه باید و شاید درین شهر حاضرند هر وقت که
خواهی من ایشان را حاضر سازم اما بخاطر گذرانید که این دزدان را تو داروغه کار
شریک و روی و دیگر نوکری و پیر ازین مقدمه خوشوقتی می نمود و حاکم دید که تیر
تدبیر او به نشانه رسیده پیر را نزدیک طلبیده دلاسای بسیار کرد و گفت ای پیر
مهربان اگر این کار از تو سرانجام شود که من جمعیت خود بخدمت وا میبرم
تو مدبر من خواهی بود و ترا بجای خود بحکومت [illegible] گذاشته خواهم رفت تا آمدن من
این دیار در حکم و تصرف تو خواهد بود اما دو روزی صبر باید کرد تا سپر و پاها و اسپ
یراق طیار شود بعد ازین بکار متوجه باید شد و پیر را اسپ و پای علوکاره انعام
داد و رخصت نموده و کتوال که محرم راز و مصاحب دمساز او بود طلبیده گفت

که آن حویلی بزرگ که نزدیک دریا بر وقوع شده باید که دروی چندین چاه عمیق
کنده بزودی مهیا بسازی که مرا کار پیش آمده گوید که کتوال در اندک وقت ترا
چنان که حکم چاه‌ها فرموده بودید ساخته آمده معلوم نمود که حاکم آن پیر را
طلبیده فرمود که الحال همه چیز مهیا شده آن جماعه که اراده نوکری داشته باشند
بیا بیاید که برادر و ایشان کرده شود و پیر از استماع این مقدمه بسیار خوشوقت بود و
تمام رفته اول هفت پسر خود را با لباسهای عجب آراسته همراه جمع از ایشان آورده
از نظر حاکم گذرانید و حاکم چون در ایشان نظر کرد هر یک را جوان دیوی دید که
اگر کوه آهن در پیش ایشان باشد کنده بکوشند و از نظر گذرانید که اگر این
جماعه دست به تیغ کنند هیچکس را قدرت مقاومت نیست و پیر از تدبیر مکین
بود که ایشان را بدست آرند و همان عنایت که بر یک را دل آسا بعد زبان فرمود چاره
بر آورد چنانچه خاطر ایشان میخواست کردند و پیر را سپر و پا داده همراه او ایشان
رخصت نمود و حاکم را اندک امید واری شد از رجوع آوردن ایشان و خاطر
گذرانید که ظاهر اینکه ازین تدبیر کار منظور انجام شود و دو پیشه با ایشان

میا بجه میکرد و ایشان را دل آسا مینمود اما آن جماعه خبر سپر و پاها شنیده شده
عشق شده بودند و حاکم چون دید که آن جماعه بلا جلد می آیند و هیچ شک و شبه
در دل ایشان نمانده باشد کتوال را طلبیده فرمود که فردا تو همراه جمعی
سلاح پوشیده و یراق بسته آن حویلی بنشین من اول پاره سپر و پا نزد تو میفرستم
بعد از آن جمع را ده ده کس ازین اوباشان را بهانه سپر و پا پوشیدن پیش
تو میفرستم و هر کس که سپر و پا پوشیدن خواهد آمد گردن ایشان را زده در چاهها
خواهی انداخت و روز دیگر که حاکم بر دیوان نشسته ده ده جوان از آن اوباشان
را مقرر ساخت که یک سپر و پا پوشیدن و حکم کرده بود که چون همه جوانان که سپر و پا
پوشیدند بحیله که بنام ایشان نوشته بودند ایشان را از آن مکان [illegible]
همه جوانان را یکبار آورده از نظر خواهر گذرانید و از برای سپر و پا پوشیدن
تلاش بود که یکی میگفت من بیشتر میروم سپر و پا پوشیدن دیگری میگفت من از
تو پیش قدم و بزرگ ترم اول من رفته سپر و پا پوشم بعد از آن با تو نوبت
خواهد رسید و میگویند که کتوال آن جماعت را خدمت شایسته کرد که یک کس از آن

بسلامت نگذاشت همین قاضی و پسر ماندند و همه اولیای آن علف شمشیر شدند بعد از آن
فرمود که قاضی و آن پسر حیاک را بگیرند که فتنه ایشان نیز بیشتر از جرائم سپاهیه و چندان
مال از خانهای ایشان برآمد که بیحد و بیقیاس بود و حاکم حکم کرد که هر کس که مال خود شناسد
ببرد و مردم تا مدتی از شهرهای دور و نزدیک می آمدند و هر کس که مال خود می شناخت و بنمود
می ستاند متصرف میشد و بعد از آن آن ملک چنان امن شد که هیچ کس در خانه خود در بست
از زر و متاع و زر و کالا نیها افتاده بود و هیچ کس را قدرت نبود که بجانب آن مال نظر کند و بها
جامها از فاخر و نقود و جواهر و پرچهار قیمتی و امتعه بسیار و دیبا زربفت میماند و هیچ کس را
مجال تصرف نبود نظم گر تو خواهی رعیت آسوده ❊ معدلت را قرار باید کرد ❊ مملکت
گر قرار خواهی داد ❊ تیغ را بیقرار باید کرد ❊ قاعده و رسم آنست که باید که امرا و عمال
و کارداران دیانت و امانت و راستی و درستی و دیانت و انصاف و عدالت و همت و حسن
خلق و شیرین زبان و با تدبیر را خدمت فرمایند و ارکان دولت چون سپاهیان و دیوان
جد با بخدمت ملک داری و فوجداری و حاکم و داروغه در ملک انچنین مردم را نصب کنند
تا همه کار او و نیکخواه و بانیک انجام شود و مردم خاین و فرومایه و دون و ناکس فعال بی

و نادان و منافق را خدمت نفرمایند که از ایشان غیر بدکاری برنیاید گویند که
هارون الرشید را چون ملک مصر مسلم شد حبشی نام را بحکومت آن دیار تعین نمود
و میگویند روزی مزارعان بعرض احوال بخدمت او آمده عرض نمودند که ما در کنار
رود نیل پنبه کاشته بودیم باران بیوقت آمد و جمله تلف شد حاکم با ایشان در غضب که
چرا پشم نکشتید تا تلف نمیشد و آن جماعه بر بی عقلی او خندیدند و راه خانه پیش گرفتند
میگویند که هارون الرشید که او را تعین کرد که مقدور نبوده که بکسی دانا بدهد با این همه
داد زیرا که چون مصر را مسخر کرد با وزیر خود فرموده که فرعون دون و آن گمراه
ملعون بیک حکومت مصر مغرور شده از درطه مخلوقیه بدعوای خالق برخواست الی که
بیسر کار انجناب مسخر شده کمترین از خادمان باید بخشید و احمق کمترین غلامان
بود که حکومت مصر را با او ارزانی داشتند ❊ سلطان اسکندر را از ارسطو پرسیدند که
ملازمت را کدام طایفه لایق و موافق اند و کدام گروه نالایق و مخالف در
جواب گفت که لایق خدمت سلاطین آن کس است که امین باشد نه خاین زیرا که امانت
بسبب ازدیاد و مرتبت و عزت است اما خیانت باعث مذلت و اهانت و لایق

خدمت سلاطین آن کس است قانع باشد نه طامع که قناعت گنجیست بیکران و طمع رنجیست
بی پایان نظم مرد قانع بزرگوار بود ❊ طامع البته خار و زار بود ❊ و لایق خدمت سلاطین
آن کس است که نیکو گوی باشد نه عیب جوی زیرا که آدمی نیکو گو پیش همه جا محبوب و مقبول است و
بعیب جوی نزد همه کس مردود و مخذول ای برادر یقین است که هر تیغ زبان که در حق
کذاری کنند باشد او بیش از و از تیغ تیز است و دیگر لایق خدمت سلاطین آن کس است که
کار کنند ده باشد نه لاف زننده که مرد باتردد و معاف کننده محترم است و صاحب
لاف و کذاف متهم و لایق خدمت سلاطین آن کس است که هیچ چیز را از صاحب خود مخفی
ندارد و آورده اند که نوشیروان عادل از موبد موبدان پرسید که زوال مملکت در
چند چیز است جواب گفت که در سه چیز اول در پوشیدن وزیر خبرها از پادشاه
دویم در تربیت مردم فرومایه سیوم از ظلم عاملان و دیگر لایق خدمت سلاطین
آن کس است که و آن جماعه اند که همه متفق باشند در خدمتکاری و دولتخواهی و در خدمت
صاحب قبله خود یکی و یکدل و دولتخواه باشند نظم چو یکدل نباشند اهل سپاه
شود کار شاه و رعیت تباه ❊ ز ارکان دولت نزید نزاع ❊ که از فتنه دولت

شود و انقطاع ❊ شیره بجا بر نیاید سخن ❊ که ویران کند خانمان کهن ❊ در خلاق
المجلسین مذکور است که خدام سلاطین چهار جماعه اند اول اهل شمشیر چون امرا
و لشکریان و سپاه که ایشان بمثابه دستند رعایت خاطر جوید و دلداری ایشان
ضروریست و از آنچه علوفه شده باید که رسانند همیشه در جنگ خوش باشند و در دست
کار ایشان را عذری نباشد نظم چو دارند گنج از سپاهی دریغ ❊ دریغ آید او را
بزدن تیغ ❊ چه مردی کند در صف کارزار ❊ چو دستش تهی باشد از روز کار ❊ دویم
اهل قلمند چون دیوانیان و ندیمان و منشیان و کتاب اران و ایشان بمثابه
باوند در بدی ایشان البته نباید داشت همیشه از احوال و کار ایشان خبر
دار باید بود که از تغیر بمقرر بدل شده عالم را بشورانند سیوم اهل معامله
چنانچه رعایا و اهل حرفت و بازرگانان ایشان بمثابه خاکند هر چند اگر
ایشان محنت میکشند هیچ عذر ندارند پس جماعه که صاحب این حالت باشند
رعایت ایشان ضروریست و هر این جماعه را از خاطر و دور سازند و همیشه
با التفات باشند و خصمان ایشان غریبان را نوازند ای عزیز چ

ملوک باید که بان قناعت نکنند که خود ظلم نمیکنند باید که در قلمرو ملک خود انقرار
تأکید و اهتمام نمایند که هیچکس را قدرت نباشد که با دیگری تعدی تواند کرد و جهت
پادشاه که با وجود عدالت سیاست و هیبت و مهابت او نیز باید که وزرا و
و ندیمان و ارکان دولت و اهل خدم و عمال و کماشتها و لشکریان و هیچکس را
قدرت و قوت تعدی بر دیگری نباشد و رعایا نیز از دور و نزدیک همه در اطاعت
و مال گذاری و دولتخواهی باشند و قدرت و فساد و بغی و طغیان نداشته باشند
و بهیچ وجه کارشکنی نکنند و خیران دولتخواهی را از دست نه اندازند او را هرج و
نوازی والی را گردن نهند و در تأثیر خلفا مذکور است در خلافت حضرت
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یهودی در مدینه پیش او بداد خواهی آمد و اظهار نمود که
حاکم بصره متاع صد هزار دینار از من خریده و در ادای بهای آن تعلل
میکند و بحیث و دفع الوقت عذرها میگوید و حضرت امیر المؤمنین عمر در
غضب شده بر پیغام نوشت که شکایت کنندگان تو بسیار اند و شکر گذاران
تو زیاده نایاب و از موجبات شکایت پرهیز باید نمود حکومت بصره

برخبر

برخبر کتبه عمر ابن الخطاب اینقدر نوشت و نه بر آن مهری زد و نه طغرا نام
او رقم کرد اما چندان صولت عدالت و هیبت سیاست او در خاطرها نشسته
بود که چون یهودی امتثال را بحاکم بصره داد حاکم سوار بود خود را از اسپ
انداخت و زمین عبودیت ببوسید و وجه یهودی را همان ساعت تمام و کمال ادا کرد
و در رضا نامه از وی نوشته گرفته همراه عرضه داشت خود بحضرت علیه روان ساخت
نیز از ان سوار شد نظم چو بنمود شاه را عز سیاست ✿ کشند از دست گستاخان
ولیلی ✿ خو نریزد شیر را دندان ناخن ✿ خورد از روبهای لنگ سیلی ای عزیز من
باید که سلطان بکمال سیاست مشهور باشد و تنبیه اهل جرایم را بقدر گناه
بحکم شرع شریف کار فرماید و در ضبط اطراف ممالک سعی بلیغ نماید خصوص الجا
ها که مقام و مقر کفار باشد بکار استوار باشد و آنجاها را با جمیع و کسی مردانه کار کرده
باید و اهتمام نماید که همیشه مقهور اهل و مردودان و قطاع الطریق و طاغیان
و باغیان را قتل و بند و اسیر میکرده باشد و اگر امداد خواهد لشکر و خزانه مدد نماید
و اگر مهمی از وی مطلوب آید اندک کار او را بسیار دانسته بالتفات تازه

و عنایت بی اندازه او را نوازد و تا سپر کرم شده بیشتر از بیشتر ترددها نماید
و الی را باید که اهل ثغر را سیر بر داشتن ندهد و معامله ایشان را سهل نشمرد و از کار
ایشان غافل نشود چنانچه از والی ری در تمیز شد و امام رازی رحمة الله علیه
در بعضی تصانیف خود ذکر کرده اند که در شهور سنه سبع و عشر و ستمائه شهر
ری که تولد و مسکن او بوده بنا بر تساهل والی عصر کفار تاتار آمده از یکبار
ری و نواحی او کم و بیش هفتصد هزار مسلمانان را بدرجه شهادت رسانیدند
قوم و قبیله اهل و عیال امام را همه بقتل رسانیدند مگر یکی امام که گریخته برد و (؟)
بوده باشند نظم باشد از حال مملکت آگاه ✿ نظم شاه باید که در همه احوال ✿ باشد
از حال مملکت آگاه ✿ ز آنکه گر شه کند غفلت ✿ شود شورش کار و بار مملکت
تباه ✿ والی را باید که سر کار را و قضیه بقضیه در همه جا مرد عالم و عاقل و متدین
بکمال تقوی و امانت و دیانت آراسته و پیراسته باشد بمنصب قضا نصب کند
تا دوره وضع خصومت متنازعان و وصول حق بحقداران میکوشیده
باشد نه مردهای جاهل طامع را حاضر سازد که در موافق حکم و فیصل قضایا

قضایا

قضایا دور ماند و مال مسلمانان را بر شوت باطل نسازد و حاکم و داروغه
و کتوال نیز مرد با دیانت و امانت کار روا نیز اسپارد که با وقوف و با تمیز
و با سیاست باشد تا همه کار خوب سر انجام یابد نه مرد ظالم بی رحم نادان
ظالم را خدمت فرماید تا آتش ظلم عالمی را بسوزاند و بتیغ غضب جوی
خون مردم را ریزاند و بشومت بد نفسی خلق را گریزاند ای عزیز من هیچ جا
نا اهل را ده مدخل ✿ که نهد در حریم دولت پای ✿ ملک خواهی که مستقیم بود ✿
کار ها را بکار دان فرمای ✿ والی را باید که خدمت خرد و بزرگ و مرد
بزرگ را خدمت خرد نفرماید که هر دو ضایع است گویند که والی ثمرقند
از مرتبه سلطنت افتاد و ولایت ملک او را متصرف شد و او گریخته التجا
بوالی تا شکند برد و پرسید که ملک از ید چرا از دست تو رفت و از سلطنت افتادی
گفت از آن جهت که مردم بزرگ را انداختم و فرومایگان را نواختم خدمات
عمده با مردم خورد و مردم خورد را در خدمات بزرگ فرمودم و عمده ها
خدمت خورد و را اهل بمرده مقید نشدند و بسر فرو نیاوردند و خدمت عمده را

مردم خورد و بسر انجام شوارث شدند که سلطنت من از ان رفت و از
پادشاهی بپاسبانی رسیدیم و از بسیری برید و بوار با خریدیم ذکر سخاوت
ملوک و ملوک را سخاوت ضروریست باید که سخی باشند تا بنده و بحرکس
غیر حاجت حاجتمندان برا زهد و برا حوال مستحقان بپردازند و سخاوت
عالیست صاحب دهر چند در پایه ادنی باشد ورا انور طه اعلی میبرند
سلطان قطب الدین ایبک که بر سریر سلطنت و جمیع بلاد هند و سیستان تا
باقصای ممالک چین فتح نمود و بهاء الدین اوشی که از شعرای وقت او بود
در مدح او گفته که نظم ای بخشش لک از تو جهان آورده * کان رخ
کف جود تو بجان آورده * از رشک کف تو خون گرفته دل کان * پس لعل
بهانه در میان آورده * و او پادشاه عالی همت بوده و بخشش و انعامات
وافر بخلق خدا میکرده و در شجاعت و سخاوت مثل نداشته میگویند که
او اول غلام ترک بوده که سوداگری او را از ترکستان به نیشابور آورده
حاکم نیشابور که از اولاد حضرت امام اعظم بود او را خرید و خدمت پسران

او

او کلام الله را خواند و سواری و تیراندازی را بنیاموخت و باندک فرصتی که
از وی واقع شد او را فروختند و سوداگران خریده او را بغزنین آوردند
روزی سلطان معز الدین جشن عالی کرده و در پله عیاشی و در لطه زر پاشی
نشسته بود و با او با خادمی از نقود و جنس مبلغها بخشید و غلامان نیز آن
روز انعامات وافر یافته بودند غلامان همه انعامات را بخانهای خود بردند
اما قطب الاقطاب قطب الدین آنچه یافته بود از نقود و جنس همه را بیرون
در بار آورده بفقرا تقسیم کرد و با هیچ غنیمت نشده و هیچ چیز از آن انعامات
بخانه خود نبرد چون این خبر بسمع اقدس سلطان معز الدین رسید بسیار
مستحسن افتاده همان ساعت او را طلبید از مقربان درگاه و از امرای
عالیجاه گردانید تا کارش بجای رسید که بر سرش چتر شاهی گرفتند و پادشاه
عظیم الشان شد و نهایه برکت دولت اکثر جهان بود که زر و در او وقع شد
در تاریخ مختصر حقیقت احوال او بتفصیل مذکور است نظم سخاوت کند
نیکبخت اختیار * که مرد را سخاوت شود بختیار * سخاوت بود کار صاحب

دلان * سخاوت پیشه مقبلان * در اقلیم لطف و سخا میر باش * بلطف
سخاوت جهانگیر باش * بوذرجمهر حکیم را پرسیدند که سخاوت چیست و کرم
کدام است جواب گفت که صاحب سخاوت بی طلب نه دهد و صاحب کرم
نیز در بذل مال صاحب حاجت بسوال سایل نماند و باید که بهانه بسیار شد
نظم ورای کرم در جهان کار نیست * وزین کرم تر هیچ بازار نیست * کرم
مایه شاد ماندن بود * کرم حاصل زنده کان ذی بود * دل عالم از کرم تازه دار *
جهان از بخشش پر آوازه دار * منقولست که در سیر سلاطین میان یحیی ابن
خالد برمکی که وزیر مروان بود و عبد الله مالک که از سرهنگان مروان
بود عداوت بوده بجهت آنکه مروان عبد الله را دوست داشت
و به یحیی گفته بودند عبد الله سحر میکند و یحیی با عبد الله ازین سبب دشمن شده بود
گویند که وقتی عبد الله مالک فرزند را یافت مفلس از روی که روزگار بروی
تنگ بود و هیچ اوقات گذرانیدن نداشت از جهت ضرورت کتابتی از
جانب یحیی ملبایس در باب غارش خود بعبد الله مالک نوشت که کرد

گذرانید

گذرانید عبد الله چون کتابت را دید متحیر شده بخاطر گذرانید که یحیی
با من دشمن است کتابت چون نویسد یقین که این مرد تلبیس کرده
میخواهد که مرا بازی داده چیزی ربوده با خود مغرور کرده بوکیل خود نویسم اگر
تحقیق این کتابت از یحیی باشد این شخص را بنوازم و انعام و نیاز
و هم که دیگر او را فرزندان او را احتیاج نباشد و اگر این شخص مدعی باشد
و این کتابت را بتلبیس راست ساخته باشد تنبیه خوب کرده او را سزا بدهم
و فی الحال کتابت را خوانده و خانه او بیار او تعیین نمود و روزینه روزگاری
مقرر کرد و با او گفت تو مهمان ما چند روز باش ان شاء الله حقیقت
ترا فهمیده رخصت خواهیم نمود و کتابت بوکیل خود نوشت که شخص آمده
و نوشته یحیی آورده اما مذور نماید و ظاهر شود که کتابتش التباسی است
و تو آنجا از یحیی رسیده این حقیقت را زود خواهی نوشت تا دانسته
عمل کرده شود اما آن مرد مذور دید که معامله نوع دیگر است خوابش نبرد و
میسر نشد چونکه جمیع در عقب بودند و آن در عقب و یقین نمودند و آن

بیچاره خود را بر مرگ آماده بود گویند که کتابت چون بوکیل عبدالله
بیچاره کلان در کار خود حیران بودند که آخر حال او چه شود و نمیدانستند و بدو
نوشته بجهت تحقیق این معامله بوکیل فرستند که از بیچاره ای رنگ تحقیق نموده
حقیقت را نویسید و آن بیچاره خود را بر مرگ آماده بود گویند که کتابت چون
بوکیل عبدالله رسید او بمضمون مطلع شده بخدمت یحیی رسید این معنی
را اظهار نمود و یحیی فکر کرد که او هرگز بعید نیست که کتابتی ننوشته اما بخاطر
گذرانید که البته مرد محتاجی که از اضطرار اینچنین کرده باشد پس او را از
محرومی انداخته و با آتش شرمندگی سوزانیدن روا نباشد و دیگر آنکه
او کاری کرده که تنها بود که درمیان من و عبدالله مالک نزاع و عداوت
بود نه من با او کتابت مینوشتم و نه او با من کتابت می نوشت و آن شخص
کاری کرده که عداوت چندین ساله را برهم زده پس او را بر من
حقیت و واجبست که رعایت او بکنم و بوکیل عبدالله مالک گفت که
آن شخص یار من است و نوشته من بوده و همین باعث میخواستم که

کتابت

کتابت دیگری با تو از جانب او بعبدالله نویسم که در پرداخت احوال
او بیشتر بکوشد و خوشنود کم تو این معنی را اظهار نمودی و همان ساعت
کتابتی نوشت که برادر عزیز عبدالله مالک را آنکه کتابتی که با تو رسیده
کتابتی منست و گمانم که در شناسای او کرده فایده سپاسی میدار از آن زنده
از پایه خود و بیچاره منست و از زنده کتابت را رعایت خوب نموده و از کار
و احسان خود بخط وافر حظ فرمانید که مزید بر آن متصور نباشد باعث نیکنامی
دنیا و موجب رستگاری آخرت باشد والسلام آورده اند که چون کتابت بعبدالله
رسید بسیار خوشوقت شده و آن شخص را طلبید عذر بسیار با او گفت و نوشته
یحیی با او نمود و بیست هزار درهم و ده اسب عربی و بیست غلام و ده تحفه
از هر نوع جامهای قیمتی و پاره جواهر داده او را رخصت نمود و آن
شخص را بخاطر رسید که این همه از دولت یحیی بهم رسیده اول بخدمت
او رسیم بعد از آن بخانه خود خواهم رفت و با این همه حشمت و غنیمت بغداد
آمد و یحیی را ملازمت کرد و قصه خود اظهار نمود و شکرانه [illegible] یحیی

بجا آورده و دعا کرد و گفت ای وزیر دلپذیر بدانکه بدولت نوشته تو
آنقدر زر یافته ام که باقی عمر بکس احتیاج ندارم و بعد از من فرزندانم
مرا اثر کافیست یحیی گفت مرا هم ضرورست با تو ضیافتی بکنم چون که
تو باعث ازاله خصومت چندین ساله شدی میان من و آن محتشم و
عداوت را بمحبت مبدل ساختی و بعد از آن فرمود که آنچه عبدالله با او داده
بود از نقد و جنس و چندان آنچه زر از سرکار یحیی آن شخص دادند تا
زنده بود او و اولاد او دعای یحیی میکردند ای عزیز درویش حیاء عالم عقل جلاله
که مالک الملکست بعضی از بندهای خاکسار و یکان یکان از دریای
عالم مقدار که بدولت دنیا و از سعادت فرمان کند از سر افراز کرده و بعضی
از برای امداد محتاجان و دستگیری درماندگان که خالق الله در این امور
قیام مینموده باشند و بعضی را از این شیوه سبب نجات و باعث درجات
و اگر خالق الله است وای بر آن زیانکاران که چون از بار گفت شنود
کشیدند و در پا آنجا دخل باید اورا هیچ ثواب نباشد قطعه هر که کاری را از

حق کند

برای حق کند ❋ کار او همیشه با رونق بود ❋ آنکه او و از روی عمل ابا ریا
کار خود ضایع کند آن همه ای برادر درویش حکایت از کلش
حیثیت و شاهیت ازین بهشت که برادرم با آن ورد وقتی فرمودند
ظاهر شود و هوشمندان حرفشید و دولتمندان سعادت مینمودند و حیوان
بسیار زند و چون ابر میان چرخ اجسام درخشانند نمایند و گوی مراد
بچوگان کرم می ربانید آری شاه بازی را که چشم ظاهر او ز آسمان بر
دوختی دوخته باشند چون صیاد ازل وعده بخشش گشاید یقین که نظر
بخالیش بر عالم علوی باشد بسیار مشکلها حل از او یابد گویند که در شهر
کازرون جوانی بود شاپور نام خشت زیر و بشهر بغداد از وقت قضا
و قدر آنجا ماند و چیزی خرجی که همراه داشت تمام شد و از غم خرج بسیار
محنت میکشید آخر و مسجدی آمد خود را قرار داد و اهل مسجد نشنیدند که
او هیچ چیزی ندارد و چهار نان آوری وظیفه کردند او در آن مسجد
میبود روزی خواجه سوداگری که بسیار دنیادار بود که در شش [illegible] دیگران

قصه شاپور که شهر کازرون

مسجد افتاد شاپور را دید ازو پرسید که ای مرد غریب سیمای صلحای
واز کدام شهری و چه نام داری شاپور را از آنجا پرسید که مردم در غربت
بسیار دروغ میگویند من نیز از برای مصلحت یکی دو سخن بگویم مرد بگریست
ظاهرا مهربان شود و مدارای کند که تو وطن خود را هم وانمیقصد دارد که
خود قرار داده گفت که من مرد بازرگان زاده ام و نام من شاپور است
و از شهر کازرون میباشم و در آن شهر پدر بزرگی بود نامدار و در عجم
بسیار معروف است دنیا داری او را حد زیاده نباشد تا جز نام نیست و مرا
زاده جز من نیست شد پدر اظهار کردم گفت چون سیاحی چون سخت بود
نمودم پدر راضی شده و غلامان چند همراه من کرد و مال بسیار بمن داد که
چیزی خرید فروش بکن تا ترا هم ازین باب خبر باشد چون از آن مرز بیرون
بیامدم رسید قطاع الطریقان راه را بستند و مردم در صدد جنگ
شدند غلامان من همه کشته شدند و مال تاراج حادثات رفت اکنون
غریب درین شهر افتاده ام و درین مدت بیمار بودم الحال صحت

صحت شدم

صحت شدم ان شاء الله متوجه وطن خود خواهم شد خواجه بپرسید که در باب او
مهربان شد مرا دلداری داد و گفت خموش باش که کار تو نیکو خواهد شد
مرا همراه گرفته بخانه خود برد و طعام مهیا ازبهر او آورد و چون شب شد
قاضی شهر را طلبید قاضی و سپاهیان را گرفته بکناری برد و با او گفت که این
شخص خواجه مظفر نام دارد و با تو که مهربانی میکنند از برای آن است که دختری
دارد که بخود طلاق است و او را برادرزاده خود نسبت کرده بود برادرزاده
او بسیار تند مزاج و بدخلق بود روزی در حین وحشت از زبان او لفظ
سه طلاق بر آمده و او را بحکم شرع شریف تا حلاله نکنند رجوع نمیتواند
کرد و الحال چون تو جوان غریب مسافری و او مرزاده خواجه مظفر میخواهد
این حلاله با تو شود و آن دختر را با تو نکاح میکنم و تو با او یکی شده از آن
او را طلاق خواهی که دو صد دینار زر سرخ و یک کنیزک آفتاب طلعت
با تو میدهند اما بشرط که یک ساعت درین شهر نه ایستی و کنیزک را گرفته همراه
قافله را با شهر خود پیش گرفته بخدمت پدر روی و شاپور که این مقدمه

شنید بخاطر گذرانید که آیا این چه جواب است و با این چه داری و از ذوق چنان
بالید و بود که جامه در تنش تنگ میکرد و هر دو انگشت بدیده ها نهاد و گفت فرمان
شریعت پناه فرمودند باز چه سخن قبول است و قاضی را خاطر جمع شده گواهان
را طلب نمود که خوب است خواجه گفت تاخیر روا نیست در کار باید شد قاضی فی الحال
نکاح بست و شاپور پیش دختر در آمد خانه دید آراسته چون بهشت عنبر سرشت
و کرسی زرینی نهاده نشسته اند و دختر چون آفتاب خاوری بر آن کرسی نشسته
شاپور را چنان حالی شد که نزدیک آمد که جان از قالب تهی کند یارای قوت
مردی غرور انگاه بداشت و پیش آمده سر در پایه کرسی آن صنم نهاد و بجای
بوسی و مهربانی بسیار دختر را در کنار گرفت و کام دل و از روی حال از
از وی حاصل کرد و گویند که شاپور بسیار جوان خوش صورت بود و دختر
او را دید بصد دل گرفتار او شد چونکه برادرزاده خواجه مرد بد صورت
و بدکلام بود و تندخوی بود از روی شوم و دختر از روی شوم او بیزار بود
و شاپور را که با آن خوش روی و خوش شکلی دید بصد دل گرفتار او شد

وفی الحال

وفی الحال با یکدیگر در تکلم در آمدند و باز از بوس و کنار گرم شده دم عشق
می افزود و آتش محبت زیاده میشد و دختر دست در گردن شاپور انداخته
بود و این ابیات میخواند نظم از کجا دیدم من مجنون سرگردان ترا * کاشکی هرگز نمی
دیدم بلای جان ترا * و زار زار میگریست شاپور سر در قدم آن دختر
ماه پیکر نهاده التماس مینمود ای ملیکه خوبان و ای ماه تابان اگر تو از من
راضی خواهی بود ترا از من که تواند جدا کرد چونکه ترا با من نکاح کرده اند
تا من ترا طلاق ندهم بدیگری کار روا نیست دختر گفت جان فدایت اگر این
شیوه را پیش تواند برد تقصیر مکن که بعد از جدائی تو حیات بر من محال است
شاپور و دختر درین گفتگو بودند که قاضی در پس پرده آمده شاپور را طلبید
شاپور از درون جواب داد که یا عدالت دستگاه تو بخانه خود برو و باز نیز
چه داری که مرا درین وقت که بیرون طلبی و من با جفت حلال خود نشسته
ایم و با یکدیگر صحبتی داریم و ما را از بهر چه بحلاوه میسازی قاضی چون این
مقدمه شنید آتش بر سرش ریخت و پدر دختر را خبر کرد هر دو بدر آمدند

دیدند که کار دیگرگون شد بملایمت درآمدند و بجد توجه کردند یکبار بیرون
آی چون پدر دختر بسیار زاری کرد شاپور بیرون آمد قاضی گفت ای جوان
آنچه با تو مقرر کرده ایم حاضر است بگیر و هنوز که شب است ازینجا برو و راه شهر
خود پیش گیر تا باعث بدنامی چنین مرد بزرگ نشوی شاپور گفت درین شهر
شما عجب رسمی بوده که اول شب نکاح می بندند هنوز روز نشده که طلاق
میخواهند و من این خبرها را نمیدانم تا زنده ام از جفت حلال خود جدائی
ندارم قاضی گفت ای جوان مکر رو بیتابی از احکام خوش آمده انچنین حرف
مگوی تو مرد غریبی و با این خواجه که هم کفو کی انچنین دعوای باطل مکنی
شاپور گفت ای قاضی تو همین و نصیب من میدانم که این حرف میگویی پدرم
خواجه عبید الله تاجر کرده برابر این خواجه در شهر کازرون عزت و نام
داشت بجد و بتیایس افتاده و مادرم ناصحه خاتون دختر قاضی رکن الدین
مسعود کازرونی مشهور و من باز روی بخت از وطن بر آمدم با چندین
مال و غلامان و خادمان و حشم اما قطاع الطریق بر من این ستم کرده و من کسی

بمن و پدر و نسبتاً وه ام عنقریب است که چندین مال پدر از بهر من میفرستند که
از حساب و شمار بیرون خواهد بود اما قاضی را ازین سخنان تسلی نمی شد شاپور
را ملایمت کرده گفت آنچه با تو قرار داده اند چندان بدهند این دختر را
طلاق ده و ازین شهر گم شو والا خواجه را درد سبب فضیحت خواهد شد شاپور
قبول نمیکرد و میگفت هرگز جفت حلال خود را طلاق نخواهم کرد اما دختر
پیش مادر کس فرستاده و من از روی شوهم بسیر عمر خود بیزارم و این جوان بغیر و شب
وقابلیت آراسته است و میگوید که پدرم خواجه عبید الله تاجر نام دارد و بسیار
دولتمند است پس اگر چنین شوهر مرا ازین جوان جدا کنند بهتر است و اگر
جدا گردید از حیات من امید خود را منقطع سازید و هنوز که کار برسوائی
نکشیده تدبیر بکشید مادر مهربان چون ازین مقدمه اطلاع یافت که
دختر با آن جوان دل داده و متحیر شد قاضی و شوهر را درون طلبیده اظهار
نمود که الحال کار از دست رفته و دختر و داماد آمده کار برسوائی میرسد
و این مقدمه بحرف و حکایت و لاج نمودن سرانجام نمی یابد و کارش

نمیرود و تدبیری باید که قاضی و خواجه گفتند ما ازین دو امر حیران مانده ایم
ای زن تو اندیشی که بخاطر میرسد که دختر در غربت آخر او را با شخصی نسبت
باید کرد و با پیسرش نسبت کردیم بیچاره را در شهر باز اگر چه در او را آشتی
خواهید کرد اندک روز همان نزاع باقیست و این جوان میگفته که
پدر من مرد بزرگیست پس شخصی ایکبار زن را باید فرستاد و اگر واقع است که
آبا و اجداد او مرد بزرگ اند پس نسبت مبارک است او نشد این شد
و اگر دروغ میگوید از هردو کمینه اینجا بوده باشد او را البته جان باید گرد
اما از روی نوشته باید گرفت خواجه منظر و قاضی که این مقدمه از زمان
دختر شنود نمیشد و بنشنید که صحبت دیگر شده دختر و مادر و زور یابی آن جوان
مهربان شده ناچار با این متفق و راضی شدند قاضی گفت ما از پدر کسی
فرستیم او میگوید که من پیش پدر کسی فرستاده ام مدارا اکرب این همین
باید ماند قاضی و خواجه هردو متفق در دروازه آمده و شاپور را اندرون
طلبیده از وی پرسیدند که تو که میگویی که من پیش پدر کس فرستاده ام تا چند روز

خواهد آمد شاپور گفت بیست روز است که رفته است اگر بسیار باشد تا یک ماه
و دیگر البته البته میرسد و پدرم همین یک فرزند دارد که منم عجب نیست که دو قبه
مرا بشنوند پدر و مادرم هردو بیایند چون که من در نزد ایشان از جان شیرین
ترم قاضی گفت اگر در یک ماه کسی نیاید ظاهر شود که آنچه گفته دروغ بوده
و تو از کمینه اینجا بوده ترا پاره پاره بسازیم شاپور گفت اگر کس من
تا یک ماه نیاید مرا پاره پاره بکنید همان عهدنامه نوشته از وی بهمین مضمون
گرفتند و آن دو دولت ای داده را با هم کدخدا شدند و حویلی که دختر داشت بر سر
دجله بغداد بود و خانها مشرف بر دریا بود عجب جای خوش فضا بود
شاپور و دختر همیشه در آنجا بعیاشی مشغول بودند اما شاپور قصه را که پیرا
با دختر گفته بود که من آنچه گفته ام همه دروغ است دختر میگفت دو سه روز صحبت
غنیمت است و اگر آخر بر ما خواهند گشت منهم خود را خواهم کشت الحال این
چند روز را بذوق بگذرانیم تا ببینیم که از پس پرده غیب چه ابرسر آید
گاهی در ذوق بودند و گاهی در کدورت که آخر چه شود اما شاپور بربط

نواز بود و آواز خوش داشت و همیشه بربط می‌نواخت و غزل میخواند
گاهی هر دو در یک جا بودند و از حق تعالی خواستند که چنان کند که آن دو کس را
چند بار واقع شود که دیدند که شب بیست هفتم بود که وعده نزدیک رسیده
آن هر دو بیچاره گاهی دست در گردن یکدیگر کرده با بوس و کنار در داستان شدند
و گاهی وعده را یاد کرده فریاد و فغان میبرآوردند که آن شب اتفاقا
هارون الرشید با وزیر و ندیم گفت امشب در کشتی نشینیم و سیر دریا بکنیم
تا به بینیم که مردم بچه کار مشغولند و چه میگویند و تاریک شب است هیچکس نخواهد دانست که
کیست و خوش سیر میکنیم و درین عمارت که بر سر دریاست به بینیم که چه چیز می
گذرد و قضا میخواهد که کار خود بکند و این هنگامه بهم رسیده بود سخن مختصر هارون
الرشید با وزیر و ندیم در کشتی نشسته سیر کرده بجایی رسیدند که قصر خواجه عبید الله
بود و در زیر رواقی که دختر و شاپور بود رسیدند و دیدند که دو کس دست بدست
و دوستی بگردن یکدیگر دارند بعیاشی مشغولند اما در یک لحظه گاهی هر دو میخندند
و گاهی هر دو میگریند هارون الرشید متعجب شد که آنچه حالت است اگر این هر دو را

کدورت واقع است پس خنده چرا است و اگر کدورت واقع نیست پس
گریه از بهر چیست با وزیر گفت تا این حقیقت را معلوم کرده خاطر نشان
نکنی خاطر من تسلی نمیشود و از ینجا میگفت و هر سه از کشتی فرود آمدند و حلقه در زدند
شاپور خود فرود آمده در را بگشاد و دید سه مرد بزرگ با لباسهای فاخر
دختر را کناره کرده ایشان را بخانه درآورد و از آنچه میسر شد شربت حاضر
داشت کشیدند بعد از آن طنبور بر دست گرفت و مضراب کرده غزل فراق
آمیز در غایت اثر در وقت خواند با آواز خوش و زار زار میگریست چون
مجلس باخر رسید وزیر گفت ای جوان تو مرد خوردی هنرمند صاحب
طبع مینمائی آواز خوش داری حال تو چیست و اینهمه درد گریستن
از بهر چیست و یار از بهر کیست شاپور گفت ای عزیزان این واویلا بجز
که قصه من دور و دراز است از استماع آن خاطر شریف بزرگان آزرده
خواهد شد و هارون الرشید از شنیدن این مقدمه حریص تر شد که بداند
حقیقت چیست و لیوزیر اشارت میکرد که زود تر بگوید این شخص سخن پس

تا این قصه سر پوشیده آشکار شود و این رمز بروی کار آید وزیر
با شاپور گفت ای جوان بزرگان گفته اند که نظم حال خود را از دو
کس پنهان مدار * از طبیب حاذقی از یار غار * این سه کس اگر چه
یار غار تو نیستیم لیکن طبیب حاذق هستیم که حق تعالی مرا بهره وقت تو داروی
درد خود اظهار نما شاید که درد تو از ما دوا شود شاپور بخاطر رسید که وعده
مدت او بسر رسیده درین دو روز دروغ تو ظاهر خواهد شد و بحکم که تو نوشته
داده ترا خواهند کشت و از تو عالم فاش خواهد شد پس اخفا از بهر چیست
و قصه خود سر اسر آنچه بود حقیقت را مفصل بیان کرد تا باینجا رسید که
من دروغ گفته ام و نوشته داده ام بمیعاد یکماه امروز بیست و هشت
روز است که دو روز مانده که دروغ من آشکارا شود و دختر را از من
جدا کنند ای عزیزان کدام محنت از آن باشد که شربت وصل از چشم
برگیرند و زهر هلاهل بجبر در حلقم ریزند گویند که چون شاپور قصه خود بیان
کرد جام از دل بدر آمد و هارون الرشید را دل بر آن مستمندان

بسوخت و با دل خود قرار داد که انشاء الله کار این دو بلبل گرفتار قفس
محنت را من بسازم و گوی معشوق ایشان را در میدان وصول اندازم و
از آنجا برخواست و در کشتی نشست و بخانه خود رفت و در فکر کار آن دو مجنون
دیوانه و در تدبیر کار بساز آن دو فرزانه شد و تمام شب درین فکر و در
بود رشید وزیر را فرمود که چهل شتر سرخ موی فراخ چشم لاله پشم پربار و از
پرچه‌های قیمتی و اسباب گران بها و تحفه‌های خوب که در شهر کازرون پیدا میشد
پنج قطار شتر زرین مهیا ساخت و هشت غلام شتربان همراه کرد و جوهر
نام غلام حبشی سن عمر گذرانیده بود اینهمه را با او سپرد و نامه و کتابی از
عبید الله تاجر نوشتند یکی بوالی بغداد که هارون الرشید است و یکی به
شاپور باین مضمون که فرزند دلبند از آن روز که تو رفته پدر و مادر از غم
تو دیده‌ها کور شده و شنیده که آنرا او در حیله کرده بیمار ساخته و شنیده که
تو در بغداد بوده جز وی اسباب بخاطر تو دست جوهر غلام حبشی که ترا
بر دوش گرفته کلان کرده فرستاده شد که آنرا او در حیله کرده بیمار ساخته

برده‌ای زود که این همه زر و مال که صاحب شوی و یک عرایضه بخلیفه نوشته‌ام
و مرا هیچ نسبت بنده که ایشان کرده‌اند و عرض بنده که من با ایشان
رسانیده‌ام از عجب عطا و قدر چنان شود که نتوانند جوهر را خواری جهت
داده‌اند و حقیقت احوال ترا باید بگوید که بسبب خاطر جمع شود و جوهر حبشی
را فرموده‌اند که چون شب شود و اسباب بر شتران بار کرده بیرون شهر
تا هیچ کس مطلع نشود و غلامان شتربان ترا تاکید بکن که افشای راز نکنند و چون
روز شود و شاپور را پریشان بدر خانه خواجه مظفر ببری طعام
کن که مرا پدر او با این همه اسباب بخدمت او فرستاده من او را غلام‌زاده‌ام
چون او را پیش پسر خود بیان و اظهار بنده نما که به تعالی کن چنانچه همه
دانند که و این معامله راست است و قصه تمام باو گفتند و آنچه راه نموده بود
باو خاطرنشان کردند اما غلام جوهر از و اما باین وقت بود و معامله را
خوب فهمیده و چون شب شد شتر از اسباب غلامان شتربان از قبول
شتران را گرفته بیرون شهر رفتند و آنقدر توقف کردند که روز شد

ماند در خانه

ماند در خانه خواجه مظفر رسیدند و خواجه مظفر را خبر شد که پدر خانه شما و شاپور
عبدالله تاجر از کازرون غلام حبشی جوهر نام با چند غلام دیگر و چهل
اشتر اسباب و پنج قطار زر سرخ از پدر پسر خود فرستاده خواجه از استماع
این مقدمه بسیار خوشوقت شد و اشارت کرد که جوهر را نزد شاپور ببرند
و غلامی را فرمود که دعا جوهر را شاپور رسان آورده آمد که شاپور
و دختر هر دو در گریه بودند که میگفتند که مدت وعده بسر آمد و روز جدائی
نزدیک رسید و دو پیکر دست در گردن یکدیگر انداخته زار زار میگریستند و یکدیگر را
دعا میگویند و وداع میفرمودند که درین وقت غلام از در درآمد و آن حقیقت
را معلوم کرد شاپور را بخاطر رسید یک بلای دیگر این هم رسید غلام پیش
آمده چون مرا دید بشناسد که صاحب‌زاده هستیم و از اینجا برود و شرمنده کرد و دیگر باب
و در دل میگفت که ترا در کازرون سنگ هم نبود که بکلاغ اندازی که از
مال دنیا همین یک قالب خشت زر که از آنهم فروختی و پس این غلام
حبشی جوهر نام با غلامی چند اشتر اسباب و پنج قطار اشتر زر سرخ از کجا آمد

و این خبرها بخاطر میگذرانید و قوت پای از خانه بیرون کردن نداشت که
جوهر در خانه درآمد و دوید و سر را در قدمهای شاپور ماند و در دنبال یک
بیانز برگرده بود و برچشم و بر دماغ میسائید و زار زار میگریست و میگفت
ای صاحبزاده من تو درین غربت چه محنتها کشیده باشی و چه دردها
دیده باشی و پدر مادر از فراق تو چندان گریسته نزدیک آمده که نابینا شوند
و تو چنین در غربت بسر کرده و هجران میکشی پیدای راز نکنند و چون
و ترا از دست قطاع الطریق اینحال رو داد و چون خلیفه اظهار نمود و حل
و نسبت نکردی و ما اگر میدانند که خلیفه با پدر تو چه قدر التفات و اخلاص
دارند غلام این خبرها میگفت اما شاپور هیچ نمیگفت و متحیر بود که عجیب
واقعه روی داده این و دست که غلام مرا خواهد شناخت از این فکر
غمزده‌تر شده بود و هیچ نمیگفت که دختر در سخن آمد و گفت ای جوهر خوش
آمدی و قدم صفا آوردی و یکی از غلامان خود را فرمود که فلان حویلی
و این دو پیره زن خالی شده که اسباب او را نقلان میدر بیوداگری

برده‌اند

برده‌اند جوهر را در آن حویلی فرود آوردند و اسباب بهادار و عجایبها در انبار
و لوازم خدمتکاری و مهمانداری بجای آرید آن غلام جوهر بر سر حویلی
آمده اسباب بهادار فرود آورد و خواجه مظفر و خویشان او چنان خوشوقتی
مینمودند که گویا عیدی شده بر ایشان آورده‌اند که چون روز دیگر شد
سر اسپ عربی بزین مرصع و با پیرایه‌های پادشاهانه در نزد خلیفه شهر شاپور
و دختر هر دو در کنیه نمود و فرمود که تو پسر خواجه عبدالله تاجر بوده تنها در این
شهر مانده و از احوال خود ما را اطلاع نداده که تا ما بر احوال تو می‌بردیم
پدر تو با ما حق خدمتکاری و آشنائی داشت بعد از آن پیر پیشکش گفت
بپوشش این پیر و پابار او همراه من بخدمت خلیفه رود شاپور را بخاطر رسید که
این قباحت کلان شد که کار با خلیفه افتاد و اگر مرا خلیفه بشناسد یقین که
صد پاره خواهد ساخت و این دختر که من گفته‌ام و خانه خود خراب
کرده‌ام و شاپور در وسواس افتاده این خبرها بخاطر میسائید مساهجه
میکرد اما پیر پیشکش نگذاشت پیر و پابار او پوشانیده و بر آن اسپ عربی

سوار کرده نزد خلیفه آورد و شابور چون نزد خلیفه رفت آن کسان را که
شب بخانه او آمده بودند نقشهای راز خود با ایشان کرده بود و دید یکی
بر تخت نشسته و دیگری بر خدمتش ایستاده اند و بنشست این طبایت از این
حکیمان حاذق شده خاطرش جمع شد و بر پای خلیفه افتاد و دعا کرد
و گفت ذره پروری و غریب نوازی کرده اند و اگر هزار قرن عمر داشته
باشم از شکر گذاری چنین احسان و کرم تو بیرون نیایم خلیفه التفات بسیار
در باب او کرد و چندان مهربانی نمود که تمام مردم شهر غلام او شده بودند
بعد از آن خواجه مظفر مرا ما دید و فخر میکرد ای درویش از مردم ما
تقدم انجنس احسان و مروت ها ظاهر میشده و الحال که آخر الزمانست باز
دنیا خالی نیست چند کرشیره مردان هستند چشم از این جهان فانی و خاک
دان ظلمانی فرو پوشیده و در خود تحقیق خاطر جمعیت ساخته کامل میکوشند
در همت ملوک ای عزیز من باید که پادشاهان را همت عالی باشد
تا فرق میشود میان ایشان و سایر خلایق و همت عالی آن است که

از اسباب

از اسباب دنیا هیچ چیز را در نظر عالی ایشان قدر و قیمت نباشد زیرا که
ایشان را ظل الله میگویند پس حالت آنچنان باید که مناسب ایشان را
منقولست که سلطان اسکندر در اوج جاه چون فتح لشکر زمین
نمود ملک روم را از خار اغیار و زحمت اشرار پاک گردانیده متوجه گردد
خواست که رایت جهانگیری از پیش جدار روم بر عزیمت ضبط ممالک ربع
مسکون از عرب و عجم و ترک و تا جنگ هند برافرازد و در رکاب همایون را
بجهت بر و بحر عالم حرکت دهد تا چند روز ملول و شکسته خاطر گشته نهایت
غمناک میبود و این سر را پیش اظهار میکرد و هیچکس سبب آن دلگیری
نمیدانست وارسطاطالیس وزیر بی نظیر آن پادشاه عالمگیر بود چون
علامت فکرت و نشانه حضرت حیرت در جبین مبین سلطان ظاهر دید
و دید از اثر شعشعه فراست و از تاثیر کمال حالت یافت که این غبار
را سبب این آزار باعث خواهد بود و بطاقت شده ولیوقف رسانید که
ای پادشاه جوان بخت جهاندار ای سر سلاطین کامکار همیشه

در اقبال بروی دولت گشاده و جبار عالم نام جهانگیری با تو داده که باعث
نکو سبب غم چیست و باعث الم چیست و چند روز است که چهره مبارکت
غم اندود و بشره لطیف فکر آلوده مینماید و پیدا در گریبان تفکر و پای در دامن
تدبیر کشیده و در طبع همایون شورش و در ذهن جوشش ظاهر میشود و محبوبان
خوب در آغوش دولت و در کابیت غاشیه بر دوش و اسباب جاه و جلال
آماده و مهیا و حشم و خدم در موقف بنده که و خزانه معمور و مملکت معمور و بخت
تخت مصفت و استعدادت آراسته و اقبال و دولت مشرف باستقامت پیراسته
پس سبب اندوه ضمیر انور و تفرقه خاطر اشرف را باعث چیست باز اظهار
نما که اگر صد جان داشته باشم همه را از جهت حصول مقامات در بازم و این نیم
جان افسرده را نیز در خدمتت فدا سازم سلطان اسکندر زبان فراز
بگفتار آورد و گفت ای حکیم حاذق و ای وزیر لایق مراد و عنیه تسخیر ربع
مسکون در خاطر افتاده اما تفکر از آن جهت است که تا مددان سبب بود و غرض
جهان بغایت محقر است و ساحت ممالک هفت اقلیم نهایت مختصر شرم

میدارم

میدارم از بهر این وضع و بجهت چنین خاکدان ظلمانی پای سعادت در رکاب
دولت نهاده سوار شدن و توجه به تسخیر او نمودن نظم کرای آن ندارد عرض
طول هفت اقلیم ؛ که من به نیت تسخیر آن سوار شوم ؛ ارسطاطالیس گفت که
سلطان جهان را بقا باد سبک است ایالت و حکومت این جهان نه لایق همت
بلند و نه در خور طالع ارجمند شاه جهان است زیرا که در نظر عالیت حلقه زمین
کمتر از دایره جیم است و دور کره ارض حقیرتر از چشمه میم است نظم جهان در خور
پیر درویش نیست ؛ که جولانگه اهل یک نظر بیش نیست ؛ جهان نیست جز استخوان
ریزه ؛ چه سگانش اگر دولت دریوزه ؛ بیا تا صلای به شیران زنم ؛ بدین استخوان
چند دندان زنم ؛ ای مالک نامدار و ای پادشاه کامکار اگر این خیمه جهان
زبون و این عالم بوقلمون در پیش همت عالی شاهنشاهی احقر نماید پس
عرصه ممالک عقبی و جهان اخرا ملک اندیشه آن چشم کنند تا همچنانکه به ضرب
تیغ جهان پیماحت سرای فانی را در قید ضبط در آورده به برکت عدل افروز
سعادت آباد باقی را در قبضه اقتدارش دارد تا نقصان این عالم

دو و اند و وبه برکت کمال آن سبزاران عنبر آلود تمام فرو ریزد و این هنگام
پر زحمت بر بسیط ارض آباد و عاقبت رونق گیرد ای درویش پادشاهان را
همت عالی است که چه مسلمانان بمال و اسباب دنیوی مضایقه نکنند ملک
و ایشان را و در موقع احتیاج امداد نمایند و سخنی که لایق ایشان نباشد متکلم
نشوند گویند که روزی منصور دوانقی را شخصی پانصد دینار انعام فرمود احمد
وزیر او اعتراض کرد که لایق همت عالی پادشاهان نباشد که کمتر از
هزار متکلم شوند و جز سهل بر زبان مبارک آرند آورده اند که وزیر
هرمز بن شاپور به هرمز نامه نوشت که از جانب دریا یار جماعت
تجار جواهر بسیار آورده بودند و من در یکجا بکار عالی نقد هزار
دینار خریده بودم و الحال تاجری آمده و آن در را بیست هزار
درم که فایده آن باشد در نظر عالی ما برابر یک جو قدر ندارد زیرا که اگر
ما شغل بتجارت مشغول شویم پادشاهی که کند و سود از ان چه کشند
نظم نه طور منفعت شاهان بود نه بیع و شرا ❊ بکسب و قصد معاش خود چنین تاز کنند

میکرد پادشاه درجواب نوشت که
فایده آن

چو شاه جنت کند کار تاجران جهان ❊ تو خود بگو که دیگر تاجران چه کار کنند
در شجاعت ملوک ❊ ملوک را شجاعت لازم است زیرا که حق تعالی اشیا را
بپاسبانی ملک و خدمت بنده مردم خود نصب کرده پس پاسبان هر چند
شجاعت تر ملک در امن تر و بنده های خدا آسوده تر و شجاعت عبارت
از ارتکاب امر خطر که خواهد کند بی آنکه هراسی در دل او آید و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که دوست میدارد جبار عالم جل جلاله آن بنده را که در
میدان مردان و معرکه گردان مردانه پای ثبات نهد و هر اسپ شجاعت صفت عالی
و شمایل منتها است چنانکه نیش شمشیر اندر است بجهت قتل عدو اعدا
و جمیش جوششی ست از بهر کوشش مردان و بهادران کارزار و
الفتش اقبالی بلند سلطان کامکار است و عیشش عیار عیار حجر
کدار است طاس ترس را حیله قضا و قدر که شنیده مخالفان هدف و سبق
و شجاعت قوت دل است و عطای که مردم شجاع بال در روبهی بقتل اعدا
جرات مینمایند و سر داده عادل از لوازم جهار رسیده که شجاعت حیث

گفت قوت دلی است گفت چه از قوت پست گفت که قوت دل نیست در وقت کار
قوت دو دست هیچ نماند آورده اند که خاقان چین از سلطان اسکندر پرسید که
نشان پادشاه و دلیل چیست گفت آنکه نرسد ملک از هیچ کس بکند و بکمک
هر آنچه بیند شاه بهر طرف که رو آرد کارش بالا شود نظم
اگر شه شجاعت مرد دلیر ❊ با عدا بباید تماشا شمشیر ❊ چو شمشیر بلندی بگیرد او
بدست ❊ بعنف اعادی وارد شکست ❊ و شجاعت ورای آن
از برای گور و کشت زار عدوی کرمن و برجست از بهر سعادت
مردان تیغ زن عایت مردم شجاع و تعظیم و تکریم ایشان
همه کس لازم است خصوص با اهل سلاطین که در اسباب ملک داری
و در مصالح ملک گیری حرام عظیم ایشان که روز بازار کارزار در
مقابل عدوی غدار جانها اسیر تیر بلا کرده و محاربت و مقاتله
مینمایند و جنگهای خطرناک و کارهای هولناک قیام نموده
رجال نمکی جان بازی میکنند پس شاه باید که ملک را که مال دنیا را

از ایشان دریغ دارند و در وصول مطالب و مقاصد ایشان و معاونه نمایند
اگر احیانا از ایشان تقصیری واقع شود باید که عنایت پادشاه نظم کسی که در ره تو
جان و تن فدا نزند ❊ به از ده و زنی که از وی دریغ داری مال ❊ اگر گناه کنند
بگذر از تقصیر ❊ که بر عدو تو کرد دست جو شیر جلال ❊ و شجاعت صفت است
از عظایم اوصاف که بهادران لشکر و شیره مردان فرزانه میان این
نو دو اریش دولت معارج کمال و بسیط مدارج اقبال میرسند و بسبب بخت که
دولت آن در بحر محاربات سواحل نجات را توان و بسبب مخافت
او گوهر جان را سلامت توان کشید اما بدانکه شجاعت کن مرد مانی ولا
دل او بعد از انبیا علیه السلام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بوده زیرا که
درین زمان که همه جهان را دود شرک گرفته و دین اسلام تمام از میان رفته
و دنیا پر از کار روان لعین مشرکان بد دین در تمام روی زمین بود ندو
و یک حصار است بود که پروردگار عالم و خالق بنی آدم جل جلاله را پسندید
شهسوار عرصه نبوت و سیمرغ قاف قدس شاهباز فضای انس و حبیب

بجود و دین محمدی و شریعت و باعث آفرینش عالم و منبع جود و کرم مخلوقات اعظم و زبده اولاد آدم صلی الله علیه وسلم چون آفتاب خاوری پیغمبر از مشرق تقدیر بیرون کرد و همچون آفتاب طلوع نموده این جهان تیره و تاریک را روشن و منور گردانید و علم رسالت برافراشت و تخم محبت در دل سیاه تهمتان میکاشت اما کافران بدکیش ستمکاران جفا اندیش از ظهور این حال و از وقوع این معانی بنیه خفاش کوش کرده از هوس میشدند که مشهور است آن اکمل صدیق و صفا سپهسالار خطه محبت و وفا سپهسالار صفدر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه پای بر سر آن دیو دون آدم خوار و قدم مبارک آن جماعه مردم آزار نهاده پیغمبر از بحر صدق برداشت و در قدم مبارک آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم گذاشت و نعره میزد که زود هیچ یک از آن دشمنان ملاحظه مکرد و گوی مقصود و در میدان طلب نداخت و جان و مال همه را در طلب لا باخت تا بزودی کار خود بپرداخت ای برادر از نیت ملامت سخاوت و جوانمردی و شجاعت و دلاوری کوش نظم ای محرم راز انبیا ❊ وی محرم کعبه صفا ❊ آن همدم خاص یار و اولین

ای آزاده

آن خواجه چار سوی کونین ❊ در مسند حکم پیر عادل ❊ در اخر ملا کام اول ❊ صدیق طریق آسمانت ❊ سالوک معارج کرامت ❊ صاحب قدم مقام تجرید ❊ سیمرغ مراحل توحید ❊ او را قدم از زمین نیفتد ❊ زان پیش که سبب این بود ❊ در حلقه مقربان الهی جز او نبود حقا که جز او نبود صادق ❊ بعد از آن سالارترین مبارزان اسلام حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود که یک شیر از میان مبارزان عرب که خواسته به شرف صحبت بهترین مخلوقات صلی الله علیه وسلم بوشیده بیا و باسلام آمد شد که تو بیچو دل نیرش محدود اهل اسلام با ربعین تکمیل یافت و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که تا حالا نماز را پنهان میکرداریم و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید که مسلمانان نماز را در کجا میکنند حضرت سرور کائنات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم فرموده که تا حالا نماز را پنهان میکرداریم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله کافران لات و عزی را آشکارا می پرستند و ما پروردگار عالم را پنهان عبادت میکنیم سوگند بدانکه جهان را پروردگار عالمیانست که عبادت حق تعالی را آشکارا کنیم و همان روز پیروی روز دیگر در خدمت آن سرور صلی الله علیه وسلم بخانه کعبه رفته بنیادی که کافران

در آن مکان شریف گذاشته بودند همه را شکسته بیرون انداختند و نماز در خانه کعبه کردند و از آن روز آن سرور صلی الله علیه وسلم همراه اصحاب نماز در مکه معظمه کرده خلق را ایر احلال دعوت میکردند ای درویش بنیت منوط بروی انشاء کردی و در خلافت آن بزرگوار چندهزار در کعبه خراب شد و بجای آنها مساجد عالی بنا شد چنانچه در ذکر خلافت در همین کتاب مذکور است نظم چو بر تخت خلافت رفت فاروق ❊ شد اعلام هدی را بسر عیوق ❊ ز صدیق ار چه عالم زیب یافت ❊ فزون از عدل عمر آنکه یافت سپهسالار دین کز ذات پاکش جهان را آشنائی او رمید او خار ❊ چنان بنیاد ظلم از بیخ بر کند ❊ که گرگ از میش دامن بر سر افکند ❊ بعد از آن مبارزترین اهل زمان حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه بود که همیشه با نفس خود در محاربه بود هر کس نفس بروی راه نیافت مردم بسیار حیا باو از بیم و صلابت به تیغ آتش بار آن بزرگوار اسلام آوردند و جمعی کشته شدند و با اهل بغی و دشمنان ایشان بسیار محاربات واقع شد و تشریف ذوالنورین مشرف شدند که سر همه سعادتها است نظم زهی سپهر شرف کوکبی ❊ که بود ش همه

باد و هم

بادوا ختم قرآن ❊ نه در کار دین بود ریش سبک ❊ بنازد بر بس گشت ملک آن جواز صنعت او پدید شد مسیح رو ❊ بمنی کشیده روی جهان ❊ بعد از آن مبارزترین و بزرگ نشان غالب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه بود که دید هر وقت که آن بزرگوار ضعفا عدا از ره میشدند و هر جا که علوی مبارزان بود خود را از او میغیر و از غلو هیچ ملاحظه میکرد روزی باو عرض کردند یا بزرگوار عجب است که شما همیشه خود را بر غلو میزنید که امیران هر جا که شکست مردم کنند خود را از وی زیرا که مردم انجا را باید که ترد میتوان بد جای کرد حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جواب میفرموده اند که چون ضعیف عدا اردوی میشوم بخاطرم همین میرسد که حیات اجل رسیده یا نه اگر اجل رسیده پس علو و غیر علو همه جا برابر است و اگر اجل نرسیده پس خود را بر علو زدن تهذیب است نظم شیر میدان کز نهیب خنجرش ❊ خصم را افسرده خون در حنجره ❊ بود این یک بیت پیش از اجل ❊ هیال دشمن از اعدا و غرغره ❊ نظم اگر قلعه یست اگر عوث خونش رفتن بیست ❊ سلامت رفتن او در کمال بیست ❊ حضرت امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه مردم را نصیحت میکرده اند که ای بنده های خدا ای اگر از ترس
مردن و از چوب مرگ بگریزید بدانکه آخر از ضرب ملک الموت جان بسلامت نخواهید
برد نظم دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست ❊ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود ❊ روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست ❊ پس چرا
خود را اعتبار ننگ و فرار مرا لاییده و از مجلس حرکت روز عید جوانان کار طلب
بهنگام توی نیزه مردان احتیاج است برکنار میروید خود را در طعن خلق می اندازید
و در پیش شمشیر پنهان شرمنده و شرمسار میشوید نظم مرد آن مردان بعالم بدست ❊
بنام باید که تن مرگ رها ❊ پس از کار عقبی اول شال و دل درین جهان
بستن تمام خطاست زیرا که یاران اجل را بر قضای کشت زار انسان در
زیر است پس در دکان قدرت در میدان آن تیر و مکر و گیر عموماً در
بهیده کردن در کار شد یا موت و در دشت فراق طیار سرشته حیات
گسیخته نیست و در لشکر اموات پیوستی ای مسکین پسر آدم آخر درین خاک و آب
ظلمانی تا نمای پس از بهر چه گرفتاری باین عالم فانی و بیهوده کنده یان بروز و کار کر

جان

جان بسپار اول الیت بید قدرت او که هزار ضربت شمشیر بر سر مرکب جان تر از مردان
بر فراش است و در دل بطریق مردان در میدان نه از جان سپردن در جامه
خواب بشیوه زنان است و روی زعفرانی خود را بخون شهادت ارغوانی کردن کار مردان است
نظم چون شهید عشق در روی حقیقی سرخ روست ❊ خوش می باشد که او را کشته در میدان
برند ❊ و جوان دلاور یکه برود کرده و زخم برداشته تا رخ خون آلوده بنهرج زدی
از میدان بر آمده و در میدان دیوان در آمده چه خوش است نظم هر که زخم خورده
می آید ز جنگ ❊ در نظر شیرست گویا یا پلنگ ❊ اما ملوک را باید که بر جراحت زخم
خورده تیغ محبت زده خود زود مرهم نهند و با نوازه و زر بکوشان که
حق تعالی با ایشان مرحمت کرده انعام دهند که تا سبب جرات دیگران
شود و آنانکه در میدان کار زار مردانه وار در آمده جان بازی نمایند سر و
جان فدا سازند چنانکه از گردان دلاور و جلادت نمایان صف در روز
جنگ کارهای شگرف بوقوع می آید نظم بروز رزم که از دشمنان و انبار ❊ فتند
غرقه بخون و فراز یکدیگر ای برادر هر گاه پایها ان فرمان سلطان

سر لشکر و امرایان ملک دار و دبیر و وزرای عالی که بعد از آزاد شده آن
شود که از بستر عیش و نشاط و از بالین فراغت و استراحت برخاسته رخ بر خود
روا داشته از بهر کشور و عزم ملک گیری متوجه شوند پس چنانچه تربیت صاحب
و اراده مسالک این جاده را لازم است اول باید که همه توجه خود بتحقیق و حشم
تمام بدرگاه حضرت قاضی الحاجات که مالک الملک پادشاه علی الاطلاق است کار
ساز و غیاث متوجه دارند و باید لشکر و حشم خاشع باشند و بر آن اعتماد کنند
و مغرور نشوند و این خبرها را از پیش خاطر دور انداخته امید از عنایت بی نهایت
حضرت ایزدی باشند و دو دیم جمعی از حافظان و قاریان را از ما یحتاج غنی
ساخته همراه لشکر ظفر گرفته بجهت فتح و نصرت یا الله النصرت تا ثر نخواهد شد
کلام الله را هر روز ختم نمایند که این شیوه را تاثیر عظیم است و از صلحای کرام
و مشایخ عظام التماس دعا نمایند و بگویند نشستن و التجا و در آورده
طلب مدد کنند که بسیار کار گرست زیرا که ملوک را لشکر بتحقیق در
در لشکر سپاه پسر وزیران بامکین گردان و ره ها آکنیج

و بهادران

و بهادران یکه و پهلوانان نوازند و به انعامات تازه و به التفات ابراز دو
امتیاز دهند که هر چه در سفره اخلاص باشد پیش ایشان نهند تا آنکه آن جماعه
یکدل یک رو و از بهر ترود و مصاف آماده باشند چهارم در وقت ترد و هر کس
در جای خود همچون کوه قاف لشکر انداخته قایم باشند همراه سپاه تیر دو
ننداز رهید زیرا که اگر سپاه روی گردان شوند با ایشان یکمه خواهند گرد و هرگاه
ایستادن همراه سپاه باشند و روی گردان شوند یکی تکیه خواهند کرد و تهور
از پیر دار لایق نیست چون که تهور را اگر او زادن کلان جنگ فرموده اند
ذکر تدبیر و جنگ و رای و ملوک را تدبیر و جنگ و رای نیز لازم است باید که تا گاه
نمود رای نیک و عقل دور بین تدبیر سرانجام شود و با هر دو یکی مقید نشوند نظم
بوقت ضرورت بیک نیک رای ❊ به از لشکر بی حدود رای از ریک ای عزیز من ملوک
را چون عدو بدو روی نماید تا ممکن باشد بر سیالت و کتابت و رسایل
و با نواع لطف و تدبیر اصلاح نمایند و هرگز بجنگ راضی نشوند زیرا که بنای
کار عالم بر حیله و تدبیر است و مدار و دفع دشمن بمکر و تدبیر و اگر بایین

چیزها و شمنی بدوستی بدل گردد بهیچ وجه مبالغه نماید نظم اگر بعقل و تدبیر شود کار دشمن
با دشمن ، بر راه مهر و محبت روی : از جنگ بهتر است ، دگر هر که دشمنی نیارد روی
بخوان ببنگ کلوخش کرا تیر خدنگ است ، از چمن تدبیر گلش بچار است و ثمرش
شکوفه های تدبیر با رونق هر شیم که بر گلش تدبیر بگذرد و اثرش راحت است و ثمره اش
راحت و تدبیر تریاکیست مجربه معالجه هر زهر منازعات و نوش دارویست
از برای علاج عداوت دشمنان گویند که سلطان روم را با عزیز مصر
مخالفت افتاد و عزیز مصر لشکر عظیم گرد آورد بر سر سلطان روم رفت و لشکر
شخص از جانب عزیز مصر بطریق جاسوسی در خدمت سلطان روم
آنچه در مجلس او میگذشت بالتحقیق در تمام مجلس عزیز مصر می نوشت
و این مقدمه بسلطان روم معلوم بود اما هیچ نمیگفت و انتظار میکشید
در مصالح دولت این جاسوس در کار است روزی بیکار خود آمد
آورده اند که چون لشکر مصریان نزدیک رسید لشکر روم نیز بر آمده
مقابل یکدیگر فرود آمدند و مقرر شد که فردا جنگ شود که سلطان

روم بر حقه تدبیر را گشوده و آن شخص جاسوس را طلبیده و در حضور او ارکان
شوری اساخت و مشاورت کرد که وزیر و امرا و سرکرد گان و پیران سپاه و امیران
حضرت درپیشگاه ، یاوران ، گردان لشکر مصر گرد آیند و سلطان در نشستگاه
بدروغ از روی تدبیر گفت که ای شیران حق تعالی با ما فتح داد و جمیع سرکردگان
عزیز مصر عرضها نوشته اند که ما از روی شوم عزیز بیزار شده ایم و لشکر اورا
با اینجا آورده ایم انشاء الله تعالی همین که فردا لشکرها روبرو می شوند ما او را
پاره پاره کرده سر او را بخدمت خواهیم آورد شما کمر عرض شما یک
جمع کار کشید که خرابی و چشم انتظار اندیشه آورید که کار او را مردم خویش
خواهند کرد و آن مرد جاسوس چون این مقدمه را شنود متعجب شد
و حیران ماند که عجب واقعه روی نموده و بهمان ساعت بعزیز مصر نوشت
و عزیز بیچاره از ترس جان روز را ماند شب یکه تنها جان عزیز خود
گرفته بدر رفت و مردم سپاه که خبر یافتند که پادشاه ایشان گریخته
ایشان نیز جنگ ناکرده راه فرار پیش گرفتند و لشکر روم از عقب ایشان

و قضیه ، ویه بسیار کس را از بیچاره های مصر بقتل رسانیدند و اموال و خزانه و حشم
پادشاه مصر تمام بدست سلطان روم افتاد و روم به سبب خزانه و حشم و سپاه
مصر آباد شد و بر سر مصر رفت و مصر را گرفته ، سلطان پیشانی گرفته متحیر
گردانید و میگویند که سلطان روم بلطائف تدبیر که مصر را بدست داده
مصر را گرفت و در همان سال از جمیع علماء روم و عراق و عجم مشهور گشت نظم
آنچه از تدبیر کار می برآید ، کی ز لشکرها چنین برمیزند ، ناوک است و ز تدبیر آتشها
نهان ، زود سوزد خانمان دشمنان در ذخیرة الملوک آورده که
پادشاهی را شرایط باید که ملک و سلطنت در دین و دنیا
نظام بگیرد و رعایا را از پادشاه حقوقیست و رعایا را از آن حقوق پادشاه
از عذاب وی برهند شرایط را بر سبیل آن ذکر کرده شد شرط اول آنکه
در هر واقعه که پادشاه را پیش آید پادشاه خود را از آن واقعه
یکی از رعایا تصور کند و دیگری را بخود حاکم فرض کند و در این حال
هر حکم که بر خود روا نمیدارد و مثل آن بر دیگری روا ندارد شرط

دوم قضای حاجات مسلمانان را از نفل طاعت بهتر داند شرط سوم آنکه
در شنیدن دادخواهی و رسیدن به حاجت ارباب حاجت ایستادگی کند و نفس خود را از لذتهای
خویش چون خوردن و خفتن و لطیفه شنیدن باز دارد و در خبرست که چون
حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بخلافت نشستند و روزی مبادا از خیمه
از برای خود پیراهن گرفته خریدند و آن را پوشیدند و آن را پاره کرده در آمدند
بودند و مردم از ایشان پرسیدند که یا امیر المؤمنین چرا چنین کردید امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه گفتند که این لطافت نزدیک است شرط چهارم آنکه حکم
سخت بدرا گویند و موجب تکبر ترشی نکنند و از شنیدن سخن کلام مظلومان
ملول نشوند و سخن ایشان را گوش بدهند ایشان ترسند شرط پنجم آنکه کار که
رضای حق در آن باشد یعنی از شنیدن هر دل کار کنند شرط ششم آنکه به
هواهای نفس خود کار نکنند شرط هفتم آنکه بزیارت و صحبت علما
و صلحا رغبت باشد و از صحبت جاهلان و حال بیرت و فاسقان ما باح
بعدورت که درین زمان خود را بصورت علما و مشایخ و اهل تقوی بنمایند

معینا شنید که مکر برو نقلیست که هارون الرشید شیخ شقیق بلخی را طلب کرده
گفت یا شیخ مرا پندی ده و نصیحت کن شیخ شقیق گفت ای امیر المؤمنین خدای
تعالی ترا بجای آن نشانده است که آتش دوزخ گویند و ترا دربان آن کرده و سه چیز
بتو داده که خلق را از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه باید که
بمال ارباب حاجات را مدد کنی و ظالمان را بشمشیر قطع کنی و جاهلان را تازیانه
ادب کنی اگر همچنین کنی که من گفتم تو و خلق همه نجات یابند از آتش دوزخ و الا
پیش از همه تو در دوزخ روی و دیگران در پی تو باشند هارون الرشید چون
این سخن بشنید بسیار بگریست شرط هشتم آنکه در روی خود خنده دارد جابر
نشنید که هر کس را کاری باشد خود را با او تواند رسانید شرط نهم آنکه
ظالم را عمل ندهد و بر سر مظلومان نگذارد شرط دهم آنکه در پیش بر باید حاکم
واجب بود نقلیست که دو ضعیفه پیش سلیمان رفتند و در کودکی دعوی
کردند هر دو از اثبات عاجز شدند سلیمان علیه السلام فرمود که طفل را
بشمشیر دو نیم کنند یکی بآن ضعیفه دهند نیمه دیگر بضعیفه دیگر چون سخن رسید

شمشیر بکشید از آن دو ضعیفه یکی بیقرار شد و بگریست و گفت یا سلیمان
این طفل بکش که من از دعوی آن گذشتم حضرت سلیمان علیه السلام آن طفل بدان
زن داد و گفت این طفل فرزند تست که بیطاقت شدی مثل این از امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه منقولست که در وقت خلافت او جوان مردی که
با پسر غلامی همخود سفر رفته بود در آن سفر آن مرد و پسر را گرفته کرد بجای
دور و پسر چون [illegible] همچنان که دزدی باشد او گرفته بیامده آمدند پسر غلام
را گفت تو بنده منی و هیچکدام گواه نداشتند نزد حضرت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه آمدند حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمودند دو جا زمین کنند
تا میان دو هر یک از ایشان دو [illegible] یکی از این زمین کنند تا بنشانند شخص را
فرمودند که شمشیر بیار آن شخص شمشیر بیاورده حضرت امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه شمشیر را برهنه کرده بدست شخص داده گفتند که غلام
را گردن بزن این شمشیر چون غلام این سخن از حضرت امیر المؤمنین
شنید از آنجا برآمده گریزان شد لیکن از آن جا حرکت نکرد که تا آن غلام

را گرفته آوردند و بخواجه زاده وی سپردند که در پیش سهاب خود باز [illegible] گویند
در وجه دویم در آداب وزیر و آداب وزرای درویشان ملوک پنج [illegible] ضرور است اگر بداشت
وزیر رعایت ایشان بواجبی نماید اول وزیر امین صالح عالم ناصح مشفق
دل سوز صاحب رای ذکی که مصالح جمهور از سپاه و رعایا بر وفق [illegible]
خیر انجام نماید و جمیع مصالح [illegible] بر احوال سپاه و رعیت خود
صاحب خود را [illegible] و [illegible] ملک [illegible] و در دو با [illegible] تا صورت [illegible]
مقبول باشد و صحبت با [illegible] و [illegible] متنفر نباشد و از [illegible] و صاحب
نسب و عالم باشد کتب اخبار و تواریخ سلاطین ماضیه خوانده کرم
و هنر عالم و تجربه [illegible] و [illegible] باشد و در سلاطین گفته که مملکت مثال خیمه است
و ستون آن وزیر صاحب رایست چندانکه ستون خیمه رفیع تر و محکم تر
شکوه خیمه بیشتر اما باید که وزیر چهار خصلت آداب آراسته باشد ادب اول
درستی باشد که در هیچ باب هیچ کس خصوص با صاحب خود خیانت نکند و در
اقوال و [illegible] افعال [illegible] و در احوال و [illegible] کار خود را تمام

چند [illegible] راستی [illegible] دیگر را در جهان نداشته باشد ادب دویم عالی همت باشد
و از [illegible] جمع نکند [illegible] نکند و همه در خاطر باشد که نفع او بمردم رسد
و احسان [illegible] باشد و [illegible] بر رعیت نکند و از حصول چیز زیاده
نکند و اگر حکام [illegible] بر رعایا [illegible] چون ظاهر شود که
[illegible] که تا این [illegible] است که پادشاه جمع کردن زر و مال دنیا
حریص [illegible] اگر پادشاه در بند جمع کردن باشد وزیر از رای خاطر
[illegible] خویش [illegible] که عالم را [illegible] خانه [illegible] خود
بلکه بخواهد که در پیش غیر [illegible] باشد و طالب [illegible] از حلال و حرام ملاحظه
ادب سیوم با مکین [illegible] و اگر کسی را عمل و داری دهد [illegible] تعیین نماید [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible] و منصب [illegible] این غرض و سخن دشمنان تغیر و تبدیل [illegible]
آن را [illegible] و هر گاه خیانت و جرایم شخص بتحقیق شود در مکافات آن
اهمال نورزد ادب چهارم [illegible] باید در هیچ کار [illegible] نکند و بر
هر کس [illegible] و غضب [illegible] که مردم سپاه و رعیت [illegible]

بیت شمرده کلان عرض احوال کنند و احوال ایشان چنان پرداخت که
کار ایشان ساخته شود و یکی دیگر آنکه اصلاح میان ... جا نباید
ولایت گوید که پادشاه باید که بسیار دیر از زبردست پادشاه کشته شده اند
و حاسدان مالک بوده شدند و از اخبار ... ایشان معلوم
کرده رفته بر آن بکوشند و اگر پادشاه با وزرای بی‌دیانت آرزو باید که
در نهفتن آن بجان کوشند و هرگز افشا نکنند چنانچه گویند که نوشیروان
را دشمن قوی بود که بجهت استحکام صلح و اصلاح قطع نزاع از نوشیروان
دختر میخواست و رسم ملوک عجم نبود که به دشمن بدهند و عار بسیار بود و نو
نوشیروان چون از دست دشمن در تنگ آمد و بسیار عاجز گشت آخر با وزیر
خود مشورت کرد وزیر او که بوزرجمهر بود در جواب گفت علاج این سهل است
دشمن از تو دختر میخواهد و تو دختر از خود هرگز نخواهی داد پس علاج این است که
دختر غیری را گرفته بفرزندی تربیه کرده چون بکمال رسید و دختر خود گفته
با او بده قطع نزاع خواهد شد و نوشیروان را این رای خوش آمد

بجد

بسیار پسندیده افتاد و به همگی رای او در آن روز در خانه خویش دختر شده بود
و نوشیروان در خفا او را طلبیده دختر را بدو گرفته در محل اندرون فرستاد و
بجای آن نمایانید که در خانه پادشاه دختر شده اما نوشیروان و بوزرجمهر
و آن سر همگی را نگاه داشتند و در خفای آن کوشیدند تا که آن دختر
خویش پادشاه شده بود و بوزرجمهر را نیز دختر بود اکثر با یکدیگر ملاقات میکردند
آورده اند که روزی هر دو دختر با یکدیگر جنگ کردند دختر بوزرجمهر با دختر پادشاه
گفت که تو دختر پادشاه نیستی دختر فلان سبب چرا با من برابری میکنی و آن دختر
گریخته نزد نوشیروان رفته اظهار این معنی نمود که دختر وزیر چنین میگوید که
نوشیروان را این خطر رسید که من چقدر تاکید با وزیر کرده بودم که افشای راز
نخواهی کرد ظاهر شد که راز او فاش کرده منغص شد و دماغ شده بر آن
آمد و بار عام داد و چون وزیر حاضر شد از او پرسید که باشد هیچ رازی در
میان آمده و در خفای آن تاکید تمام نموده باشند و آن شخص راز را
فاش کرده سزای او چیست در جواب گفت سزای او اینست که بر دار کشی

دیوان حیات را نموده بوزرجمهر را بر دار کشید و بوزرجمهر که از دانایان و فاضلان و
اخر نظمای روزگار چنین کشته شد و در خدمت سلاطین هر چند کسی صاحب
شعور و از دانایان اعتماد نشاید کرد چنانچه بیت قرب بوزرجمهر را آن قدر
گستاخ و دیر ... کرده که آخر عاقبت خود را در آن آتش شد قطعه
حضرت هر کسی نیز انجنش است ... رهیم طوق را اند هم الالی ... رسیده که
بکلام خوش و سخنهای در حضرت شریف پادشاه را خوش وقت نمیداشته
باشد و اگر پادشاه اراده کاری کند که بحسب شاه و عقلی خوب نباشد ندیم
باید که نصیحت کند و از هر باب سخنان پادشاه را آگاه گرداند و کارهای
خوب سعی کند که از پادشاه در وقع شود و سیوم ملوک را وزیر خوب ناصر در کار است
زیرا که اگر ناسنجیده دانا باشد دلالت میکند بر عقل ... پادشاه و وزیر
چنان باید که حکیم حاذق درد را خوب فهمیده معالجه آن میکند وزیر این
چنین باید که هر مدعایی را فهمیده جواب موافق گوید و ارسطاطالیس
گفته که دنیا در تحت دو چیز است شمشیر و قلم و حکما گفته اند که وزیر را لازم

دانش

دانش ده علم بر ترتیب داکرده علم ... که لایق خدمت سلاطین
باشد اول علم فقه دوم علم طب سیوم علم لغت چهارم هندسه پنجم علم
سیر کواکب گردش افلاک ششم حساب چنانچه باید که بر قواعد خط و سر آن شدن قلم خوب واقف
باشد هفتم باید که سکری ... باشد هشتم خوش خط و خوش تقریر و خوش نویس باشد
چنانچه حقیقت هر کیفیت را خوب نویسد و عبارات خوش ادا کند و حساب
او را باشد نهم باید که از املای خوب خبردار باشد و املای درست نویسد که اکثر
عالمها نیز در املا قاصر است دهم باید که کلمات مناسب لفظها موافق با ترتیب
نویسد و حسن الخط چنان رعایت کند که اگر صد سطر نوشته باشد بیاض من السطور همه
جا موافق باشد یازدهم خوش فهمیده و هم از لفظها ... تکرار الفاظ و جمله
کند و از لفظهای که تلفظ آن دشوار باشد پرهیز کند کلمه که تعالی
یک جا شده دو اول کتابت ... بسیاری از ملوک مخصوص ... تعالی کلمه
اول میفرمایند اگر آن کلمه محسوب باشد از استماع نمایند و الا متوجه نشوند
کتابت از خوش در چهار لطیفه ها شد مقصود و مطلب از کی دو معانی

بسیار ادا کنند و مکتوبات را باید که صاحب کار و لفظ شناسد زیراکه بزرگ
کتابت است و کتابت را باید که قاعده بداند از روی قاعده کتابت
را از زمین برداشته شنوند مقاصد شود و درین چند فایده است یکی آنکه
بهترین مخلوقات صلی الله علیه وسلم را تخریج کرده را توقیت کرده بجای پادشاه
همین عنایت نامه بسعادت شایان مرقوم ساخته اند بزرگان آنچه اند چند
از زمین بیشتر برده و دیگر نامه را که بزرگان هر از آن بسیار کار کرده شود
میشود و اگر حیاتست که کتابی که اینچنین نموده اند کار کرده شده و دیگر کتابت
را بر بدان در زمان حضرت امیر المؤمنین علی شد میگویند که آن بزرگوار
در زمان خلافت خود بسر خود نامه نوشته که کار کرد شد آخر نامه نوشته
برج را در ابرید فرستادند کار کرد شد و از آن زمان این فصل از
ابو الحسن رضی الله عنه یادگار مانده و بعضی گفته اند که در نامه که نامه حضرت
سلیمان علیه السلام را هدهد به بلقیس برده و از آنجاست که هدهد برج نامه
شده دیگر هم ساخته بود چون حضرت سلیمان علیه السلام درین باب شده

حکام

حکام کرده که بعد ازین برج کتابت را بر بلبل باشد و این حکم سنت سلیمانیه و الی القیام
این سنت الی یوم ... از آن پیغمبر بزرگوار علیه السلام یادگار مانده میان
ملوک از شرف و خاص و عام کردیم مستحسن گشته و قلم کردن پیران نامه و مکتوبات ... باید
باید که بود وی ... سیاه و سفید و سفید و سرخ و این نزدیک باشد و بسیار
بسیار سطبر و تمام سیاه و سبک و سخت نباشد و گره از وی دور کنند و نوک
قلم باید که دراز باشد چون منقار باز و محرف از جانب عین و ... بسیار
قوی تر باشد و قلم تراش باید که بسیار تیز باشد و قلم قطع بسیار سخت نباید کاغذ
کند او ورنه قلم در وقت قطع کردن کاغذ که در وی نامه و فرمان و نشان خواهد
نوشت باید که در کمال نرمی و صفا باشد چهارم آنکه ملوک را حکیم حاذق
ضروریست و هر گاه پزشک پادشاه که سلامتی او سبب جان ... خدایست
خدایست و ... اگر ضعف کسی عارض شود و حکیم در معالجه کوشد
ضعف اعراض ... ورنه باید ... حکیم ... صفت در کار است
اول باید که حاذق باشد که بسیار مردم از جهل ... او بکوشید ده هم مسلمانان را

مسلمان باشد که اگر کافر باشد مسلمانان را وردی دوست ندارد ... و ملک مسلمان
... ازو چیزی باشد ... عالم و صالح باشد و خدا ترس و متقی
باشد ... بندگان خدای چهارم دارو های ... خوب ... شناخته باشد و کتابهای
حکمت و طب را بسیار خوانده باشد و درین باب تجربه بسیار کرده ...
و همچنین حکم اگر بدست ... احوال او باید ... باید کرد پنجم آنکه
... صبور و مشفق ... ضروریست که همیشه حاضر باشد و خدمت خوب
میکرده باشد ... ملازمت ... پادشاه کنند ... خوش
وقت باشد و عار ... پادشاه ... بود و هرگاه
پادشاه را ... حقیقت ... دل ...
... ظاهر ... باید که عاقل و با تمیز و با خلق الله ... باشد تا در کار
... ای درویش ... احوال ملوک ...
... مردم صاحب حکومت ... بزرگ ... سلاطین ...
... که گویا صاحب قبله خود که ... در درگاه ...

بارگاه

بارگاه پادشاه باید که از نزدیکان ... سیاه و سپید از ...
... با صاحب ... در تمام اخلاص و بنده ... باو نسبت ... دوست
... و دشمن او دشمن باشد و در اخلاص چنانکه ... زبان موافق و سر ...
مطابق داشته و در حلال ... و ... دقیقه از دقایق
... فرو گذاشت ... در شکر گذاری و رضامندی ... و دیگر آنکه
از حیاء و ... انصاف ... اعراض ...
اگر ... حسنات ... نوشته ...
... و ... باشد ...
... ای عزیز من در اخلاص و اعتقاد ...
... صاحب چنان باش که اگر ... اخلاص ... امتحان ...
... ظاهر شود ... هر چند که نقد
اخلاص ... و آلایش نفاق پاکیزه
باشی ... باید که ...

تقصیر خود و غم و همیشه در تدارک آن باشی و در رضای جوید و حیله خود کوش کاهلی
و سستی را از خود دور کرده تحمیلش دایم اداوه باشی نوع دیکر در بیان مجرب نزدیک
سبب زیاده حافظه مقویست اندام زیاده و کفته مسلمانه حضرت یوسف
همدانی فرموده اند که هران مؤمنی بخواهد که حافظه او بسیار شود و چنانچه هر چه که
یکبار بشنود او را یاد شود پس باید که در وضو بسیار دو کعه در وقت خواب کران
در شب بخواند این آیت را که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا
به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب
المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون نوع دیکر بزرگان
تجربه کرده فرموده اند که انه وتلک حجتنا آتیناها که در مصحف او ... پاره
واو والسموات هفت بار خوانده بر شهد خالص دمیده وا کر بخورند حافظه
بسیار قوی شود بسیاری از بزرگان آگفته اند که تجربه کرده اند

مجرب افتاده نوع دیکر امام المسلمین شمس الهدایه والدین امام کرم حضرت امام
اعظم رحمة الله علیه فرموده اند که اکر معیدی از هر نماز فریضه تا چهل روز بخواند
این دعا که بسم الله الرحمن الرحیم انا نسئلک علی طاعتک حافظه اش بسیار
قوی میشود و همه ابواب دل او مفتوح میکردد نوع دیکر هر مؤمن که وضو بکند بعد از
وضو سوره اذا زلزلت الارض را هزار بار بخواند حافظه اش الحال قوی
شود که هر چه شنود که النقش فی الحجر در خاطر نقش ماند نوع دیکر بیارد زعفران
و شهد سفید یکجا کرده در نهار بخورد حافظه اش و طبیعتش قوی شود چنانچه هر که
در طفولیت رای داده باشد بیادش آید نوع دیکر فاتحه و آیة الکرسی در جام
بر زعفران نویسد و آیات را ان نوشته بخورد حفظ زیاده شود نوع دیکر هر روز
در نهار خرمای سلیمانی با شهد بخورد حافظه و علمش زیاده شود نوع دیکر بیارد و حرمل سیاه
هفت بار در آب بشوید و در سایه خشک کند و بریان کند مهیده کرده و در شهد معجون
ساخته در نهار بخورد تا چهل روز حافظه و صحت و قوة باه قوی شود و تا وزن
خردل که دارد سفیدست نوع دیکر کفت معاذ جبل رضی الله عنه که فرموده اند

سید و عالم صلی الله علیه وسلم هر مؤمنی که بنویسد آیة الکرسی را بر کف دست و بلیسد
بلیسد تا هفت روز ابتدا از روز چهار شنبه کند حافظه او را بهم رسید که
هر چه بشنود یاد کیرد و هرکز فراموش نکند و آنکه فراموش کرده باشد بیادش آید
نوع دیکر منقولست از پیران کاملان و خلاصه موجودات صلی الله
علیه وسلم که بزبان در بار کوهر نثار فرموده اند که هر مؤمنی که بنویسد بمشک
و زعفران سوره فاتحه و چهار قل و سوره حشر و سوره ملک و در هر
کاه شسته شش مثقال مصطکی رومی سفید و ده درم قند سفید خالص
مهیده کرده همراه سیاز شد و ده مثقال شهد نیز همراه کرده پیش از صبح
صادق نوش کند حافظه و فهم بشبانه غالب شود که اگر خواهد که قرآن را
یاد کیرد ان شاء الله تعالی که در چهل روز تمام قرآن را یاد شود و بکرم
و عنایت الله تعالی آنها باید که از روز روزه دار باشد و چهل روز روزه
بکیرد و باید که سوای دو رکعت نماز بکذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه
سوره اخلاص سه بار بخواند که حافظه اش بسیار قوی میشود و بسیار

از بزرگان این روش را تجربه کرده اند که مجرب افتاده نوع دیکر
اگر کسی لازم کیرد خواندن سوره یوسف را در اعمال حافظه بشود که
اندک روز جمیع قرآن حفظ کند چنانچه نوع دیکر خواجه قطب الدین را
در آخر عمر آرزوی آن شد که جمیع قرآن را حفظ کند میسر نشد شبی آن
سرور صلی الله علیه وسلم را در واقعه دیدند که التماس نمودند حکم شد بخوان سوره
یوسف مداومت کنید الحال کردند در اندک روز سی پاره کلام الله
در حفظ شدند نوع دیکر اگر کسی هر روز صد بار سوره اخلاص بخواند
در و در اوراد خود حافظه شود که هر چه بخوانده باشد یاد او را آید خلاف آن از
خواجه عثمان هارونی پیر خواجه معین الدین چشتی فرموده اند که خواجه
چشتی را قرآن یاد نبود و همیشه خواهان این معنی بودند که بایشان سعادت
مشرف شود که جمیع قرآن ان شاء الله یاد شود شبی بر خود را در خواب دیدند که
زبان مبارک فرمودند که کسی که لازم کیرد هر روز صد بار سوره اخلاص
بخواند نیت آنکه او را قرآن یاد شود خواجه یوسف لازم کرفته

هر روز صد بار سوره اخلاص میخواند و اندک روزی کلام ربانی ایشان را
یاد شد **نوع دیگر** سوره فاتحة الکتاب را بمشک و زعفران نوشته بکاسه چینی
بشوید بخورد و حق تعالی او را طبیعت عالی دهد و حافظه تند گردد کسی که طبیعت
بیهمتی و حافظه را دفع کند **نوع دیگر** در مفتاح الجنان مذکور است که در باب قوت
حافظه هیچ کسی برابر خواندن قرآن نیست کرده بخواند **نوع دیگر** در خلاصه
الجائق مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر کسی که غسل بسیار میکند
حافظه او تیز میشود **نوع دیگر** حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده
پنج چیز حافظه را زیاده میکند و بلغم را کم میکند اول تلاوت قرآن دویم
روزه داشتن سیوم مسواک کردن و در دعایای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مذکور است که پنج چیز فراموشی می آرد اول بول کردن مستقبل قبله دویم بول
کردن در آب سیوم بول کردن بر خاکستر چهارم خوردن و نوشیدن
از مال حرام پنجم خوردن پس خورده موش **نوع دیگر** بزرگان گفته اند که
هرکس خواهد که هر چه بشنود یاد گیرد و از خاطر او نرود باید که

این هفت

این هفت آیت را این هفت پاره نان بنویسد هر پاره نان را
یک روز بخورد و هر چه بشنود یاد گیرد باید که ابتدا از روز یکشنبه کند آیت
اول فتعالی الله الملک الحق المبین دویم ربی زدنی علما و ثانیها سیوم سنقرئک فلا تنسی
چهارم انه یعلم الجهر و ما یخفی پنجم لا تحرک به لسانک لتعجل به ششم ان علینا جمعه هفتم
فاذا قرأناه فاتبع قرآنه **نوع دیگر** اگر کسی خواهد که فهم و حافظه او بیحد کمال باشد
و هر چیز که بشنود یاد گیرد اگر یاد و کوفته باشد فراموش نکند این دعا را بنویسد و در
آب اندازد و آن آب را ناشتا بخورد حفظ او قوی گردد و هو هذا بسم الله تعالی این است
الا تعلم مننا بالکشف هذا المنور **نوع دیگر** اگر کسی خواهد که حفظ او زیاده شود و هر چه
یاد گیرد و فراموش نکند باید که این دعا را بر کاغذ سفید بنوشته با شیرینی بخورد ذهن
او چنان قوی شود و هر چه یاد گیرد هرگز فراموش نکند و دعا اینست اللهم الهمنی رشدی
و اعذنی من شر نفسی اللهم ارزقنی فهم النبیین و حفظ المرسلین و الهام الملائکة المقربین
و علی عباد الله الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین **نوع دیگر** اگر کسی خواهد که حفظ او
بکمال رسد باید که این دعا را هر روز یکدم بخواند حافظه بس خوب شود

آنچه بار بار یاد گیرد هرگز فراموش نکند طفل را اول بمکتب میفرستند که
این [illegible] را بجای [illegible] کنند بعد از آن شروع بخواندن بکنند که هر چه خواند
از همه او را یاد شود و دعا اینست و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم
یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا **نوع دیگر** اگر زن
حامله را خسک در شیر خود دهد هر چه بشنود یاد گیرد چنانچه هرگز فراموش نکند
شیر بر قند باشد مجرب است **نوع دیگر** اگر کسی خواهد حافظه او بسیار قوی شود و این
آیت را بمشک و زعفران بنویسد با شیرینی بخورد و حافظه او قوی شود و
دعا اینست ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما و سخرنا مع
داود الجبال یسبحن والطیر و کنا فاعلین **نوع دیگر** اگر موی سپید آدمی را شخصی
در زیر دامن خود دود کند حافظه او چنان قوی شود هر چه بشنود
یاد گیرد چنانچه هرگز فراموش نکند آزموده و مجربست **نوع دیگر** اگر کسی
خواهد که حافظه او قوی شود چنانچه هر چه بشنود و آنچه در خاطر کند هرگز
فراموش نشود باید که تا چهل روز هر روز بیست بار این دعا را بعد از

نماز

نماز بامداد بخواند و بر خود بدمد حافظه او از کرم الله تعالی چنان شود که
هر چه بشنود او را یاد شود چنانکه هرگز فراموش نکند و هر اگر شخصی
غالب باشد و بر یاسین هم بریدن حضر مبدل شود این دعا را خوانده
بر آب میده بر آن شخص دهند صحت یابد و دعا اینست یا قیوم فلا یفوت
شی من علمه و لا یؤده یا رب بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برحمتک یا
یا ارحم الراحمین **نوع دیگر** شخصی اگر خون کم کند باید که در هفته یک بار
سبب [illegible] حافظه است و در ساعت دویم روز جمعه اگر کسی فوت شده باید
یا قوی بگوید نسیان از وی احتراز رفت و اگر کسی دشمنان قوی داشته باشد
و آنها را دفع نتواند کرد باید که هر روز یک حلوا را از روغن بسازد
و بهر حلوا یکبار یا قوی بخواند و بعد بر مرغان دهد هلاک گردد دشمن
دشمنان هلاک شوند به برکت این اسم اعظم **نوع دیگر** اگر کسی خواهد که علم
حکمت و فهم و حافظه حق تعالی او را عنایت کند باید که بخواند تا چهل روز هر روز
بعد از نماز بامداد و این دعا را یکبار بخواند ان شاء الله که از کرم حضرت

جلال احدیت جل جلاله چشمه حکمت بر دل او ظهور کند و علم لدنی او را
حاصل شود. فی حافظه‌اش بغایت قوی شود و دعا اینست یا من هو فی علمه محیط یا من هو
فی علوه کاین یا من هو فی عزته لطیف یا من هو فی لطفه یا من هو شریف حمید
یا من هو فی مجده مبین برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر اگر کسی خواهد حافظه
اش قوی شود دعا اینست اللهم الهمنی رشدی علماً و فهماً کاملاً و ارزقنی [illegible]
یا ما و سمعاً و بصراً برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر اگر کسی خواهد که بسیار
حافظه‌اش تند شود و فهمش تیز باید که این دعا را در نهار خوانده بر [illegible] بدمد
بخورد انشاء الله که حافظه‌اش الحیات قوی شود که آنچه خوانده بشنود او را
یاد شود بنوعی که هرگز فراموش نشود و دعا اینست اللهم انا لک یا سماک یا
یا جمیس یا جلیس یا دمیس یا وکیس یا کفیس یا دیس یا هلیس یا [illegible] یا لطیف یا
یا عزیز سبحانک یا لا اله الا انت یا ذو الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
نوع دیگر اگر خواهد کسی که او را حافظه خوب شود و آنچه یاد گیرد هرگز فراموش نکند
باید که تا هفت روز بعد از نماز بامداد این دعا را خواند و بر [illegible]

بدهد و بخورد و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم نور قلبی بنور معرفتک واشرح صدری
بیسار [illegible] بحولک و قوتک لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین من کتاب تعلیم المتعلمین ای درویش در باب حفظ هیچ
چیزی بهتر از خواندن قرآن نیست چونکه افضل اعمال قرائت قرآن است که
دیده بخواند [illegible] مسواک کردن است و خوردن عسل است و خوردن کندر است
همراه شکر و کندر و شربت [illegible] در حضرت مدینه منوره می شود که مردم عرب
می‌خورند همراه شکر و یک خوردن که [illegible] ناشتا سیب زیاد خوردن حافظه
را بسیار [illegible] و هر چیزی که کم می کند بلغم و رطوبت را
حافظه را زیاده می کند و هر چیز که زیاده می کند بلغم را کم سازد عقل و حفظ را
و نسیان می آرد و عصیان نیز نسیان می آرد و بد حافظه می سازد و بسیار غم
خوردن و اندوه [illegible] در کار دنیا مشغول بسیار بدنیا و علایق دنیا
نسیان می آرد و خوردن کشنیز خوردن سیب ترش و دیدن شخصی که او را
[illegible] و خواندن خط لوح قبور و گذشتن میان قطار شتران نیز نسیان می آرد

حافظه را کم میسازد و انداختن شپش زنده در زمین و حجامت کردن در پس
سر حافظه را کم میسازد ای درویش بکن خدمت مولا که علما یابد عقل کامل
حافظه اعلا ای عزیز من اگر میخواهی که جمیع کارها نجات شود باید که همیشه در همه
کارها باید در کار عالم مشغول نشی [illegible] از خصه حاصل می شود و همه [illegible] و حجاب
رفتن با خلق [illegible] دور سعادت حق سبحانه و تعالی هیچ راهی نزدیکتر از آن نیست که
راحتی به رنجوری و دل مسلمانان برسانی و همه همت صرف کنی در خدا دانی
در نصیحت بزرگان دیگر بعد از آن مشغول گردی و اندر سخن حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره [illegible] که هوش در دم و نظر بر قدم خلوت
در انجمن سفر در وطن یادکرد و بازگشت و نگهداشت و یادداشت ای درویش
هوش در دم یعنی از انتقال نفس بنفسی می باید که از روی غفلت نباشد بلکه هم
از سر ذوق و حضور باشد و هرگز از یاد حق غافل نباشد چنانچه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در گلستان خود فرموده اند که هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است
و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است

و بر هر نعمتی شکری واجب نظم هر آنکه نبند پس در هر دو عالم که بر باید ز جا [illegible]
[illegible] آدم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت از این پاس
نظر بر قدم یعنی سالک در رفتن و آمدن نظرگاه او بر پشت پای او باشد که
نظرش پراکنده نشود و در جایی که نباید و نشاید افتد و معنی دیگرش آنکه نظر بر
قدم یعنی بر بالا رفتن و کسب کمال چنانچه بزرگان گفته اند که باید نظر سالک
بر کشف و کرامات نباشد و بر آن اعتماد نکند و مغرور نشود که کارش نبند خواهد بلکه
باید که نظرش بر قدم باشد یعنی آنچه کشف و کرامات او را واقع شود در نظر او را
بلکه آنرا از خود سلب کرده قدم پیش نهاده قدم در ترقیات بکوشد و سالک را
طلب چنان باشد که قدم پیش نهد و کار خود را [illegible] بنده گردد اما باید که
استقامت بر جمعیت داشته باشد که از جمعیت کار بالا می شود و خلوت در انجمن
یعنی خلوت آدمی که در میان خلق باشد بنوعی که خلق از احوال او واقف نشوند
و هرگز افشای راز خود نکنند و در اخفای آن رموز بکوشند تا کار او در روز
بلند شود و اگر بر اسرار او غیری واقف شود پس همه در احوال او تلف شود نظم [illegible]

از درون بازارم ؛ وز درون خلوتیست با یارم ؛ بیغرور ولکن بیغی
بیغرور می باید که طبیعت بشریه باشد یعنی از صفات ملکی و از صفات ذمیمه
بصفات حمیده اشتغال کند و همیشه همت عالی خود را در امر شریف و
کار لطیف مشغول دارد که اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده ست و یاد
کرد عبارت از آنست که تکرار کند ذکری را که از زبان شیخی گوش زد او
رسیده و همیشه پاس آن دارد و در تکرار و ضبط آن کوشد چنانچه یک لحظه
و یک ساعت او را از ذکر باز گشت عبارت از آنست که در عقب هر ذکر
گوید که خداوندا مقصود من از ذکر رضای تست و مرا در خوشنودی
تو از من و نگهداشت عبارت از آنست که سالک دل خود را نگاه دارد از
خطور غیر مولی و یک ساعت غفلت بر خود روا ندارد و دل خود را نگاه
دارد از اشتغال غیر حق و از کدورات بشریه و پاس خاطر چنان دارد که
غیری بخاطر نگذرد و یاد داشت یعنی دوام آگاهیست بحق سبحانه و تعالی
بر سبیل ذوق و از احوال سالکان ای درویش سالک باید که در حالت

یعنی همیشه استغفار میکرده و در حال بسط شکر هر نفس باشد و راه گمشده خوان اختیار
کند از جهت حصول انسیتی تا جمال شاهد لاهوت در آینه نیستی بیند و بنای کار بر توبه
نصوح نهد و استقامت بر طریق اهل سنت و جماعت نماید حضرت خواجه نقشبند
بحضرت مولانا یعقوب چرخی فرموده اند که ای طالب سالک بنای کار دین
را بر توبه نصوح است و اعتقاد درست بر طریق اهل سنت و جماعت
و باز داشتن خود را از هر چه شریعت نهی کرده ای سالک روش درویشان
نیاز و تواضع است یعنی فنا و نیستی و با حق سبحانه و تعالی بجد است و عبادت
و با خلق بلطف و کرم و شفقت و با بزرگان باخلاص و محبت و حضرت
خواجه باقی علیه الرحمه فرموده اند که هر بنده بسجاده تمسک کر رابطه اخلاص و محبت
خود با بزرگان چون مردان راه یقین ثابت داشته همیشه با ارواح
طیبه ایشان متوجه باشد ایشان نیز او را چنان خواهند که پدران فرزندان
و همیشه در تربیت آن مخلص خود باشند اما مردان ناحق شناس و غداران
ناسپاس که اخلاص بدر ایشان و محبت بگوشه نشینان نداشته باشند یقین که

کار ایشان بسته و دل ایشان شکسته از دلهای آشنا و بیگانه دور و همیشه منکوب
و مقهور باشند نظم هر که را جامه پارسا بینی ؛ پارسادان و نیک مرد انگار ؛
ور ندانی که در نهانش چیست ؛ محتسب را درون خانه چکار ؛ و بزرگان
گفته اند که دیواری که اگر صورت درویش کشیده باشند از زیر آن دیوار
با ادب باید گذشت ای برادر در عقیده و رعایت درویش فرض است
و از خود گذشتن و خاکسار صفت بودن ضروریست و بر علم و دانش مغرور
شدن گمراهیست زیرا که علم آنست که حق بر دل خود ریزد و یکی هفتاد سال
علم آموخت و هیچ چیز از غیر خود نیاموخت و یکی در آن همه عمر خود یک حرف شنید
همه را آن بس است نظم علم با کار سودمند بود ؛ علم بیکار پای بند بود ؛ مرتبه
درویش زاهد بهتر است از مرتبه عالم جاهل زیرا که عالم هر چه دون حقیقت است
یاد میکند و درویش هر چه دون حقیقت فراموش میکند نظم هیچ میدانی که شوی
لوح دل خود زغیر حق ؛ علم را که بحق نبرد آن جهالتست ؛ کی پیش ما گر نکشید
اما بلباس معرفت مغرور شد آری کار بد او آنست نه بحوارش تو ای

گمراه زیرا که جز بنده پاینده نیست مصراع کر میروی بکعبه مقصود میرسی
ای برادر در قید نفس اماره و بند شیطان مکاره مباش و بقبول خلق مغرور
نفس پرست و شیطان مکر و قبول خلق زنار است و ای برادر کس که نفس عیار
او با شیطان مکاره موافقت نموده باشد نمونه نفس و شیطان که دشمن دین اند
عاصی رو سیاه پر کنند ؛ کار ایشان فساد و فتنه بود ؛ دایما خود نما و خود بینند ؛
چه ایشان فتاده اند شب و روز ؛ بهر ایشان گناه می جویند ؛ الا بسوز سینه بدرگاه
درگاه با آه و ناله متضرع ان سحرگاه این عاصی رو سیاه را از شر شرارت
شیطان پر شور شر و از فتنه و فساد نفس کور کر در کنف حمایت و سراپرده
عصمت خود دار بحق رب العالمین ای برادر با هر دشمن که نشینی از شر وی
ایمن گردی بخلاف نفس کافر که چون با وی بسیاری ترا هلاک کند و هر که
را خدمت کنی و نیکوداری او را بقیاست از تو شکر گذاری کند اما بد بخت
نفس را هر چند خاطر جوئی کنی او همیشه از تو در گله باشد و چندان کوشد که
ترا در ضلالت اندازد نظم ترا با نفس کافر در کمین است ؛ کجا تو راه جوئی

بری انجا که وین است بزرگان فرموده اند که نفس بر چهار قسم میباشد نفس
مطمئنه و نفس ملهمه و نفس لوامه و نفس اماره و نفس مطمئنه بر انبیا علیهم السلام
و نفس ملهمه بر اولیای باشد و نفس لوامه و نفس اماره و نفس مطمئنه بر انبیا علیهم السلام
میباشد و نفس ملهمه بر اولیا میباشد و نفس لوامه بر مؤمنان صالح میباشد و نفس اماره
بر مؤمنان عاصی و منافقان و کافران میباشد حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه
فرموده اند که سر همه سعادتها آنست که کسی را از بون و زیر دست خود کند
و شقاوت آنست که زیر دست نفس شود و ستور سرکش را اگر بکسی نرم و رام
نتوان کرد و نفس آدمی همچون ستور سرکش است باید که همیشه او را گرسنه دارد
و بر سگنی تحفهای حرج مقید و زنجیر بر او نهاید که کیمیای سعادت است زیرا که همه
معصیتها از شهوت خورد و شهوت از سیری است نفس سرکش طغیان کند و بعضی از
سیری طاغی و باغی شده شیطان دخل کرده در خانه او دست بیدد کاری که
خواسته شمشیر کین بر سلطان عقل کشیده لشکر علم و حلم را بر هم زده شهرستان
تن و کلیات بدن را خراب کرده اند آری آری شیوه آن سگ است

نابکار و رفتار آن دزد و عیار است که هر ساعت داغ تازه و کلفت
بد اندازد و بر چهره حجله نشین عالم غیب که عبارت از روح انسانست می نهد
شیخ ابو القاسم گرگانی رحمة الله علیه فرموده اند که من نفس را بصورت ماری دیدم
و درویش دیگر گفته که من نفس را بصورت موشی دیدم گفتم تو کیستی گفت من
سبب هلاک غافلانم و سبب نجات دوستانم شیخ نور الدین عبد الرحمان الجعفر
اسفرایانی فرموده اند که روزی چند با نفس اماره مصاف باید کرد و مار از شر
و شرارت و فتنه و فساد لشکر نفس که هوا و هوس و شهوت و بخل و حسد و حرص
و کبر و منی و دو بورش و وهم و عجب است در امان باشد ای برادر پادشاه عالم
غیب و منادیان حظ لاریب هر ساعت ندا میدهند که فلان مرد و فلان
شخص را چه شد که از نفس اماره و آتش حرص هلاک میشوند حکایت خواجه
حاتم اصم رحمة الله علیه فرموده اند که هر روز ابلیس لعین وسوسه میکند
و نفس حرکت میکند فریاد و ناله در آمده میگوید که امروز چه خواهی خورد
و من میگویم که شربت مرگ و دیگر باره میگوید چه پوشی گویم کفن

سیوم بار میگوید که کجا میباشی گویم در گور میگوید که ما خوش مردی که تو بود و
ترک من کرد و ابلیس بگریزد ای درویش گویند که ابلیس روزی از عجب گفت که
طاعت کردم ندا آمد از غیب که لعنت کردم و حضرت آدم علیه السلام
گفت بد کردم جواب آمد که عفو کردم و پیدا نمودند که معصیت با عذر
از طاعت با عجب ذکر توبه و کفارت گناهان ای برادر هیچ کار عجب
نمی که میرانند و بر گرد گناه نگرد و توبه و استغفار را شعار خود کن تا رستگار
باشی خواجه عبد الله انصاری فرموده اند که توبه بر سه قسم است اول
توبه آنست که پشیمان شود از معصیتی و گناهی که از وی واقع شده و بر گردد و توبه
کند پس او باید که دیگر صاحب تقصیر نشود و همیشه استغفار میکرده باشد تا
حق تعالی بروی رحم کند و اگر کسی را کشته باشد بنیت او بنده و آزاد
سازد و اگر زنا کرده باشد هیچ علاج ندارد و بجز توبه و اگر خمر خورده است
و آب بر رو به بنده خدا دهد و دیگر بار بر سر آن گناه نیاید و بنا را کار
خود بر توبه نصوح نهد دویم توبه شخص که بر کسی غیبت کرده اما آخر

پشیمان شده که توبه ده پس او را باید که نزد آن شخص که بروی غیبت کرده
رفته معذرت خواهد و چند عجز نماید که آن شخص بروی ببخشد سیوم توبه
آن شخصی که غیبت کرده پشیمان شده از آن فعل بد خود توبه کرده پس او را
باید که نزد آن شخص رفته اظهار نماید از من این تقصیر واقع شده بر من
ببخش و آن شخص را همیشه بخیر یاد کند و در اوراق المحققین مذکور است توبه بازگشت است
از غوغای هوا و هوس نفس بحق تعالی اما پیش از توبه در طالب سه چیز باید که
باشد اول حیا داشته باشد از پادشاه حقیقی یعنی شرم کند از جبار
عالم جل جلاله که این همه نیکی و کرم و لطف که با من کرده با آنکه بد کار است
مرا بر خود جفا چرا باید کرد و نیاز نمودم دویم باید که هیبت جلال احدیت
در دل او مستولی باشد میان او که بفرق خود داغ طمع نهد که معالجه آن
نه از ملک مقرب و نه از پیغمبر مرسل میشود و اولیا را چه حد است که درین
باب توانند نفس کشید اعوذ بالله من غضب الله سیوم بداند که حضرت
جلال احدیت بر اسرار من واقف است و میداند که با من هر چه از

کرده است ای درویش چون این شیوه را دیدی که حق تعالی ترا مستوجب میکرداند
از خلق و تو دشمنی میکردی که دارد خویش را و مار حسرت لیچه و متاع بیمار میبود
بر دو آشفته خون ریخته کان بدرکاه حضرت آن پناه بری و بزرکان کفته اند
دیدن کناه خود را و شرمنده و پشیمان شدن سبب محو کناه است و نادیدن
کناه و غافل بودن از کناه نیز کناه است سلطان العارفین بایزید رحمة الله علیه
والرضوان فرموده اند که روزی از عالم غیب ندا در داد که ای بایزید اکر
ما را میخواهی چیزی بدرکاه ما بیار که ما را نباشد پرسیدم که ای پروردکار عالم آن
کدام چیز است که ترا نیست آوازی از غیب در رسید که عجز و بیچاره کی و شکستگی و مسکینی
ای برادر همه دریتیها در شکسته کیست و خاکساری و شیوه اخلاص و محبت را از
دست مده که اکر رشته محبت پاینست همه کار تو بسامان است نظم عاشقان کشتکان
معشوق اند : بر نیاید ز کشتکان آواز ای عزیز من آنکه در طلب شربت وصال و جویای
آب زلال توحید حیات خود را در بحر مواج عشق انداخته غریق بحر عمیق آمد
یقین که نغیبت آن سوخته جان جفاکش و نتیجه عمر و کان وفاکش حیات ابدی

ودولت

و دولت سرمدی خواهد بود آورده اند که عاشقی را دیدند که در کوی محبوب
ایستاده و آب از دیده کان چون ابر نوبهار میریخت و زار زار میکریست از او
پرسیدند که آنچه حالست و جواب کفت که خاک کوی مقصود را از دیده کان
خونین دار اشک رنکین می پاشم تا میان من مشتاق و محبوب غباری بر نخیزد آری
آری اثر عشق و جاذبه محبت چنان کارکرست که صورت محبوب پیکر جان عاشق شود
و قوت آن مجنونان دیوانه بدن موزون جانانه بود چنانچه در سال قحط مدتی
غذای اهل مصر از دیدار حضرت یوسف علیه السلام بود نظم سیر میکشتند از دیدار
یوسف سال قحط : آری اهل محبت را ابرابر می وصال در نظر عاد ایشان چیزی
مشاهده نمیشود و ازین جهت است که همیشه جام زهر می نوشند و جامه غم می
پوشند که ظاهر ابتدا ارش نوش و ثمره کان شهرستان محبت کل فروشی رسید
بود نیست تارش ظاهر اما بر آید و آفتاب نخاسه کدا عرتابد و همیشه درین
از ازمی کذر اید و در طلبش کوهر جان میبارید مقرر است که برچیز اما نکه در محبت
ریختند ایشان از شهرستان راحت دور بوده اند کخیمه همت است نزد اعلی علیین

همداد کفته که هیچ معلوم نشد که محبت را با شاه و کاهی و خوشوقتی چه نسبت است
و با بورو محبت چه دایکا و اکر همه جهان از نسیم بهاری در کیرد و کلی از عاشقان
و غنچه شور نجیبان شکفته این کلستان در کرد نسیم دیکر ای درویش بدانکه
عشق و عقل ضد اند و علما اهل عشق و عقلند و فقرا اهل عشق سالکان راه عشق
غالب باشد و علم را علم اما مقام و محل هر دو یکیست که لوح دلست آورده اند که
حق تعالی در هژده هزار عالم هیچ چیز از دل عزیزتر از تن و لیس تر نیافریده اکر
تن غذای کرمان است دل نظر کاه رحمان و حیف باشد که تربیه کسی کثیف
را خراب سازی و دل لطیف را بیچ که هرکاه خانه ترا نباید پس دل خرابه حق
تعالی را چون شاید ای درویش دل کذرکاه دلدار است و مستطر لا اله
الا الله پس او را از الاشیها پاک دار تا شوی خانه قرب حق باندازه
معدخلق است که اهل دنیا اند اما بخلاف اصلان و مقربان که ایشان باین
راه حقند باید که خود را در دل یکی از ایشان جای کنی و اکر درستی و اکر یکی
از ایشان را در دل خود جای کردی پیوستی نظم بکشش از محبت درویش

ولان

و لان : دوست از مدار کر مقبلان : خار که هم صحبت کل کند : عالیه در دامن
پشمین کند ای درویش صحبت درویشان و فرو خوردن آرزوها و استغفار کردن
آلوده کیها کناه را پاک میکرداند مومن باید که پنج چیز را بر خود لازم شمرد تا ایمان
او کامل کردد اول توکل دویم رضا سیوم تسلیم چهارم تفویض پنجم صبر و خلاص
و ایمان را کسی باید که نزد او حق و اهلا و رسول او دوستر باشند از همه چیز که او راست
ای برادر انکشتان زاندیست خود مسکن و تکیه زده طعام مخور و بهر دوست پیرا
مخار که درین پیشه صورت فلاس خواهد آورد و عقل نیز کم خواهد شد رعورت نا
محرم و برنج حیوانات نظر مکن که کناه عظیم است شش و مار را اکش در کی
را بسیار یاد کن و بجانب آفتاب مبین که نظر کم کرد و هر وقت که از خانه بیرون
می آیی آیة الکرسی و اخلاص سه بار بخوان که در آن خاصیت بسیار است ای درویش
باید که همیشه از صاحب حقیقت طلب ایمان کنی زیرا که اول چیز که و بیرا حسن علم او را
بر لوح دل نیست انقا ایمان بود نظم ایمان که جاست مرکه مار او توبیت : چیز
بر آن کسی است ایمان بزد : شیخ جنید رحمة الله علیه فرموده اند که الله تعالی اسم

کرداننده مومن منافق را با ایمان و ایمان را بیقین و عشق را بصبر پس این مومن ایمان دار
و دین ایمان عشق و دین صبر و فرق مومن و منافق آنست که دل مومن در یک ساعت
بگردد اما دل منافق هزار سال بر یکجای بماند و گفتن مومن کلمه طیبه را و عقوبت
و عمل صالح را یافتست بر آن و عوام مومن را صلاح و تقوی و زهد و صدق و توبه
و نیاز مندی همچون ایمان بر دوام باید ای برادر فقیر صحبت باش و با فقیران نشستن کن
فقیران فردا در آن عالم پادشاهانند و شیخ سلیمان داود رحمة الله علیه گفته یک نفس
پیر و که از دل درویشی بر آید بوقت خواستن آرزو که از پاکی آن عاجز باشی
فاضلتر است از هزار ساله طاعت و عبادت که از توانگران واقع می شود
نظم گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست ⁂ شهی که از همه کس بی نیاز شد شاهست ای عزیز من
باید که غم و نشان باشی زیرا که در دایره فقر راه نیست مگر کسانی را که همیشه
در غم عشقی باشی تا دولت از اندوه خالی باشد گفته اند که اندوه دنیا از دل
اندوهی آخرت ببرد و هر کس در ازل توفیق صلاح جام او کشیده اند هر آوازی
عالم آلوده نگردد و هر کی بر دشمنان در حرام گشاده است اما بر دوستان حلال

حرام است نظم حرام باد بمن غیر حق همه چیزی ⁂ بکر حکم شریعت ضرورتی باشد ⁂ شیخ
منصور حلاج رحمة الله علیه گفته اند که دنیا که در آن زهد جانست ای درویش
قانع باش نه طامع و طمع سه حرفست هر سه کاواک نظم طمع را سه حرفست هر
سه تهی ⁂ از آنست عمارت زاهی ⁂ اما قناعت خوشنودی بود بقسمت از حق تعالی بود
قسمت که داده است و اگر نفس بدکیش جفا اندیش تو حرص را اثر کرده و دیک حرص را
در جوش آورده باشد آن قناعت نیاز و بدان که دنیا آن تو را باید که تو او را خورد رای
کان یار و بزرگان گفته اند که کسی را دنیا دوست دارد دنیا خورد آن یار را
و با هوس دنیا صرف کند ملعون است و بزرگی گفته که اگر بخیر باز دارم ایمان دنیا
و دوزخ من و نعیم را قبول کنم دنیا را زیرا که منسوخ حق است ای برادر اگر از قید
شهوت حسی که ضد ملکیت پرستی و اگر در بند شهوت بازی و غضب که مقام بیا خود را
از سلک رسنیا فروتری ای درویش انبیا را که در ازل لباس سجادگی پوشیده
اند بچندین نام سجاده نشان ایشان کشیده اند هم چو ابراهیم اللحام گفت سلیمان
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه که خداوند تعالی چون قلم را آفرید و مود که بنویس آدم

علیه السلام را نیک بخت و پسر او قابیل را بدبخت و بنویس ابراهیم علیه السلام
را نیک بخت و پدر او آزر را بدبخت و همچنین بر قلم روز ازل حکم شد که جمیع
خلق از اولین و آخرین نوشت و گفته احوال ایشان بود و من هیچ نمیدانم که
بنام من رقم سعادت نوشته اند یا نیل بدبختی کشیده اند اما بنده باید که
همیشه با دو از این هر دو متوجه بود بخدا چو صاحب حقیقی و رسول او در آن
باشد تا با در او بروی و دیده کلفت از او را ابطال زنکار مزین کرده واهم
محمد غزالی رحمة الله علیه فرموده اند که اگر خواهیکه مجاور درگاه و محرم
بارگاه شوی پس دیده را از دیدن غیر حق پاک دار تا دیده تو همه او را
بیند و گوش خود را از استماع همه حدیثها معزول کن تا که از ذره که در ملک
و ملکوتست کلام او را بشنوی آنگاه هر موی بر اندام تو زبان گردد و همه گوش
شود و حدیثی که با این سعادت بسیار باید که پیر از اسرار ربوبیت در راه شکار
کنند تا از محرمیت سیر دیگر محروم نماند و عارف باید که همیشه غرقی بحر عمیق
محبت باشد و از هم فراق حق بهیچ چیز دارد و بجز از حق اند نشنید آن از کناه

عظیم دانند چنانچه بها گفته نظم از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت ⁂ بگذاشت مرا و
جستجوی تو گرفت ⁂ اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد ⁂ بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت
ذو النون مصری رحمة الله علیه گفته که زاهدان پادشاهان آخرتند و عارفان
پادشاهان زاهدان اند چنانچه بدر العارفین مرشد السالکین حضرت خواجه
قطب الدین علیه الرحمه فرموده اند نظم چشم بند و لب ببند و گوش بند ⁂ گر نبینی سر حق
بر من بخند ⁂ و بزرگی دیگر گفته نظم خواهی که شوی تو اندرین ره محرم ⁂ از دیده بپوش
از گوش اصم ای برادر تا قطع نشانی خلق نکنی مشغول حق نمیدانی و سینه تا از
ریاست پاک نکنی دین را از و حکمت طمع مدار و یک فضلت پس از توبه رشتت بریست
از هفتاد گناه پیش از توبه و بیهوده گفتن را سر همه بدیها شمر خواجه حاتم
اصم رحمة الله علیه گفته شخصی مهمان شد و چیزی از من خواست گفتم اگر خواهی
خدای تعالی بس است و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین و اگر مونس خواهی عبادت
و اگر عبرت خواهی مرگ را یاد کن و اگر این خبرها نمی خواهی پس ترا دوزخ
مبارک باد منقولست مسکین را گفتند که تو یک عیب داری که همه را ایکسان

خوی بیدی گفت درین نکرم که کیم و دران نکرم که باکیم شیخ سعدی فرموده اند
نظم اگر مشک خالص تو داری مگوی که خود مشک پنهان نگردد ز بوی شیخ احمد جام
رحمة الله علیه فرموده اند که عافیت در تنهایی است و سلامتی در خاموشی است
و زبان گویا سبب هلاک دلهاست خاموشی است زیرا که همه تفرقه یا ملی از سخن می خیزد
نظم در هر سخنی چو چشمه کوه مجوش دریا گردد ار کنی خاموش بزرگان گفته اند که
سخن گفتن نوشی است همه زهر و خاموشی زهری است همه نوش اما در وقت کار
سخن را نگاه مدار بقدر حاجت مدام تلفظ بیار نظم چون ضروری شود سخن
گفتن و منیّ نیار که بشنفتن گو سخن آنچنان که تو نه نه چنانی در ادای درها
کهر و سخن نگفته شد عیب هنرش نهفته باید ای درویش باید که بیشتر اوقات جوع
را که شیمه داری که پیری شهوت انگیز است و زنگار دل از سیر شکم است و گرسنگی چون
ابری است که بجز باران رحمت و حکمت نبارد و کشت هیکل آب ازان ابر مینخورد و دو گرسنگی
شهوت را می سوزد چنانکه آتش هیزم را و غذای نفس خدمت را و غذای دل محبت
محنت را اما تو و غذای روح وقت را و غذای سیر مشاهدت را و غذای

محبت

محبت محنت را اما تو پیسعادت ابدی و دولت سرمدی برسی و این که در خانه
خاکدان و این ظلمت زندان انبار خانه هوا و هوس است و او را که ازشیشی است و نه
دل در روی پستی و آرامگاه عالم عقبی است که در روز بازار او متاع دوستی را او جنیست
ای برادر اگر مردی امروز براه منون عقل و دولت بخش و بخیت سعادت نشسته
چنان بکوش که فردا شرمنده و شرمسار نباشی و خور خجالت بر جبین ندا شته باشی
یکی شیخ خوش گفتار حضرت شیخ عطار فرموده اند که نظم هزار بار زخم کوزه کرده ام
هنوز تلخ فراحم زمرگ شیرین کام و در پیاله قشیر سر کو تست که کوه کان چون سلطان
اویس قرنی رحمة الله علیه را که میدیدند سنگ میزدند و سلطان اویس میفرمود که
ای نور دیده ها اگر مرا سنگ میزنید سنگهای خورد زنید تا پاقهای من نشکند که از
نماز باز مانم و میگویند که سلطان اویس بسیار صاحب خلق بوده اند و لبهای مبارک
ایشان از تبسم خالی نبوده و این علامت اهل بهشت است و میگویند که بهشتی را
چند علامت است اول لب او بر خنده باشد دوم دست او بخشنده سوم دل نجابت
خنده و زبانش رسیده اما علامت بدبختی این است که ترش روی و درشت زبان

باشند و چنین درویشی بزرگان گفته اند که اندوه گین ترین مردان بجهت دنیا
برخورترین ایشان باشند و خوی خوش را چند علامت است سخا و الفت و نصیحت
و شفقت ای درویش درین آخر زمان قحط الرجال شده و نشان حق کوش
گرفته خود بار از نظر ما کور دلها هران عمر ما من سعود رسیده اند چنانچه بزرگان گفته اند درین
زمان صد صدیق را خدمت باید کرد تا یک صدیق یافت شود اما چون باشند و
این دل مرده که بهوای نفس افسرده رسوا است از برکت صحبت لطیفش حیات تازه
یافته اند از ده خواهد یافت و بعضی ازین شاهان کشور یقین و آن سلطانان دنیا و دین
خود بار ابر سیاره لو جهان لاتی و طالبان صادق چون آفتاب بجلوه تمام نمو
دل ایشان نزد امر ربوده اند پس امروز اگر خواهی که بهر مشیار بر دیده پاکیت کشند
توکل پیشه باش که توکل ترا براه آورد و باران رحمت بر سرت میبارد و هم را دا سیر سی
هر چند که بسیار نیستی از زمان اولیا خود را بتو ننمایند و دولت مرا بیابند و هر بیاد ندند که
درین کار میکوشند لباس معرفت می پوشند اما توکل اینست که اگر نفیده چیز بیابد شکر کند
و اگر چیز بیابد ایثار کند ای برادر گمان چنانست که ترا از روزی چاره نیست اما

چرانکه

چرانکه روزی ترا نیز از تو چاره نیست متوکل بودن یعنی استوار بودن
و اعتماد کردن بر وعدهای پروردگار حق است زیرا که خلل و خطا و رد وعده
حق روانیست اما اهل دنیا گرسنه اند هر چند بیشتر یابند گرسنه تر باشند و دیگر جوا
و اما انکه سیر نیز خاصان حقند هر چند که هیچ ندارند هیچ هم نخواهند همیشه شکر حق
تعالی بجا آرند یقین است و درویش بد طمع از توانگر نیکوتر است منقول است که عبدالله
مبارک رحمة الله علیه سیب خبر داشت در خانه که برادر زاده بود در وقت نزاع از او
پرسیدند که در باب خرمان چه میگوید در جواب گفتی کار سیاه از اهل صلاح الله است
و از عبدالله پرسیدند گویند که درویش تجارتی بود تجار زیرا که داشته از او پرسیدند که
تجارت ها را چون گذاشتی در جواب گفت سیاهی استوار یافتم که توکل است و علامت
توکل سه چیز است سوال نکند و اگر فتوحی پیدا آید رد نکند و چون بستاند بدل نکند
ای برادر کمال توکل تو در حضرت ابراهیم علیه السلام که از آتش نمرود علیه اللعنة
هیچ ملاحظه نکرد و حضرت جبرئیل علیه السلام خواست امداد او کند راضی نشد نظم
آن شنیدی که با خلیل چه گفت وقت آتش که جبرئیل نهفت کرد بیرون سر از درگه

جان کر بادر تو دوزخ شود میان آخر آتش با گلستان شد سبزه لاله زار
بوستان شد آتشی را همی کند تعظیم داغ نمرود باغ ابراهیم اری الحرار ابراهیم
علیه السلام آتش خانه را اگر فروزنده او مخلوق بود در او فنا نبرد که داد
اما فردا جمیع انبیا نفسی نفسی گویند بهترین مخلوقات امتی امتی خواهند گفت
پروردگار عالم آتش با قهر را اگر فروزنده او خالق جل جلاله است در سر آن بقا
بزها کبیرا ان امت سرد خواهد کرد سلطان بایزید رحمة الله علیه را پرسیدند که
امین که باشد گفت آنرا اختیار نمانده و خواست حق اختیار او گشته
و در رساله قشیری مذکور است که هر کس که کار خود را بحق اندازد مراد او را
در کنارش چنان انداخته اند که عروس را در کنار شاه من الوایح گویند که
بنده را همه اندوه از اختیار است و راحت در آن است همه کار خود را
بحق تعالی گذارد یکی پرسید که در مقابله آن چه گذاشته چه داده اند گفت
همه داده اند مرا از من سلب کرده اند منقول است که روزی شیخ حسن
بصری رحمة الله علیه از بیم سرهنگان حجاج گریخته در صومعه حبیب عجمی در آمد

و سرهنگان

و سرهنگان سالار آمدند حبیب گفت در صومعه در آمد درون صومعه رفتند نیافتند باز گشتند
و شیخ حسن رحمة الله علیه از حبیب عجمی پرسید که چشمهای ایشان پوشیده چرا ندیدند
حبیب عجمی گفت که ده بار آیت الکرسی و آمن الرسول و سوره اخلاص خوانده ام
و گفتم الهی شیخ حسن را با تو سپردم او را سلامت نگاه دار مولانا خطر الدین
گفته اند که بنده باید که همه وقت در قضای مولا چنید و اگر تمام عمر یکبار رضا جوی
حق تعالی حاصل شود کافی باشد و جمیع کارها و ساخته شود نظم ای حسن یک نفس بود با ما باش
تا همه عمر من بر آیا شم بزرگان گفته اند که بلا از جانب حق بر بنده مقابله جفای
بنده است که در درگاه الله از آن بنده واقع شده و آمدن بلا بر بنده علامت
دوستی بنده است ای عزیز من بنده باید که در همه حال شکر می گفته باشد حضرت
عیسی علیه السلام پیر زالی را دیدند که پیاده در راه می بیهوده مانده شده در
راه افتاده و از زاد و حالش هیچ نمانده والحمد لله علی النعما می گوید حضرت
عیسی علیه السلام از وی پرسیدند که در برابر کدام نعمت حق تعالی شکر می گویید گفت
دلی داده که او را یکایک می شناسم و زبان داده که او را یکایک یاد می کنم

می گویم کدام نعمت ازین بهتر است حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند که هیچ آرزوی
در خاطر داری گفت که پروردگار عالم که مرا آفریده است از روی عنایت او
و بنده را از غم برارد و بیاز رو هاش سیارند بزرگان گفته اند هر کسی را که نعمت شکر
داده اند در نعمت خانه را بروی گشاده اند و زمانیکه بر سریر دولت جمیع
نشانده اند شهرستان جنت گلستان پر نعمت بر ایشان ارزانی داشتند و شخصی
را که شراب توبه نوشانیدند خلعت مغفرت در وی پوشانیدند و کسانی را که
در گلستان دعا چون بلبلان خوش الحان در نغمه سرائی گذاشتند و گردیست
روشنائی بر ایشان نمانده تیر دعای ایشان را بهدف اجابت مقرون کردند و بمراد
رسانیدند ای درویش صلاح دل اندر خوف و رجاست و گاه دل بدست خاکی و ش
خوف اسیر شود و گاهی بحکم سلطان رجا اسیر گردد و اگر همیشه اسیر است هلاک گشت
و اگر دایما اسیر است نیز هلاک گشت اما باید که هر دو برابر باشد ای عزیز من بنده
در میان خوف و رجا چنان باید که مرغ میان دو بال و هر گاه مرغ را یک بال باشد
و یک بال او کنده نمیتواند پریدن و اگر هر دو بال دارد اما در یک بال نقصان

رفته

رفته باز خوب نمیتواند پرید پس بنده را خوف و رجا برابر باید که تا گوی مقصود
بچوگان مراد رباید ای برادر ایمنی و ناامیدی هر دو حرام است اگر تو گویی ایمنی چیست
و اگر او اوست نومیدی کجاست خوف بدرجا داده علامت است اول طاعت
بحلاوت دویم احتراز از گناه سیوم پشیمان از دعا چهارم علم بعمل پنجم حکمت
بانیت ششم صحبت با نیکان و خواری و بی حرمت آید هفتم صحبت با بدان
از روی رغبت و عزت هشتم پشیمان شدن در تضرع نهم ایمان بیقین دهم
آنکه بنده را بخودش باز گذارند یا جنان مادیس در مانده کان و تاج تسبیح
ز یا نانا ما که کشای بسته کاران و یا آرام بخش بیقراران بحرمت موی سفید
پیران و روشن ضمیر و دیده خونبار مجنونان بسته زنجیر تقدیر و بسوز سینه عاشقان
شیدا و طپش دل دیوانگان بی سر و پا که این عاصی رو سیاه و گمراه نامه
سیاه را از شر عشیره مذکوره و از فتنه دهر نگاه دار و در کنف حمایت و پرده
عصمت خود نگاه دار آمین و رب العالمین ای درویش بنده هر چند خود را
ایمن تر باید بیشتر ترسید زیرا که ترس حصار ایمان است و رجا مرکب

و هر جا خوف است و امید هست و چاره چاره است و فراغت هست و نیاید و محنتی از
درویشی پرسیدند که چگونه گفت چگونه باشد حال کسی که هر روز عمرش کم می‌شود
و گناهش می‌افزاید گویند که شخصی در پی مسجد نماز میگذارید او را گفتند
چرا در مسجد نمی‌درآیی گفت شرم میدارم که در خانهٔ کسی روم او را معصیت
کرده باشم **منقول است که** چون در روز قیامت نامهٔ اعمال را
ظاهر سازند همه خلق عالم سر در گریبان خجالت کشیده کاشکی ما چنان
ازلی از رنج کرم در جلوه در آید همه را به دولت امید باید **ای برادر**
در آن عالم مؤمن متقی را چنان می‌بینند که اهل آن میدان ما در او حیران
را می‌بینند بر تنهٔ ایشان و درویشان و صالحان و عابدان و خدا ترسان
امروز ظاهر خواهند شد و میگویند که اولیا را چند علامت است یکی آنکه
و دروغ نگویند و بر غیبت نکنند و اختیار نپوشند و عزّ و کار کنند
و توبهٔ خود نشکنند و بقهقهه نخندند و صحبت هیچ چیز را بجز حق نگزینند
و خوش خلق و نیکوکار و چو آن فرد و کم آزار باشند و نیکوکاران را

یاری

یاری دهند و بدکاران را ببخشند و نصیحت کنند و جمیع بندهای خدای را
نیک خواهند **ای درویش** در مملکت عشق پادشاه حقیقی هر خود پیش را
بر سریر دولت نشانند و خلعت ولایت بر قامت هر خود نما راست نیاید
خاک آلوده در پالوده بنشانند و بدخواهان را نوازند و بر تخت
نشانند بزرگان گفته‌اند که تا مرد در اصلاح و تقوی و عبادت و ریاضت
و بیداری و خاکساری شیوهٔ او نشود تفرقهٔ خاطر هرگز کم نشود و مشغولی
باطن میسر نگردد و خواجه حاتم اصم رحمة الله علیه فرموده که هر مؤمنی که در
شبان روزی چیزی از قرآن و کلام مشایخ نخواند دین خود را سلامت
نگاه نتواند داشت و از وسوسهٔ شیطان و شر نفس او در امان نخواهد
ماند و بزرگان گفته‌اند که مقناطیس را خاصیتی است که آهن را بجذب
و بکشد و درا ابرار و انوار را کان آهنین خاصیت است که دل محبان را
بجاذبهٔ انوار بخود می‌کشد و با علیین می‌سپارند و هر کس که بلبل روح
اگر در گلستان بدن بسبب جهالت او را وحشت رو برسینه مرگ نتواند نهاد

واز اند که با وجل راه فراز پیش گیرد اما اسرار الله دل را حیات ابدی
بخشد که دیگر مرگ بروی روا نبود پس روح حیوانی حیات فانی از آن دو اسرار
الله زنده کرد باقی بخشد **ای درویش** خوشا دلی که در وی محبت مولا و
عشق اعلی و اسرار الله است منقول است که حضرت موسی علیه السلام
در مناجات گفتند که خداوندا ترا کجا خواهم جواب آمد که در دل شکسته
کالان میگویند حضرت موسی علیه السلام روزی در مناجات گفتند که خداوندا
آنچه در کلبهٔ گدا است در خزانه چیزی که تو نیست ندا از پس پردهٔ غیب
بر آمد که ای پرده دار اسرار رحمت و ای محرم اسرار حقیقت در گنجینه
خود چه داری که در خزانهٔ ما نیست موسی علیه السلام گفت ملکا پادشاها
من چون تویی دارم و تو چون خود نداری **ای برادر** هر که با خدا است
جمیع سپاه تنها او را روا است و در شهرستان محبت و در گلستان مودت
مجنونان شوریده و دیوانگان بی سر و پا را راه است و آب زنده کامی
و حیات جاودانی نصیب عاقلان دور اندیش و طالبان جاه کسی است

نه هر

نه هر مرغ پروازی و کاو خزینهٔ او در مقدار حضرت در آرند بلکه محنت زدگان
و دشت فراق و سوختگان آتش افتراق را بر تخت سلطنت و سریر
دولت بر آرند و اما آنکه تلبیس شیطان مکاره و تلبیس نفس
اماره مقید شده جواهر حسنات را در رشتهٔ سیئات کشیده‌اند یقین که سلسله
امید گسسته و در پیش رفته‌اند **منقول است که** عیسی علیه السلام بر سر کوهی
ایستاده بود که ابلیس لعین و آن سگ پر کین را دید که پنج دراز گوش
را پیش انداخته میرفت حضرت عیسی علیه السلام گفت که ای ملعون خبیث
و ای بدبخت پر تلبیس از کجا می‌آیی گفت ای روح الله پنج خر و بار
داشتم با جهانیان فروختم حضرت عیسی علیه السلام گفت ای گمراه مال و جاهی
عاقبت چه بار داشتی گفت یک خروار ظلم و حرص داشتم به پادشاهان
فروختم و یک خروار بغض و حسد داشتم با اهل نعمت فروختم و یک خروار کبر
و بخل داشتم به توانگران فروختم و یک خروار دروغ و غیبت داشتم بمردم
بازاری فروختم و یک خروار مکر و حیله داشتم با زنان فروختم تا اعمال حسنه

انسان از ان افعال فاحشه ضایع کرده ای مسکین ای
غمزده حزین برای امتحان در راه تو خارها ریخته اند خبردار باش
و تخم عبادت در زمین امید میپاش و هر از گروهی الت و عصیان دوری
طاعت میرود آب عزت بشود زیرا که ذلت بر خاک مذلت خیز تا در کشتن
نفس کوشی هرگز چار عصمت نپوشی نظم مردمان گویند چندین جامه خویش
چون بپوشم که میان زنار نشود گم هنوز ای برخیز برخیز و فقر اختیار کن که
اول فقر فنا ست واو فقر بقا خانه فقر قناعت است و کلید فقر اراده
و لقمه فقر صبر است و تاج فقر توکل بر خدای تعالی و کمر فقر خدمت است و جامه
فقر بیداری و یار فقر شوقست و راه فقر شکر و میوه فقر معرفت است
و گنج فقر مسکنت و اصل فقر رضا و تسلیم است و دستگیر همه کریم رحیم است و بنده
باید که همیشه از پروردگار خود طلب توفیق و محبت مولا میکرده باشد
و در دو وقت دعا مستجاب است یکی در حالت فرح قوی و دیگر در وقتی که بنده را
خوف عظیم رو داده باشد و در وقت دعا کردن هیچ طاعتی را منظور ندارد

ومعصیتی

ومعصیتی را پیش خاطر نیارد زیرا که تصور طاعت موجب عجب است [illegible]
نشود و تصور معصیت و یقین سستی ار دیس در وقت دعا کردن تمام توجه
و نظر را بر رحمت حق تعالی باید داشت و سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه در
مناجات میگفته که الٰهی بهشت بهشت و دوزخ من برابر پر پشه وزن ندارد
و در جنب کرم که با من کرده در محبت خود و در البعه بصر رد در مناجات میگفته که الٰهی
نماز ها که باین دل ابتر کرده ایم در پذیر و ما را مدد ده که چنانچه سیئاتش نیست
بجا آریم و خواجه علی رامیتنی رحمة الله علیه در مناجات میگفته اند که الٰهی الٰهی
رضای حضرت تو در رسته این بنده ضعیف را [illegible] بفضلک و کرمک
ای درویش درین درگاه همه طالبند و هر کس که درین بارگاه والا قدم
پیش نهاد و طلبش اعلی شد وصل کار مراقبه دلست و آن بر جمیع عبادت
که بر چهار ماه است راجح است و معنی اش آن باید که دل حضور را که وقت تنها
پاک سازی ای برادر سینه خود از آلایش کینه کن و عاشق نیستی خود مباش
هر چند حق بجانب تو باشد لجاجت مکن بیت یاد دیدی و رعنای خود در خلوت گوی

خصوص با بزرگان و قدردانان و حق شناسان در زمره خود کن و ورد
مطالبه پیشه در رو همراه کار کن و در جمیع کارها رضای آلهی را جویان
باش و خدمت درویشان توکل گزین و ملازمت صالحان گوشه نشین گزین
و بزرگ کرده خدای تعالی را عزیز دار و نماز را ترک مکن و چنان او قات نماز که
هیچ رکنی ترک نشود چنانچه در تاریخ گزیده از سعد بن وقاص رضی الله عنه منقول است که
نماز یکسان است که قدر آن کسی داند که از کسی هیچ کم کند و ثواب بیشتر از پیش
باید نظم اگر نقصان کسی جوید ، میکند کسی پر خانه خویش ، مومن که در نماز
توجه باطراف و هر طرف که می بیند آن عمل شیطان است که بر سیر مصلی گرده و در هر
طرف میکشد تا نماز او را باطل سازد و از کسل بر جان از رو و مومن را از سلطان
دور بودن بسیبه خصلت میسر است یکی ذکر خدای تعالی بر دوام دوم خواندن
قرآن سیوم نشستن در مسجد ای مومن شیوه اخلاص را از دست نده که
زیرا که حق تعالی فرموده که اخلاص سری است از اسرار من که ودیعت نهادم در دل
بنده که او را دوست دارم و در بندیه القلوب گفته که ولی آدمی چون گوهریست که

در میدان

در میدان قضا و قدر در خم چوگان نفس و روح افتاده و هر یک که سبک نیکی
مینماید سوی خود میرباید از آن سبب است آدمی با وجود عقل او را که
حق سبحانه و تعالی بدو عطا کرده از صواب صلاح خطا میرود و نعمان
زبان دو موحدان یزدان چنان فرموده اند که اگر نفس بدکیش مر اندیشه از
اطاعت سلطان عقل برآید و راه مخالفت پیش گیرد و خواهد که مرض بغی را
جنبانیده در فتنه و فساد و کشاید باید که بنده خدا پرست همراه نمودن
علم عمل نموده با مداد توفیق نمود و بعنایات حضرت سبحانه تعالی طاقی یا همت
شاق را پیش کند تا آتش تمرد نفس اماره و آن دشمن مکاره را نیوزانه
و نابود گرداند نظم نفس هر در جهان مباد کسی ، مو دو تیش رها مکن و ایس ای پسر
او را چنانکه بجاید ، و ده او را شرا که می باید ، و اگر نفس شوم لعین آن بد کاره
چو گشت همراه یار قدیم که شیطان الرجیم است آتش عجب را تیز کرده آن مانی
خفته را جنبانند که لشکر رهانیت را چو خطرات عجیب یکدیگر شکست شود و راه
چنانچه منقولست که زاهد گوشه نشینی که سالها در آتش ریاضت میسوخت و دعای

عصمت از بهر خود میدوخت روزی برای امری رفت که پری آمده همراه
پیش از بار گناه خم گشته وکشتی عمرش از باد فسق وفجور شکسته ودر رشته
امیدش تمام گسسته عصیان آلوده ونامه اعمال از بدکاری مالوده بدستی
خرابات وشیطان ملعون در رکاب شده بنفس دون در حیث خیره مانده
تا دیو عجب سر بر داشت وتخم شقاوت در دل زاهد کاشت وآن مار سیاه را
بنجات رش گذشت که من چنین مردی که هرگز گوهر عصمت خود بگرد خجالت عصیان
نیالوده ام وجمیع عمر خود را بعبادت وپرستش پروردگار صرف نموده ام
امروز بکر روا بود که با این فاسق عاصی رفیق باشم واز روی عجب بحقارت
دران مرد عاصی نگاه کرده روی بآسمان کرد ودر مناجات گفت که خدا
وندا صحبت این فاسق را از من قطع کن ومرا با او یکجا مدار وفاسق را
از صحبت خود راند واو را گفت ای فاسق همراه بیوفا همراه من دیگر
مباد وفاسق را ازین معامله دلش بدرد آمد محزون وغمگین گشت چون گل
در بوستان خوشتاجی نیافت که دست بردی تو آن زد وگلهای امید شیر

از باغ

از باغ عبادت میوه های رحمت خدا نبود آه حسرت از دل پر درد
بر آورد وسیل اشک رنگین از دیده خونین ریخت وروی عجز بر خاک مذلت
نهاد وزاری وتضرع در آمد وگفت خداوندا رحم کن بر بنده که بجز تو
پروردگاری ندارد واگر تو راندی که خواند وبنده خاص تو مرا از زاهد حقارت
واز جهت بدبختی ومعصیت بر من نپرداخت وتو این بنده خاکسار را
این فقیر شکسته بی پر وپا را بنواز وبر دست خدا او بیدها او رحم کن که
از بحر رحمت وبحار مرحمت تو امیدوار است وحضرت جلال احدیت
جل جلاله بحزن آن محزون غمگین وشکستگی آن بیچاره مسکین را دید که از همه
منقطع کرده است طلب بدر فضل او زده تیر دعای او را بهدف اجابت
مقرون کرد امید بار گناه او را بآب غفران محو کرده کنف رحمت دیده
عصمت بروی پوشانیده اند ندا از عالم غیب عرصه لاریب بسر پیش
در داد که ای بنده خوش باش که ازین عجز وشکستگی که در درگاه ما آوردی
نامه اعمال تو که بعصیان اغشته ومعصیت سرشته بود بآب غفران پاک

گردانیده از حکمت وعرفان مملو ساختیم وآن مرد زاهد خودبین که اندک
عبادت خود عجب نموده تکبر کرده از پی اسپا نمود او را از درگاه
علا خود راندیم وبسبب شومیت عجب از دولت وصال محروم واز جهت
کبیائت وتکبر از سعادت شاد کامی مهجور شد واز سلک مطیعان بزمره
در قطار اشقیا در آمد ودرجات جنات مع حور قصور که بنام زاهد وجود
باسم تو مقرر فرمودیم ودرکات دوزخ مع سلاسل واغلال که از بهر تو
مهیا کرده بودند برای او حکم فرمودیم ای عزیز من جبار عالم خلائق
بنی آدم اندک بدرد بسیار بحسب روش ولال بحر معرفت وخوشه چینان
مزرعه آخرت دانه وار ودر تابش آفتاب عالمتاب خود را کم دیده قدم
ومتاع عجز وشکستگی وبضاعت گمنامی ونیستی در خوان اخلاص نهاده در
آن درگاه والا بران بارگاه معلی رسیده اند قدم می نهند با تحفه
تازه وعنایات بی اندازه سر افراز وسر بلند میکردند ودر مقامات ومقامات
متعالی جل علی برشانی ارزانی میدارد وبهشت عنبر سرشت زرینه

خشت

خشت فردوس والا برده بوصال اعلای خود که بهترین نعمتها وشیرین
ترین عنایتها است میرسانند واما که خرمهره عجب الماس آبدار میدانسته بر گردن
خود انداخته اند بدانکه اعمال حسنه وافعال محموده خود را تلف کرده
انداز وهرکس که آتش عجب افروخت خرمن امید خود را سوخت ای درویش
هرگاه باشارت نفس اماره وشیطان مکاره عجب عیاره آن دزد طرار
بر لشکر رهیت وبر حشم عبادت تعیین شود بسیار مشکلست پس نعوذ
باید که بحکم مفتی علم دور اندیش وباشارت پیر عقل صلاح اندیش حصار لا
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را ابر گرد لشکر رهیت
لا اله الا الله را بجای بر دوام نصب کند تا لشکر رهیت از شر
او از فتنه وفساد وعجب غدار در کنف حمایت ماند یقین که نفس
وشیطان روسیاه مقهور شده از بیم وصلابت سموم هیبت
لا حول ولا قوة الا بالله شورش وجوشش لا اله الا
الله بچون بید بر خود بلرزیده وچون بیمار گدازنده یقین که شکست

شکست خورده راه فرار پیش گیرد و گریزد و اگر دیگر باره از جنباید و دروایی نفس شوم نام کم سلسله عداوت جنبانیده همراه لشکر مقهور خود با جنت آورده بر لشکر ریاضت پیچیده حرص بد بخت دل سخت را محاوله رسید پس بنده مومن باید که بحکم سلطان علم عمل کرده از تیغ توفیق او را طلسید شهسوار قناعت را بمیدان مبارزت فرستد و همت عالی بران سوار کند با نسیم نصرت بر رحم شاه قناعت و زرد و چهره حرص حریص را با خاک مذلت یکسان کرده اند چنانکه شهرستان وجود را آراع کرده باد الکه علام پیش گیرد بعد از آن اگر سپاه غضب بنیاد ان شر کرده بر لشکر ریاضت حمله آرد باید که بنده مومن پهلوان تمکین حلم را پیش فرستد که بشمشیر وقار و بار حیا از روزگار آن سگ بکار بر آرد چنانکه نفس بد بخت هر چند که هدایتها از آن سگ ناپاک شوم نیابد و اگر خوان چند در مفتوح آید و رکن کاهل جستن گیرد و هر مفسد متفق شده و در فتنه انگیز در آمده بعسکر ریاضت کنند باید که بنده مومن بتقربان درگاه و محرمان بارگاه که شاه جهان و سلطان

بنحاوه

پناه مبارزت پیش کند تا بطپانچه بخشش و کرم روی آن عصیان گمراه سیاه سپار نهد و از ملک وجود اخراج کرده بخارستان عدم فرستد و اگر که بخت و درو باد بازی در آمده خواهد رخنه در لشکر ریاضت اندازد باید که بنده مومن شیر بیشه شوق پهلوان صدق را پیش کند تا بشمشیر آبدار زبان راست گوی که تمام و روی آمیزد الست بر سر کذب ملعون زده او را به دنیا بود کرده اند اگر غولان و دیو تنی کبر و منی سر بر دارند و خواهند آن بکار بکاران خلل کنند در لشکر ریاضت باید که بنده مومن گوشه نشین عجز در شیخ صومعه دار خدمت را بجنگ تمرد و بر دی کار آرد تا چندان تردد و کوشش نماید که کبر و منی شرمنده و شرمسار شده راه خود پیش گیرد و بعد الان اگر جیل اهل از کمان حرص شمشیر کین کشیده متوجه لشکر ریاضت شود باید که بنده مومن سلطان علم را اجازت دهد که پیش رفته بشمشیر دانش رشته حیات آن حرمان را کوتاه گردانیده بلشکر گاه توحید فرستد خود را بر لشکر اعدا زده نفس شوم و آن بدخواه رهزنان را دستگیر کرده

در شکنجه ریاضت در آورده بجلاد و عساکر اعلا نماید تا کار آن گمراه را با تمام رساند و بعضی لشکریان او که مثل بغض و عداوت و هوا و هوس که هر یک چون خار از بهر آزاری در جاها خزیده مانده باشند تا بیخ کاه کرده از شهرستان وجود دور اندازد و بعد از آن بفراغ خاطر در حرمت اعتبار در شهرستان محبت سر آید خداوندا این ذره خاکسار را این بنده گناه کار را از جمیع بد بدکاری و دل آزاری نگاه دار و در خدمتگاری و دوستیاری بندهای جود دار بحرمة النبی و آله الامجاد **ای درویش** بزرگان گفته اند که شخصی که دل بنده های خدای تعالی را اذیت می آرد و با فقرا صدقه میدهد و نمازها را با ستغراق تمام میگذارد و همیشه روزه میدارد و تلاوت قرآن می کند و هر چیزی که از وی واقع شود از بار محبت مولایت و در تغافل محبت مولی چنان است که هیچ چیز سبب قطع از حق نمی شود چنانچه [illegible] سلطان ابراهیم ادهم چون پسر را دید محبت پدری در جوش آمد و پسر را در کنار گرفته بسیار خوشحال شد اما غیرت الله بمانیباعت او را از میان بر داشت

روزی

با پسر

روزی حضرت ابراهیم علیه الصلوة و السلام را بسیار خوش آمد و غیرت الله چنان تقاضا کرد که همان شب حکم شد پسر را قربان کن که در یک دل دو محبت راست نیاید حضرت ابراهیم علیه السلام دل را از محبت پسر جدا کرده پسر را برد که قربان کند خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که یا ابراهیم ما را ابلکلو بریدن کودک کار نبود بلکه بریدن دل تو از محبت او کار بود چون دل خود از محبت او جدا کردی او را بگذار **ای برادر** هر گاه شجره محبت بمرتبه کمال رسید اول میوه او سجاده ایذی و ذلت پسر بدیت همی بینی که چندین انبیا و رسل و کتاب که حق تعالی بخلق فرستاده اما آن کوردلها بران بیگانه روی فرزده را بلطه آشنائی نیافتند و اگر از شهرستان محبت ذره عشق بر ایشان فرستادی یک بیگانه در عالم نماندی و همه از می عشق سر مست و از باده محبت الست بیخود گشته در رویا رآشنائی فرا آمدی

نظم تا جا که جگر بجای کم دوخته اند ‡ تا آتش عشق در دل افروخته اند ‡ آنجا همه پرده او نهان نیاخته اند ‡ زنجا همه غیر عشق او سوخته اند

میگویند که روزی

شیخ منصور رحمة الله علیه را بر دار میکشیدند شخصی از وی پرسید که عشق و محبت
محبت کدامست گفت امروز و فردا و پس فردا بینی اول روز بکشتند و دوم
روز بسوختند سیوم روز خاکسترش بر باد دادند و علامت محبت مولی
آنست از کمال محبت هیچ جز در دل بنده نماند جز محبت او که بهمه
سعادت نهایت و سبب طلوع جمیع دولتها این حال تا کدام سعادتمند را
روزی بود اما مشقت عظیم هست آنکه بحکم سلطان عشق کلمه توحید آهن
صفت را بر سنگ دل چندان زند تا آتش محبت بیرون آید و هر چه غیر
از دوست است همه را بسوزاند تا بود که بر او ای درویش بنده را
وجود و هستی حجابیست اول از هستی میانه مستی آخر نیستی نظم نیست شو
ما در بر خدا ❊ از هستی تو دوست جدا ❊ گر کنی دیو هستی از خود دور ❊ پیر
بحکم هی بیجان مور ای عزیز من باید که بگوش هوش گیر در طلب مولی
بمیری زیرا که بنده با هرچه آرامید گو آن حقیقت آن خانه بر سر
دست داده و تحیرست میان رحمت و محنت و باید که تکیه بر رحمت را

انداز دو بیشکلاخ محبت را اگر بهشت و بهشت که موعود حضرت الهیست جایها و
بنده های مقرب را نظر اندازند و کوه جان در طلب مولی باز نیند زیرا که
بهشت و دریای طاعات خاریست و خدا جوی را از بهشت چکار است طاعت
باشید بهشت مزد و ریست نظم غوغای عاشقان تمنای عارفان ❊ جرعه بهشت
جنت که از شوق وصل نیست ای برادر ذو النون مصری رحمة الله علیه گفته که
روزی در بادیه مصر مجنون را دیدیم که اثر عشق در جبینش ظاهر و هویدا بود
و در آتش محبت بیلب سوخته و از شوق بیقرار و دلدار گداخته شربت
فراق چشیده و محنت هجران کشیده نیم جان نیم سایه مانند چون دیوانگان
بهر طرف میدوید و گاه چون مجنون بهر سو که میخزید او گفتم ای شیفته
سرگردان و ای بیچاره بی خانمان این حال چیست کفت مگر که سلسله
زرین عشق در پایت کو زنجیر محبت در گردنت که گرد دیار یار گردد
یا در آن شیفته حال آه پر درد از دل پر درد بر آورد و سیلاب اشک
از چشم خونبار ریخت گفت ای بیرا ذوقی بدانکه نام یارم

میان خادم و یا بمن نزدیک و موافق نیست و او را که دلم خواهان نیست
او نیز مرا خواهان نیست و با او گفتم پس چرا با همه نزار و خوار کشید ای
عزیز دل بپذیر ای شفیق و نظیر ظاهر شد که در شهرستان عشق و الا محبت
عذاب قرب و مشقت وصل سخت تر بوده از الم دوری محنت مهجوری
زیرا که اگر چه عاشق را در عالم هجران جان سوزیست اما در حالت
وصال جانبازیست نظم خوش آنکه براه عشق جان داد ❊ عشق نیست که
جان باو توان داد ❊ در عشق جگر گداختن نیست ❊ این سوختن است بیاختن
نیست ❊ عشقت هزار خانه نیرنگ ❊ چین است هزار بوستان رنگ ❊ شیران
زجلای عشق نالان ❊ خوان خورده زنرگس غزالان ❊ زین جاک
جگونه عنقا نالان ❊ رفتند دل جگر گدازان ❊ آتش زده خود و
گداخته شد ❊ خاکستر دیر عشق گشتند ای عزیز من بسیاری از مجنونان
بی سر و پا و دیوانگان خودنما که هنوز پرتوی از آن آفتاب ندیده
بلکه حرف از آن نشنیده جان افشانی نموده اند چنانکه در عشق

مجاز بر فرهاد روی داده بود که شیرین را نادیده و همین حرف شنوده جان
وجود خود را در آتش محبت سوخته بر باد فنا داده بملک عدم فرستاد نظم
بوی لبش شنیده ام خرقه از آن دریده ام ❊ باده ناچشیده من تا چه خمار میکشد
آری آری محبت کشان عالم عشق که از سلسله زرین محبت طوق در گردن انداخته
اند که بهر جان چیست که هر دو جهان را در طلب معشوق باخته اند تا کار خود ساخته
اند دانها که بملاقات نشوند از اثر اشتیاق است و نه از اثر محبت زیرا که
شوق محبت عشق را چنان خاصیت است که هر چند عاشق بمحبوب نزدیکتر
میشود آتش عشق تیزتر و عاشق پر سوزتر نظم جمال در نظر شوق همچنان باقی ❊
گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست ❊ و هر نوبت که معشوق در نظر عاشق می در آید حسن
و جمالش زیاده تر است نظم هر نوع هم که در نظر آید بنگری ❊ بار دوم زیاده
نخستین نکوتری ای درویش محبت آتش است و دل عاشق آتشکده و بیدار از محبوبست
چون یاد دوست آتش محبت را می افروزد اگر دریاهای عالم را بر آن بریزند
هرگز یک ذره کم نشود و فرو ننشیند و نمی بینی که عاشق را بجز صورت معشوق چیزی در

نظر نیست و طالب همیشه مشتوق و بیدار مطلوبیست **نظم** عجب ار زباران
عشق تخم محبت ❊ چو سبزه از گل مجنون اگر لیلی برآید ❊ و هر بلایی که بر مبتلای
آن شخص میخیزد از حق تعالی او را بران مبتلا میکرده اند اما بخلاف بلای
عشق که هر چند بر مبتلای آن می خندد و پس از دور ترمی افتد شیخ شرف
منیری رحمة الله علیه فرموده اند که شکیبت همه خبر بلاست و بیت میکرد و بخلاف
محبت که غذای او بلاییست و بر سر خمخانه که شراب محبت ریخته اند کرد محبت
انجا ریخته اند و بزرگان گفته اند که ملامت لازم محبت است و اهل محبت را
علامتیان بسیار باشند چنانچه الستر و صلی الله علیه وسلم را پیش از نزول وحی
همه میگساری گفتند و با معنی ملقب بود و چون خلعت دوستی یافت و از نسبت
حبیبی بر سر محمود نشیبت و تاج لولاک لما خلقت الافلاک که بر سر نهاد و بر تخت
صدر قاب قوسین او ادنی نشست بعد از آن کافران بدبخت زبان
ملامت دراز کردند خاک بر سر آن کوردلان ظاهر ادعی عمر باطن که معظم و مکرم او
اوم مشرف و مکمل نبی آدم علیه الف الف صلوات را نشناختند و خود را

کننده خستم خستة **نظم** محمد عربی که آبروی هر دو سراست ❊ نوشته اند زدیوان سیر مدی
منشور ❊ ای آنکه از ازل دولت ابدی و سعادت سرمدی نصیب ایشان
بوده و دیده ظاهر و باطن را بکحل جواهر بینش مکحل خستیا بوده چون نام عالی
بهترین مخلوقات صلی الله علیه وسلم را شنوده اند بدل و جان کرویده و بر آستان
ایمان آورده اند و کوی عشق و بچوگان محبت برده از محبت هر چه را حبیب
و تقدیم شریف او بیشتر و پیشتر ❊ **ای درویش** باید طالب از جام عشق و
چاشنی محبت باده تمام داشته باشد که سلطان عشق بادیه بارگاه محمد است و سوار
محبت راه بر دولت سرای احمدی عشق سبب وجود شاه شوق است محبت باعث
ظهور سلطان ذوق و ای بران هجران مهوش که از گلستان عشق گلی چیده
باشند و از خمخانه محبت می چشیده باشند یقین که خود را در روطه بهای بخشیده
باشند حکیم فرموده که انانکه رایج عشق نکشیده اند اگر صد ساله اند که نارسیده اند **نظم**
ز جان بر کن امید از عشق کس ❊ که گر عشق نداری ای بوالهوس ❊ بیدوش این بار در آغوشت
کشیدن ❊ گریبان کو ندارد چاک بیدرد ❊ بغیر ان پیر چاک کفن باد ❊ اما این سعادت

علمی با کدام دولتمند روی آرد و این علمها و کدام سجاده تمند شود **ای
درویش** رتبهٔ عشق و مرتبهٔ محبت برتر از انست که آدمی بقوت فهم و بیان
پیرامون سیر اپرده جلالت او تواند گشت و یا بدیده کشف و عیان کما هی
حقیقت آن نظر تواند کرد عشق را آتشی است که چون در دل افتد آنچه در
گلستان دل باید از تر و خشک همه را بسوزاند و کلیس محبت را بدیدنانها
خارهای آزار از زمین عاشق زار بیکار آرد و نسیم شوق را بجنبانند تا هر چه
هست غیر از مقصود و از محبوبان بیوفا همراهان قلب شناسا در خواهشهای
نفسانی و کوششهای شیطانی را از صفحه روی خاطر عاشق بر دارد و دانش طلبها را
تیر کرده خرمن هستی را بسوزانند و خاکستر آنرا بدست باد فنا بملک عدم سپارد
و سوای خیال صورت یار دلجو نقش قامت دلدار چیزی نگذارد **نظم** عشق است که
بنیاد ❊ سلطان حقیقت مجازی ❊ شاهنشه بزم عشق است ❊ سلطان
گرو عشق است ❊ عشق است هزار شعله و تاب ❊ عقل است هزار بند و خواب ❊
چون عشق رسید با تشنه باب ❊ صد زهره هم چنین کند آب ❊ چون عشق کشد علم

علم لعشوق ❊ آتش زند عاشق مشتاق ❊ و نمی بینی که معشوقه هر لحظه از دریچه خوب
بر رنگ دیگر خود را بر عاشق می نماید و دیده عاشق از پرتو روی معشوق هر دم
روشنائی دیگر می افزاید و غیرت معشوق چنان اقتضا کند که در نظر عاشق ساعت
بساعت خوبتر نماید و آتش تیزتر تابد پس این جلوه های محبوبانه از بهر آنست که
و این کرشمه های خوبانه بجهت آنست اما از روی خسته دشت فراق و خواهش کشته
خنجر اشتیاق را جز نوش و از روی شربت اتصال و بغیر از مرهم ثمره شجره وصال
دیگر چیز منظور نظر عاشق نیست و دیده خونین یکبارش بغیر از رسیدن کاری
و دل غمگین آتشین کارش را بجز غم محبوب یاری نه در سلک السلوک مذکور است که حضرت
آدم صلوات الله علیه همیشه در گریه بود روزی او را پرسیدند که این گریه از چه سبب
گفت نهال عشق در مزرعه سینه نشانده ام و از چشمه بسیار و دیده کلان آن نهال را
آب میدهم که هوای دنیا بسیار گرم است مبادا که غنچهای محبت پژمرده گردد
نظم عاشقان را گریه و زاری خوش است ❊ خداوندا بحق آنانکه ایشان توفیق
آن عنایت فرمودی که تمام از خود بریدند و بذکر شهود حضرت تو آرمیدند

این درمانده گرفتار را که گرفتار است بهرچه از آن بدترست بکمال و بحق
فضل وکرم بی علت ارزانی داشته از هرچه مانع یافت سعادت واکر حبیب
حقیقیست اثر او کرامت فرماید واگر این درمانده را بخویش گذاری
بیکس و بیمقدار جز جحیم جایی نخواهد بود و شرابش زقوم و حمیم خواهد بود بحق آنانکه
بمقدس شهود حضرت تو از هرچه هست و بود ممتاز اند بخصیص بحق محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اولاد و ازواج مطهرات رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین ذوقی از شهود که از خود خلاص شوم عنایت فرمای که سخت درمانده
و گرفتارم و ازین گرفتاری خود بیزارم نظم خداوندا دری از فضل بگشای
ز فرقم ره بسوی اصل بنمای ۞ ز ماندوه که گویای تو باشد ۞ بدیده چشم که جویای تو باشد ۞
و ظلم از مخزن اسرار گردان ۞ زبانرا مطلع انوار گردان ای درویش هرکس را
لازمست که دست بر دامن پیری زند نظم همچنین ارزش خود چیز نشد ۞ هیچ
آهن خنجر تیزی نشد ۞ دانه انگور که هر فره ۞ تا بر دهقان نرفت چیز نشد ۞ اما
باید که پیر کامل باشد تا مرید از دولت او بجایی رسد چنانچه حضرت خواجه محمد

بارها علیه الرحمه فرموده اند که وقتیکه آن بنده مقرب بشرف الحرمین الشریفین در
صلی الله علیه وسلم نسبت کرده و مریدان فرزند حقیقیست که بتاثیر ارشاد او ارادت
بابیست خود را سوخته و از مرادات خود تمام گذشته و روی از جمیع قبلها آورده
و قبله او جمال پیر انوار پیر گشته و سر نیاز جز بآستانه پیر ننهاده و از همه بیگانه گردیده
شده سعادت خود را در قبول پیر و شقاوت خود را در رد پیر دانسته بلکه رقم
هستی بر ناصیه وجود کشیده و از فوقه شعور بوجود غیر بر اخلاص گشته نظم
آنرا که در سرای نگار است فارغست ۞ از باغ و بوستان و تماشای لاله زار ای
درویش هر چند داری از حیات کسی راست که دلش از دنیا سرد شده و بود که
حق سبحانه و تعالی اکرم گشته و حرارت دلش بگذارد که محبت دنیا را جزو دل
کرده و توجه و اندیشه اش همیشه بحضرت پروردگار عالم جل جلاله باشد نهایت قدر طالب
هرچند اکنون نیست که اگر قوت درک و استطاعت آن دارد که بحق سبحانه و تعالی
می تواند که مشغول گردد اندیش فرصت را غنیمت شمرده با پروردگار خود همیشه
مشغول باشد و اگر داند که این قوت در و نیست باید که او را در جز حرف کند که

پست مشغول بحضرت جلال احدیت جل جلاله شود چنانچه تلاوت قرآن خواندن
کتابها لتصوف و ملازمت و محبت درویشان بحد ارسیده دیگر جمال آدمی
ای برادر بدانکه آدمیان سه نوع اند اول آن غازیان اند که به تیغ توحید
پیر آن دو اعتبار یا عبرت که نفس اماره و شیطان مکار دست انداخته
اند از شوریس محاربه آسوده گشته اند دوم آن مجاز زاهد که در میدان
مجاهده و تیغ لا بر دست دارند بمحاربه و دشمنان که نفس و دوم که شیطان
ملعون است متوجه اند و غیر ازین دو طایفه همه دخل بهایم اند که بکار مشغولند
و آدمی باید که درویش صفت باشد درویشی که رسیدن رقم هستی است در لوح
وجود که هر چند از خود و در خود چیزی طلبند آن را کار هیچ نیابند عوام کالانعام
خداوند خواجه عبد الخالق غجدوانی گفته اند که درویشی خاک بیخته و آبی
بر وی آمیخته و نیست مارا از وی گردی و نه پا را از وی دردی ای گرامی
بنده هرگاه از هستی ها نیست شود خلعت درویشی او را بپوشانند که پیر هم
توانگر آن شود هرچند که مالک یک حبه نباشد و ای گرامی از سعادت کرم

عداوت را چنید او گشته پیر هم که ایمان نباشد تا آنکه همه عالم او را شد چنانچه
فرعون لعین و آن ملعون کوتاه بین که از هستی و دولت مغرور شده بیک حکومت
مصر از مخلوقی بدعوای خالقی برخواست و این دنیای دنی و عالم فانی کرباد ادم
بسیار افراد زنده ان رسیکار آن بود جای پیداشت و کلمات عافیت تمام
دولت ابدی و سعادت سرمدیست دیده و دانسته که دانست از بی سیاه بختان
بی سعادت که در ازل از راندهای درگاه و از مردودان بارگاه بوده که
بظلمت شقاوت آغشته و بکیفیت عصیان شیر شده بودند درین عالم سیراز
گرداب معصیت برآورده بکارهای ناشایسته اقدام می نمایند تا لایق جحیم گر
گرفتار عذاب الیم می شوند یقین است که درین جهان از خود بر قامت یکی جامه
عافیت میدوزد و دیگری را بارانش حسرت میسوزد و دل شیدا عزیزترین عیال
و عیال و اطفال بدولت مغرور مشو که اگر چه با تو اند اما از تو نه اند و رزق حلال
درین آخر الزمان محال شده است مگر لقمه خشم که از عداوت باید فرو برد یار
موافق نایابست مگر قرآن مجید که همیشه بقرآت او صحبت او مشغول باید بود

وعبادت بدریا کجاست مگر تفکر باید که بی تقیید زبان همیشه در کار خانهٔ
قدرت الهی متفکر باشی و از رده دل عرض احوال و التماسات به پروردگار
خود میمنود باشی و عالم طمع امروز پیداست مگر حضرت علام الغیوب است
باید که سبق عشق در دبیرستان الرحمن علم القرآن که در آنجا در هیچ جا و زمانه
و هیچ جایی که از هشت بهشت بحضرت آدم صلوات الله علیه دادن از و یکی بخشید اما
یک ذره عشق که بدو موقوف ابدالاباد داد بخشید نظم هر که اندر جهان اگر درویش است
طالب عشق طالب درویش است • در هر دل که شرارهای عشق و شعلهای محبت پیدا شد
آن دل دل نیست بلکه کلبهٔ بیکار و ویرانه است پر خار و خس خانهٔ دل که از شرار
محبت خالی باشد بتخانه است بمیخانه نحر هر دل را که بسنگ عشق اند تمام
صفا است و روی کمال وفا است و سعادت الکونین اینچنین دل درست نظم
عشق از ازل است تا ابد خواهد بود • جوینده عشق بیحد خواهد بود • زو که
قیامت آشکارا گردد • اندک که نه عاشق است رد خواهد بود ای درویش
چه قوم اند عاشقان که نه از مغز حدود گریزند و نه در منفعت حدود آویزند

چه حکمت است در رموز عشق و اسرار محبت زبان در اظهار آن زوال است و معشوق
پیداختن این محال نظم بحثی بسر عشق فاش مکن • مر و مستی که بهره نیست • عاشق
کامل آنکس است که او • گرچه سر داد سر عشق نگفت ای عزیز من این همه لکاه دو جهان
طلب دنیا که یار بیوفا و محبوب ناپایدار است چرا است چیزی که آخر او را
گذاشتنی است از بهر چه دل بروی ایستاده نرود بگذار از و که نه بوی و نه او نظم
گر همه مملکت جمله جهان جمع کنم • تا بجز پنهای هیچ روی ما بریم • دو دنیا همچون زن
عزیزیست که در بغل یکی است و دیگری را پیش چشم دارد و یک دم با او نشسته که
از بغلش جسته و با دیگری پیوسته نظم دنیا زن عزیزیست بیرا پیرها فاند • گر صحبت تو
هرروز فته میداند • نزدیک که هست شوو با دیگری • تو عمر که رد بدوش و بدهیراند ای
برادر آدمیان سه قسمند بعضی طالب دنیا اند و بعضی خواهان عقبی
و بعضی شیره مردان که سر فرو نیارند بهر دو سرای گویند که بهلول در
در حرم مکه معظمه در آمد و خانه فروش بود شخصی او را گفت صاحب بخواه این
خانه خداست بهلول گفت عاشق از معشوق و حبیب از محبوب خود چیزی خ

والد از خود دیگر چیزی نخواهد نظم بحثی از خدا خدا میخواهد • دین سعادت بروزگار
کرامت است • صادق جهان همین گوینده • از خدا غیر او نباید خواست ای برادر
آدمی باید که همیشه اندوهناک باشد بسبب چیزها که در پیش او نهاده اند
از محبت و مشقت و عوارضات دنیا و عقوبتهای عقبی و درد و غم است مسطور هلاک
و دل اندوهناک را حق تعالی دوست میدارد نظم هر دل که درد غم است مسطور خداست •
پوشیده بود عالم غیب پیداست • خالی باشد و لیکن هم است درد او • در آن حال
هم همان وقت کدورت است میگویند که سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه با زرواح
ملک الکلم فرهیدالک که او را بدیدی چنان تصور کردی که او را هیچ
ساعت حقیقت تازه رسیده ای عزیز من طالب باید که اول دست از رخش
نوعروس توبه زند و گناه را بعد از توبه چنان دشمن دارد که پیش از
توبه دوست میداشت دیگر بار و گناه نگردد و از شغال ناشایسته و خطا بوی از بهشت
بدست آورده و در جام خوف و خشیت با آب استغفار خود را شسته شود و جامه
وفا بر سر نهد و زره اخلاص در بر کند تا حق سبحانه و تعالی او را بمبارک

هدایت و کافور عنایت معطر ساخته بر تخت دوستی نشاند ای درویش مرده
باید که از حق سبحانه تعالی ذهن مستقیم و قلب سلیم خواهد ذهن مستقیم آنست که هرگز خاطر
جز یاد پروردگار جل جلاله چیز دیگر نگذرد و خاطر همین را کنده که تنها پاک گشته باشد
و قلب سلیم ولی را گویند که از جمیع خصلت مذمومه خالی شده باشد شرک و نفاق
و عداوت و رغبت و کار بد حرص شک جهل غافله به دنیا طمع از خلق امل حرج
عجب بخل اصرار گناه کبر قنوط امن حسد سوء الظن نسیان و از جمیع خصلت محموده
پر باشد که توحید و اخلاص نصیحت زهد قناعت یقین علم تفویض با بی از مردمان
قصر امل صبر ذوق جود توبه تواضع خوف رجا حج حسن الظن و دوستی خدا تعالی که بهترین
خصلتهاست بزرگان گفته اند که نیکوترین خصال در مردان شش است
علم و فهم و مروت و زهد و حلم و ورع پس کار وقت مردان نیکوست عفت وقت
غلبه شهوت تواضع در وقت دولتمندی صبر در وقت پیش آمدن محنت عفو
در وقت قدرت سخاوت در وقت تنگی آنچه نعمت بهم رساند چیزی بخورد و چیزی
صرف عیالی نماید و چیزی بفقرا و محتاجان رساند و شکر در وقت یافتن

همت ای عزیز من فنای هر یک از خصلت مذموم از دل مومن به بقای یک خصلت
محموده میسر می‌شود چنانچه فنای جهل به بقای علم است و فنای بخل به بقای جود است
طالب باید که بر هر که نگرد او را از خود بفضل نهد و خود را کمتر از و چنید گوید که
شیخ حسن بصری رحمة الله علیه گفته که من خود را شناختم هر کس را از خود بهتر و لیکن نگرفتم روزی
بکنار دریا رسیدم حبشی دیدم نشسته و صراحی در پیش و محبوبه در پهلو هم عیش بسیار می‌کرد
پر کرده بر آن محبوبه می‌دهد و خودی نوشد در آن خاطر رسید که همه کس از تو بهتر اند مگر
این حبشی که مثل او خسیس است یقین که تو به از وی خاسر نبود همین که این قدر به خاطر رسید دیدم
کشتی در نظر آمد که هفت کس نشسته می‌آمدند چون نزدیک حبشی رسیدند کشتی غرق شد
و حبشی فی الحال خود را در آب انداخته شش کس را از دریا کشیده فریاد کرد که
ای حسن چون تو از من خود را بهتر پنداشتی شش کس را من برآوردم و یکی را تو
برآر و نعره زده بیهوش افتادم چون بخود آمدم نه کشتی و نه حبشی بود و نه آن
زن ای درویش چون درین دنیا مردان بسیار اند که هر از نظر اغیار مخفی اند
و نامردان نیز بسیار اند که خود را بدنیا آلوده رسوای عالم کرده اند مرتبه نفی ...

اگر طبیبی

اگر طبیبی فرماید این را مخور که با تو زیان دارد همان پرهیز است و از آن طعام
می‌کشد و چندین هزار نبی و رسل علیهم السلام آمدند و نصیحت کرده فرموده که محبت
دنیا سر همه خطاهاست و هیچکس دست از دنیا باز نداشت ای بی خبر بی خبری که چون
آدمی از مادر متولد می‌شود انگشتان دست او مقبوض است و چون وفات می‌کند
مبسوط و این از آن جهت است که انگشتان مقبوض در حالت تولد اشارت که
نگاه داشتن دنیا است و انگشتان مبسوط در حالت فوت اشارت است بر ترک دنیا
ای برادر چیزی را که آخر کار باید گذاشتن تمام بروی گرفته اندیشی است و دور بودن
از وی کمال دوراندیشی است و بکوش که کلید باغ فردوس ناهی و ترتیل
و از آن هیش که سپاه از تو عملی بقبض آید که سبب آن شود که ترا در دوزخ
اندازند و همه آتشکده دوزخ بیافروزند ذکر قبض و بسط ای عزیز من آدمی را دو
حالت است حالت قبض و حالت بسط و این دو حال او را وقت غیبی است که
می‌بیند اند صاحب این دو حال سبب او را اما این قبض و بسط مشابه خوف
و رجا است خوف و رجا مبتدی راست قبض و بسط منتهی را بعضی گفته اند که

قبض پیدا می‌شود از خوف و بسط پیدا می‌شود از رجا و بزرگان دین چنین فرموده اند که
طالب باید که حالت بسط را غنیمت شمرد و بیند که صفت بسط در وی غالب است یا صفت
قبض اگر صفت بسط در خود غالب یابد بگفتن شکر متوجه شود تا حق تعالی بسط
او را زیاده کرده اند به برکت گفتن شکر و اگر صفت قبض را در خود غالب یابد
باید که بگفتن استغفار متوجه شود تا جبار عالم جل جلاله قبض او را بسط مبدل کرده
ای درویش در رساله خواص قرآن نوشته اند که اگر کسی را قبض روی دهد بخواندن
سوره والعصر متوجه شود مع بسم الله اما اول آخر صلوات بخواند منقول است
از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که اگر مومنی را قبض روی
دهد باید که بخواندن این رباعی متوجه شود نظم رضیت بما قسم الله لی * و
فوضت امری الی خالقی * لقد احسن الله فیما مضی * کذلک احسن الله فی ما بقی *
اما اول آخر صلوات بخواند چندان این رباعی را بخواند که قبض او مبدل
به بسط شود و از خواندن رباعی باز نماند انشاء الله تعالی امید است که همین شروع
در خواندن رباعی بکند قبض او دفع شود و این رباعی را خاصیت بسیار است

دفع را

دفع وبا نیز بکند و در وبا این رباعی کسی که خواند وبا می‌گریزد و از آن محله آن
شخص است ذکر استخاره کردن ناجد از آن سلطنت حقیقت و غواصان بحر
معرفت چنین فرموده اند که اگر بنده مومنی بجهت وصول مقاصد خود در
استخاره نماید که بعد از ادای نماز عشا سخن نگوید اول آن معامله در خاطر
گذراند و از راه دل بحق تعالی عرض کند که ای پروردگار عالم درین امر استخاره
می‌نمایم التفات فرما اشارت صریح نما و از انبیا و اولیا امداد طلبیده
باز فراغ خاطر ایشان فاتحه خوانده دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
فاتحه و قل یا ایها الکافرون یکبار و اخلاص سه بار و در رکعت ثانی فاتحه
یکبار و اخلاص سه بار بخواند چون سلام دهد پیوسته سجده از کلام ربانی
در سجده بخواند سوره والشمس و سوره واللیل و سوره والضحی و سوره الم
نشرح و چهار قل مع بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و بعد از آن این دعا
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسالک
من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب

اللهم ان کنت تعلم ان ما افعل هذا الامر خیر لی فی دینی و دنیای و معادی و معاشی
و عاقبت امری فاصرفه عنی و اصرفنی امری فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی
فیه و ان کنت تعلم ان ما افعل هذا الامر شر لی فی دینی و دنیای و معادی و معاشی
و عاقبت امری فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و هر وقت که فرا امری
میگوید باید که دعا بدهد که در خاطر وارد و در دل بگذراند و چون نماز و هشت بجوده و دعا
خواند باید که فرش پاک در زمین فرش کرده باشند که هوا طی کرده بر بستر آن خواب
بکنند بدست راست و مستقبل قبله و بخواندن صلوات متوجه شود انشاء الله
امید است که همان معامله را بیاد و بجا آید رستم ابن جروش دو بار این روش
استخاره نموده بخدا که یک ساعت فرصت نگذشته که آن معامله از پیش
دیده بسیار مجرب است باید که با اعتقاد درست عمل نماید تا آن معامله خود را
معاینه ببیند ای عزیز من ترا باید که همه کار خود را با پروردگار خود که ای
که ترا از کتم عدم بعالم وجود آورده اول آخر ترا بیاد کار است و خودی

همه چیز

همه چیز با تو میکار و ترا پیش از آنکه بسرشته اند احوالت تمام نوشته اند پس
این غم بیهوده و اندیشه و اندوه ها از بهر که نمی‌دانی که ای بیچاره آدمی که ترا
درین جهان سه مصاحبت همراه یکی تا هنگام رفتن جان و هر گاه مرغ روح از
قفس تن پرواز نمود آن مصاحب الوداع نموده و او مال است و همراهی مصاحب
دویم تا لب گور است و هر گاه جسم نازنین در خلوتخانه خاک قرار گیرد آن مصاحب
بزودی ترا فراموش کیرد و او فرزندان و خویشان است نظم زن و مال فرزند
است سه تور ۞ مصاحب باشند مگر تا بگور ۞ چو در گور تنها کشیدی نفس ۞ کس یاد
در جان تو کس ۞ و همراهی مصاحب سیوم تا قیامت باشد که اعمال است
ای برادر این با او گیر تا آخر که تا تو همراه است اما باید که همراه خیر بگیری و نه
مصاحب شر گویند که روزی حضرت داود علیه السلام در مناجات گفت خداوندا
نامه اعمال من بمن نما بنمود قبله او را اوراق و دید نزدیک آمد که از خجالت
آب شود روی گردانده که از آن روز دیگر سر بالا نکرد و بر غلبه ظلام میل نموده و از آن
کارش توجه و زاری بود گویند که از حضرت داود علیه السلام این عمل بنقل آمد

چون صورت را از ایشان برداشتند ای درویش ببین که پیغمبر مرسل با مقدار شب
و روز توجه کرد و از تو در روزی صد گناه بوجود می آید و در عمر خود هم ترسی نمی
این همه‌ها همه از غفلت است چونکه آدمی با غفلت آفریده شده و عمر عبدالعزیز گفته که
حکیم مطلق تعالی و تقدس غفلت در خلق نهاده که تا میزند از خوف خدای تعالی عزوجل
مطلع نمیشوند منقولست که روزی حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه
در راهی میرفتند که ناگاه بند نعلین او که بر تکمه کلاه قیصر و کسری سر بزار افتخار
داشت بر موری رسید و موری خسته شد و دست پای زوال گرفت آن شهنشه
فتوت چون آنحال بدید پیش آن مور نشست و از روی عذر خواست و همه را آن
حضرت سرور کاینات و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که
بزبان دربار گوهر نثار فرمودند که یا علی در راه چرا دیده پای نمی نهی که امروز
از تعدی تو شوری در عالم بالا و سکان سموات و قدسیان افتاده است در آن
مور که از بند نعلین تو خسته شده یکی از صدیقان حضرت الله است و پیش پس
آن حضرت نشست و او را در وجود آورده اند یک لحظه که بند نعلین تو بر دی آن

وحضرت

و حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که چون این خواب دیدم هوش از من
برفت و از اطلاع آن و تهمه لرزه بر من افتاد و نزدیک آمد که جان از قالبم
مفارقت نماید پرسیدم که یا رسول الله صلعم عذر تو آخر حال من چه شود و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرموده اند که خاطر جمع دار که همان مور شفیع وقت تو شد
و ترا چندان سخاوت بر دو این موری ببخشد ذکر ربع مسکون ای عزیز بدانکه
این جهان را ربع مسکون می گویند از آن جهت است که تمام دنیا چهار قسم است دو قسم
در ته آب است و عبور کردن خلق آن از جمله محالات است و یک قسم زمین است که جنوبی
کوه قاف و یک طرفش متصل بکوه نور است و طرف دیگرش متصل بکنار بحر محیط
اما آن سر زمین بسیار سرد است چنانکه از شدت سردی هیچ مخلوق در آن زمین
نیز عبور نمیتوانند کرد و زیرا که آن زمین از کاف نور است و ربع مسکون از جهان که هم
آن خشکی است که بعض جا آباد است و اکثرش خراب است اما ممکن است عبور خلق بر آن
کردن چنانچه همیشه کشتیها جاریست که میروند و بر آیند هر جا را که داخل ربع مسکون
میگویند خواه که آباد است یا خراب و یا دریا است اما ممکن است عبور خلق بر آن

ای درویش اینست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که کوه قاف از زمرد سبز است
و سبزی آسمان از آنست زیرا که چون آفتاب بر کوه قاف می تابد عکس آن بر
آسمان میزند و آسمان سبز در نظر می آید گفته اند که بالای کوه قاف پانصد ساله
راه است و گرداگرد کوه قاف دو هزار ساله راه است و این ربع مسکون هفت
اقلیم است اقلیم اول نسبت بزحل دارد یعنی مربی آن اقلیم زحل است و شرف
زحل در میزانست بست و یکم علمای علم هیئت افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم اول
سه هزار سیصد پنجاه فرسنگ است و عرضش یکصد چهل و هفت فرسنگ است و بلاد
مشهوره این اقلیم بعضی از زمین چین و جزایر سراندیب و بلاد جنوبی از
یمن که صنعا و حضرموت و عدن و دیار سبا است و بعضی حبشه و زنگبار و
بعضی جاهای هند که تته و بکر و سیوستان و ملتان و تمام قندهار سند و دیار
مغرب تا کنار بحر محیط از جانب مغرب اقلیم دویم نسبت بمشتری دارد یعنی مربی
آن اقلیم مشتری است و شرف مشتری در سرطان است پانزدهم علمای علم هیئت افلاکیه
چنین گفته اند که طول اقلیم دویم سه هزار یکصد چهل فرسنگ است و عرضش

یکصد سی و پنج فرسنگ است و بلاد مشهوره این اقلیم بعضی از زمین چین و بعضی از جاهای
هندوستان که دیار قنوج و سومنات و گجرات و بعضی از زمین مکران و دیار عمان
و بعضی از دیار عرب که حضرت مکه معظمه و حضرت مدینه منوره و طائف است و دیار نجد و
قطیف و بحرین و جده و دریای فارس تا کنار بحر محیط از جانب مغرب اقلیم سیوم نسبت
بمریخ دارد یعنی مربی آن اقلیم مریخ است و شرف مریخ در جدی است بست و هشتم
علمای علم هیئت افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم سیوم دو هزار نهصد بست و پنج فرسنگ
و عرضش یکصد شانزده فرسنگ است و بلاد مشهوره آن اقلیم بعضی از شرق چین
و چند از زمین هندوستان و بعضی از جاهای کشمیر و قندهار و بعضی از زمین غور و غزنه
و سیستان و کابل و کرمان و فارس و اصفهان و لورستان و خوزستان و بلاد
و بصره و کوفه و بیت المقدس و مصر و اسکندریه و دیار صعید و دیار مغرب تا کنار بحر
محیط از جانب مغرب اقلیم چهارم نسبت بآفتاب دارد یعنی مربی آن اقلیم
آفتاب است و شرف آفتاب در حمل است نوزدهم علمای علم هیئت و افلاکیه چنین
گفته اند که طول اقلیم چهارم دو هزار هفتصد فرسنگ است و عرضش هشتاد و پنج فرسنگ

و بلاد مشهوره این اقلیم بعضی از شمال چین و ختا و بعضی جاهای کشمیر و بدخشان
و بعضی جاهای غور و غلجیان و بلاد خراسان و بلخ و بعضی زمین حصار و مرو
و هرات و طوس و مشهد مقدسه و نیشاپور و ابیورد و سبزوار و جوین و اسفراین و جاجرم
و عراق و طبرستان و بسطام و دامغان و سمنان و قم و کاشان و همدان و ری
و قزوین و دماوند تا اردبیل و آذربایجان و حلب و طرابلس و قاهره و بعضی از بلاد روم
و خزر از عمان تا کنار بحر محیط اقلیم پنجم نسبت بزهره دارد یعنی مربی آن اقلیم
زهره است و شرف زهره در حوت است بست و هفتم علمای علم هیئت افلاکیه چنین
گفته اند که طول اقلیم پنجم دو هزار پانصد پنجاه و پنج فرسنگ است و عرضش شصت و
پنج فرسنگ است و بلاد مشهوره این اقلیم شرقی ترکستان و تبت و بعضی از جاهای
چین و شاش و فرغانه و کاشغر و خجند و بخارا و سمرقند و نسف و ترمذ و خوارزم
تا حد دربند و گرجستان و قفقاز و بلاد روم تا کنار بحر محیط اقلیم ششم نسبت
بعطارد دارد یعنی مربی آن اقلیم عطارد است و شرف عطارد در سنبله است
پانزدهم علمای علم هیئت و افلاکیه گفته اند که طول آن اقلیم دو هزار سیصد شصت

فرسنگ است و عرضش هشتاد و پنج فرسنگ و بلاد مشهوره این اقلیم دشت قبچاق
و جای مکان ترکان جانب مشرق و ملک چرکس و جای بلغار و خان بالیق و
و قسطنطنیه و خزر از عمان تا کنار بحر محیط اقلیم هفتم نسبت بماه دارد یعنی مربی آن
اقلیم ماه است و شرف ماه در ثور است سیوم علمای علم هیئت افلاکیه چنین گفته اند که
طول اقلیم هفتم دو هزار دویست پنجاه فرسنگ است و عرضش هفتاد و دو فرسنگ و بلاد
مشهوره آن اقلیم زمینی که در آن یاجوج ماجوج باشند و دیار سقالبه و سقسین
و زمین بلغار و دیار اروس و جابلقا و صقالبه و سقسین و حصار روم و طرف
از عمان تا کنار بحر محیط از جانب مغرب طبقات زمین هفت است اما متصل یکدیگر
چنانچه تو بینی بیان زمین هفت طبق که بزیر یکدیگر گذاشته باشند چنان نیست بلکه هفت طبقه
زمین را میگویند که تمام روی زمین بر عرض طول پانصد ساله راه است و هفت
طبقه زمین و جنبه آسمان اول چون حلقه در بیابان بصحرای افتاده باشد ای
درویش بدانکه تمام زمین از بسیط ... بیرون نیست یک قطعه است که باقی همه آب و هوا
بحال دو کانها در آن قطعه زمین ظاهر شود زیرا که در آن دیار آب و هوا

وزجد کمانیست قطعه دویم بهتر نزدیکست چنانچه در کهنه ان کار نیزه و چاه آب
از ان قطعه زمین ظاهر شود و قطعه سیوم خالص خشت و این قطعه زمین به مرکز
عالم نزدیکست و بر کره مرکز واقع است و مرکز عالم آن نقطه است که در میانه زمین
واقع شده که همه طرفش برابر است و گرمی در روی زمین از آن است که هر گاه
شعاع آفتاب بر روی زمین می تابد گرمی در زمین پیدا می شود و از زمین بالا صعود
میکند پس هر جا بزمین نزدیکست در امکان گرمی بیشتر است و تاثیر بیشتر
بیشتر است و هر جا که از زمین دور تر است گرمی در انجا کمتر چنانچه دیده می شود بر
کوه های بلند بر روی کا بیشتر است و تاثیر گرمی آفتاب چون ایر است بهر جا که
بیشتر شد تاثیر بانجا میکند و قرار زمین از کوه قاف است حضرت پروردگار
عالم کوه قاف را مشکل زمین گردانیده و کوه های بلند مثل کوه مثل هندو کش
بجره بر شکلهای زمین واقع شده و کوه هندوکش و هامان زمین واقع است از ان
سیر دنیا تا این پیر دنیا رسیده و میگویند که ای درویش حضرت سید کاینات
و خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم فرموده اند که زمین اول جای آدمیانست

وزمین

وزمین دویم جای پریانست وزمین سیوم جای گزنده گانست زمین
چهارم جای مارانست زمین پنجم جای دیوانست زمین ششم جای ابلیس
لعینست زمین هفتم جای فرشتگان است ای برادر دنیا دور و دراز است
در نظر آدمی بگذرد انکه از ما در تولد می شود دویم روز دیگر از دنیا میرود
ای عزیز من این دنیا طلسم است از بهر ازمایش بندها و زود است اخر خراب
خواهد شد و سرشته معرفت خدا و از حضرت شیخ عثمان هارونی رحمة الله علیه
فرموده اند که شنودم از شیخ الهالکین خواجه قطب الدین رحمة الله علیه
گفته که وقتی مسافر بودیم که از حد سمرقند رفتا درویشی را دیدیم که
بجمیع صفات حمیده اراسته بود و صحبت او بمن خوش آمد و چند روز در
ملازمتش ماندم و روزی او نقل کرد که از حضرت علی رضی الله عنه چون این آیت
نازل شد که قوله تعالی وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او
معذبوها عذابا شدیدا وکان ذلک فی الکتاب مسطورا یعنی هیچ قریه و شهر
نیست که پیش از ان که قیامت شود عذاب و بلا بدو در ان قریه و شهر و ملک

انقریه و ان شهر ویران نبود بعد از ان آن شاه و ولایت و ان سلطان باصلابت حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه بزبان دربار فرموده اند که چون در آخر الزمان اخلاق
گناه بسیار واقع شده و خلق معصیت اغشته گردند حق تعالی بلاها و عذابها در دنیا
نازل کنند و شهرها و قریه ها را خراب گردانند حضرت مکه معظمه از حبشیان عاصی آمده
خراب کنند و حضرت مدینه منوره از قحط ویران شود و خلق اگر سینه که بمیرند و بصره
و عراق از شومت شراب خوران خراب شود و بلاهای عظیم در ان دیار نازل
شود که همه خلایق در آن ولایت ها باشند بمیرند و بکم عدم روند و همدان از
شومت زنا کاران و ربا خواران خراب شود و شام شریف از ظلم پادشاهان
ظالم خراب شود و ملخ از اسمان در ان دیار ببارد و غله را تمام بخورد و از
گرسنگی خلق بمیرند و روم از بسیاری لواطت خراب گردد و از اسمان بادی آید
و جمله خلق خفته باشند همه را هلاک گرداند و خراسان و بلخ از شومت فرق
و قلماق بتجارت که همه خاین دروغ گوی باشند خراب شود و مسلمانان مردار خوار
شوند و ان دیارها ازین شومت خراب شود و خواجه عثمان رحمة الله علیه

میفرموده اند که

میفرموده اند که از خواجه مودود چشتی شنودم که خوارزم و نواحی آن و چند شهر
دیگر از شومت مزامیرها و شرابها خراب شود زیرا که شراب بخورند و در حال بخود بیایند
جنگها کنند با یکدیگر و یکدیگر را قتل کنند چندانکه کار بجای رسد که همه هلاک شوند و
یک کس زنده در ان دیارها نماند و سیستان را بادهای سخت و صاعقه و زلزله
و تاریکی خراب کنند و گویند که بادو صاعقه چنان شود که کوه ها را کنده بر ان
شهرها و قریه ها زنند تا همه خلایق در ان دیارها خبر نا بود گردند و مغرب
از ان خراب شود زنا گر کشتند و بر دار کشند این فاطمه است خاک بر بادها
ایشان باد که انچنین گویند که آن آخرت ما اندیشان زنا بکار و گویند که
ملک سند از شومت بت پرستان و هند خراب شود و در آن وقت همه خلق بفسق
اغشته شوند و فسادها کنند و زنا کاران و شراب خوران را امید کلاه
و فاسقان بسیار شوند که حضرت امام محمد مهدی ظهور کنند و نسیم فرح بر
همه اهل جهان وزد و از مشرق تا مغرب رخنه عالم عدل کنند که دجال
خروج کند و حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام از اسمان چهارم نزول فرمایند

و دجال ملعون را بجهنم فرستند و بدین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نمایند و دین اسلام
بحد رواج یابد و مدتی بر همین احوال مانند و بعد از آنکه مدت عمر دنیا بسر آید و ظهور روز
قیامت رو نماید دیگر همه خلق از انسان و ملک و جن و شیاطین و وحوش و طیور
و بهایم همه شربت مرگ بچشند و بجز از جلال احدیت جل جلاله دیگری درین عالم
نماند و دریای قهاری در موج باشد و خود بگوید بزبان قدرت چون همه را
در عالم عدم بچشم قدرت بیند بجز غفاری در جوش آید تا جمیع افتاده کالان
آنکه عدم را ابنط قدرت برد و در شهرستان عقبی در آرد و تا هر یک جزای
عمل خود دیده خاک شده هست خاک شوند و باقی از مخلوقات از آنچه لایق بهشت
به بهشت عنبر سرشت خرامند و باقی نالایق بدوزخ روند و اهل بهشت نعمت
دیدار که بهترین نعمتهاست مشرف شوند این دولت نصیب کدام سعادتمند
باشد و در مدارک التنزیل میگوید که نظر هر که بآسمان افتد و او بخواند که اشهد
ان لک ربا و خالقا اللهم اغفر لی حق تعالی تمام گناهان او را بیامرزد و اگر هم
جواب کرده خوانده باشد ای برادر حقیقت زمین همه بیان یافت حقیقت

آسمان چنان است که فلک بطور حکما هست و آنچه بالاست فلک میگویند آنچه زیر است
زمین و عرش و کرسی را نیز از جمله فلک شمرده عرش را که فلک الافلاک
و فلک اطلس و فلک اعظم میگویند نهم است و در وی هیچ ستاره نیست و او از جانب
مشرق بمغرب حرکت میکند و مجموع افلاک دیگر را با خود حرکت میدهد و در یک شبانه
روز یکدوره تمام میکند چنانکه مشاهده میشود که هر صباح آفتاب از جانب
مشرق بر می آید و شامگاه بجانب مغرب فرو میرود و شب در زمین پیدا شود و
روز دیگر باز از جانب مشرق طلوع میکند و باقی افلاک از جانب مغرب
بجانب مشرق حرکت میکند و این حرکات را هر کس معلوم نمیتواند کرد بلکه
حکما بنظر دقیق رسیده صدها معلوم کرده اند و کرسی را فلک البروج میگویند جمیع ستاره
ها غیر از هفت ستاره که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر است
در کرسی میباشند و این ستاره ها را ثابتات میگویند و این ستاره ها که در وی
در سی و شش سال دوره فلک را در دوازده برج سیر میکند و در هر برج سه سال
توقف مینماید و آسمان هفتم که زحل در وی است از زبرجد است و زحل مسکنم

میزان و در سی سال دوره فلک را در دوازده برج سیر میکند و در هر برج دو نیم
سال توقف می نماید و شرف زحل در بیست یکم میزان است و آسمان ششم
مشتری در وی است از یاقوت میباشد مشتری در دوازده سال دوره فلک تمام
سیر میکند در دوازده برج و در هر برج چهل پنج روز توقف می نماید شرف
و در هر برج یکسال توقف می نماید شرف مشتری پانزدهم سرطان است و آسمان
پنجم که مریخ در وی است از مروارید است مریخ در یک نیم سال دوره فلک را در دوازده
برج سیر میکند و در هر برج چهل پنج روز توقف می نماید شرف مریخ در بیست و هشتم
جدی است و آسمان چهارم که در وی آفتاب است از زر سرخ است در دوازده
ماه در دوازده برج سیر میکند و در هر برج یکماه توقف می نماید شرف شمس در
نوزدهم حمل است و آسمان سیوم که در وی زهره است از نقره است زهره دوره
فلک را در ده ماه بیست چهار روز در دوازده برج سیر میکند و در هر برج
بیست هفت روز توقف می نماید و شرف زهره در بیست هفتم حوت است
و آسمان دویم که در وی عطارد است از آهن است عطارد در هفت ماه

شش روز دوره فلک را در دوازده برج سیر میکند و در هر برج هژده روز
توقف مینماید و شرف عطارد در پانزدهم سنبله است و آسمان اول که در
ماه است از سیم است ماه در یکماه دوره فلک را در دوازده برج سیر میکند
و در هر برج دو نیم روز توقف مینماید شرف قمر در سیوم ثور است شمس و قمر را
نیرین گویند و شمس را نیر اعظم گویند و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را از زحل و مشتری
مریخ زهره عطارد خمسه متحیره گویند و میگویند که سطبری هر آسمان پانصد ساله
راه است و از هر آسمان تا با آسمان دیگر مسافت پانصد ساله راه است ای عزیز من
تمام حوادث عالم از خیر و شر از تاثیر این کوکبهاست نظم کند یا ما از ان
گردش اثرها ◦ رسیده ما را از ایشان خیر و شرها ◦ و این ستاره گاو را که چه مجتبا
در گردش است و در هر قدم صد نیش پس چه کند این مسکین مگس پای که بند هر خار خس نم
مثلی که او را اسب کمی بار ارزش و نه لیاقتی که عنایت نیز او ارزش و این
فلک غدار همیشه در پی آزار است نظم فلک بکام دل ار آن میکرد ◦ فغان ز کجروی
چرخ کجرفتار ◦ آری کار این فلک و دولت شیوه این عالم بوقلمون چنانست که

همیشه خار محنت در بستر راحت بریزد و گرد خجالت در چهره عروس زیبا
بپرد پس آدمی باید که همیشه جوشن عبادت بپوشد و پا بر سر و پشته ریاضت
سوار گشته و میدان حد آرزوها در آمده با نفس خندان ترد و نماید که نفس
اماره و آن دشمن مکاره را هزیمت داده خواب کرده اند تا از بهتان شده
در میان دوستان در آید که کارش ساخته و معاملاتش بر وجه شود و افلا
طون گفته که بنده باید که پروردگار خود را یاد آرند و شناسند حق تعالی او را
فراموش نکند و بخواب خورد و آسایش بسیار میل نکند و در آخر هر روز در خاطر
گذرانند و تصور نماید که در آن روز اگر از وی خطا و ذنبی باشد استغفار
نماید و اگر از وی در آن کار خیر بظهور آمده باشد شکر پروردگاری بگوید
و بفوت هیچ عمل خیر راضی نباشد و در خاطر گذرانند که پیش از حیات آدمی چه بود
و حال حیات آدمی چیست و بعد از حیات چه خواهد شد چنانچه راقم این
کتاب تقریباً می گوید نظم چیزیکه اولش عدم آخرش فناست ❁ بر دوات اولی
ثبات بقا خطاست ❁ و رقم می نماید که حاصل بحاصله آدمی را امیای ...

گذاشته اند تا موجب من الحدیث الکاشته اند گفته اند که وجود هیچ نیست و ذخیره
از اعمال خیر و زادی برای قیامت و توشه برای آخرت آماده باید کرد
تا کی در روز حساب بکاه و میزان اعمال و صراط مستقیم مقبول حضرت جلیل
افتاده موجب نجات عقوبات اخروی یوم الجزا گردد و بنده باید که خود را
نا مانده و بیند تا بماند بجهت آنکه جمیع عالم فانیست و حضرت او باقی زیرا که
هستی بنده و نفسی است میان دو عدم و هستی او همیشه است الابد و من القدم
لاجرم موصوف کمر اطاعت بر متابعت فرمان بسته اقدام بر عبادت نماید
غیر از عجز و شکستگی و عملات خیر که چه بظهور آمده و ساعت بساعت ذخیره
گذارد و شاید که بحضرت جلال احدیت خوش آید و چهره مقصود از پرده غیبی
و نقاب لاریبی رو نماید حاجت بنده بر آید ای برادر زده در خشم مشو تا غضب
عادت تو نشود و حاجت محتاج بخود اینکن چه دانند که فردا چه شود و اگر
در کار نیک بنده مومن محنت کشد محنت نماید و نیکی ماند و اگر در کار بد لذت
یابد لذت نماند و بدی ماند و بر دولت دنیا اعتماد نکند تا پایدار است و راز و

راه آخرت رو داشته منتظر ملک اجل باشند که شربت مرگ چشیده و ضرب ملک الموت
کشیده نیست و در هر شبانه روزی چه قدری از دوستان از این بستان آب و گل
میروند و این غافل آدمی بچشم ظاهر می بیند اما هرگز عبرت نمی بیند و این
عقلیت بر عوام سنت جاریست و اگر غفلت نباشد بر جهانیان از ترس عذاب خدا
در لحظه بر جهان هر محالیست ای عزیز من بدانکه روز و شب بیست و چهار ساعت است
و یک ساعت که شصت دقیقه است دو نیم گری میشود و با این حساب روز و شب شصت
گری باشد اما گاه روز زیاده میشود و گاه شب و در حمل شب و روز برابر است
روز دوازده ساعت است و شب نیز دوازده ساعت است و در ثور روز سیزده ساعت
و شب یازده ساعت است و در جوزا روز چهارده ساعت است و در سرطان روز پانزده
ساعت است و شب نه ساعت است و در اسد روز چهارده ساعت است و در سنبله روز سیزده
ساعت است و شب یازده ساعت است و در میزان روز و شب برابر است روز دوازده
ساعت است و شب نیز دوازده ساعت است و در عقرب روز یازده ساعت است و شب سیزده
ساعت است و در قوس روز ده ساعت است شب چهارده ساعت است و در جدی

نه ساعت است شب پانزده ساعت است و در دلو روز ده ساعت است شب چهارده ساعت است
و در حوت روز یازده ساعت است و شب سیزده ساعت است و تا این جهان فانی و خاک
و آن فلک دوار برقرار است روز و شب در میان بیست و چهار ساعت که شصت گری بود
ای عزیز من از ابتدای صبح صادق که داخل روز است تا طلوع آفتاب یک ساعت که
دو نیم گری میشود و چون آفتاب طلوع کرد بعد از آن هر کس ساعت را میتواند که
از قدم خود معلوم نماید زیرا که سایه آدمی هفت قدم است موافق قد اما به قدم
خودش علمای متبحر و فضلای معتبر چنین فرموده اند که سایه اگر چهل قدم شود
دو ساعت میشود و اگر سایه به بیست قدم رسید سه ساعت میشود و اگر سایه بده قدم
رسید چهار ساعت می شود و اگر سایه به پنج قدم رسید پنج ساعت میشود و اگر سایه به زیر
پا رسید که محل استوا است شش ساعت میشود و اگر سایه ده قدم شود هشت ساعت میشود
و اگر سایه ... قدم شود نه ساعت میشود و اگر سایه چهل قدم شود ده ساعت و اگر
سایه هشتاد قدم شود یازده ساعت میشود و هر وقت که غروب آفتاب شد دوازده
ساعت میشود و بعد از غروب آفتاب داخل شب است ای درویش بدانکه این سایه

مقرر کرده اند سوای سایه اصلی پس و سایه اصلی را بزرگان دین چنین
مقرر کرده اند که در غرهٔ ماه سرطان یک نیم قدم است و در غرهٔ ماه اسد
دو نیم قدم است و در غرهٔ ماه سنبله سه نیم قدم است و در غرهٔ ماه میزان چهار نیم
قدم است و در غرهٔ ماه عقرب شش نیم قدم است و در غرهٔ ماه قوس هشت نیم
قدم است و در غرهٔ ماه جدی ده نیم قدم است و در غرهٔ ماه دلو هشت نیم
قدم است و در غرهٔ ماه حوت شش نیم قدم است و در غرهٔ ماه حمل چهار نیم
قدم است و در غرهٔ ماه ثور سه نیم قدم است و در غرهٔ ماه جوزا دو نیم قدم است
بیان اهل عشق گوید ای برادر پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی خلایق را که
از اهل دانش عقل آفریده بر چهار صنف ملایکه و شیاطین و جن و انس و این
چهار صنف را ده قسم کردانیده است نه قسم ملایکه اند و یک قسم شیاطین
جن انس است و یک قسم را که شیاطین جن انس است ده جزو کردانیده و
نه جزو شیاطین و یک جزو جن انس و این یک جزو که جن انس است ده
کردانیده نه بخش جن یک بخش انس بعد از آن انس که عبارت از

آدم است حق تعالی او را صد بیست پنج قسم کردانیده از الجمله صد قسم را در بلاد
هندوستان متوطن ساخته و ایشان را فرقهای مختلف آفریده اول فرقه را یاجوج
گویند و ایشان را و نیما باشند که سرهای ایشان چون سرهای کلاب است و ایشان را
سکسار گویند دویم فرقه را ماسوخ گویند و ایشان کرده باشند که گوشهای
ایشان بر مثال گوشهای فیل است و ایشان را گلیم گوشان میگویند سیوم فرقه را
مالوی گویند و ایشان تو میشند که پایهای ایشان مشابهت فرمال اسپان کنند
و ایشان را دوال پایان میگویند الغرض آن صد قسم آدمی که در هندوستان میباشند
از این عالم مختلفند و هیچ قسم با دیگر نمی مانند اما همه اینها کافرند و بد بخت مستحق
جهنمند و بیست پنج جزو که باقی ماند و از وی ده جزو را در بلاد روم ساکن کرده و سلطویه
و ملایکه و ابیر اسلیه ازین ده از ده جزو شدند و این ده اند نیز همه کافرند و بد بخت
و مستحق جهنمند و پانزده جزو که باقی ماند شش جزو را در مشرق زمین بازرد آورد
یاجوج و ماجوج و ترک خاقان و ترک جرو و ترک مصر از این جزو شدند و ایشان
نیز کافرند و بد بخت مستحق جهنمند دیگر هفت جزو که باقی مانده شش جزو را

در زیر زمین مسکن ساخته اند زنگیان و رطیان و حبشی و نوبه و بربری و
کفار عرب از این شش جزو شدند و ایشان نیز کافرند و بد بخت و مستحق جهنم اند
و آن یک جزو و از آن صد بیست پنج جزو که باقی ماند اهل توحیدند و گوینده
این کلمه اند که لا اله الا الله محمد رسول الله و این جزو که از اهل توحیدند
حق تعالی هفتاد و سه فرقه ساخته و هفتاد و دو فرقه را در خطیره دوزخ زیرا که ایشان
همه اهل بدعت اند و فرقه هفتاد و سیوم اهل سنت و جماعت که فرقه
ناجیه میگویند ایشان را طرزهای مشهور مطالعه این فرقه را تبع
لیستاده و بیان ایشان موشح کردانیده چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
از اعداد و احوال آن فرقه خبر داده اند که قال النبی علیه السلام
ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة واحدة
وهی ناجیة ما انا علیه و اصحابی علیه در بیان وجود رجال الغیب که
درویش بباید دانست و بدانکه بقای عالم از برکت مردان غیب است
که لولا الصالحون لهلک الطالحون چنین گویند سیصد تن اند از

کلان که دلهای ایشان مانند دل آدم است و هفتاد تن اند که دلهای ایشان
مانند دل نوح است و چهل تن اند که دل ایشان مانند دل موسی است و هفت
تن اند که دلهای ایشان مانند دل ابراهیم است و پنج تن اند که دلهای
ایشان مانند دل جبرئیل است و سه تن اند که دلهای ایشان مانند دل میکائیل است
و یکی تن اند که دل او مانند دل اسرافیل است صلوات الله علیهم اجمعین چون
از آن یکی بهتر و گزیده تر همه است بمیرد حضرت حق تعالی و تقدس از آن
سه تن یکی را بدرجه او رسانند و چون از آن سه تن یکی بمیرد از آن پنج تن
بمقام او برد و چون از آن پنج تن بمیرد از آن هفت تن یکی را بمقام
او برد و چون از آن هفت تن یکی بمیرد از آن چهل تن یکی را بجای او
بخشند و چون از آن چهل یکی بمیرد از آن هفتاد یکی را بصفت او بنشانند و چون
از آن هفتاد یکی بمیرد از آن سیصد کس یکی را بجای او در زی کنند و اگر
از آن سیصد یکی بمیرد از عامه خلق یکی را میان آن سیصد برند و بجای ایشان
بحسب صلاح آن سیصد تن برابر جا خواهند زیرا که ایشان اتفاق امت شوند

و این هفتاد را نجبا خوانند زیرا که ابدال را یکی از ایشان بدرو شوند لاجرم
بقصد و آن چهل را ابدال خوانند زیرا که ایشان بدل انبیا اند
صلوات الله علیهم اجمعین و آن هفت را اخیار خوانند زیرا که ایشان
بهترین خلقند و آن پنج را عماد خوانند زیرا که ایشان بمنزلهٔ عماد عالمند
چنانچه قوام خانه از ستون است قوام عالم از ایشان است و سه تن را اوتاد خوانند
زیرا که ایشان بمنزلهٔ میخند و آن یکی را غوث خوانند زیرا که او
فریادرس جهانیان است چون در جهان بلائی ظاهر گردد و آن سیصد تن
دعا کنند اگر دفع نشود آن هفتاد تن دعا کنند اگر اجابت نشود
آن چهل تن دعا کنند اگر مستجاب نشود هفت تن دعا کنند اگر قبول نگردد
باز آن پنج تن دعا کنند اگر دعا بهیچ دعا کنند مستجاب نشود باز غوث
دعا کند زود مستجاب گردد و دعای او بهیچ حجاب رد نگردد و [illegible] مسکن ابدال
نقبا در هند و مغرب است و نواحی آن و مسکن نجبا در زمین مغرب است و
نواحی آن و مسکن ابدال در زمین شام است و مسکن عماد در اطراف

زمین است و کرامتهای او و مسکن اوتاد مشرق است اندر میان مسلمانان
و مسکن غوث در مکه معظمه و سلطان مملکت آدم صلوات الله علیه و علی نبینا
نبینا صلی الله علیه و سلم منقول است که خضر علیه السلام از اقطاب و نقبا پس [illegible]
پوشیده که از سبب ظاهر علی اللسان هرچه از حد او تنها بخواهند درحال بعز
اجابت مقرون گردد و در ذکر قیافه نامه در ذخیرة الملوک که از مصنفات سید
همدانی امیر سید علی همدانی روح الله روحه مذکور است حکما در مقالات خود گفته اند
دلایل لون تن حکما گفته اند که لون سامی سرخ و تا کبودی چشم دلیل است
بر [illegible] بی شرمی و فسق و خیانت و ضعف عقل و کاهلی و [illegible]
علامت مارکشی که باشد کاج سطر و بهن نشانهٔ دو سیر و موی بسیار و از حکما
گفته اند حذر کردن از چنین کس لازم است زیرا که بدترین و زنهار از وی
دلایل موی درشت حکما گفته اند که موی درشت میگون معتدل اللون نشان
شجاعت و صحت دماغ است دلایل موی نرم حکما گفته اند که موی نرم نشان
بددلی و ترسنده گی باشد و بدروفت دماغ و علت کم فهمی دلایل موی بسیار

حکما گفته اند که بسیاری موی برکتفها نشان جرأت و حماقت است و بسیاری
موی برسینه و شکم نشان وحشت طبع و کاهلی بود دلایل موی زرد
حکما گفته اند که موی زرد نشان حماقت است و غلبهٔ زرد و خشم و کم فهمی دلایل
موی سیاه حکما گفته اند که موی سیاه نشان عقل و ادراک بود و موی متوسط
میان سرخی و سیاهی نشان اعتدال صفات بود دلایل پیشانی حکما گفته
اند که پیشانی فراخ و بی خطوط و شکنها نشان حذاقت و بلاهت
و ضعف و لاف و گدائی و پیشانی باریک و خفیف نشان خرد و کاهلی و حیات
و عاجزی بود و پیشانی متوسط که بروی شکنها باشد نشان صدق و محبت
و فهم و علم و هوشیاری و تدبیر بود دلایل گوش بزرگ حکما گفته اند که گوش
نشان جهلست لیکن صاحب او را قوت حفظ بود و تند خوئی بود و [illegible]
دلایل گوش خورد گوش خورد نشان احمقی و دزدی بود و گوش معتدل نشان
اعتدال احوال است دلایل ابرو حکما گفته اند که ابروی [illegible] بسیار موی
نشان درشتی بود و ابروی کشیده تا نزدیک صدغ نشان لاف [illegible]

و ابروی سیاه و [illegible] و کوتاهی و دوری نشان فهم و دیانت بود و [illegible]
دلایل چشم حکما گفته اند که بدترین چشم ازرق است و چشم کلان [illegible] نظر
[illegible] نشان خیانت و کاهلی بود و حرکت چشم و حرکت آن نشان
[illegible] طبع نشان حیله و حرکت [illegible] باشد و چشم نشان شجاعت
و [illegible] و نقطهای زرد دیگر و حدیقه چشم نشان فتنه و شر انگیزی و چشم متوسط
میان بزرگ و خوردی و بیناهی و سرخی نشان فهم و هشیاری و راستی و دیانت
باشد دلایل بینی نشان [illegible] و ملایمت باشد بینی نشان شجاعت بود
بینی نشان شهوت و [illegible] و فراخی سوراخ بینی نشان غضب باشد بینی
سر بینی نشان بسیار [illegible] و [illegible] کوتاهی بینی متوسط در درازی
و باریکی و پهنی نشان فهم و عقل بود دلایل لب و دهن حکما گفته اند
دهن فراخ نشان شجاعت است [illegible] نشان جماع [illegible] در اعتدال
لب سرخی نشان [illegible] دلایل دندان حکما گفته اند که دندانهای
کج ناهموار نشان مکر و حیله و خیانت بود و دندانهای گشاده هموار نشان امانت

و بعدالت و تدبیر بود **دلایل رخساره** رخساره پر گوشت منقش نشان
جهل و بدخوی و درازی بود و زرد و رخساره علت نشان خبث باطن و هیچ
پدید ه بود و توسط یعنی نشان اعتدال بود **دلایل آواز** آواز بلند نشان
شجاعت بود و آواز باریک نشان فهم و صبر کم باشد و آواز معتدل چون کفایت
و تدبیر صفت **دلایل سخن** حکما گفته اند که در گفتار سخن نشانه خوابت و حرکت و
در سخن گفتن نشان زیرکی و تدبیر بود **دلایل گردن** حکما گفته اند که گردن
کوتاه نشان مکر و خبث بود گردن دراز باریک نشان بیدولتی و حماقت بود
گردن سطبر نشان جهل و پرخوری بود گردن متوسط نشان صدق و
عدل و تدبیر بود **دلایل شکم و سینه** شکم بزرگ نشان جهل بود و شکم و سینه
چون اعتدال نشان حسن عقل بود **دلایل کتف پشت** عرض کتفین نشان
شجاعت و خفت عقل و فراخی کتفین نشان سیرت بد ... **دلایل
کف و انگشتان** حکما گفته اند که انگشتان دراز و رقیق نشان زیرکی بود و
تدبیر کارها **دلایل ساق** حکما گفته اند که ساق غلیظ نشان سختی

باشد

باشد و خنده اعتدال همه نشان اعتدال است خیر الامور اوسطها ای خاطر
خوش و نیش وی فائق سیاه درویش ابجزت این خنده کاملی که تو از نشان
خوشنودی خفتگان خواب غفلت را انشای کرامت فرمای و همه بیکارگان
عالم جهالت را شعشعه علم و طاعت نوشان و تشنگان وادیه بادیه ضلالت
را شربت لطف خود نوشان بجاه النبی المصطفی الهاشمی و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین
صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین **تمت**
باب الزیادت هر که که فارغ شود از حج مستحب است و استحباب موکد است آنکه متوجه
شود بسوی مدینه مشرفه از برای زیارت و بسیار گوید در راه صلوات و
سلام بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر جایی که رسد بزرگی خضر بدینه
فرود آید از سواری و ... سوار باشد بر او در راه خضوع و شکستگی و وقار باشد
جایی که نظر بر قبه مقدس رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا کند بخیر الله
الله ... از برای ... و هر که را خواهد غسل کند و خوشبو شود به بهترین لباس
از لباسها ... و هر جایی که رسد بدرگاه حضرت مدینه دعا کند و تقدیم کند

... در آمدن یعنی پای راست خود را و بخواند بعده قوارب و ادخلنی مدخل
صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و هر جای که
باب مسجد را زیارت کند در تواضع و خشوع تقدیم کند پای راست خود
را و در وقت صلوات گویان و سلام گویان و استغفار گویان و دو نماز
شد قصد کند روضه شریفه را بگذارد در محراب رسول الله صلی الله علیه و سلم
تحیت مسجد و دعا کند بعد از آن متوجه شود پیش روضه مقدس رسول الله
صلی الله علیه و سلم و بایستد با هیبت حیا و تذلل بر مقدار قد ذره از حجره شریفه
پس بگوید با آواز حلیم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا خلیل الله
السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا سید المرسلین السلام علیک
یا من ارسله الله رحمة للعالمین السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک
یا امام المتقین السلام علیک یا شفیع المذنبین السلام علیک و علی
من الانبیاء المرسلین و علی آلک و اصحابک اجمعین و علی ملائکة الله

المقربین

المقربین و سایر عباد الله الصالحین بعد از آن تاخیر کند بجانب راست
خود مقدار یک گز پس از آن سلام کند بر حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه
بگوید السلام علیک یا خلیفه رسول الله السلام علیک یا صاحب رسول
الله السلام علیک یا وزیر رسول الله السلام علیک یا علم للمهاجرین والانصار
السلام علیک یا صاحب رسول الله فی الغار و رفیقه فی الاسفار السلام
علیک یا افضل البشر بعد الانبیاء السلام علیک یا ایها الصدیق الاکبر و رحمة
الله و برکاته جزاک الله عن رسوله و عن الاسلام و اهله خیر الجزاء رضی
الله تعالی عنک احسن الرضی بعد از آن تاخیر کند نیز بجانب راست خود مقدار
یک گز بعد از آن سلام کند بر عمر فاروق رضی الله عنه بگوید السلام علیک یا
امیر المومنین عمر بن الخطاب السلام علیک یا من نطق بالصواب السلام علیک
یا من وافق قوله حکم الکتاب السلام علیک یا من اعز الله الدین به الاسلام السلام
علیک یا من کمل الله به الاربعین یا ایها فاروق جزاک الله تعالی
عن رسوله و عن الاسلام و اهله خیر الجزاء یعنی درین منزله نه آیت

و هشتم منزل بدر است که مشرکین مکه یعنی قبیلهٔ قریش با حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم مقاتله کرده اند و از صحابهٔ کبار حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم هفت صحابه بدرجهٔ شهادت رسیده اند و از مشرکین هفتاد کس
بدرکات اسفل سافلین در رفته اند و نهم منزل صفرا است و این منزل بعید
مرتبه از منزل بدر زیاده است فرحهٔ این فقیر تفتیش را نمیگنجاند همه را
بطریق اجمال بیان کرده منزل دهم خیف است و درین منزل خیف آب روان
و نخلستانهای نیکو است و یازدهم منزل مسجد غزاله است که درین منزل
نه آبست و نه قریه و وجه تسمیه مسجد غزاله معجزهٔ آهو بود روزی صیادی
در صحرا دام نهاده بود و صحرا عبارت ازین مسجد منزل غزاله است اتفاقا
خواجه علیه الصلوة والسلام رسیدند همان زمان که آهو در قید کمند آن صیاد
محبوس گشت چون نظرش بر خواجه کائنات علیه الصلوة والسلام افتاد بزبان
فصیح گفت یا رسول الله نزدیک من آی چون حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک آمدند
گفت ای رحمت عالمیان درین کوه دو بچه دارم منتظر از شیر من

نخورده اند و از برای ایشان زیست مهم الیشان بهلاکت می انجامد یا رسول الله
مرا ضمان شو تا بروم بچگان خود را شیر بدهم و باز آیم القصه آهو
با آنحضرت در سخن بود که صیاد برسید حضرت فرمودند که ای صیاد آهو در
صید تست و لیکن این بیچاره فرزندان دارد او را بگذار که تا برود
فرزندان خود را شیر بدهد و باز آید صیاد گفت که ای محمد این چه سخن است که
جنسی آهو در دام خلاص شود برود و بچگان خود را شیر بدهد و باز آید حضرت
فرمودند که امید چنان است که باز آید صیاد گفت اگر باز آید عوض او ترا
قبض رسانم خواجه کائنات تبسم فرمودند و گفتند که اگر باز آید تو بخدای عز وجل
ایمان می آری او گفت آری بر همین عهد بستند خواجه کائنات علیه الصلوة
والسلام دست مبارک خود بر پشت آهو مسح نمودند و فرمودند که هیچ ساعت
مهلت دادم که برو و باز آی آنگاه آهو برفت و حضرت بود که از انتظار
بنشستند چون چهار ساعت بگذشت آهو دوان دوان باز آمد حضرت
فرمودند که ترا هیچ ساعت مهلت دادم چرا آمدی فرزندان تو شیر نکم سیر

نخوردی آهو گفت یا رسول الله چون نزدیک فرزندان خود رفتم ایشان
بوی خوش شمیدن گرفتند گفتند ای مادر از تو بوی چنان میاید که ما هرگز
مثل این بوی نشنیده ایم گفتم بوی آنحضرت رسالت پناه است که دست مبارک
خود را بر پشت من مساس نموده اند درین ضمان شده اند تا از چنگ
صیاد امان یافته ام بشیر دادن شما آمده ام بچگان آهو گفتند
ای مادر شیر که قبل ازین خورده ایم بس است و حالا آنحضرت در ضمان تو
منتظر باشند اکنون بتعجیل آمده ام از ضمانیت من بیرون آمده اند ای
صد هزار جان من و جان فرزندان من فدای تو باد یا رسول الله چون
صیاد کافر امتحان نمود ایمان آورد بصدق دل گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دست از آهو برداشت
و آهو بسوی فرزندان روان گشت و در راه میگفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بیان معجزه را از سیر
نقل نموده رجوع کرده شد بسوی اصل مقصد آمدیم و شبیک مسجد غزاله

بیست کروه جانب شام دارد و درین منزل چاه آب بسیار است و دوازدهم منزل
سویقه است درین منزل آب هست و نه دیه و دوریم فرسنگ این منزل چاه
آبست و منزل سیزدهم حضرت مدینه شریفه منوره است معلوم عقلا باشد که
تکرار آب و عدم آن بنابر آنست که در میان اعراب آب تغیر می‌یابد و نیز آیه
کریمه ناطق است برین وجعلنا من الماء کل شیء حی مخفی نماند که در بیست نهم ماه
ربیع الاول بود که این کمینه خاکسار داخل این منزل شریف روح افزا که
جنت نعیم محیط او و خاکش برابر عنبر است اند که بعد از آن باشتیاق بوسی زیاده مرقد
معظمه متبرکه مشرفه منوره خلاصه و زبده اولاد آدم و افضل و اشرف اعظم
و انور و اکمل و ارحم و اکرم و اصحاب جمیع اولاد آدم اعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم متوجه شده و اداء که مقرر این امر شریف بود بجا آورد بعد
بعد از آن بر تکرار آن رباعی حضرت مولوی جامی قدس سره ترنم می نمود که نظم ای من
بی قیمتی و ز خوار خود کرده ◦ جان ترا شمار خود کرده ◦ که بر تن من زبان شود هر مویه ◦ یکی از
تو از هزار خود نکرده ◦ معلوم همه فضلا عقلا و اتقیا است که وصف آنحضرت صلی الله

صلی الله علیه وسلم از حد بشر و ملک در گذشت یعنی هیچ کس جنبت چنانکه حضرت
شیخ عطار قدس الله سره العزیز فرموده اند که وصف او که لایق بهرنا
کس نیست و صفات او از خالق عالم نیست والله اعلم بالصواب منقولست که
از شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه [illegible] که خود چنین
فرموده اند که از امروز که شب قدر را یافتم دیگر از من فوت نشد یا
بشناختم شب قدر را باین طریقه که چون اول ماه رمضان یکشنبه باشد
شب قدر بیست نهم باشد چون اول ماه رمضان دوشنبه باشد شب قدر
بیست یکم باشد چون اول ماه رمضان سه شنبه باشد شب قدر بیست هفتم
باشد چون اول ماه رمضان چهارشنبه باشد شب قدر بیست نهم باشد چون
اول ماه رمضان پنجشنبه باشد شب قدر بیستم باشد چون اول ماه رمضان
جمعه باشد شب قدر هفدهم باشد چون اول ماه رمضان شنبه باشد شب
بیست سیم باشد و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة
والسلام علی نبیه محمد و آله اجمعین اما بعد این [illegible] بیان

بیان شب القدر

فضایل مکه معظمه شرفها الله تعالی که ترجمه کرده شد از رساله شیخ الکامل الفاضل
شیخ حسن بصری قدس الله سره العزیز که تا از عوام عجم فایده برند انه الموفق
والمعین بدان وفقک الله ایاک که در سال این مکان شریفه [illegible] است
بسیار است از آن جمله یک کلمه طیبه و برکه مبارکه است [illegible] مکه
معظمه را دست به تفتیش و تفسیر این توجه نموده نشد چرا که کلمه کلام مجید الهی
انجا در بنا ایوان اختصار کرده شد در اخبار آمده بیان معانی آن کرده
شود انشاء الله تعالی در خبرست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه هجرت
فرمودند و در راه بر خروره ایستاده روی بمکه کرده فرمودند ای مکه بدرستی
و راستی تو دوست ترین شهرها نزد خدای تعالی و دوست ترین روی زمین
نزد من بود و اگر مشرکان مرا بیرون نمیکردند از تو بیرون نمی شدم و هم آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که بهترین بلاد روی زمین و دوست ترین
شهرها نزد خدای تعالی مکه است و تمام روی زمین از زیر مکه کشیده و امر چنین
فرموده اند [illegible] شهرها اول کوهی که بنیاد شد بر روی زمین

جبل ابو قبیس بود و اول طواف خانه مبارک کردند پیش از آنکه خدای تعالی
آدم را بیافریده بود هزار سال هیچ فرشته نیست که خدای تعالی فرستاده او را
از هفت آسمان بزمین الا آنکه طواف کنید در زیر عرش خود را اینجا حرم پس
[illegible] مکه بچهار فرسنگ دور [illegible] ابراهیم علیه السلام
و در حکمت شمار کرد از [illegible] فرستاده حق تعالی ایشان را
و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هیچ پیغمبر از قوم خود گریخت الا آنکه
بمکه آمده عبادت خدای تعالی میکرده تا وفات یافته و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که نوح و هود و شعیب و صالح علیهم السلام در قبر است در میان زمزم و مقام
ابراهیم علیه السلام و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که در حوالی مکه یعنی کعبه و مسجد حرام
از پیغمبر البیت و میان رکن یمانی و حجر الاسود قبرهاست و نود از پیغمبران است که
ایشان از رنج و از زحمت [illegible] وفات یافته اند و صبر کرده اند و قبر
اسمعیل علیه السلام و قبر مادر او هاجر در حجره است که در زیر ناودان کعبه است
و هر پیغمبر که چون قوم ایشان بایشان [illegible] گفتند از

میان قوم خود بیرون آمده بودند بمکه معظمه خدای تعالی را عبادت میکردند
تا وفات یافتند و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر کس در حج یا عمره بمیرد
او را حساب نشود و گویند که [illegible] در بهشت بی حساب [illegible] و گویند که در [illegible] از هر
در مکه خوابی [illegible] صلی الله علیه وسلم فرموده اند که [illegible]
[illegible] کار عالم از کرامات کعبه پس [illegible] بسیار دیدیم در حجر [illegible] از بهشت
پسر آزاد در میان آید تا روز قیامت گویند که حضرت امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه با جمعی از اصحاب ملاقات کرد و گفت که از من نمی پرسید که از کجا آمده ام
ایشان گفتند که از کجا آمده اید یا امیر المؤمنین جواب گفت که من در بهشت ایستاده
بودم و دعا میکردم و حالا آنکه در زیر ناودان کعبه ایستاده بودم و دعا میکردم
و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که بدرستی که نزدیک رکن یمانی و در بیت الله راهی
بهشت است و هیچ احدی دعا نکند نزدیک حجر الاسود الا آنکه خدای تعالی دعا را
مستجاب گرداند و زیر ناودان کعبه نیز محل اجابت است و هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که هر که در مکه بمیرد چنانست که در آسمان دنیا مرده باشد و هر کسی

هر که نور [illegible] الشریفین [illegible] تا [illegible] و احرام حج یا عمره بسته باشد
برانگیزاند چندان صحرا که او را در روز قیامت [illegible] جمع بیاشد و او را حساب
[illegible] نباید [illegible] از هر دری که خواهد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
هر کس [illegible] که روزه [illegible] هزار [illegible] صدقه برابر [illegible]
روزه [illegible] در غیر مکه [illegible] رکعت نماز که او در مسجد الحرام برابر میکند صد هزار
رکعت نماز که در غیر مکه گزارده باشد و اگر یک رکعت نماز بجماعت گزارده شد [illegible]
[illegible] رکعت نماز را [illegible] چندان و هر کس [illegible] در خانه مکه بیمار شود حرام گرداند
[illegible] تن او آتش دوزخ و هر کسی که صبر کند بر گرمای مکه ساعتی [illegible]
[illegible] راه آتش دوزخ را از تن او دور [illegible] گرداند از آن بنده [illegible] مسافت
دو [illegible] راه [illegible] که حرمین الشریفین [illegible]
[illegible] قلب او [illegible] امتحان [illegible] چندان که [illegible]
تمام [illegible] حرم محترم [illegible]
[illegible] روی زمین که در روی [illegible] شراب [illegible] اختیار [illegible] غیر از

از ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] که شراب [illegible] اختیار [illegible]
گفت شراب [illegible] بهشت [illegible] اختیار [illegible] و ان [illegible]
هیچ [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] هیچ [illegible] روی زمین [illegible]
[illegible] خشک [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] میدانم هیچ شهری را که بر روی زمین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] ملایکه [illegible]
هیچ شهری را بر روی زمین [illegible] نماز گزارد [illegible]
[illegible] شهری را که بر روی زمین [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
ایشان [illegible] قیامت [illegible] الا که [illegible]

هیچ شهری را بر روی زمین [illegible] الا که
[illegible] طواف کننده [illegible] هیچ شهری را که بر روی
زمین [illegible] از هر دری که خواهد [illegible] و اول [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
کعبة الله [illegible] ششم مقام ابراهیم علیه السلام [illegible] اندرون
کعبه هشتم پس مقام ابراهیم نهم در حطیم [illegible] یازدهم [illegible]
و مروه دوازدهم [illegible]
در عرفات [illegible] این موضع را که [illegible]
[illegible] که [illegible] چون [illegible]
این موضع [illegible] مقام ابراهیم [illegible]
[illegible] که حرام کرده ام [illegible]
[illegible] و در میان این کعبه [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] هیچ شهری را بر روی زمین [illegible]

بسوی آن بنده [illegible] الا که [illegible] اگر
[illegible] دیگر [illegible] نماز [illegible]
هر کس [illegible] که [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] در روز قیامت [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم
[illegible] مسجد [illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] نماز که در جای
دیگر [illegible] مسجد الحرام [illegible] نماز [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] میدانم [illegible] زمین شهری را که [illegible]
[illegible] قیامت الا که یک دری از درهای [illegible]
[illegible] میزاب [illegible] نزدیک رکن حجر الاسود [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] مقام ابراهیم [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] نیاید الا [illegible]

کاهی تعالی داود و ذکر ... که بعد ... در ایمان باشند در حدیث است که هر که [illegible]
در جانب کعبه کند گناهان او را بیامرزد و اگر بیند پری مانند کف دریا باشد
و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که چون روز عرفه باشد و خلق در موقف
عرفات جمع شوند رحمت خدای تعالی بخلق نزدیک گردد و [illegible] زنان
[illegible] از آن ... آسمان بگشاید پس مباهات کند خدای تعالی بحاجیان [illegible]
ببینید که [illegible] کسان [illegible] بعبادت من آمده و [illegible]
[illegible] و درد و [illegible] خرت من [illegible]
همه گناهان او را بیامرزدم [illegible] کسانی که [illegible]
اگر گناهان شما [illegible] بیشمار کسان [illegible] و [illegible]
[illegible] ایشان همه را بکرم و فضل خود آمرزیدم [illegible] ارحم الراحمین
رحمت من بر همه چیز [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] که گناهان [illegible]
باید [illegible] و بیت [illegible] کار آید [illegible]

کارکرد

کار کند [illegible] آورده اند [illegible] کتابهای بزرگ [illegible] از این بیت [illegible]
از عرفات [illegible] جالبی [illegible] پیشانی [illegible]
[illegible] که هر روز [illegible] جهت [illegible] می آید [illegible]
[illegible] بیت [illegible] تمام عالم [illegible]
[illegible] هزار [illegible] گناهان [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] در بیت [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] والصلوة علی [illegible]
[illegible] منقولست که از بزرگان [illegible]
[illegible] باید [illegible] سپید کرد و باید که صاحب [illegible]
[illegible] طهارت باشد و [illegible] حجام [illegible] طهارت [illegible]
طهارت [illegible] این دعا را [illegible] هفت مرتبه بخواند [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] بخواند [illegible] وقت [illegible] موی [illegible]
[illegible] حجام [illegible] صلاح [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] موی سفید [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
آیت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها [illegible]
[illegible] باید که اصلاح در اول روز بکند که آفتاب [illegible]
معلوم همه فضلا و عقلاست که بیان کردن این امور [illegible]
تفصیل [illegible] طاقت بشر [illegible] خاک [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] در بیان [illegible] اجمال شد [illegible]

١٢٧٨

تفصیل این [illegible] کند
[illegible] اجمال [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب
[illegible] الکتاب [illegible]

کاتب [illegible]
[illegible] محمد شاه

١٢٧٤

[illegible]



